



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی



انجمن زبان‌شناسی ایران



دانشگاه گیلان

# زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

نشریه علمی

دوفصلنامه  
(ادب پژوهی سابق)

سال پنجم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۹ شماره پیاپی ۹

ISSN: 2476 - 6585

- ۷-۲۳ ..... گروه فعلی زبان گیلکی براساس فرضیه فاعل در درون گروه فعلی  
الیه جهان پناه و منصور شعبانی
- ۲۵-۴۳ ..... نظام حالت‌دهی و مطابقه الگوی کنایی زبان آرانی در چارچوب برنامه کمینه‌گرا  
اسماء کریمی مقدم آرانی و فریده حقی‌بین
- ۴۵-۶۵ ..... رکن‌های پنج‌هجایی در عروض عربی و فارسی و کارکرد آنها در عروض فارسی  
علی اصغر قهرمانی مقبل
- ۶۷-۹۳ ..... بررسی واجی فرایندهای تجویدی در قرآن کریم در چارچوب واج‌شناسی آزمایشگاهی  
وحید صادقی و مریم بیدی
- ۹۵-۱۲۰ ..... تفاوت‌های زبانی گونه نوشتار ادبی با گونه نوشتار معیار برای آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان  
فرناز فتوحی اصفهانی، احمد خاتمی و مهین‌ناز میردهقان
- ۱۲۱-۱۴۶ ..... مقایسه کلیشه‌های جنسیتی در داستان‌های کودکان گروه سنی «الف» و «ب» از منظر زبان‌شناسی فرهنگی  
ساجده آنت و محمد امین صراحی
- ۱۴۷-۱۶۷ ..... نقش دلالت زمانی در تبیین کاربردهای حال التزامی در زبان فارسی معاصر  
مونا ولی‌پور و شفیع نعیمایی عالی
- ۱۶۹-۱۸۷ ..... وام‌واژه‌های روسی در گویش گیلکی  
سیده مهنا آقایی رضایی
- ۱۸۹-۲۱۱ ..... تصحیح انتقادی و ترجمه چهار غزل اوحدی مراغه‌ای به گویش اصفهانی قرن هفتم و هشتم هجری  
علی خانی حبیب‌آبادی، سید مهدی نوریان و محمود براتی خوانساری
- ۲۱۳-۲۳۴ ..... گویش‌سنجی رایانشی تنوعات آوایی گویش تالشی در استان گیلان  
بهروز قسمت‌پور، علی رضاقلی قامیان و سیف‌اله ملایی پاشایی
- ۲۳۵-۲۶۰ ..... گزینش واژگانی، رهیافتی به تحلیل شخصیت قیصر امین‌پور  
سیده فاطمه نیک‌گهر و علی اکبر باقری خلیلی
- ۲۶۱-۲۷۳ ..... بررسی تاریخی بن ماضی افعال در زبان بلوچی امروز (گویش‌های بلوچی غربی)  
شیمیا جعفری و سعید دامنی
- 2-53 ..... چکیده انگلیسی مبسوط مقالات



دو فصلنامه علمی

# زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال بهار، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۹ (شماره پیاپی ۹)

**صاحب امتیاز:** دانشگاه گیلان

**مدیر مسؤول:** دکتر فیروز فاضلی

**سرمدیر:** دکتر محرم رضایتی کیش‌خاله

## اعضای هیأت تحریریه:

دکتر بهزاد برکت (دانشیار ادبیات تطبیقی دانشگاه گیلان)

دکتر محمود جعفری دهقی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر عباس خائفی (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه گیلان)

دکتر مریم دانای طوس (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)

دکتر محمد راسخ‌مهند (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا همدان)

دکتر محرم رضایتی کیش‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر حسن رضایی باغبیدی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر علی‌اشرف صادقی (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر فیروز فاضلی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر غلامحسین کریمی دوستان (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه علامه طباطبایی)

مجله زبان فارسی و گویش‌های ایرانی بر اساس مجوز شماره ۷۹۳۸۷ به تاریخ ۱۳۹۶/۲/۱۸ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر می‌شود و به استناد نامه شماره ۲/۱۸/۲۸۷۵۱ مورخ ۱۳۹۶/۲/۱۷ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، از اولین شماره دارای درجه علمی - پژوهشی است.

**آدرس سایت مجله:** <http://zaban.guilan.ac.ir>

**آدرس پست الکترونیکی:** [zaban@guilan.ac.ir](mailto:zaban@guilan.ac.ir)

[zabanmag1395@gmail.com](mailto:zabanmag1395@gmail.com)

**آدرس پستی:** رشت، بزرگراه خلیج فارس، (کیلومتر ۵ جاده

رشت - تهران)، مجتمع دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و

علوم انسانی، صندوق پستی: ۳۹۸۸-۴۱۶۳۵

**تلفکس:** ۰۱۳-۳۳۶۹۰۵۰

**مدیر داخلی:** دکتر معصومه غیوری

**ویراستار ادبی:** دکتر علی نصرتی سیاهمزیگی

**ویراستار انگلیسی:** دکتر شادی داوری

**طراح جلد:** رسول پروری مقدم

**صفحه‌آرا:** حمیده شجری

**ناشر:** اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان

**این نشریه در سایت‌های زیر نمایه می‌شود:**

۱. مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی علوم و فناوری: [ricest.ac.ir](http://ricest.ac.ir)

۲. بانک اطلاعات نشریات کشور: [magiran.com](http://magiran.com)

۳. پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی: [sid.ir](http://sid.ir)

۴. پایگاه استنادی علوم جهان اسلام: [isc.gov.ir](http://isc.gov.ir)

۵. پایگاه مجلات تخصصی نور: [noormags.ir](http://noormags.ir)

۶. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی کشور: [ensani.ir](http://ensani.ir)

# زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

(ادب‌پژوهی سابق)

سال پنجم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۹ (شماره پانزدهم)

- گروه فعلی زبان گیلکی براساس فرضیهٔ فاعل در درون گروه فعلی ..... ۲۳-۷  
الهه جهان‌پناه و منصور شعبانی
- نظام حالت‌دهی و مطابقت الگوی کُنایی زبان آرنی در چارچوب برنامهٔ کمینه‌گرا ..... ۴۳-۲۵  
اسماء کریمی مقدم آرنی و فریده حق‌بین
- رکن‌های پنج‌هجایی در عروض عربی و فارسی و کارکرد آنها در عروض فارسی ..... ۶۵-۴۵  
علی اصغر قهرمانی مقبل
- بررسی واجی فرایندهای تجویدی در قرآن کریم در چارچوب واج‌شناسی آزمایشگاهی ..... ۹۳-۶۷  
وحید صادقی و مریم بیدی
- تفاوت‌های زبانی گونهٔ نوشتار ادبی با گونهٔ نوشتار معیار برای آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان ..... ۱۲۰-۹۵  
فرناز فتوحی اصفهانی، احمد خاتمی و مهین‌ناز میردهقان
- مقایسهٔ کلیشه‌های جنسیتی در داستان‌های کودکان گروه سنی «الف» و «ب» از منظر زبان‌شناسی فرهنگی ..... ۱۴۶-۱۲۱  
ساجده آنت و محمد امین صراحی
- نقش دلالت زمانی در تبیین کاربردهای حال التزامی در زبان فارسی معاصر ..... ۱۶۷-۱۴۷  
مونا ولی‌پور و شفیع نعیمی‌عالی
- وام‌واژه‌های روسی در گویش گیلکی ..... ۱۸۷-۱۶۹  
سیده مهنا آقایی رضایی
- تصحیح انتقادی و ترجمهٔ چهار غزل اوحدی مراغه‌ای به گویش اصفهانی قرن هفتم و هشتم هجری ..... ۲۱۱-۱۸۹  
علی خانی حبیب‌آبادی، سید مهدی نوریان و محمود براتی خوانساری
- گویش‌سنجی رایانشی تنوعات آوایی گویش تالشی در استان گیلان ..... ۲۳۴-۲۱۳  
بهروز قسمت‌پور، علی رضاقلی فامیان و سیف‌اله ملایی پاشایی
- گزینش واژگانی، رهیافتی به تحلیل شخصیت قیصر امین‌پور ..... ۲۶۰-۲۳۵  
سیده فاطمه نیک‌گهر و علی اکبر باقری خلیلی
- بررسی تاریخی بن ماضی افعال در زبان بلوچی امروز (گویش‌های بلوچی غربی) ..... ۲۷۳-۲۶۱  
شیما جعفری و سعید دامنی
- چکیدهٔ انگلیسی مبسوط مقالات ..... 53-2

## مشاوران علمی این شماره (به ترتیب الفبا):

- بشیر جم (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه شهرکرد)
- نیلوفر خلیلی ناتل (دانش‌آموخته زبان‌شناسی همگانی دانشگاه کلرادوی آمریکا)
- شادی داوری (دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی همگانی و مدرس دانشگاه علوم پزشکی تهران)
- محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
- والی رضایی (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان)
- جهاندوست سبزه‌علیپور (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد رشت)
- علی‌اشرف صادقی (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)
- نرجس بانو صبوری (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه پیام نور تهران)
- امید طیب‌زاده (استاد زبان‌شناسی همگانی پژوهشگاه علوم انسانی)
- بتول علی‌نژاد (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان)
- علی‌علیزاده (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه فردوسی مشهد)
- محمد عموزاده (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان)
- معصومه غیوری (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
- مریم سادات فیاضی (استادیار زبان‌شناسی پژوهشکده گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان)
- جان‌اله کریمی مطهر (استاد زبان و ادبیات روسی دانشگاه تهران)
- رحمان مشتاق‌مهر (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان)
- مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه علامه طباطبائی)
- شهرام نباتی (استادیار زبان روسی دانشگاه گیلان)
- مهرداد نغزگوی کهن (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی همدان)
- علیرضا نیکویی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)



جمهوری اسلامی ایران  
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری  
معاون پژوهش و فناوری

### کواهی تعیین اعتبار علمی

براساس آیین نامه تعیین اعتبار علمی نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نشریه با عنوان  
زبان فارسی و گویش های ایرانی (ادب پژوهی سابق) وابسته به دانشگاه گیلان در جلد کیسینون بررسی نشریات علمی  
مورخ ۱۳۹۶/۶/۹ مطرح و با اعلای اعتبار علمی پژوهشی موافقت شد. بدون شک تلاش دست اندرکاران نشریه  
سم به سزایی در گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت.  
عدم رعایت موازات آیین نامه مذکور موجب ابطال تاییدیه خواهد شد.

محمد شریفی  
مدیرکل دفتر سیاستگذاری و برنامه ریزی امور پژوهشی

دبیر کیسینون نشریات علمی

### اهداف و حوزه پذیرش مقالات:

دوفصلنامه تخصصی «زبان فارسی و گویش‌های ایرانی» به موضوعات عمومی مرتبط با زبان فارسی و گویش‌های ایرانی می‌پردازد و هدف از انتشار آن، مطالعه، تحقیق و شناخت علمی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی از جنبه‌های گوناگون، و چاپ دستاوردهای نوین پژوهشگران در این حوزه است.

قلمرو پژوهشی این نشریه علاوه بر مطالعات تاریخی که عموماً مبتنی بر متون ادبی و علمی زبان فارسی در طول تاریخ هزارساله آن است، مسائل زبان فارسی و گویش‌های ایرانی امروز نیز هست. مطالعات مرتبط با نسخه‌شناسی و تصحیح متون، مسائل نظری مربوط به فرهنگ‌نویسی، بررسی‌های زبانی بومی سروده‌ها، ریشه‌شناسی واژه‌ها و اصطلاحات، واژه‌سازی در متون کلاسیک و مترجم زبان فارسی، تحلیل شواهد گویشی در متون ادب فارسی، نقد علمی پژوهش‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، و تحقیقات مرتبط با حوزه‌های آوایی، صرفی، نحوی و معنایی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی با رویکرد در زمانی و هم‌زمانی از اهم مسائل و حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی این نشریه است.

### ضابطه‌های نویسنده:

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده(گان) کامل باشد (به فارسی و انگلیسی).
۲. میزان تحصیلات، رتبه علمی، گروه آموزشی، نام دانشکده، دانشگاه و شهر محل دانشگاه نویسنده(گان) مشخص شود (به فارسی و انگلیسی).
۳. نویسنده مسؤول و عهده‌دار مکاتبات مقاله معرفی گردد (مکاتبات فقط با نویسنده مسؤول انجام می‌شود).
۴. آدرس الکترونیکی نویسنده(گان) نوشته شود.
۵. آدرس کامل پستی به همراه ذکر کدپستی، و شماره تلفن همراه آورده شود.
۶. مقاله ارسال شده برای مجله نباید قبلاً منتشر شده یا به صورت هم‌زمان در مجله دیگری در حال بررسی باشد.

### ضابطه‌های مقاله:

۱. مقاله باید شامل عنوان، چکیده فارسی و انگلیسی، واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی در قالب عنوان‌های مشخص، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد.
۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد (به فارسی و انگلیسی).
۳. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه A4 باشد (از ۸۰۰۰ کلمه تجاوز نکند).
۴. چکیده مقاله حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ کلمه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۵. واژگان کلیدی حداقل ۳ و حداکثر ۵ واژه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۶. متن مقاله با قلم B Nazanin فونت ۱۳ و متون انگلیسی با قلم Times New Roman فونت ۱۱ تایپ شود.
۷. پاورقی با قلم B Nazanin فونت ۱۰ و متون انگلیسی Times New Roman فونت ۹ تایپ شود.

۸. فاصله سطرها ۱ سانتیمتر باشد.

۹. تمامی اعداد داخل جدولها و همچنین اعداد محورهای نمودارها به فارسی درج شوند.

۱۰. نحوه ارجاع در داخل مقاله بدین گونه است که بلافاصله بعد از اسم افراد، سال انتشار اثر و شماره صفحه آن در داخل پرانتز درج گردد. مثلاً: (۱۳۵۰: ۲۵) و یا بعد از نقل مطالب، نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و شماره صفحه در داخل پرانتز ذکر شود. مانند: (ربیعی، ۱۳۹۲: ۲۵).

- در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، مشخص شوند. مانند: (عنایت، ۱۳۴۹ الف: ۱۴)، (عنایت، ۱۳۴۹ ب: ۱۵۰).

۱۱. نحوه نوشتن منابع (اعم از کتاب، مقاله، پایان نامه، گزارش روزنامه، تارنما و...) باید به صورت الفبایی مرتب شوند. برای کتاب: نام خانوادگی نویسنده کتاب، حرف اول نام نویسنده کتاب. سال انتشار. نام کتاب (به شکل ایتالیک)، نام شهر: نام ناشر.

برای مقاله: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجله (به صورت ایتالیک)، شماره پیاپی مجله (دوره یا شماره مجله): شماره صفحه اول و آخر مقاله. برای مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجموعه مقالات (به شکل ایتالیک)، نام گردآورنده. نام ناشر. شماره صفحه اول و آخر مقاله.

برای پایان نامه / رساله: نام خانوادگی نویسنده پایان نامه، حرف اول نام نویسنده پایان نامه. عنوان پایان نامه / رساله (به شکل ایتالیک)، مقطع، رشته تحصیلی، نام دانشگاه و شهر.

برای تارنما: نام خانوادگی نویسنده. حرف اول نام نویسنده. تاریخ دریافت از پایگاه اینترنتی، عنوان مطلب (داخل گیومه)، نام پایگاه اینترنتی. نشانی پایگاه اینترنتی.

مانند مثالهای زیر:

باقری، م. ۱۳۸۶. تاریخ زبان فارسی، تهران: ابن سینا. (کتاب)

قاسمی پور، ق. ۱۳۹۰. «ترکیب سازی در پنج گنج». متن شناسی ادب فارسی، (۱۰): ۱۱۷-۱۳۶. (مقاله)

سیمز ویلیامز، ن. ۱۳۸۲. «ایرانی میانۀ شرقی». راهنمای زبانهای ایرانی، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت،

ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۲۶۱-۲۷۱. (مجموعه مقالات)

مطلبی، م. ۵-۱۳۸۴. «بررسی گویش رودباری کرمان». رساله دکتری فرهنگ و زبانهای باستانی،

تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (پایان نامه / رساله)

Wilson, W. 2013/3/12. "Criminal Law", University of London International Programmers., www. London international.ac.uk. (Web site)

۱۲. در حروف چینی مقاله دقت شود که بخشهای مختلف واژههای چندقسمتی، مانند «می» مضارع (مانند «می شود») و «ها» جمع (مانند «کتابها») و نیز واژههایی مانند زبان شناسی و... الزاماً بایستی با نیم فاصله از هم جدا شوند. برای انجام این کار صرفاً از کلیدهای همزمان کنترل + شیفت + ۲ (کلید زیر F2) و نه کلید ۲

از ماشین حساب) استفاده شود. (دقت شود که از کلیدهای ترکیبی دیگر مانند **ctrl** + - استفاده نشود. زیرا با سامانه و نرم‌افزار فصلنامه همخوانی نخواهد داشت).

#### **نحوه ارسال مقاله:**

۱. نویسندگان باید هنگام ارسال، سه فایل را بارگذاری نمایند: ۱- فایل اصلی بدون مشخصات نویسندگان، ۲- فایل مشخصات نویسندگان و ۳- فایل تعهدنامه نویسنده
۲. مقاله در برنامه **word 2003** یا **2007** ذخیره و ارسال گردد.
۳. مقاله حتماً با سامانه مجله به آدرس <http://zaban.guilan.ac.ir> ارسال شود (تمام مکاتبات نشریه، از این طریق انجام خواهد شد).





## گروه فعلی زبان گیلکی بر اساس فرضیهٔ فاعل در درون گروه فعلی

الهه جهان پناه<sup>۱</sup>  
منصور شعبانی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۵/۷

### چکیده

پژوهش حاضر به طرح شواهد در حمایت از فرضیهٔ فاعل در درون گروه فعلی زبان گیلکی در چارچوب برنامهٔ کمینه‌گرا می‌پردازد. داده‌های این پژوهش کیفی است و از شمّ زبانی نگارندگان و متون گفتاری و نوشتاری جمع‌آوری شده‌اند. گرچه گونهٔ توصیف و تحلیل شده در مرکز و غرب استان گیلان رایج است اما به نظر می‌رسد نتایج این پژوهش به سایر گونه‌های گیلکی نیز تعمیم‌پذیر باشد. در این مقاله با طرح شواهدی مانند سور شناور، محدودیت ساخت همپایه، اصطلاح‌پاره‌ها و ارتقا، به تعیین جایگاه موضوع بیرونی (فاعل) پرداختیم و نشان دادیم که داده‌های زبانی گیلکی، فرضیهٔ فاعل در درون گروه فعلی را تأیید می‌کند. تمام شواهد مؤید آن است که در زبان گیلکی، فاعل در جایگاه مشخصگر گروه فعلی اشتقاق در پایه می‌یابد، و سپس برای ارضای اصل فرافکنی گسترده از جایگاه مشخصگر گروه فعلی (Spec VP) به جایگاه مشخصگر گروه تصریفی (Spec IP) حرکت می‌کند. به بیانی دیگر، داده‌ها نشان می‌دهند که فاعل به همراه سایر موضوع‌های فعل در درون گروه فعلی تولید می‌شود و موضوع بیرونی واقع در جایگاه مشخصگر گروه تصریفی، یک فاعل اشتقاقی است.

واژگان کلیدی: فاعل، حرکت موضوع بیرونی، سور شناور، محدودیت ساخت همپایه، اصطلاح‌پاره

✉ elahejahan600@gamil.com

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه گیلان

۲. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه گیلان

۱- مقدمه

یکی از نظریه‌های مطرح در برنامه کمینه‌گرا<sup>۱</sup> فرضیه فاعل در درون گروه فعلی<sup>۲</sup> است. اولین پژوهش پیرامون فرضیه فاعل در درون گروه فعلی، در مقاله کوپمن و اسپورتیش<sup>۳</sup> (۱۹۹۱) مطرح شد. براساس این فرضیه، فاعل در درون گروه فعلی و به‌عنوان مشخصگر گروه فعلی تولید می‌شود، سپس حرکت گروه اسمی<sup>۴</sup>، در زبان‌هایی چون انگلیسی، آن را از جایگاه مشخصگر گروه فعلی به جایگاه مشخصگر گروه تصریف، یعنی جایگاه ر-ساختی<sup>۵</sup> آن منتقل می‌کند (دبیرمقدم، ۱۳۸۳: ۵۰۱-۵۰۲). کوپمن و اسپورتیش معتقدند فاعل در جایگاه مشخصگر گروه تصریف یک فاعل اشتقاقی<sup>۶</sup> است و به آن جایگاه ارتقا داده می‌شود. به عقیده اسپورتیش (۱۹۸۸) حرکت فاعل از جایگاه مشخصگر گروه فعلی به جایگاه مشخصگر گروه تصریف، به علت دریافت حالت فاعلی از هسته تصریف (I)، یک حرکت اجباری تلقی می‌شود. هورنستین، نونس و گرومن<sup>۷</sup>، (۲۰۰۵: ۸۷) معتقدند طبق فرضیه فاعل درون گروه فعلی، اشتقاق جمله 'John saw Mary' در ابتدا به این صورت است که John در جایگاه مشخصگر فعل saw، اشتقاق در پایه<sup>۸</sup> می‌یابد، و نسبت به فراقکنی که بلافاصله به فعل و موضوع درونی تسلط<sup>۹</sup> دارد، در جایگاه بیرونی تر واقع شده‌است. از آنجا که هسته تصریف در انگلیسی مشخصه حرف تعریف قوی<sup>۱۰</sup> دارد، فاعل John باید پیش از مرحله بازنمون<sup>۱۱</sup> به مشخصگر هسته تصریف حرکت کند تا ساخت حاصل دستوری باشد. انگیزه حرکت فاعل در انگلیسی برای بازبینی<sup>۱۲</sup> مشخصه حالت نیست، بلکه این عنصر برای حذف مشخصه حرف تعریف قوی هسته تصریف، به جایگاه مشخصگر گروه تصریف ارتقا می‌یابد (اجر<sup>۱۳</sup>، ۲۰۰۴). بنابراین، اگر این مشخصه حرف تعریف در هر زبانی قوی باشد، از طریق حرکت موضوع<sup>۱۴</sup>، سبب حرکت فاعل به جایگاه مشخصگر گروه تصریف می‌گردد.

1. Minimalist Program
2. VP-Internal Subject Hypothesis
3. Koopman & Sportiche
4. NP-Movement
5. S-structure
6. derived subject
7. Hornstein, Nunes & Grohmann
8. base-generated
9. command
10. strong feature
11. spell-out
12. checking
13. Adger
14. A-movement

با توجه به اینکه نقش تتایی<sup>۱</sup> موضوع درونی در رابطه هسته و متمم اعطا می‌شود، اعطای نقش تتایی موضوع بیرونی نیز باید از طریق رابطه مشخصگر و هسته<sup>۲</sup> صورت بگیرد تا فاعل نیز بتواند در مشخصگر همان هسته‌ای که با آن به لحاظ معنایی مرتبط است، اشتقاق درپایه یابد. از آنجا که هسته تصریف مشخصه حرف تعریف قوی دارد، فاعل بعد از دریافت نقش تتایی خود و پیش از مرحله بازنمون به مشخصگر گروه تصریفی حرکت می‌کند تا مشخصه حرف تعریف قوی هسته (I) بازبینی گردد. از این‌رو، نقش تتایی فاعل همزمان با ادغام گروه فعلی (فعل و متمم)، تحت رابطه مشخصگر و هسته اعطا می‌شود. این فرضیه به فرضیه فاعل در درون گروه فعلی معروف گشته‌است (هورنستین و همکاران، ۲۰۰۵: ۸۷-۸۸).

پژوهش حاضر در چارچوب برنامه کمینه‌گرا صورت گرفته‌است. از این‌رو، داده‌ها، به تبعیت از اصل حاکم بر شیوه گردآوری داده‌ها در چارچوب رویکرد زایشی، با توسل به شمّ زبانی نگارندگان و همچنین منابع گفتاری و نوشتاری گردآوری شده‌اند. زبان گیلکی گونه‌های مختلفی دارد و این گونه‌ها به لحاظ ویژگی‌های آوایی، صرفی و دستوری تا حدودی با یکدیگر متفاوت‌اند. گونه‌ای که در این پژوهش توصیف و تحلیل شده، در مرکز و غرب استان گیلان رایج است اما به نظر می‌رسد نتایج این پژوهش به سایر گونه‌های گیلکی نیز تعمیم‌پذیر باشد. این تحقیق به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که چه شواهدی را می‌توان در تأیید یا رد کاربرد فرضیه فاعل در درون گروه فعلی در زبان گیلکی مطرح کرد؟ از آنجا که تاکنون پژوهش مستقلی در بررسی و توصیف ویژگی‌های ساختاری دقیق عنصر فاعل در زبان گیلکی نشده‌است، این تحقیق می‌تواند در شناخت برخی از ویژگی‌های ساختاری این زبان راهگشا باشد و به ثبت بخشی از زبان گیلکی که در معرض خطر است کمک کند.

## ۲- پیشینه پژوهش

در زمینه مطالعات سنتی، آثار گملین<sup>۳</sup>، برزین<sup>۴</sup>، گی‌گر<sup>۵</sup>، کریستنسن<sup>۶</sup>، خودزکو<sup>۷</sup>، ملگونف<sup>۸</sup>، درن<sup>۹</sup> و راستار گویوا<sup>۱۰</sup> و همکاران درخور ذکرند، چراکه تحقیق در زبان گیلکی را از وظایف

1. theta role
2. spec-head relation
3. Gmelin
4. Brezin
5. Guyger
6. Christensen
7. Chodzko
8. Melgounof
9. Dorn
10. Rastargoueva

مستمر علمی خود قرار داده‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۶). از پژوهشگران ایرانی به سرتیپ‌پور (۱۳۶۹)، پورریاحی (۱۳۵۰)، سمیعی گیلانی (۱۳۸۱)، پاینده لنگرودی (۱۳۶۶) و شکری (۱۳۸۰) می‌توان اشاره کرد. در فرهنگ‌نامه‌ها، فرهنگ گیلکی به فارسی ستوده (۱۳۳۲)، و واژه‌نامه گویش گیلکی مرعشی (۱۳۶۳) مهم‌اند.

در چارچوب نظریه‌های زبان‌شناختی در زبان گیلکی، مطالعات اندکی درباره واج‌شناسی، صرف، نحو، گفتمان و جامعه‌شناسی شده‌است؛ از جمله دانای طوس و درزی (۱۳۸۳)، شعبانی (۱۳۹۳)، رستمی سماک و همکاران (۱۳۹۵)، واحدی لنگرودی (۱۳۸۲).

درباره مطالعه پیرامون فرضیه فاعل در درون گروه فعلی، باید به پژوهش اسپورتیش (۱۹۸۸) اشاره کرد. اسپورتیش این فرضیه را در جمله‌های زبان فرانسه و انگلیسی بررسی کرده‌است. طبق فرضیه او فاعل، نخست، در جایگاه مشخصگر گروه فعلی اشتقاق‌درپایه می‌یابد. فرضیه وی در جملاتی از زبان فرانسه بررسی شد. او با شواهد بسیاری مانند سور شناور<sup>۱</sup> all نشان داده‌است که این عنصر قادر است هم با فاعل ظاهر شود، هم در جایگاه اصلی خود، یعنی مشخصگر گروه فعلی باقی بماند.

ول‌فورد<sup>۲</sup> (۱۹۹۱) به جز زبان ترتیبی<sup>۳</sup> انگلیسی، داده‌های زبان‌های غیرترتیبی<sup>۴</sup> جاکالتک<sup>۵</sup>، نیوان<sup>۶</sup>، کامرو<sup>۷</sup> و برتون<sup>۸</sup> که توالی سازه‌های فعل، فاعل، مفعول (VSO) دارند را مانند اسپورتیش (۱۹۸۸)، سازگار با فرضیه فاعل در درون گروه فعلی برشمرده‌است. ول‌فورد (۱۹۹۱): ۵۰۴ معتقد است جایگاه مشخصگر گروه تصریفی در سطح ژ-ساخت تهی است و فاعل در این زبان‌ها به‌عنوان موضوع فعل در درون گروه فعلی تولید می‌شود.

گویل‌فویل، هانگ و تراویس<sup>۹</sup> (۱۹۹۲) در مقاله‌ای به بررسی چهار زبان از خانواده زبان‌های استرانی-زبان‌های متعددی از هاوایی تا زناننو و ماداگاسکار-مالاگاسی، تاگالوگ، سبیلانو و باهاسا پرداخته‌اند. آنها اظهار می‌کنند که محل اشتقاق‌درپایه یافتن عنصر فاعل در درون گروه فعلی است که متعاقباً از آن جایگاه برای دریافت حالت دستوری فاعلی به جایگاه مشخصگر گروه تصریفی حرکت می‌کند تا از هسته تصریف حالت فاعلی دریافت کند.

- 
1. floating quantifier
  2. Woolford
  3. configurational languages
  4. non-configurational languages
  5. Jacalteco
  6. Niuean
  7. Chamorro
  8. Breton
  9. Guilfoyle, Hung & Travis

برتون و گریم‌شاو<sup>۱</sup> (۱۹۹۲) نیز برای حمایت از فرضیه فاعل در درون گروه فعلی استدلال‌هایی را بر مبنای محدودیت ساخت همپایه<sup>۲</sup> راس<sup>۳</sup> (۱۹۶۷) بیان کرده‌اند. مک کلووسکی<sup>۴</sup> (۱۹۹۷) با استدلال‌هایی مانند محدودیت ساخت همپایه راس (۱۹۶۷)، تأثیرات بازسازی<sup>۵</sup>، توالی سازه‌ای<sup>۶</sup>، افعال ارتقایی<sup>۷</sup> و درج پوچ‌واژه<sup>۸</sup>، فرضیه فاعل در درون گروه فعلی را تقویت کرده‌است. وی شواهد بسیاری را نیز برای حمایت از این فرضیه ارائه کرده‌است.

کويزومی<sup>۹</sup> (۱۹۹۵: ۳) در فصل پنجم رساله دکتری خود به بررسی جایگاه بنیادین موضوع بیرونی (فاعل)، در زبان ژاپنی پرداخته‌است، و طبق فرضیه فاعل در درون گروه فعلی و با توجه به داده‌های زبان ژاپنی گفته‌است که موضوع بیرونی پایین‌تر از جایگاه ر-ساختی خود تولید می‌شود. او با توجه به داده‌ها، جایگاه بنیادین موضوع بیرونی را خارج از گروه مطابقه و در جایگاه مشخصگر گروه فعلی در نظر گرفته‌است که از طریق گشتار حرکت گروه اسمیف از جایگاه مشخصگر گروه فعلی به جایگاه مشخصگر گروه تصریف، یعنی جایگاه ر-ساختی آن منتقل می‌شود. او با استدلال‌هایی مانند سور شناور، محدودیت ساخت همپایه، مقولات ارتقایی و نحوه اعطای نقش تتا، فرضیه فاعل در درون گروه فعلی را حمایت کرده‌است.

کويزومی و تامائوکا<sup>۱۰</sup> (۲۰۱۰) با بهره‌گیری از استدلال‌های روان‌شناسی زبان به بررسی فرضیه فاعل در درون گروه فعلی در زبان ژاپنی پرداخته‌اند، و با توجه به مسأله توالی آزادانه سازه‌ها<sup>۱۱</sup>، بررسی جایگاه بنیادین فاعل را مشکل‌آفرین خوانده‌اند. آنها استدلال کرده‌اند که در ژاپنی، در جمله‌هایی با توالی SOV، فاعل به جایگاه مشخصگر گروه تصریف حرکت می‌کند و زمانی که توالی جمله OSV باشد، فاعل در جایگاه مشخصگر گروه فعلی کوچک باقی می‌ماند.

### ۳- چارچوب نظری

در برنامه کمینه‌گرا که در واقع استمرار دستور زایشی است، تنها دو سطح رابط به‌عنوان سطوح زبانی مفروض‌اند و سطوحی که پیش‌تر در نظریه‌های مختلف دستور زایشی وجود داشتند،

1. Burton & Grimshaw
2. coordinate structure constraint
3. Ross
4. McCloskey
5. reconstruction effects
6. word order
7. raising verbs
8. expletive
9. Koizumi
10. Koizumi & Tamaoka
11. free word order

مانند ژ-ساخت و ر-ساخت، کنار رفته‌اند. در این برنامه نظام زبان به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش واژگان و بخش نظام محاسباتی. مدخل‌های واژگانی با نظام محاسباتی<sup>۱</sup> گزینش<sup>۲</sup> و سپس ادغام<sup>۳</sup> می‌شوند. در واقع ساخت‌های زبانی در برنامه کمینه‌گرا با دو سطح رابط، یعنی سطح صورت منطقی<sup>۴</sup> و سطح صورت آوایی<sup>۵</sup> به وجود می‌آیند. نحوه اشتقاق ساخت‌های زبانی در برنامه کمینه‌گرا برخلاف نظریهٔ ایکس تیره<sup>۶</sup>، با ادغام و حرکت<sup>۷</sup> صورت می‌پذیرد (دبیرمقدم، ۱۳۸۳: ۶۰۵).

بر اساس برنامه کمینه‌گرا، قوهٔ نطق چهار بخش دارد: واژگان، نظام محاسباتی، و دو سطح رابط<sup>۸</sup>؛ صورت آوایی و صورت منطقی. واژگان، مخزن مقولات واژگانی و نقشی است و هر مقوله‌ای، خواه نقشی، دارای مجموعه‌ای از مشخصه‌های مقوله‌ای، آوایی، صرفی، صوری و معناشناختی است که نقش بسزایی در نظام محاسباتی زبان ایفا می‌کند، اما در سطح رابط هیچ نقشی ندارد. در چارچوب برنامه کمینه‌گرا، ابتدا عناصر واژگانی<sup>۹</sup> از حوزهٔ واژگان، گزینش می‌شوند و در شمارش<sup>۱۰</sup> آرایهٔ واژگانی قرار می‌گیرند، و با عملیات نحوی ادغام و حرکت ساخت‌های نحوی را می‌سازند. وقتی اشتقاق به مرحلهٔ بازنمون رسید، برای تعبیر آوایی و معنایی به ترتیب به صورت آوایی و منطقی ارسال می‌شود (شعبانی، ۱۳۹۰: ۹۷-۹۶).

هورنستین و همکاران (۲۰۰۵) معتقدند از آنجا که موضوع درونی نقش معنایی خود را تحت رابطهٔ هسته و متمم به دست می‌آورد، بر این اساس نقش تتایی موضوع بیرونی نیز در رابطهٔ مشخصگر و هسته باید تخصیص داده شود. از این‌رو، این بخش به معرفی دستاوردهای هورنستین و همکاران (۲۰۰۵) اختصاص دارد. آنها استدلال‌هایی مانند سور شناور، محدودیت ساخت همپایه، تأثیرات اصول نظریهٔ مرجع‌گزینی<sup>۱۱</sup>، اصطلاح‌پاره‌ها<sup>۱۲</sup> و ارتقا<sup>۱</sup> را در برای حمایت از فرضیهٔ فاعل در درون گروه فعلی پیشنهاد کرده‌اند.

- 
1. computational system
  2. select
  3. merge
  4. logical form
  5. phonological form
  6. X-bar theory
  7. move
  8. interface level
  9. lexical item
  10. numeral
  11. binding effect
  12. idioms

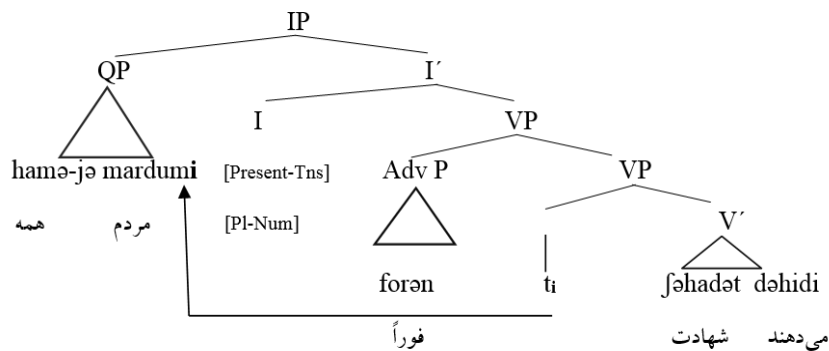
## ۴- تجزیه و تحلیل داده‌ها

## ۴-۱- سوره‌های شناور

سوره‌های شناور می‌توانند در جایگاه‌های مختلف نحوی شناورسازی شوند. در تمام موارد زیر، سوره شناور به لحاظ معنایی با گروه حرف تعریفی که با آن یک سازه را تشکیل می‌دهد در ارتباط است؛ در (۱ب) سوره شناور 'hamə' با گروه اسمی 'mardum' به لحاظ معنایی در ارتباط است. سوره و گروه حرف تعریف در نقطه‌ای از اشتقاق با یکدیگر یک سازه نحوی را تشکیل داده‌اند. در جملات حاوی سوره شناور، گروه حرف تعریف می‌تواند از درون آن خارج شود و سوره در جای اصلی خود باقی بماند. با توجه به آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در این نوع جملات، گروه حرف تعریف به‌عنوان متمم سوره، به جایگاه بالاتری حرکت می‌کند (هورنستین و همکاران، ۲۰۰۵: ۹۲).

hamə-jə	mardum	forən	ʃəhadət	dəh-idi.	(۱. الف)
همه	مردم	فوراً	شهادت	ح-دادن <sup>(۱)</sup>	
«همه مردم فوراً شهادت می‌دهند.»					
mardum	forən	hamə	ʃəhadət	dəh-idi.	(۱. ب)
مردم	فوراً	همه	شهادت	ح-دادن	
«مردم فوراً همه شهادت می‌دهند.»					

با توجه به جمله (۱. الف) فرایند حرکت، گروه اسمی به همراه سوره را طبق نمودار (۱)، از جایگاه مشخصگر گروه فعلی به یک جایگاه بالاتر، یعنی به جایگاه مشخصگر گروه تصریفی در سطح ر-ساخت منتقل می‌کند، و از گروه حرف تعریف 'hamə-jə mardum' یک رد در جایگاه اولیه به جای می‌ماند.



نمودار شماره ۱- ساخت درونی جمله (۱. الف)



با توجه به امکان شناورسازی سورها، شاید بتوان گفت که جابه‌جایی میان سور شناور و گروه اسمی در درون یک گروه رخ داده‌است. اما این احتمال مردود است، زیرا حضور قید 'forən'، میان گروه فعلی و گروه تصریفی، مؤید این است که گروه اسمی 'mardum' در درون یک گروه (یعنی QP) جابه‌جا نشده‌است. در نمودار (۱) گروه حرف تعریف 'hamə-jə mardum'، در ر-ساخت در جایگاه فاعل یا مشخصگر گروه تصریف (Spec IP) و در زیر ساخت خود در جایگاه مشخصگر گروه فعلی (Spec VP) قرار دارد.

شیوه اشتقاق جمله (۱. ب) تأییدکننده دیدگاه اسپورتیش (۱۹۸۸) و کوپمن (۱۹۹۱) مبنی بر تولید فاعل در درون گروه فعلی است، سور 'hamə' می‌تواند در زیر ساخت در جایگاه اولیه خود، یعنی مشخصگر گروه فعلی حفظ شود، و متمم آن یعنی گروه حرف تعریف 'mardum' به جایگاه مشخصگر جمله حرکت کند و یک ردّ در جایگاه اولیه آن باقی بماند. سور شناور یکی از قوی‌ترین استدلال‌های موجود در حمایت از فرضیه فاعل درون گروه فعلی است. برای مثال، در زبان پرتغالی سور شناور از حیث جنس و شمار با گروه حرف تعریف خود مطابقت می‌کند. در آلمانی نیز مطابقت بین حالت سور شناور و متمم آن، یعنی گروه حرف تعریف وجود دارد (هورنستین و همکاران، ۲۰۰۵: ۹۳).

#### ۴-۲- محدودیت ساخت همپایه

در این بخش می‌کوشیم با محدودیت حاکم بر ساخت همپایه، جایگاه زیرساختی فاعل را تعیین کنیم. پیش‌تر، برخی زبان‌شناسان از این محدودیت در حمایت از فرضیه فاعل در درون گروه فعلی بهره گرفته‌اند. براساس این محدودیت، نخست باید بررسی شود که آیا خروج از درون ساخت همپایه ممکن است یا خیر و در صورت این خروج از چه اصلی تخطی می‌شود. شناخته‌شده‌ترین حقیقت درباره ساخت‌های همپایه این است که از درون هیچ یک از همپایه‌ها<sup>۱</sup> نمی‌توان عنصری را خارج کرد (هورنستین و همکاران، ۲۰۰۵: ۹۱-۹۰). راس (۱۹۷۶) محدودیت همگانی ساخت همپایه را برای تبیین غیردستوری بودن (۲. الف) مطرح کرد، زیرا در این جمله، خارج نشدن سازه حرکت کرده از درون هر دو همپایه به نادرستی شدن جمله انجامیده‌است. در حقیقت، در این جمله حرکت متوازی<sup>۲</sup> صورت نگرفته‌است. بر مبنای حرکت متوازی، همواره دو عنصر یکسان به یک جایگاه واحد منتقل می‌شوند (شعبانی، ۱۳۹۲: ۱۶۱). اگر

1. conjunct

2. Across-The- Broad movement= (ATB movement)

به ردهای گروه اسمی در مثال (۲.ب) دقت کنیم، خواهیم دید که خروج عناصر مشترک از درون هر دو بخش همپایه صورت گرفته است و ساخت حاصل دستوری است، درحالی که در مثال (۲.الف) چنین نیست. بنابراین، خروج از ساخت همپایه در صورتی امکان‌پذیر است که عناصر مشترک همپایه‌ها از طریق حرکت متوازی به جایگاه یکسانی منتقل شوند (هورنستین و همکاران، ۲۰۰۵: ۹۱-۹۰).

(۲.الف) \* [CP what<sub>i</sub> did [IP John eat t<sub>i</sub> ] and [IP Bill cook hamburgers ] ]

(۲.ب) [CP what<sub>i</sub> did [IP John eat t<sub>i</sub> ] and [IP Bill cook t<sub>i</sub> ] ]

(هورنستین و همکاران، ۲۰۰۵: ۹۱).

در جمله (۳.الف) یک عنصر صرفی (I) و دو گروه فعلی (VP) وجود دارد. ترکیب این سازه‌ها یک ساخت همپایه را به دست داده است که در آن دو گروه فعلی معلوم و مجهول با هم همپایه شده‌اند. در این جمله، حرکت موضوع بیرونی در همپایه مجهول باعث بروز یک تناقض شده است. اگر بپذیریم که فاعل همپایه اول در مثال (۳.الف) که دارای یک فعل متعددی است از ابتدا درون مشخصگر بند تصریفی تولید شده باشد، بازنمایی زیرساخت آن، مانند (۳.ب) نمایش داده می‌شود که تخطی از محدودیت ساخت همپایه است و باید منجر به تولید جمله‌ای غیر دستوری بشود. درحالی که جمله (۳.الف)، برخلاف پیش‌بینی تحلیل بالا، کاملاً دستوری است.

(۳.الف)  $\text{ʔæli ita kitab nivis-e və maaruf be.}$

ح. مجهول-شدن معروف و ح-نوشتن کتاب یک علی

«علی یک کتاب می‌نویسد و معروف می‌شود.»

(۳.ب)  $[ \text{IP } \text{ʔæli} ]_i [ \text{VP ita kitab nivis-e} ] \text{ və } [ \text{VP maaruf be } t_i ]$

ح. مجهول-شدن معروف و ح-نوشتن کتاب یک علی

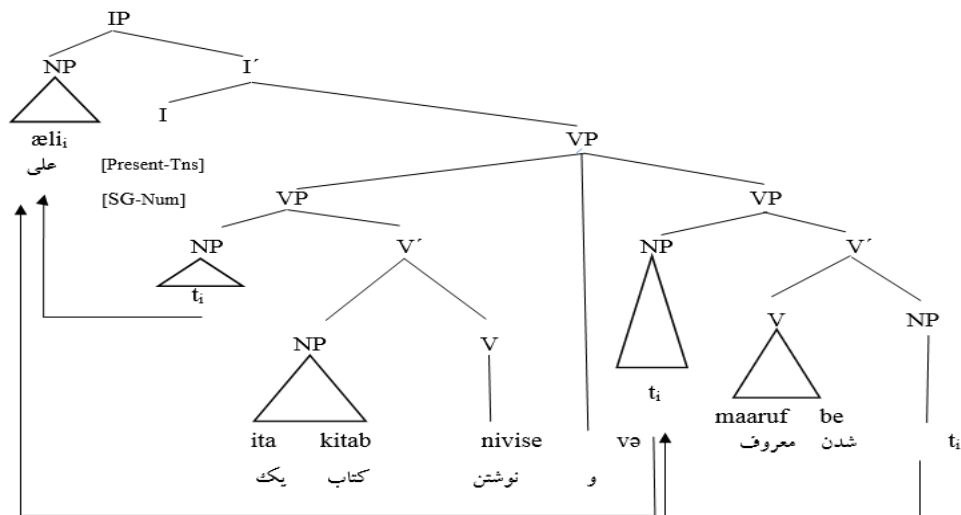
«علی یک کتاب می‌نویسد و معروف می‌شود.»

فرضیه دیگر برای اشتقاق جمله (۳.الف) این است که 'Ali' از درون هر دو همپایه، با حرکت متوازی خارج شده و برای دریافت یا بازبینی حالت فاعلی به جایگاه مشخصگر گروه تصریفی منتقل شده است. این نوع جابه‌جایی از طریق حرکت متوازی، تخطی از محدودیت ساخت همپایه تلقی نمی‌شود و جمله کاملاً دستوری خواهد بود. از آنجا که حرکت متوازی، لزوماً عناصر مشترک همپایه‌ها در جایگاه‌های یکسان را جابه‌جا می‌کند، می‌توان گفت که

نخست، در همپایه اول 'Ali' در مشخصگر گروه فعلی اشتقاق در پایه می‌یابد و در همپایه دوم نیز 'Ali' از جایگاه پسافعلی به جایگاه مشخصگر گروه فعلی حرکت می‌کند. سپس از طریق حرکت متوازی، سازه 'Ali' که عنصر مشترک دو همپایه به حساب می‌آید و در جایگاه مشخصگر گروه‌های فعلی معلوم (همپایه نخست) و گروه فعلی مجهول (همپایه دوم) واقع است به جایگاه مشخصگر گروه تصریف منتقل می‌شود. با توجه به آنچه گفته شد بازنمایی شیوه اشتقاق جمله (۳. الف) قاعداً به صورتی است که در جمله (۴) و نمودار (۲) نمایش داده شده‌است. اگر به ردّ فاعل در درون هر دو بخش ساخت همپایه در نمودار (۲) دقت کنیم خواهیم دید که حرکت آشکار از درون جایگاه‌های نحوی یکسان هر دو همپایه صورت گرفته‌است. از این‌رو، با بهره‌گیری از محدودیت ساخت همپایه می‌توان به جایگاه زیرساختی فاعل (مشخصگر گروه فعلی) در زبان گیلکی پی برد و فرضیه فاعل در درون گروه فعلی را با داده‌های این زبان سازگار دانست.

(۴) [IP ?æli] <sub>i</sub> [ VP t<sub>i</sub> ita kitab nivis-e] və [ VP t<sub>i</sub> maaruf be t<sub>i</sub>

ح.مجهول-شدن معروف و ح-نوشتن کتاب یک علی  
 « علی یک کتاب می‌نویسد و معروف می‌شود.»



نمودار شماره ۲- نمایش ساخت درونی جمله (۴)

## ۴-۳- اصطلاح‌پاره‌ها و ارتقا

ویژگی جالب عبارات اصطلاحی آن است که یک سازه نحوی به حساب می‌آیند (هورنستین و همکاران، ۲۰۰۵: ۸۸). بعضی از اصطلاحات ابتدا از ادغام فعل و متمم به صورت گره میانی (V') شکل یافته‌اند و در این مرحله اصطلاحی می‌شوند. سپس اصطلاح شکل یافته با فاعل ادغام می‌شود. در این دسته اصطلاحات، به جز متمم و فعل، سایر عناصر تغییرپذیرند، و با تغییر فاعل و یا تغییر زمان تعبیر اصطلاحی‌شان از میان نمی‌رود. گروه دیگری از اصطلاحات نیز وجود دارند که از ادغام فعل و متمم به همراه فاعل شکل یافته‌اند و با هم یک سازه نحوی واحد تشکیل می‌دهند. در این دسته از اصطلاحات با تغییر هر کدام از عناصر سازنده، یعنی فاعل، مفعول و فعل، تعبیر اصطلاحی از میان می‌رود (همان‌جا؛ ردفور، ۲۰۰۹: ۱۹۹).

مثال (۵) در گیلکی اصطلاحی برای اشاره به اضطراب و سراسیمه شدن است. در این اصطلاح، ابتدا فعل با متمم خود ادغام و اصطلاح تشکیل شده‌است، سپس به صورت گره میانی (V') با فاعل ادغام شده. در این اصطلاح فاعل می‌تواند متغیر باشد، اما ترکیب فعل و متمم آن نمی‌تواند تغییر کند، زیرا با تغییر متمم یا فعل مفهوم اصطلاحی از میان می‌رود.

(۵) pəsər xu dəst- o pa-j-a gum kun-e  
ح-کردن گم ح.م.وم-م.وم- (۳) - (۴) پا و دست خودش پسر  
«پسر دست‌وپای خودش را گم می‌کند.»

اصطلاح جمله (۵) تنها با ادغام فعل و متمم شکل یافته و اصطلاحی شده‌است. به عبارتی دیگر، در این گونه اصطلاحات تنها بخش فعل و متمم اصطلاحی شده‌اند (ردفور، ۲۰۰۹: ۱۹۹). مثال‌های (۶، ۷ و ۸) نشان می‌دهد که فاعل می‌تواند در این نوع اصطلاح متغیر باشد.

(۶) kur xu dəst- o pa-j-a gum kun-e  
ح-کردن گم ح.م.وم-م.وم- پا و دست خودش دختر  
دختر دست‌وپای خودش را گم می‌کند.»

(۷) sahib-xanə xu dəst- o pa-j-a gum kun-e  
ح-کردن گم ح.م.وم-م.وم- پا و دست خودش خانه-صاحب  
«صاحب‌خانه دست‌وپای خودش را گم می‌کند.»

(۸) sətərə xu dəst- o pa-j-a gum kun-e  
ح-کردن گم ح.م.وم-م.وم- پا و دست خودش ستاره  
«ستاره دست‌وپای خودش را گم می‌کند.»

اگر زمانِ اصطلاحِ موجود در مثال (۵) را مطابق آنچه در مثال‌های (۹. الف و ۹. ب) مشاهده می‌کنیم، تغییر دهیم یا مانند مثال (۹. پ)، فعل آن را به صورت منفی به کار ببریم، یا مانند (۹. ج) از فعل وجهی در آن استفاده کنیم، تعبیر اصطلاحی از بین نمی‌رود.

(۹. الف) pəsər xu dəst- o pa-j-a gum bu-kud-ə.

گ.کردن- پیشوند گم ح.م.وم-پا و دست خودش پسر  
«پسر دست‌وپای خودش را گم کرده‌است.»

(۹. ب) pəsər xu dəst- o pa-j-a gum bu- kud-ə bu.

گ.بودن گ-کردن-پیشوند گم ح.م.وم-پا و دست خودش پسر  
«پسر دست‌وپای خودش را گم کرده بود.»

(۹. پ) pəsər xu dəst o pa-j-a gum nu-kud

گ.کردن-وند نفی گم ح.م.وم-پا و دست خودش پسر  
«پسر دست‌وپای خودش را گم نکرد.»

(۹. ج) pəsər ba xu dəst- o pa-j-a gum kun- e.

ح.کردن گم ح.م.وم-پا و دست خودش باید پسر  
«پسر باید دست‌وپای خودش را گم نکند.»

اگر بازنمایی زیرساختی اصطلاح موجود در جمله (۵) را به صورت مثال (۱۰) نشان دهیم، می‌توان انتظار داشت که فاعل در مشخصگر گروه تصریف تولید شده باشد، زیرا فرایند اصطلاحی شدن تنها در بخش فعل و متمم صورت گرفته‌است (ردفورد، ۲۰۰۹: ۲۰۱-۲۰۰).

(۱۰) [IP pəsər [I' [VP [V' xu dəst- o pa-j-a gum kun-e] ] ] ]

ح.کردن گم ح.م.وم-پا و دست خودش پسر  
«پسر دست‌وپای خودش را گم می‌کند.»

تا اینجا دربارهٔ دستهٔ اول اصطلاحات که تنها از ادغام فعل و متمم شکل یافته‌اند و فاعل و زمان فعل در آنها تغییرپذیر است بحث شد. حال به شرح گروه دیگری از اصطلاحات می‌پردازیم که فاعل، مفعول و فعل در آنها ثابت و تغییرناپذیر است. دستهٔ دوم اصطلاحات از ادغام فاعل، مفعول و فعل تشکیل می‌شوند، زیرا در این دسته نمی‌توان فاعل را آزادانه تغییر داد. مثال (۱۱. الف) برای اشاره به توجه بیش از حد به مادیات در مقابل مقدسات به کار می‌رود. در صورت تغییر فاعل، که در ادامه با مثالی توضیح داده می‌شود، تعبیر اصطلاحی از

میان می‌رود. جالب این است که زمان و فعل کمکی می‌تواند تغییر کند و با تغییر دادن زمان هیچ تغییری در تعبیر اصطلاح ایجاد نمی‌شود. البته تغییر در زمان فعل و استفاده از فعل وجهی به ترتیب در مثال‌های (۱۱. ب و ج) و ثابت ماندن تعبیر اصطلاحی در آنها به تنهایی نمی‌تواند شاهدهی برای نشان دادن جایگاه زیرساختی فاعل در مشخصگر گروه فعلی باشد. نکته مهمی که می‌تواند جایگاه زیرساختی فاعل را در این‌گونه اصطلاحات نمایان کند این است که در اصطلاح (۱۱. الف)، فاعل 'pul' در مجاورت فعل و متمم فعل، تعبیر اصطلاحی یافته و با یکدیگر یک سازه نحوی تشکیل داده‌اند، زیرا همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، عبارات اصطلاحی سازه نحوی تشکیل می‌دهند. این مسأله مؤید این است که فعل 'vavin-e' به همراه تمام موضوع‌های خود در زیر ساخت، سازه واحد به حساب می‌آید، بدین معنی که فاعل در مشخصگر گروه فعلی و مفعول نیز در جایگاه متمم فعل واقع است. سپس، فاعل برای بازبینی مشخصه [EPP] نهفته در گره تصریف، به جایگاه مشخصگر گروه تصریف حرکت می‌کند. از این بخش می‌توان نتیجه گرفت که با توسل به اصطلاح‌پاره‌ها در زبان گیلکی می‌توان جایگاه زیرساختی فاعل را در مشخصگر گروه فعلی در نظر گرفت و این تأییدکننده فرضیه فاعل در درون گروه فعلی است.

(۱۱. الف) pul imam husein-ə sər-a vavin-e.

پول امام اض-حسین ح-م-سر ح-بریدن

«پول سر امام حسین را می‌برد.»

(۱۱. ب) pul imam husein-ə sər-a vav- e.

پول امام اض-حسین ح-م-سر گ-بریدن

«پول سر امام حسین را برید.»

(۱۱. ج) pul tanə imam husein-ə sər-a vavin-e

پول می‌تواند امام اض-حسین ح-م-سر ح-بریدن

«پول می‌تواند سر امام حسین را ببرد.»

اصطلاح (۱۱. الف) با تغییر فاعل ناپذیرفتنی<sup>(۵)</sup> می‌شود. پذیرفته نبودن این اصطلاح به صورت نمونه (۱۲) به خوبی نشان می‌دهد که فاعل نیز به همراه فعل و متمم در درون گروه فعلی اصطلاحی شده‌است، از این‌رو، نمی‌توان تصور کرد که موضوع بیرونی در جایگاهی خارج از گروه فعلی تولید شده باشد (هورنستین و همکاران، ۲۰۰۵: ۸۹). در مثال (۱۲)، با تغییر فاعل اصطلاح‌پاره، تعبیر اصطلاحی از بین می‌رود.

#ʃəmɾ imam husein-ə səɾ-a vavin-e. (۱۲)

ح- بریدن سر حسین امام شمر  
«شمر سر امام حسین را می‌برد.»

حال به بررسی اصطلاحاتی می‌پردازیم که با توجه به مسأله ارتقا نشان می‌دهند فاعل در زیرساخت با موضوع‌های دیگر فعل در درون گروه فعلی اشتقاق می‌یابد. بعضی از اصطلاحات نشان می‌دهند که فاعل ساخت‌های ارتقایی با حرکت به آن جایگاه اشتقاق یافته‌اند. از آنجا که عبارات اصطلاحی سازه نحوی واحدند، نباید جایگاه زیرساختی موضوع‌های تشکیل‌دهنده فعل را خارج از گروه فعلی در نظر گرفت (هورنستین و همکاران، ۲۰۰۵: ۸۸). پیش از پرداختن به اصطلاح موجود در مثال (۱۳) و تحلیل آن برای حمایت از فرضیه فاعل در درون گروه فعلی، به معرفی کوتاه تحلیل طالقانی (۲۰۰۸) درباره مسأله ارتقا می‌پردازیم.

درباره ساخت ارتقا، طالقانی (همان) معتقد است که فاعل ر-ساختی، در بند پیرو واقع شده‌است و این ساخت‌ها موضوع بیرونی ندارند. ایشان قائل به وجود ساخت شبه‌ارتقا<sup>۱</sup> در زبان فارسی است. وی می‌گوید افعال وجهی 'باید' و 'شاید' و ... از لحاظ نقش تننایی رفتاری مشابه با ساخت‌های ارتقایی مانند 'ممکن بودن'، 'احتمال داشتن' و 'امکان داشتن' دارند. وی تفاوت‌هایی میان افعال وجهی و ساخت‌های ارتقایی قائل شده که در اینجا آنها را شرح نمی‌دهیم. به عقیده وی، ساخت‌های دربردارنده افعال وجهی مشابه ساخت‌های ارتقایی‌اند. در واقع، فاعل ر-ساختی در درون بند پیرو اشتقاق در پایه می‌یابد و مشخصه گروه حرف تعریف فاعل، در همان جایگاه زیرساختی بازبینی می‌شود. نقش معنایی فاعل را نیز فعل بند پیرو رقم می‌زند. از این رو، فاعل ر-ساختی جمله، یعنی فاعلی که از درون بند پیرو به جایگاه فاعل بند پایه حرکت کرده‌است، با فعل واقع در جمله پایه از حیث شخص و شمار مطابقت نمی‌کند. از این رو، وی این نوع ساخت‌ها را ساخت‌های شبه‌ارتقا خوانده‌است.

حال با توجه به این بحث اصطلاح مثال (۱۳) را بررسی می‌کنیم. در این مثال، با وجود قرار گرفتن 'pul' در جایگاه فاعل یک ساخت ارتقایی، تعبیر اصطلاحی موجود همچنان حفظ شده‌است. بازنمایی جایگاه‌های عناصر تشکیل‌دهنده اصطلاح مثال (۱۳) به صورت (۱۴)، نشان‌دهنده آن است که به‌رغم وجود یک فعل ارتقایی، تعبیر اصطلاحی اصطلاح‌پاره موجود از بین نرفته‌است. اگر جایگاه زیرساختی فاعل را در مشخصگر گروه فعلی در نظر بگیریم آنگاه

1. pseudo-raising

علت حفظ تعبیر اصطلاحی مثال (۱۳) آشکار می‌شود. همان‌طور که (۱۴) نشان می‌دهد  
'pul' از بند پیرو به جایگاه مشخصگر جمله پایه<sup>۱</sup> حرکت کرده‌است.

(۱۳) pul bə nazər farəsə imam husein-ə sər- a vavin-e

ح-بریدن ح.م-سر اض-حسین امام به نظر می‌رسد پول  
«پول به نظر می‌رسد سر امام حسین را می‌برد.»

بازنمایی اصطلاح مثال (۱۳) به صورت (۱۴) نشان می‌دهد که فاعل 'pul' در زیرساخت  
برای بازبینی اصل فرافکنی گسترده به جایگاه مشخصگر گروه تصریفی حرکت کرده‌است.

(۱۴) [IP pul]i [I' bə nazər farəsə [VP t<sub>i</sub> [V' imam husein-ə sər-a vavin- e ] ] ]

ح-بریدن ح.م-سر اض-حسین امام به نظر می‌رسد پول  
«پول به نظر می‌رسد سر امام حسین را می‌برد.»  
«پول سر امام حسین را می‌برد.»

## ۵- نتیجه‌گیری

با بهره‌گیری از استدلال‌های هورنستین و همکاران (۲۰۰۵) مانند سور شناور، محدودیت  
ساخت همپایه، اصطلاح‌پاره‌ها و ارتقا نشان دادیم که داده‌های زبان گیلکی فرضیه فاعل در  
درون گروه فعلی را تأیید می‌کند. با توجه به استدلال سور شناور به این نتیجه دست یافتیم  
که در ساخت‌های در بر دارنده سور شناور در زبان گیلکی، گروه حرف تعریف به‌عنوان متمم  
سور از جایگاه مشخصگر گروه فعلی حرکت می‌کند و به‌عنوان فاعل اشتقاقی در جایگاه  
مشخصگر گروه تصریفی قرار می‌گیرد و سور نیز به صورت شناور در جایگاه اصلی خود  
(مشخصگر گروه فعلی) به جا می‌ماند. با توسل به محدودیت ساخت همپایه، استدلال کردیم  
که در همپایگی یک گروه فعلی معلوم و مجهول گیلکی، فاعل در هر دو همپایه در مشخصگر  
گروه فعلی قرار دارد و سپس با حرکت متوازی به جایگاه مشخصگر گروه تصریفی حرکت  
می‌کند. در نهایت، با استفاده از ویژگی‌های اصطلاح‌پاره‌ها و ارتقا نشان دادیم که فعل با تمام  
موضوع‌های خود در زیرساخت، سازه واحد را تشکیل داده‌است، سپس فاعل برای برآوردن  
مشخصه [EPP] نهفته در گره تصریف، به جایگاه مشخصگر گروه تصریف حرکت می‌کند.  
تمام این استدلال‌ها مؤید آن است که داده‌های زبان گیلکی با فرضیه فاعل در درون گروه  
فعلی سازگار است، بدین معنی که فاعل در جایگاه مشخصگر گروه فعلی اشتقاق در پایه

1. matrix IP



یافته‌است و سپس برای بازبینی و محو اصل فرافکنی گسترده به جایگاه مشخص‌گر گروه تصریفی حرکت می‌کند.

### پی‌نوشت

۱. «ح» کوتاه‌شده زمان «حال» است.
۲. «اض» کوتاه‌شده «اضافه» است.
۳. «ح.م» کوتاه‌شده «حالت مفعولی» است.
۴. «و.م» کوتاه‌شده «واج میانجی» است. در گیلکی چنانچه مفعول به واکه ختم شود، از واج میانجی /z-/ قبل از علامت مفعول مستقیم استفاده می‌شود.
۵. ناپذیرفتنی بودن اصطلاح با علامت '# نشانه داده شده‌است. جمله (۱۴) جمله دستوری است اما تعبیر اصطلاحی آن با تغییر فاعل از بین رفته‌است.

### منابع

- پاینده لنگرودی، م. ۱۳۶۶. فرهنگ گیل و دیلم، تهران: امیرکبیر.
- پورریاحی، م. ۱۳۵۰. بررسی دستور گویش گیلکی رشت. رساله دکتری رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۸۳. زبان‌شناسی نظری، پیدایش و تکوین دستور زایشی، تهران: سمت.
- درزی، ع، دانای طوسی، م. ۱۳۸۳. «ساخت غیرشخصی در گویش گیلکی شهرستان لاهیجان»، گویش‌شناسی، (۲): ۱۷-۳۶.
- رستمی سماک، م و دیگران. ۱۳۹۵. «ساخت غیرشخصی در گیلکی شهرستان لنگرود». جستارهای زبانی، ۷(۶): ۱۱۹-۱۴۲.
- ستوده، م. ۱۳۳۲. فرهنگ گیلکی، تهران: نشریه ایران‌شناسی.
- سرتیپ‌پور، ج. ۱۳۶۹. ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، رشت: گیلکان.
- سمیعی گیلانی، ا. ۱۳۸۱. «پیشوندهای فعلی در گویش گیلکی و راه‌های بازشناسی آنها»، در مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران.
- شعبانی، م. ۱۳۹۰. خلاء نحوی در زبان فارسی: رویکرد کمینه‌گرا، رساله دکتری رشته زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.
- شکری، گ. ۱۳۸۰. «بررسی برخی تغییرات در افعال مرکب و اسنادی گویش گیلکی». فرهنگ، (۳۸/۳۷): ۱۵۹-۱۶۸.

- طباطبایی، م. ۱۳۶۶. «سخن گیلهمرد: بحثی درباره فرهنگ‌های گیلکی». کیهان فرهنگی، ۴(۱۱): ۴۲-۴۳.
- مرعشی، ا. ۱۳۶۳. *واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی*، رشت: طاعتی.
- واحدی لنگرودی، م.م. ۱۳۸۲. «ترتیب کلمات اصلی در جملات ساده و جفت‌های همبستگی در گویش لنگرودی»، *گویش‌شناسی*، (۱۳): ۱۷۵-۱۵۱.
- Adger, D. 2004. "Core syntax: A minimalist approach" (Vol. 20). Oxford: Oxford University Press.
- Burton, S., & Grimshaw, J. 1992. "Coordination and VP-internal subjects". *Linguistic Inquiry*, 305-313.
- Guilfoyle, E., Hung, H., & Travis, L. 1992. "Spec of IP and Spec of VP: Two subjects in Austronesian languages". *Natural Language & Linguistic Theory*, 10(3), 375-414.
- Haegeman, L. 1994. *Introduction to government and binding theory*. Wiley-Blackwell.
- Hornstein, N., Nunes, J., & Grohmann, K. K. 2005. *Understanding minimalism*. Cambridge University Press.
- Koizumi, M. 1995. *Phrase Structure in Minimalist Syntax*. Unpublished Ph.D. dissertation, MIT.
- Koizumi, M., & Tamaoka, K. 2010. Psycholinguistic evidence for the VP-internal subject position in Japanese. *Linguistic inquiry*, 41(4), 663-680.
- Koopman, H., & Sportiche, D. 1991. "The position of subjects". *Lingua*, 85(2-3), 211-258.
- McCloskey, J. 1997. "Subjecthood and subject positions". In *Elements of grammar* (pp. 197-235). Springer, Dordrecht.
- Radford, A. 2009. *English sentence structure*. Cambridge: CUP.
- Ross, J. R. 1967. *Constraints on Variables in Syntax*, unpublished Doctoral dissertation.
- Sportiche, D. 1988. "A theory of floating quantifiers and its corollaries for constituent structure". *Linguistic inquiry*, 19(3), 425-449.
- Taleghani, A. H. 2008. "Modality, aspect and negation in Persian" (Vol. 128). John Benjamins Publishing.
- Woolford, E. 1991. "VP-internal subjects in VSO and nonconfigurational languages". *Linguistic Inquiry*, 22(3), 503-540.



## نظام حالتهی و مطابقه الگوی کنایی زبان آرائی در چارچوب برنامه کمینه گرا

اسماء کریمی مقدم آرائی<sup>۱</sup>

فریده حق بین<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۲۶

### چکیده

آرائی از گویش های مرکزی ایران است که نیای آن مشخص نیست، اما به زبان پارتی، نزدیک تر است و زمانی در مناطق گسترده ای از ایران به کار می رفت، اما امروزه تنها محدود به شهر آران و بیدگل، در شمال شرقی استان اصفهان است. در بررسی و استخراج الگوی کنایی این زبان، جملات و داده ها به شیوه میدانی و گفت و گو و مصاحبه حضوری با ۲۰ گویشور جمع آوری شده، و در موارد معدودی از پرسش نامه، و همچنین از مجموعه کتاب هایی که جملات این زبان را گردآوری کرده اند استفاده شده است. نتایج نشان داد زبان آرائی از الگوی کنایی گسسته پیروی می کند. بندهای دارای ستاک فعل متعدی زمان حال در این زبان، الگوی فاعلی - مفعولی، و بندهای دارای ستاک فعل متعدی گذشته از الگوی کنایی - مطلق تبعیت می کنند. همچنین فعل بند متعدی با مفعول ارجاع متقابل ندارد، بلکه در قالب سوم شخص مفرد ظاهر می شود. حالت کنایی فاعل به صورت ذاتی و مشروط به شرایط خاص اعطا می شود و با واژه بست مضاعف ساز بازنمایی می شود. در بندهای دارای فعل مرکب، میزبان واژه بست، بخش غیر فعلی است.

واژگان کلیدی: نظام حالتهی و مطابقه، گویش آرائی، الگوی کنایی، برنامه کمینه گرا، واژه بست مضاعف ساز

✉ karimiasma90@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری زبان شناسی همگانی، دانشگاه الزهرا (س)

۲. دانشیار زبان شناسی همگانی، دانشگاه الزهرا (س)

## ۱- مقدمه

ساخت کنایی<sup>۱</sup> را اولین بار آدلف دیر<sup>۲</sup> (۱۹۲۸) برای نامگذاری فاعل متعدی در زبان‌های قفقازی به کار برد، و به‌طور کلی به الگوی دستوری خاصی اطلاق می‌شود که در آن عملکرد فاعل بند لازم با عملکرد مفعول بند متعدی شبیه، و با عملکرد فاعل بند متعدی متفاوت است (دیکسون<sup>۳</sup>، ۱۹۹۴). این عملکردهای مشابه و متفاوت در سطح بازنمایی حالت‌های گروه‌های اسمی و نظام مطابقه نمایان می‌شود، به این ترتیب که فاعل بند لازم و مفعول بند متعدی که عملکردی مشابه دارند، حالت مطلق<sup>۴</sup>، و فاعل بند متعدی که با آن دو متفاوت است، حالت کنایی دریافت می‌کند. در سطح مطابقه نیز، فعل در مشخصه‌های فای<sup>۵</sup> (شخص، جنس و شمار) می‌تواند با فاعل بند لازم و مفعول بند متعدی مطابقه داشته باشد، اما فاعل بند متعدی قابلیت انگیزش مطابقه بر روی فعل را ندارد. بنابراین، حداقل، در دسته‌ای از زبان‌های کنایی فاعل بند لازم و مفعول بند متعدی می‌توانند در توازن ساخت‌واژی یا نحوی شرکت کنند، و در نظام حالت‌دهی و مطابقه نقش ایفا کنند.

بررسی نظام مطابقه و حالت‌دهی الگوهای مختلف کنایی می‌تواند زبان‌شناسان را در دست‌یافتن به نظامی سازمان‌یافته برای رده‌بندی زبان‌ها یاری کند. از این‌رو، جستار حاضر با بررسی نقش و عملکرد این گروه‌های اسمی در نظام حالت‌دهی و مطابقه زبان آرانی<sup>(۱)</sup>، که از الگوی کنایی گسسته پیروی می‌کند، کوشیده تعمیم اتخاذی کریمی (۲۰۱۳) مبنی بر غیرمفعولی بودن فعل‌های کنایی و نقش برجسته تقابل واژه‌بست و وند را در ایجاد رابطه تطابق بین هسته زمان و گروه اسمی در زبان آرانی، موردی مطالعه کند، و درنهایت به این سؤال پاسخ دهد که چرا هسته زمان در ساخت کنایی آرانی در مشخصه‌های فای (شخص، جنس و شمار) با گروه اسمی مفعول رابطه مطابقه ندارد، و در بندهای متعدی گذشته همواره به‌صورت سوم شخص مفرد تجلی می‌یابد.

برای پاسخ به سؤالات و تأیید فرضیه‌های پژوهش، چارچوب نظری را به پیروی از کریمی (۱۳۹۱) صورت‌های متأخر برنامه کمینه‌گرای<sup>۶</sup> چامسکی (۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۸) انتخاب کردیم.

- 
1. ergative
  2. A. Deir
  3. R. M. W. Dixon
  4. absolutive
  5. Phi Features
  6. The Minimalist Program (MP)

داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای و میدانی جمع‌آوری شد. از آنجا که اکثر گویشوران این زبان، سالمند و غالباً بی‌سواد یا کم‌سوادند، داده‌ها بیشتر میدانی و با گفت‌وگو و مصاحبه حضوری با ۲۰ گویشور جمع‌آوری، و در موارد معدودی از پرسش‌نامه استفاده شد. منبع کتابخانه‌ای، مجموعه جملات، ضرب‌المثل‌ها، واژگان و ستاک‌های فعلی است که علیجانزاده (۱۳۷۲؛ ۱۳۹۴) و ۱۳۹۶) گرد آورده‌است. به جز این منبع، مطالعه در زبان آرنی متأسفانه محدود به معرفی کوتاه این زبان در دایرةالمعارف ایرانیکا و پیر لروک<sup>۱</sup> (۲۰۰۲)، و بررسی صرف فعلی (کریمی مقدم آرنی و امامی، ۱۳۹۰) می‌شود. ویژگی‌های خاص و پیچیدگی و گستردگی صرف و نحو در کنار لزوم ارتباط با شهرهای مجاور و استفاده از فارسی امروزی، باعث مهجور ماندن و فراموش شدن زبان آرنی شده‌است، به طوری که در دو دهه اخیر، به نحو چشمگیری از کاربرد این زبان کاسته شده‌است. خطر مرگ این میراث گرانبها ما را بر آن داشت تا به تدوین این مقاله و معرفی زبان آرنی همت گماریم.

## ۲- مبانی

### ۲-۱- الگوهای دستوری

رده‌شناسی همواره به دنبال طبقه‌بندی زبان‌ها براساس تفاوت‌ها و تشابه‌هاست. یکی از حوزه‌های تشابه و افتراق زبان‌ها عملکرد گروه‌های اسمی است، که در جایگاه فاعل بند لازم، فاعل بند متعدی و مفعول بند متعدی نمود می‌یابند. بررسی فرایندهای نحوی و ساخت‌وازی این گروه‌های اسمی و ارزیابی شباهت یا تفاوت رفتاری آنها، زبان‌ها را به دو طبقه بزرگ فاعلی-مفعولی و کنایی-مطلق تقسیم می‌کند.

### ۲-۱-۱- الگوی فاعلی-مفعولی<sup>۲</sup>

در زبان‌هایی که الگوی فاعلی-مفعولی دارند، فاعل بند لازم و فاعل بند متعدی رفتار یکسانی دارند و در تقابل با مفعول بند متعدی قرار دارند. در این زبان‌ها، فعل لازم و متعدی با فاعل‌های خود در ارجاع متقابل<sup>۳</sup> هستند، به عبارت دیگر، فعل بندهای لازم و متعدی، در این زبان‌ها با فاعل خود از نظر شخص، شمار و جنس مطابقت دارند. زبان فارسی و انگلیسی در این دسته قرار دارند.

1. Pierre Lercoq  
2. nominative-accusation  
3. cross-reference

۲-۱-۲- الگوی کنایی-مطلق<sup>۱</sup>

در زبان‌های کنایی، فعل متعدی با فاعل در ارجاع متقابل نیست، به عبارت دیگر، فعل بند متعدی با فاعل مطابقت ندارد. زبان‌های کنایی براساس اینکه فعل بند متعدی با کدام گروه اسمی مطابقت دارد به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند:

زبان‌هایی که در آنها فاعل بند لازم و مفعول بند متعدی حالت (نشان) یکسانی دارند و با فاعل بند متعدی در تقابل قرار می‌گیرند (تراسک<sup>۲</sup>، ۱۹۹۶). فاعل بند متعدی حالت‌نمای کنایی (غیرفاعلی)، و مفعول حالت فاعلی/مطلق (بی‌نشان) دریافت می‌کند. در این زبان‌ها فعل متعدی با مفعول مطابقت می‌کند، به عبارت دیگر در مشخصه‌های فاعلی (شخص، شمار و جنس) با مفعول مطابقت دارد، که با وندهای فاعلی، همان شناسه‌ها، روی فعل تظاهر می‌یابد. کردی شمالی (کرمانجی)، تاتی کرینی و بلوچی از این دسته زبان‌ها هستند. تراسک (۱۹۹۶):

(۱۵۹) این الگو را در مثالی از زبان باسک<sup>۳</sup> شرح داده‌است:

(۱)

- a. **Gizona-k**            nesk-a            ikusi-zuen  
man. Sg. ERG.    Girl. Sg. OBL        see. PAST. Sg. 3<sup>rd</sup>

مرد دختر را دید.

- b. **Gizon-a**            heldu-zen  
man. Sg. SUB.        receive. PAST. Sg. 3<sup>ed</sup>

مرد رسید.

در مثال ۱، مفعول بند متعدی در (a) و فاعل بند لازم در (b) حالت کنایی دریافت کرده، و با -a نشاندار شده‌است، از طرف دیگر، گروه اسمی فاعلی با دریافت -k در جایگاه فاعل بند متعدی (b) متمایز شده‌است. به بازنمود متفاوت حالت در این مثال دقت کنید: مرد در (a) فاعل بند متعدی است و حالت کنایی دریافت کرده‌است (**gizona-k**)، درحالی‌که در جایگاه فاعل بند لازم در (b) حالت فاعلی دریافت می‌کند (**gizon-a**).

در شکل دوم تظاهر الگوی کنایی، که کاربرد گسترده‌تری نیز دارد (کریمی، ۱۳۹۱)، فاعل بند متعدی بی‌نشان است، و با یک واژه‌بست غیرفاعلی (کنایی) مضاعف‌سازی<sup>۴</sup> می‌شود. در اینجا، دیگر فعل با مفعول مطابقت ندارد، بلکه همواره، بی‌تفاوت به مشخصه‌های مفعول و فاعل،

1. ergative-absolutive  
2. L. Trask  
3. Basque  
4. (clitic) doubling

به صورت سوم شخص مفرد ظاهر می‌شود. دشتی، لارستانی، کردی مرکزی (سورانی)، تاتی دروی، تاتی کهلی و تاتی گیلوانی از این الگوی کنایی پیروی می‌کنند (کریمی و هاشمی، ۱۳۹۱). مثال زیر از گویش دشتی است:

(۲)

to	sib=et	mi-xe
تو	واژه‌بست ۲ش م- سیب	خورد-اخیاری

در مثال ۲ فعل با مفعول (دوم شخص مفرد) در ارجاع متقابل نیست، و به صورت پیش‌فرض، سوم شخص مفرد است، حالت کنایی فاعل بند متعدی نیز به صورت واژه‌بست مضاعف‌ساز (-et) نشان داده شده، که روی مفعول ظاهر شده است.

کریمی (۱۳۹۱) با مطالعه دو شکل بازنمایی الگوی کنایی در زبان‌های ایرانی به تعمیم کلی زیر دست یافت:

«در صورت مطابقت فعل با مفعول توسط وند / شناسه، مضاعف‌سازی فاعل به وسیله واژه‌بست وجود ندارد. در حضور واژه‌بست مضاعف‌ساز فاعل (بند متعدی) مطابقت فعل با مفعول وجود ندارد.»

طبق این تعمیم، حالت فاعل کنایی در زبان‌های ایرانی یا از طریق مضاعف‌سازی با واژه‌بست، و یا از طریق مطابقت فعل متعدی با مفعول به وسیله وند فاعلی بر روی فعل بازنمایی می‌شود، به طوری که واژه‌بست مضاعف‌ساز و وند فاعلی (شناسه) در توزیع تکمیلی قرار دارند.

## ۲-۲- طبقه‌بندی زبان‌های کنایی

زبان‌های دارای الگوی کنایی، بر اساس اینکه الگوی کنایی آنها در نظام دستوری، چقدر گسترده می‌شود و تا چه حد بر فرایندهای دستوری آن زبان تأثیر می‌گذارد، به دو دسته کنایی کامل و کنایی گسسته<sup>۱</sup> تقسیم می‌شوند (دیکسون<sup>۲</sup>، ۱۹۹۴).

گستره الگوی کنایی در زبان‌های کنایی کامل، کل نظام دستوری آن زبان است، به بیان دیگر، فاعل بند لازم و مفعول بند متعدی در تمام نمودها و زمان‌ها رفتاری یکسان دارند، و در تقابل با مفعول بند متعدی قرار می‌گیرند. اما اکثر زبان‌های کنایی، چنین گستردگی الگویی ندارند، بلکه الگوی کنایی آنها تابعی از زمان دستوری است، به عبارت دیگر، الگوی کنایی آنها

1. split ergativity  
2. R. M. W. Dixon



زمان-محور است و تنها در ستاک خاصی از افعال متجلی می‌شود (همان). الگوی کنایی اکثر زبان‌های ایرانی از این دست است، و تنها در بندهایی گسترده می‌شود که ستاک فعلی گذشته دارند (کریمی، ۱۳۹۱). این بدان معناست که در زبان‌هایی ایرانی که از الگوی کنایی گسسته پیروی می‌کنند، بندهای دارای فعل متعدی حال، الگوی دستوری فاعلی-مفعولی، و بندهای دارای فعل متعدی گذشته، الگوی دستوری کنایی دارند.

### ۳- ساخت کنایی در گویش آرانی

بررسی داده‌ها نشان می‌دهد زبان آرانی از الگوی کنایی گسسته پیروی می‌کند. بندهای دارای ستاک فعل متعدی حال در این زبان الگوی فاعلی-مفعولی دارند، و بندهای دارای ستاک فعل متعدی گذشته از الگوی کنایی-مطلق تبعیت می‌کنند. دبیرمقدم (۱۳۸۷: ۷۳۷) این نظام مطابقه را که در کردی بانه و کردی سنندج نیز وجود دارد، دوگانهٔ زمان-محور<sup>۱</sup> دانسته‌است. در این زبان‌ها، که طبق داده‌های مقالهٔ حاضر، آرانی نیز از آنهاست، فعل‌های زمان حال از نظام مطابقهٔ فاعلی/مفعولی، و فعل‌های زمان گذشته از نظام غیرفاعلی/مفعولی پیروی می‌کنند.

به‌علاوه، تحلیل داده‌ها نشان داد فعل بند متعدی با مفعول ارجاع متقابل ندارد و به‌صورت پیش‌فرض در قالب سوم شخص مفرد ظاهر می‌شود، بنابراین براساس تعمیم کلی که کریمی (۱۳۹۱) از بازنمایی حالت کنایی فاعل در زبان‌های ایرانی داده‌است، حالت کنایی فاعل در بند متعدی زبان آرانی با واژه‌بست مضاعف‌ساز بازنمایی می‌شود، نه با شناسهٔ فاعلی. در زیربخش‌های بعدی، الگوی دستوری این زبان را در دو زمان حال (فاعلی-مفعولی) و گذشته (کنایی-مطلق) با مثال‌هایی از این زبان، شرح می‌دهیم.

### ۳-۱- الگوی فاعلی-مفعولی: زمان حال

الگوی دستوری زبان آرانی در بند دارای فعل متعدی حال، مثل بندهای دارای فعل لازم حال و گذشته، فاعلی-مفعولی است. به عبارت دیگر، فعل لازم در تمام زمان‌ها و نمودها، و فعل متعدی در زمان حال در مشخصه‌های فاعلی با فاعل خود در ارجاع متقابل‌اند. این تقابل در مثال‌های زیر قابل مشاهده است:

1. split time sensitive

(۳)

a. nū sêra=da ba-xova:t-a-bū-Ø

آن زن داتیو-خانه ۳ش م-بود-میانجی-اسم مفعول-نمود تام

آن زن در خانه خوابیده بود.

b. me at-o

من ۱ش م-می‌آید

من می‌آیم.

c. nuhū dard=éd dêva na-kêr-aj.

آنها ۲ش م=درد دوا ۳ش ج-کرد-نفی

آنها درد را دوا نمی‌کنند.

فعل لازم در زمان گذشته (۳.a) و زمان حال (۳.b) در مشخصه‌های فای با فاعل مطابقت دارد. این مطابقت با افزودن وندهای فاعلی، همان شناسه، بعد از ستاک فعلی مشهود است. شناسه فاعلی با فاعل بند در شخص و شمار در ارجاع تقابلی قرار دارد. قابل ذکر است که ضمائر فاعلی منفصل در زبان آرانی در شخص، شمار و جنس منفک می‌شوند، اما وندهای فاعلی تنها مقوله‌های شخص و شمار را پوشش می‌دهند و نسبت به جنس خنثی هستند، از این رو، جنس در شناسه‌های فعلی تعریف نشده است.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، الگوی دستوری بند متعدی در زمان حال، فاعلی-مفعولی است، بنابراین فعل بند متعدی در ۳.c نیز با فاعل مطابقت می‌کند.

### ۳-۲- الگوی کنایی-مطلق: زمان گذشته

بند متعدی زبان آرانی در زمان گذشته الگوی کنایی دارد. تحلیل داده‌ها نشان داد فاعل بند متعدی در زمان گذشته، دارای شکل مستقیم و بی‌نشان است و حالت کنایی با یک واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌ساز بازنمود می‌شود که روی مفعول ظاهر می‌گردد، اگر فعل، مرکب باشد، میزبان این واژه‌بست، بخش غیرفعلی فعل مرکب خواهد بود که در زیربخش ۳-۳ به آن می‌پردازیم. در این حالت از الگوی کنایی، فعل با مفعول در مطابقت نیست، بلکه فعل همواره به صورت پیش‌فرض، یعنی سوم شخص مفرد ظاهر می‌شود. به مثال‌های زیر توجه کنید:

(۴)

a. me karg=am be-xar-Ø

من ۱ش م=مرغ ۳ش م-خورد-نمود تام

من مرغ (را) خوردم.

در جمله ۴.a، حالت کنایه فاعلِ *me* با واژه‌بست غیرفاعلی *-am* بازنمود شده‌است، و مطابقه بر روی فعل به‌صورت پیش‌فرض، سوم شخص مفرد است. وند فاعلی سوم شخص در زبان آرانی، *a-* است، ولی از آنجا که مصوت پایانی در محاوره تلفظ نمی‌شود، حذف شده‌است. نبودِ وند فاعلی بعد از ستاک فعلی، در این زبان، معرف صیغه سوم شخص مفرد است. قابل ذکر است صورت گذشته فعل در آرانی، با کنار هم قرار گرفتن تکواژ *b*، ستاک گذشته فعل (در این مثال *xar*) و شناسه فعلی ساخته می‌شود. طبق نظر خانلری (۱۳۸۲: ۲۰۴) *b* در ابتدای ساخت ماضی از جمله مشخصه‌های افعال گذشته زبان‌های باستان و نشان‌دهنده بیان اتمام و انجام یافتن فعل است.

فعل متعدی گذشته، در تمام نمونه‌ها به‌صورت پیش‌فرض است:

b. <i>me</i>	<i>karg=am</i>	<i>be-xa:rd-a</i>	
من	اش‌م=مرغ	۳ش‌م-خورده-نمودتام	من مرغ (را) خورده‌ام.
c. <i>me</i>	<i>karg=am</i>	<i>kema-xar-d-a</i>	
من	اش‌م=مرغ	۳ش‌م-واج میانجی-خورد-استمراری	من مرغ (را) می‌خوردم.
d. <i>me</i>	<i>karg=am</i>	<i>xa:rd-a-be</i>	
من	اش‌م=مرغ	باش-۳ش‌م-خورده	من مرغ (را) خورده باشم، ...
e. <i>me</i>	<i>karg=am</i>	<i>be-xa:rd-a-bū-Ø</i>	
من	اش‌م=مرغ	بود-۳ش‌م-خورده-نمودتام	مرغ (را) خورده بودم.

برای آنکه چنین تصور نشود که فعل در جملات مثال ۴ با مفعول سوم شخص مفرد *karg* در مطابقه نیست، جمله‌های ۵ و ۶ را مثال آورده‌ایم:

(۵)			
<i>nuhū</i>	<i>de-he:m=jo</i>	<i>be-beqat-Ø</i>	
آنها	۳ش‌ج‌م=ما-داتیو	۳ش‌م-زدن-نمودتام	آنها ما را زدند.
(۶)			
<i>me</i>	<i>ju:r-on=am</i>	<i>be-ba:rd-a</i>	
من	واژه‌بست اش‌م=جمع-پسر	۳ش‌م-برده-نمودتام	من پسرها را (با خودم) برده‌ام.

همان‌طور که می‌بینید، در جملات ۵ و ۶، فعل بند متعدی، بی‌تفاوت به شخص و شمار گروه‌های اسمی فاعل و مفعول، با پیش‌فرض سوم شخص مفرد مطابقت دارد. فاعل در این جملات، با اضافه‌شدن واژه‌بست بعد از گروه اسمی مفعول، مضاعف‌سازی شده‌است. واژه‌بست، برخلاف وند فاعلی، در انتخاب میزبانی که به آن متصل می‌شود آزادتر است (اسپنسر<sup>۱</sup>، ۱۹۹۸)، و می‌تواند روی سازه‌های مختلفی قرار بگیرد. واژه‌بست مضاعف‌ساز در بند متعدی نیز علاوه‌بر گروه اسمی در جایگاه مفعول، می‌تواند روی فعل به‌عنوان میزبان بنشیند، در این صورت مفعول بی‌نشان خواهد بود، و واژه‌بست قبل از ستاک فعل متعدی گذشته، اضافه شده و حالت کنایی فاعل را بازنمود می‌کند:

(۷)

še:m	he:m-ra	qeza:	do=be-hova:rd-a
شما	داتیو-ما	غذا	۳ش م-آورده-نمودتام=۲ش ج

شما برای ما غذا آورده‌اید.

(۸)

he:m	še:m	mo=be-did-Ø
ما	شما	۳ش م-دید-نمودتام=۱ش ج

ما شما را دیدیم.

در جمله ۷، مفعول *qeza:* و در جمله ۸ مفعول *še:m* میزبان واژه‌بست نیست، واژه‌بست‌های *do-* و *mo-* به ترتیب قبل از ستاک متعدی این دو جمله قرار گرفته‌اند، و فاعل را مضاعف‌ساز کرده‌اند. فعل در این دو جمله نیز با پیش‌فرض سوم شخص مفرد مطابقت دارد.

### ۳-۳- ساخت کنایی فعل‌های مرکب

ساختمان فعل مرکب در فارسی بسیط نیست بلکه شامل یک بخش غیرفعلی - مانند اسم، صفت، اسم مفعول، گروه حرف‌اضافه‌ای و قید - و یک سازه فعلی است (دبیرمقدم، ۱۳۷۶: ۱۵). این بخش فعلی (همکرد) در قالب فعل‌هایی خاص مثل کردن، زدن، دادن، خوردن، یافتن، ساختن و ... و گاه به همراه فعل‌های کمکی تصریف می‌شود (ساسانی، ۱۳۹۰). سازه غیرفعلی فعل مرکب در زبان آرانی، در الگوی کنایی میزبان واژه‌بست است. در این الگو، همان‌طور که در مثال‌های زیر آمده‌است، فاعل بی‌نشان با واژه‌بست بر روی بخش غیرفعلی مضاعف‌ساز می‌شود و حالت کنایی آن بازنمود می‌گردد:

(۹)

he:m	mehmo-no	dâvat-e=mo	be-kar-Ø
ما	جمع-مهمان	اشج=واج میانجی-دعوت	اشم-کرد-نمودتام

ما مهمان‌ها را دعوت کردیم.

در اینجا، فعل در مطابقت پیش‌فرض قرار دارد، واژه‌بست روی بخش غیرفعلی فعل مرکب قرار گرفته، و فاعل بند متعدی را مضاعف‌ساز کرده‌است. به عبارت دیگر، واژه‌بست از میزبان اصلی خود، یعنی فعل، حرکت کرده، و روی یکی دیگر از اجزای جمله فرود آمده‌است. داوری و نغزگوی کهن (۲۰۱۷) به پیروی از لوراگی<sup>۱</sup> (۲۰۱۴) فرایند حرکت واژه‌بست و ضمیمه شدن آن به دیگر اجزای جمله به‌جز فعل را صعود واژه‌بست<sup>۲</sup> نامیده‌اند. این فرایند در زبان فارسی در نمونه‌هایی از قبیل /توش کن، فرییم داد، کمکش کردم، دعوتم کرده و ... وجود دارد، و در برخی دیگر از زبان‌های دنیا نیز دیده شده‌است. فرایند صعود واژه‌بست شاهدهی بر دستوری‌شدگی هم‌کرد و معنازدایی آن است. کریمی‌دوستان (۲۰۰۵) در تقسیم‌بندی افعال مرکب به دو دسته جدایی‌پذیر و جدایی‌ناپذیر، این دست افعال مرکب را که واژه‌بست بین دو بخش آنها واقع می‌شود، افعال مرکب جدایی‌پذیر نامیده‌است. در زیر مثال‌های بیشتری از ساخت کنایی بندهای دارای فعل مرکب را می‌بینید:

(۱۰)

sejl	sera-vo	pa:k	xera:b=oj	ka:rd-a.
سیل	جمع-خانه	همه	اشم=خراب	اشم-کرده

سیل همه خانه‌ها را خراب کرده!

(۱۱)

né	dava:	têmom=éd	ba-kar-Ø.
آن	دعوا	اشم=تمام	اشم-کرد-نمودتام

آن دعوا را تمام کردی.

(۱۲)

š:e:m	nuhū	tahvil=do	ger-ej.
ما	آنها	اشج=تحویل	اشج-گرفت

ما آنها را تحویل گرفتیم (از آنها استقبال کردیم).

1. S. Luraghi  
2. Clitic Climbing

همان‌طور که مثال‌ها نشان می‌دهد، بررسی ساخت کنایی بندهای دارای فعل مرکب ما را به این تعمیم کلی می‌رساند که هر زمان فعل بند متعدی، مرکب است، میزبان واژه‌بست، بخش غیرفعلی است نه مفعول. در این صورت، فاعل و مفعول بند متعدی بی‌نشان است و حالت کنایی فاعل با واژه‌بست مضاعف‌ساز بر روی بخش پیش‌فعل<sup>۱</sup> فعل مرکب، بازنمود می‌شود.

#### ۴- نظام مطابقت در الگوی کنایی

چارچوب نظری این مقاله در تحلیل نظام مطابقت ساخت کنایی در زبان آرائی، صورت‌های متأخر برنامه کمیته‌گرای چامسکی (۲۰۰۰؛ ۲۰۰۱؛ ۲۰۰۸) است. از این‌رو، ابتدا حالت‌دهی در برنامه کمیته‌گرا را معرفی می‌کنیم، و سپس به بررسی نظام حالت‌دهی الگوی کنایی، و به‌طور خاص الگوی کنایی زبان آرائی، در چارچوب این برنامه می‌پردازیم.

#### ۴-۱- مطابقت و حالت‌دهی در برنامه کمیته‌گرا

در برنامه کمیته‌گرا ارتباط نزدیکی بین حالت و مطابقت وجود دارد (چامسکی، ۲۰۰۰). در رابطه مطابقت، در نظام فاعلی-مفعولی مشخصه‌های شخص، شمار و جنس هسته با مشخصه‌های متناظر گروه اسمی ارزش‌گذاری می‌شود، از طرف دیگر، هسته ارزش حالت گروه اسمی را مشخص می‌کند. هسته در این تعریف برای گروه اسمی فاعل، هسته زمان است که حالت فاعلی را به نزدیک‌ترین گروه اسمی خود که به آن تسلط سازه‌ای<sup>۲</sup> دارد، اعطا می‌کند. این گروه اسمی، اصولاً فاعل است، و چنین حالت‌دهی تنها بر پایه روابط دستوری بین گروه اسمی و هسته صورت می‌پذیرد (چامسکی، ۱۹۸۱). فاعل نیز مشخصه‌های فای خود را روی فعل ارزش‌گذاری می‌کند. این مشخصه‌ها به‌صورت وند یا همان شناسه بازنمود می‌شود.

بین فعل، به‌عنوان هسته، و گروه اسمی مفعول نیز چنین رابطه ساختاری وجود دارد، به این صورت که هسته فعلی پوسته‌ای حالت مفعولی را به مفعول به‌عنوان اولین سازه اسمی که به آن تسلط دارد، اعطا می‌کند.

نکته مهم در نظام حالت‌دهی ساختاری این است که هسته همواره حالت ساختاری (فاعلی و مفعولی) را به نزدیک‌ترین گروهی اسمی که به آن تسلط دارد، بی‌تفاوت به ویژگی‌های معنایی و آوایی، اعطا می‌کند. در مورد هسته زمان، این نزدیک‌ترین گروه اسمی، فاعل، و در مورد هسته فعلی، غالباً مفعول است. اما همواره و لزوماً این‌گونه نیست، به‌عنوان مثال در ساخت مجهول، نزدیک‌ترین گروه اسمی تحت تسلط هسته زمان، مفعول است.

1. preverb

2. C-command

نکته مهم دیگر در حالت‌دهی ساختاری، ارتباط متقابل و فعال بین هسته و گروه اسمی است؛ همان‌طور که گروه اسمی از هسته زمان حالت دریافت می‌کند، باید مشخصه‌های فای آن را نیز ارزش‌گذاری نماید، این رابطه دوسویه که در جریان آن هر دو طرف، هسته و گروه اسمی، اقناع می‌شوند، شرط فعال بودن<sup>۱</sup> نامیده می‌شود (چامسکی، ۲۰۰۰؛ ۲۰۰۱).

#### ۲-۴-۲- نظام حالت‌دهی ساخت کنایی در چارچوب برنامه کمینه‌گرا

حالت‌دهی ساخت کنایی بر این اساس که با واژه‌بست نشان‌گذاری شود یا با وند، به دو گروه تقسیم می‌شود: یکی الگوی کنایی است که در آن مفعول، حالت فاعلی و فاعل حالت کنایی (غیرفاعلی) دریافت می‌کند، و فعل با مفعول در مشخصه‌های فای مطابقت می‌کند که با وند بازنمود می‌شود؛ و دیگری الگوی کنایی که حالت کنایی با واژه‌بست مضاعف‌ساز نشان‌گذاری می‌شود و فعل با مشخصه‌های سوم شخص مفرد بازنمایی می‌شود. در بخش بعدی شرح هر کدام از این الگوها آمده‌است.

#### ۱-۲-۴-۱- بازنمود حالت کنایی با وند

در این ساخت کنایی، فاعل حالت کنایی خود را به‌صورت ذاتی<sup>۲</sup> و نه ساختاری، در شرایط خاصی که به حضور فعل متعدی زمان گذشته بستگی دارد، دریافت می‌کند. به‌عبارت دیگر، فاعل دو انتخاب حالت فاعلی و حالت غیرفاعلی دارد، و در شرایطی که گروه اسمی موضوع بیرونی یک فعل متعدی گذشته در الگوی کنایی است، حالت غیرفاعلی را انتخاب می‌کند، اما در بندهای زمان حال، حالت فاعلی به‌صورت ساختاری از طرف هسته زمان اعطا می‌شود (آلدريج<sup>۳</sup>، ۲۰۰۸؛ کریمی، ۲۰۱۰). به این ترتیب گروه اسمی که نزدیک‌ترین سازه به هسته زمان است، در الگوی کنایی با دریافت حالت ذاتی کنایی که با هسته فعل پوسته‌ای متعدی گذشته، که محصول ادغام فعل با مفعول در مرحله قبلی است، به موضوع بیرونی اعطا می‌شود، مشخصه حالت خود را اقناع می‌کند، غیرفعال می‌شود، و به جایگاه مشخصگر هسته زمان حرکت می‌کند و رد غیرفاعلی را از خود به‌جا می‌گذارد (وولفورد، ۲۰۰۶). در الگوی کنایی حالت‌نمای مفعولی که باید از طرف هسته فعلی گروه اسمی تحت تسلط فعل اعطا شود، به مفعول اعطا نمی‌گردد. این بدان معناست که فعل در الگوی کنایی غیرمفعولی<sup>۴</sup> است (برزیو،

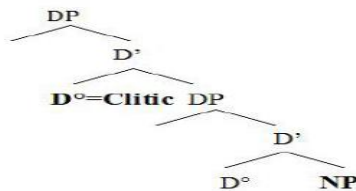
- 
1. activity
  2. Inherent case
  3. E. Aldridge
  4. unaccusative

۱۹۸۶). از طرف دیگر، مشخصه‌های فای هسته زمان نیز که خود اعطاکننده حالت فاعلی است، هنوز ارزش‌گذاری نشده‌است، بنابراین، هسته زمان فعال است و برای اعطای حالت فاعلی و ارزش‌گذاری مشخصه‌های فای خود به دنبال گروه اسمی است. به این ترتیب، تنها گروه اسمی باقیمانده طبق اصل فراکنی گسترده<sup>۲</sup>، برای اقناع حالت به جایگاه مشخصگر گروه زمان حرکت کرده و در نتیجه ایجاد تطابق بین آن و هسته زمان، مشخصه‌های فای هسته را ارزش‌گذاری می‌کند، و خود نیز حالت فاعلی دریافت می‌کند. نتیجه نهایی، مطابقت کامل فعل با گروه اسمی مفعول و اعطای حالت فاعلی به مفعول است.

#### ۴-۲-۲- باز نمود حالت کنایی با واژه‌بست

قبل از پرداختن به نظام حالت‌دهی الگوی کنایی نوع دوم، اول باید به این پرسش پاسخ دهیم که چرا حالت‌نمای کنایی در این الگو واژه‌بست است؟ کریمی (۱۳۹۱: ۶) با بررسی ساخت کنایی زبان‌های ایرانی، حضور واژه‌بست مضاعف‌ساز را نتیجه از بین رفتن تمایز ساخت‌واژی حالت‌های فاعلی و غیرفاعلی در گذر از رده تصریفی به رده تحلیلی دانسته‌است. با از بین رفتن این وندهای حالت‌نما، و درعین حال تمایل این زبان‌ها برای حفظ ساختار کنایی، ساده‌ترین جانشین برای باز نمود حالت غیرفاعلی، واژه‌بست‌هایی هستند که در حال حاضر در جایگاه‌های دستوری غیرفاعلی مثل مفعول مستقیم، مفعول غیرمستقیم، یا مالکیت به‌کار می‌روند. این راهکار به لحاظ اقتصاد درون-نظامی ساده و منطقی است.

در الگوی کنایی نوع دوم که فعل به صورت پیش‌فرض سوم شخص ظاهر می‌شود، طبق نظر کریمی (۱۳۹۱) مشابه همان جریانی که در بالا برای حالت کنایی نوع اول شرح داده شد، اتفاق می‌افتد، با این تفاوت که این بار فاعل یک گروه حرف تعریف بزرگ است که هسته آن واژه‌بست است:



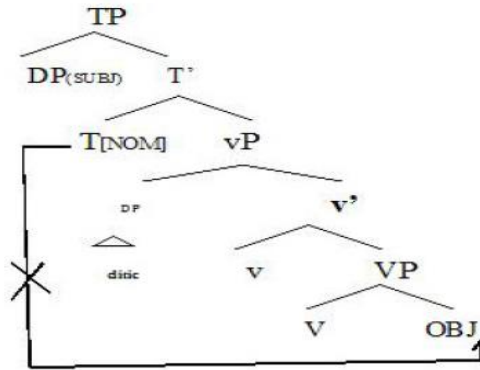
شکل شماره ۱- گروه حرف تعریف بزرگ (کریمی، ۱۳۹۱: ۱۳)

2. Burzio, L.

2. Extended Projection Principle (EPP)



فعل متعدی گذشته این‌بار نیز حالت غیر فاعلی (کنایی) را به موضوع خارجی خود که در اینجا گروه حرف تعریف است، اعطا می‌کند، این حالت را هسته گروه اسمی یعنی واژه‌بست دریافت می‌کند و از طریق تراوش<sup>۱</sup> به گروه اسمی فاعل منتقل می‌کند (ردفورد<sup>۲</sup>، ۱۹۹۷). بنابراین، بعد از حرکت فاعل به مشخصگر هسته زمان، یک واژه‌بست غیرفاعلی با مشخصه‌های ارزش‌گذاری شده و با نمود آوایی در جایگاه مشخصگر فعل پوسته‌ای باقی می‌ماند و برخلاف حالت کنایی نوع اول، بین فعل و گروه اسمی در جایگاه مفعول مانع ایجاد می‌کند.



شکل شماره ۲- حالت‌دهی در الگوی کنایی با واژه‌بست (کریمی، ۱۳۹۱: ۱۴)

این اختلال در برنامه کمینه‌گرا تداخل ناقص<sup>۳</sup> نامیده می‌شود (چامسکی، ۲۰۰۱). در این شرایط فاعل حالت ذاتی خود را دریافت کرده و اقناع شده و به صورت غیرفعال درآمد است. همان‌طور که شکل ۲ نشان می‌دهد، فعل با تنها گروه اسمی باقیمانده، مفعول، نیز به دلیل وجود مانع واژه‌بست نمی‌تواند ارتباط مطابقه برقرار کند، بنابراین مشخصه‌های فای هسته زمان صورت پیش‌فرض سوم شخص مفرد را با نمود آوایی تهی به خود می‌گیرد:

#### ۴-۲-۳- نظام حالت‌دهی در الگوی کنایی زبان آرانی در برنامه کمینه‌گرا

تحلیل داده‌ها، همان‌طور که از مثال‌های بخش ۳ مشهود است، نشان داد که الگوی کنایی زبان آرانی از نوع دوم است، به این معنی که فاعل به صورت بی‌نشان/مستقیم تظاهر می‌یابد و حالت غیرفاعلی (کنایی) با واژه‌بست مضاعف‌ساز روی گروه اسمی مفعول یا بخش غیرفعالی فعل مرکب (زیربخش ۳,۳) بازنمود می‌شود. به دلیل تداخل ناقص واژه‌بست در جایگاه

1. percolation  
2. A. Radford  
3. defective intervention

مشخصگر گروه فعلی پوسته‌ای، امکان مطابقت مشخصه‌های فای فعل با مفعول وجود ندارد (زیربخش ۲،۲،۴) و فعل با مشخصه‌های پیش‌فرض سوم شخص مفرد مطابقت می‌یابد. این الگوی کنایی در زبان‌های اسپانیایی، رومانیایی، و با وسعت کمتر در فرانسوی، ایتالیایی و یونانی نیز دیده می‌شود (آناگنوستوپولو<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶؛ یوری اگرکا<sup>۲</sup>، ۱۹۹۵؛ پرمینگر<sup>۳</sup>، ۲۰۰۹).

دلیل حضور واژه‌بست به‌عنوان حالت‌نمای کنایی، طبق نظر کریمی (۱۳۹۱) می‌تواند نتیجه‌ای از بین رفتن احتمالی وندهای غیرفاعلی در نتیجه گذر از رده تصریفی به رده تحلیلی باشد. وندهای فاعلی زبان آرنی و توزیع صیغگان آن در جدول ۱ آمده‌است. این وندها به انتهای ستاک‌های لازم گذشته و حال، و متعدی حال اضافه می‌شوند و نشان‌دهنده مطابقت فعل با فاعل بند لازم در تمام زمان‌ها و فاعل بند متعدی در زمان حال هستند.

جدول شماره ۱- وندهای فاعلی ستاک حال و گذشته لازم و ستاک حال متعدی

شماره	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	-o	-e	-a
جمع	-im	-ej	-aj

واژه‌بستی که در این زبان برای حالت‌نمای کنایی استفاده می‌شود، در جایگاه دستوری مالکیت حال ایفای نقش می‌کند. جدول ۲ توزیع این واژه‌بست را بر حسب شخص و شمار نشان می‌دهد.

جدول شماره ۲- واژه‌بست‌های حالت‌نما در الگوی کنایی

شماره	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	am-	ed-	ej-
جمع	amo-	edo-	ejo-

کاربرد این واژه‌بست‌ها را -که نشان‌دهنده اتصال واژه‌بست است- در جایگاه دستوری مالکیت در جملات زیر می‌بینید:

1. E. Anagnostopoulou
2. J. Uriagereka
3. O. Preminger

(۱۳)

- a. pu:r=**am**      mé-ra:      begu:-Ø  
 ۱ش م=پسر      داتیو-من      ۳ش م-یافت

پسر م برایم پیدا کرد.

- b. sêra=**jo**      ataš-bêqat-Ø  
 ۳ش ج-خانه      ۳ش م-آتش گرفت

خانه‌شان آتش گرفت.

- c. ju:r-o=**do**      haxat-aj  
 ۲ش ج=جمع-بچه      ۳ش ج-خواهید

بچه‌هایتان خواهید.

این واژه‌بست‌ها در کاربرد حالت‌نمایی، همان‌طور که در بخش ۳ دیدید، قبل از گروه اسمی مفعول قرار گرفته و حالت کنایی فاعل متعدی را از طریق مضاعف‌سازی باز نمود می‌کنند. به عبارت دیگر، همان‌طور که در مثال ۱۴ آمده است، چالش متمایز نمودن فاعل متعدی (۱۴.a) در تقابل با فاعل لازم (۱۴.c) و مفعول متعدی (۱۴.b) را که بعد از بین رفتن وندهای غیرفاعلی در این زبان به وجود آمده، رفع کرده‌اند:

(۱۴)

- a. **me**      pašm=**am**      havereš-Ø  
 من      ۱ش م=پشم      ۳ش م-ریسید

من پشم را ریسیدم.

- b. **me**      pašmê      hares-o  
 من      پشم      ۱ش م-می‌ریسد

من پشم را می‌ریسم.

- c. pašmê      darger-Ø  
 پشم      ۳ش م=سوخت

پشم سوخت.

با وارد شدن فرایند مضاعف‌سازی در این زبان، فاعل بند لازم و مفعول بند متعدی حالت فاعلی (بی‌نشان/مستقیم) دارند، و فاعل بند متعدی با مضاعف‌سازی غیرفاعلی به جای استفاده از حالت‌نمایی غیرفاعلی، خود را از آن دو متمایز می‌کند. به این ترتیب زبان آرائی توانسته الگوی کنایی خود را حفظ کند.

## ۵- نتیجه‌گیری

این جستار به بررسی نظام حالت‌دهی و مطابقت در الگوی کنایی زبان آرانی پرداخته و چارچوب نظری آن برنامه کمینه‌گرای چامسکی بوده‌است. تحلیل داده‌های میدانی و کتابخانه‌ای نشان داد زبان آرانی الگوی کنایی گسسته دارد، به این ترتیب که بندهای دارای ستاک متعددی حال، و ستاک لازم حال و گذشته از الگوی فاعلی-مفعولی، اما بندهای دارای ستاک متعددی گذشته از الگوی کنایی پیروی می‌کنند. حالت کنایی فاعل بند متعددی در زمان گذشته با یک واژه‌بست غیرفاعلی مضاعف‌ساز باز نمود می‌شود. در این حالت از الگوی کنایی، فعل با مفعول در مطابقت نیست، بلکه فعل همواره در شکل سوم شخص مفرد، به صورت پیش‌فرض، ظاهر می‌شود. به علاوه، بررسی ساخت کنایی بندهای دارای فعل مرکب ما را به این تعمیم کلی - دست‌کم در زبان آرانی - رساند که هر زمان فعل بند متعددی، مرکب است، واژه‌بست روی مفعول فرود نمی‌آید، بلکه همان‌طور که داوری و نغزگوی کهن (۲۰۱۷) اشاره کرده‌اند، در نتیجه فرایند صعود واژه‌بست از میزبان اصلی که فعل جمله است حرکت می‌کند و به بخش غیرفعلی می‌پیوندد.

همان‌طور که کریمی (۱۳۹۱) گفته‌است حضور واژه‌بست مضاعف‌ساز می‌تواند نتیجه از بین رفتن تمایز ساخت‌واژی حالت‌های فاعلی و غیرفاعلی زبان آرانی در گذر از رده تصریفی به رده تحلیلی باشد. با از بین رفتن وندهای حالت‌نما، و در عین حال تمایل این زبان برای حفظ ساختار کنایی، واژه‌بست‌هایی که در حال حاضر در جایگاه دستوری غیرفاعلی، مالکیت، به‌کار می‌روند، جانشین بسیار مناسبی هستند. با وارد شدن فرایند مضاعف‌سازی در این زبان، فاعل بند لازم و مفعول بند متعددی حالت فاعلی (بی‌نشان/مستقیم) می‌یابند، و فاعل بند متعددی با مضاعف‌سازی غیرفاعلی به جای استفاده از حالت‌نمایی غیرفاعلی، خود را از آن دو متمایز می‌کند. به این ترتیب زبان آرانی توانسته الگوی کنایی خود را همچنان حفظ کند.

## پی‌نوشت

۱. زبان آرانی، در گذشته در بخش‌های گسترده‌ای از ایران؛ استان اصفهان، فارس، غرب، مرکز ایران و قسمتی از عراق و ترکیه صحبت می‌شد، اما اکنون تنها به شهر آران و بیدگل محدود است (کریمی مقدم آرانی و امامی، ۱۳۹۰). آران و بیدگل با مساحت ۲۵۰۰۰۰ هکتار در حاشیه کویر مرکزی ایران - ۶ کیلومتری شمال کاشان - واقع شده‌است. نیای این زبان مشخص نیست ولی شمیسا در مقدمه کتاب زبان کویر آورده‌است؛ «این زبان هم از نظر

واژگان و هم از نظر ساختارهای نحوی، با فارسی دری تفاوت‌های چشمگیری دارد» (علیجان‌زاده، ۱۳۷۲: ۸). این زبان باتوجه به پاره‌ای از ویژگی‌های دستوری و لغوی، به فارسی باستان نزدیک‌تر است (همان، ۱۳۹۴) و به دلیل موقعیت خاص آران و بیدگل تا حدی بکر مانده و کمتر دست‌خوش تغییرات و تحولات زبانی قرار گرفته‌است.

## منابع

- بویس، م. ۱۳۷۷. *نوشته‌ها و ادب پارسی*، ترجمه ح. انوشه، تهران: امیرکبیر.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۷۶. «فعل مرکب در زبان فارسی»، *زبان‌شناسی*، ۱۲(۱ و ۲): ۲-۴۶.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۸۷. *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*، تهران: سمت.
- خانلری، پ. ۱۳۸۲. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: فرهنگ نشر نو.
- خانلری، پ. ۱۳۹۲. *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*، تهران: سمت.
- ساسانی، ف. ۱۳۹۰. «آیا انضمام و ترکیب در فعل فارسی توجیه‌پذیر است؟»، *مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی صرف*، ۸۱-۱۰۶.
- علیجان‌زاده آرانی، ح. ۱۳۷۲. *زبان کویر*، کاشان: شفق.
- علیجان‌زاده آرانی، ح. ۱۳۹۴. *زبان کویر*، کاشان: شاسوسا.
- علیجان‌زاده آرانی، ح. ۱۳۹۶. *فرهنگ واژگان و اصطلاحات زبان محلی آران و بیدگل*، کاشان: شاسوسا.
- کریمی مقدم آرانی، ا. و امامی، ح. ۱۳۹۰. «بررسی ساخت فعل در گویش آرانی»، در *مجموعه مقالات برگزیده در همایش زبان‌شناسی دانشگاه تهران*.
- کریمی، ی. و م. هاشمی. ۱۳۹۱. «ساخت کنایی در گویش دشتی»، *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، (۴): ۱۳-۳۶.
- کریمی، ی. ۱۳۸۸. *ساخت کنایی: منشاء و ماهیت آن*، رساله دکتری. دانشگاه علامه طباطبایی.
- کریمی، ی. ۱۳۹۱. «مطابقه در نظام کنایی (ارگتیو) زبان‌های ایرانی: رقابت واژه‌بست و وند»، *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۲(۴): ۱-۱۸.
- Aldridge, E. 2008. Minimalist analysis of ergativity. *Sophia Linguistica* 55, 123-142.
- Anagnostopoulou, E. 2006. Clitic doubling. In Martin, E. & van Riemsdijk, H. (Eds.), *The Blackwell Companion to Syntax*, 519-581. Malden, MA: Blackwell.
- Brunner, C. 1977. *Syntax of Western Middle Iranian*. New York: Grow Hill Press .
- Burzio, Luigi. 1986. *Italian syntax. A Government-Binding approach*. Studies in generative grammar 9. Dordrecht: Foris Cambridge, MA: MIT Press.
- Chomsky, N. 1986. *Knowledge of Language: Its Nature, Origin and Use*. New York: Praeger

- Chomsky, N. 2000. Minimalist inquiries: the framework. In Martin, R., Michaels, D. & Uriagereka, J. (Eds.), *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik*, 89-155.
- Chomsky, N. 2001. Derivation by phase. In Kenstowicz, M. (Ed.), *Ken Hale: A Life in Language* 355-426, Cambridge, MA: MIT Press.
- Chomsky, N. 2008. On phases. In Freidin, R., Otero, C. & Zubizarreta, M-L. (Eds.), *Foundational Issues in Linguistic Theory* 133-166, Cambridge, MA: MIT Press
- Davari, Sh. and Naghzguy, M. 2017. Clitic Climbing in Persian Complex Predicates: A Relevance Principle and Grammaticalization Account, Accepted paper for ICIL 7: *Seventh international Conference on Iranian Linguistics*, Lomonosov Moscow State University, 28-30 August 2017
- Dirr, A. (1928). *Einführung in das stadii der kaukasischensprachen*. Leipzig: verlagder Asia Major
- Dixon, R.M.W. 1994. *Ergativity*. Cambridge: Cambridge University Press.
- failures. *Linguistic Inquiry*, 40, 619-666.
- Inquiry* 26, 79-124.
- Karimi, Y. 2010. Unaccusative transitives and the Person-Case Constraint effects in Kurdish. *Lingua*, 120, 693-716.
- Karimi, Y. (2013). Extending Defective Intervention Effects. *The Linguistic Review* 30:1, 51-75.
- Karimi-Doostan, G. 2005. Light verbs and structural case. *Lingua* 115, 1737-1756
- Lercoq, P. 2002. Recherches sur les dialectes kermaniens (Iran central): grammaire, textes, traductions et glossaires. Louvain/Paris, Peeters
- Preminger, O. 2009. Breaking Agreements: Distinguishing Agreement and clitic-doubling by their
- Trask, R. L. (1996). *Historical Linguistics*, London: Arnold
- Radford, A. 1997. *syntax: A Minimalist Introduction*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Spencer, A. and A. M. Zwicky (eds.). 1998. *The Handbook of Morphology*. Oxford: Blackwell.
- Spencer, Andrew, "Morphology", in *The Handbook of Linguistics*, ed. Mark Aronoff & Janie Rees-Miller (Oxford/ Malden: Blackwell Publishers, 2003), pp. 213-237
- Uriagereka, J. 1995. Aspects of the Syntax of Clitic Placement in Western Romance. *Linguistic*
- Woolford, E. 2006. Lexical Case, Inherent Case, and Argument Structure. *Linguistic Inquiry* 37, 111-130.



## رکن‌های پنج‌هجایی در عروض عربی و فارسی و کارکرد آنها در عروض فارسی

علی اصغر قهرمانی مقبل<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۱۶

### چکیده

تعیین رکن‌های عروضی و نحوه رکن‌بندی وزن‌ها، علاوه بر تأثیر در آموزش عروض، نقش مهمی در تعیین خانواده‌های وزنی و طبقه‌بندی آن‌ها دارد. آشفتگی در تعیین رکن‌ها منجر به آشفتگی علم عروض و دشواری آموزش آن می‌شود. همچنین ساماندهی ارکان باعث تسهیل آموزش عروض و سامان دادن طبقه‌بندی اوزان می‌گردد. یکی از مباحث مهم عروض فارسی، پذیرش یا نپذیرفتن رکن‌های پنج‌هجایی و تعیین این ارکان است. در این مقاله، پس از بررسی رکن‌های پنج‌هجایی در عروض عربی و تأثیر آن در عروض سنتی فارسی، آرای مشهورترین عروضیان معاصر؛ پرویز ناتل خانلری، مسعود فرزاد، الول ساتن، وحیدیان کامیار، سیروس شمیسا و ابوالحسن نجفی را نقد و بررسی کرده‌ایم. سپس با ذکر دلایلی مبتنی بر شواهد شعری، تأکید کرده‌ایم که بهره گرفتن از رکن‌های پنج‌هجایی کمک شایانی به تسهیل آموزش عروض و طبقه‌بندی اوزان فارسی می‌کند و ساماندهی این رکن‌ها، یکی از خلأهای مهم عروض فارسی را پر می‌کند. در این نوشته بر ضرورت استفاده از رکن‌های پنج‌هجایی تأکید شده و به رابطه میان ارکان پنج‌هجایی و وزن دوری نیز پرداخته شده‌است.

واژگان کلیدی: عروض عربی، عروض فارسی، ارکان عروضی، رکن‌های پنج‌هجایی، وزن دوری



## ۱- مقدمه

رکن‌بندی اوزان شعری براساس ارکان عروضی، از مهم‌ترین مسائل عروض فارسی بوده‌است. اهمیت رکن‌بندی یک وزن شعری به این دلیل است که از یک طرف آموزش هر وزنی با ارکان آن وزن صورت می‌گیرد و وزن‌ها براساس رکن‌بندی در اذهان جا می‌گیرند و از طرف دیگر، براساس رکن‌بندی، جایگاه هر وزنی در ضمن نظام طبقه‌بندی وزن‌ها تعیین می‌شود. همچنین براساس رکن‌بندی، رابطه هر یک از وزن‌ها با خانواده وزنی مرتبط با آن تعریف می‌شود. به طور مثال اگر ترتیب هجایی «u - u - u - u - u - u - u» به صورت «متفاعلن متفاعلن» تقطیع شود، در ضمن خانواده وزنی متفاعلن قرار می‌گیرد و اگر به صورت «فعلن فعلن» تقطیع شود در ضمن خانواده وزنی «فعلن» قرار می‌گیرد و اگر به شکل «فعلات فح» تقطیع شود، جزء خانواده وزنی دیگری قرار می‌گیرد. البته اگر تقطیع مورد نظر تعارضی با قواعد دیگر علم عروض نداشته باشد.

در این مقاله به دنبال آن هستیم که ببینیم حضور رکن‌های پنج‌هجایی مسأله‌ای از مسائل عروضی را حل می‌کند و گرهی از علم عروض می‌گشاید یا نه. همچنین آیا این رکن‌ها منجر به نظم بیشتر اوزان عروضی و سهولت در تقطیع و رکن‌بندی اوزان می‌شود یا نه. اگر پاسخ مثبت باشد باید از رکن‌های پنج‌هجایی در عروض فارسی استقبال کرد و در غیر این صورت بهتر آن است که از این نوع رکن‌ها چشم‌پوشی شود.

## ۲- رکن‌های پنج‌هجایی در علم عروض عربی

خلیل‌بن احمد رکن‌های اصلی عربی را ده رکن می‌داند: دو رکن خماسی (پنج‌حرفی) و هشت رکن سباعی (هفت‌حرفی). شش رکن از رکن‌های سباعی چهارهجایی و دو رکن، پنج‌هجایی است:

- رکن‌های سباعی چهارهجایی: مفاعیلن، مستفعِلن، فاعلاتن، مستفعِلن، فاعِلاتن، مفعولات

- رکن‌های سباعی پنج‌هجایی: مفاعِلتن، مفاعِلن

ملاحظه می‌شود که در میان رکن‌های اصلی عروض عربی تنها دو رکن پنج‌هجایی حضور دارد. از سوی دیگر قواعد زحافات و عِلل در این رکن‌ها تغییراتی ایجاد می‌کند و از آنجا که تغییرات ناشی از زحافات همواره کاهش‌ی است، رکن‌های پنج‌هجایی را به چهارهجایی تبدیل می‌کند. این زحافات عبارت‌اند از (نک: قهرمانی مقل، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۵):

رکن	بحر	زحاف	رکن حاصل	رکن معادل	میزان کاربرد
مفاعلتن - u u - u	وافر	عصب (معصوب)	مفاعلتن - - - u	مفاعیلن - - - u	رایج
		عقل (معقول)	مفاعتن - u - u	مفاعن - u - u	بسیار کم کاربرد
		نقص (منقوص) (عصب + کف)	مفاعلت u - - u	مفاعیل u - - u	بسیار کم کاربرد
مُتفاعِلن - u - u u	کامل	اضمار (مُضمر)	مُتفاعِلن - u - -	مستفاعِلن - u - -	رایج
		وقص (موقوص)	مُفاعِلن - u - u	-	بسیار کم کاربرد
		خزل (مخزول) (اضمار + طی)	مُتفاعِلن - u u -	مفتعلِن - u u -	بسیار کم کاربرد

تغییرات موسوم به علل نیز در عروض عربی غالباً مانند زحافات، کاهشی است، ولی چند عله افزایشی نیز در میان آنها دیده می‌شود و در این میان تنها یک عله به نام ترفیل، منجر به افزودن یک هجای بلند به پایان رکن متفاعِلن می‌گردد و حاصل آن یک رکن فرعی شش‌هجایی (متفاعِلتن) است. رکن‌های مستخرج از متفاعِلتن عبارت‌اند از:

رکن مزاحف	بعد از ترفیل	نام تغییر	میزان کاربرد
مستفاعِلن (مضمر)	مستفاعِلتن	مضمر مرقل	پر کاربرد
مفاعِلن (موقوص)	مفاعِلتن	موقوص مرقل	النادر کالمعدوم
مفتعلِن (مخزول)	مفتعلِنتن	مخزول مرقل	النادر کالمعدوم

البته واقعیت شعری بیانگر این است که در کنار متفاعِلتن، تقریباً فقط مستفاعِلتن دیده می‌شود، به طوری که در کتاب *علم العروض التطبيقی* (عروض کاربردی)، تنها زحاف اضمار برای رکن مرقل (متفاعِلتن) ذکر شده که همان تبدیل متفاعِلتن به «مُتفاعِلتن»<sup>(۱)</sup> است و از مفاعِلتن و مفتعلتن به دلیل کاربرد بسیار اندک‌شان، اساساً ذکر می‌شود. میان نیامده است (نایف معروف و عمر الاسعد، ۱۹۸۷: ۹۷). ولی به هر حال از لحاظ نظری، استخراج مفاعِلتن و مفتعلتن، منافاتی با قواعد عروض عربی ندارد. نکته مهم‌تر اینکه در عروض عربی موضع کاربرد تمامی این ارکان مرقل، تنها در پایان بیت است و به عنوان ضرب (آخرین رکن مصراع

دوم) به کار می‌رود. همچنین تنها در کامل مجزوء و به اصطلاح عروض فارسی، وزن کامل مربع کاربرد دارد. شگفت اینک نازک‌الملائکه (۱۹۸۱: ۸۴-۸۵) بیان می‌کند که در سال ۱۹۷۴م موفق به ابتکار وزن جدیدی شده که تقطیع آن به صورت زیر است: «مستفعلاتن مستفعلاتن مستفعلاتن مستفعلاتن» با علم به اینکه برخلاف عروض خلیلی، علت افزایشی در حشو بیت آمده‌است، این امر نشان‌دهنده این است که رکن مستفعلاتن در عروض خلیلی تنها منحصر به پایان بیت بوده و در حشو شعر استعمال نمی‌شده‌است.

### ۳- رکن‌های پنج‌هجایی در عروض فارسی سنتی

عروضیان ایرانی هنگام پایه‌ریزی قواعد عروض فارسی کوشیدند تا حد ممکن عروض فارسی را بر محور قواعد عروض عربی بنیان نهند. آنها پس از پذیرش سبب و وتد، با رکن‌های دهگانه عربی مواجه شدند و از آنجا که احتمالاً شعری نیافتند که بتوان آن را بر مفاعلتن یا متفاعلتن تقطیع کرد، این دو رکن را خاص شعر عربی به شمار آوردند (شمس قیس، ۱۳۶۰: ۴۵). بنابراین در میان رکن‌های اصلی عروض فارسی سنتی، رکن پنج‌هجایی نبوده‌است. از سوی دیگر این عروضیان قاعده ترفیل را در عروض فارسی پذیرفته و در رکن مستفعلتن اعمال کرده‌اند. در نتیجه رکن‌های مستفعلاتن (مرقل)، مفاعلاتن (مخبون مرقل)، و مفتعلاتن (مطوی مرقل) در ضمن رکن‌های فرعی برای رکن مستفعلتن آمده‌است (نک. خواجه نصیر، ۱۳۹۳: ۴۶، ۴۷). بنابراین سه رکن پنج‌هجایی در عروض فارسی هست که علمای عروض سنتی آن را پذیرفته‌اند و همانند عروض عربی، این سه رکن، خاص پایان واحد وزنی، یعنی پایان مصراع به شمار آمده‌است که در اثنای مصراع نباید از آن استفاده کرد.

از گفته‌های شمس قیس (۱۳۶۰: ۵۶ و ۵۷) چنین برمی‌آید که برخی از عروضیان پیش از او، رکن فاعلیاتن (موسع) را نیز بر رکن‌های پایانی افزوده‌اند. اما شمس قیس به شدت آن را رد می‌کند و نیازی به آن در عروض فارسی نمی‌بیند و به جای آن، «فاعلاتن فع» را می‌نشانند که زحاف طمس بر فاعلاتن وارد شده و فع باقی مانده‌است.

در خوش‌بینانه‌ترین حالت، علمای عروض سنتی فارسی، چهار رکن پنج‌هجایی (مستفعلاتن، مفاعلاتن، فاعلیاتن) را در عروض فارسی پذیرفته‌اند، به شرط اینکه این رکن‌ها تنها به عنوان رکن پایانی مصراع به کار رفته باشند. تنها یک استثنا در عروض سنتی یافت می‌شود که در معیار/الاشعار خواجه نصیر (۱۳۹۳: ۱۰۱) آمده‌است:

بباید دانست که این بحر مؤلف از اصول مذکور است و شاید که اصلهای دیگر غیر آنچه گفته آمد

تألیف کنند و از آن اصلها بحرهای مؤلف شود که در لغات دیگر مستعمل باشد، یا به روزگاری دیگر مستعمل شود. چنان که به نادر در لغت پارسی رکنی ثمانی یافته می‌شود مؤلف از دو وتد و سببی بر وزن «مفاعلاتن». و شعری دیده‌ام از تکرار این رکن چهار بار که عین آن شعر بر یاد ندارم اما بر این منوال بود: اگر بدانی که بی‌تو چونم مرا در این غم روا نداری

وزن‌های متشکل از ارکان پنج‌هجایی به جز وزن «- - - - - // - - - - -» (مستفعلاتن مستفعلاتن = فعْلُن فعولن فعْلُن فعولن)، همواره از وزن‌های کم‌کاربرد بوده‌اند، به طوری که برای برخی از این وزن‌ها تنها یک یا دو شعر سروده شده‌است. با نگاه تاریخی به وزن‌های شعری درمی‌یابیم که توجه شاعران به این نوع وزن‌ها از قرن هشتم به بعد، بیش از شاعران قبل بوده و تا امروز روند افزایشی داشته‌است. این بیانگر آن است که عروض قدیم به دلیل عدم مواجهه با این نوع وزن‌ها، به جز در موارد معدود، اصولاً نیاز چندانی به ارکان پنج‌هجایی نداشته‌است تا برای وضع قواعد آن چاره‌ای بیندیشد. با روند افزایشی به کارگیری این وزن‌ها به‌ویژه از سده هشتم، عروض برای توصیف ویژگی‌های این اوزان و طبقه‌بندی آنها، نیازمند تبیین قواعدی برای رکن‌های پنج‌هجایی بوده‌است که تقریباً تا زمان مسعود فرزاد مغفول مانده‌است.

#### ۴- رکن‌های پنج‌هجایی در عروض جدید

##### ۴-۱- پرویز ناتل خانلری

پیش‌تر به تفصیل آوردیم (قهرمانی مقبل، ۱۳۸۹: ۳۲) که خانلری (۱۳۷۳: ۱۵۸-۱۶۱)، پایه‌گذار عروض جدید، نه تنها رکن پنج‌هجایی، بلکه رکن چهارهجایی را متناسب با زبان فارسی و عروض فارسی نمی‌داند. البته نظر خانلری را عروضیان پس از او نپذیرفتند.

##### ۴-۲- مسعود فرزاد

نخستین دانشمند عروض جدید که رکن‌های پنج‌هجایی را در دستگاه عروضی خود قرار داد، مسعود فرزاد است. فرزاد (۱۳۴۵: ۱۴) در رکن‌های فعال عروضی خود، ۹ رکن پنج‌هجایی آورد: مفاعلاتن، مفاعلتن، فعلاتتن، فعلاتتن (متفاعلتن)، مفتعلاتن، فاعلاتتن، مستفعلاتن، مستفعلتن. وی همچنین دو رکن غیرفعال پنج‌هجایی را نیز ذکر کرد: مفاعلاتن، فاعلاتتن.

تفاوت اصلی روش فرزاد با عروض سنتی در کنار تعدد رکن‌های پنج‌هجایی، در این است که او برخلاف عروض سنتی، این رکن‌ها را منحصر به پایان مصراع نمی‌داند. مهم‌تر از آن اینکه فرزاد، برخی از وزن‌ها را با تقطیع رکن‌های پنج‌هجایی مکرر معرفی کرده و یک نمونه از

این نوع تقطیع را در اشعار رودکی نشان داده‌است:

گل بهاری، بت تتاری: مفاعلاتن مفاعلاتن (۱۳۴۹ الف: ۴۸۶)

وی (۱۳۴۹ الف: ۴۹۲) آورده‌است: «وزن ۳۰- مفاعلاتن مفاعلاتن: گاهی اشعاری بر وزنی مرکب از تکرار یک پایه پنج‌سیلابی در چهار نوبت ساخته شده‌است ... اما در اینجا نمونه (و شاید نخستین نمونه) وزنی را می‌بینیم که مصرع آن مرکب از دو پایه پنج‌سیلابی است».

فرزاد (۱۳۴۹ ب: ۶۰۷-۶۱۶) ۱۰۸ گروه وزنی مشخص کرده‌است که در ۴۶ گروه وزنی، رکن‌های پنج‌هجایی حضور دارد. در میان این ۴۶ گروه وزنی، ۱۰ گروه وزنی از تکرار یک رکن پنج‌هجایی تشکیل شده‌است. در ۳۶ گروه وزنی دیگر، یک رکن پنج‌هجایی با یک رکن پنج‌هجایی دیگر، و یا یک رکن چهارهجایی یا سه‌هجایی ترکیب شده و گروه وزنی متناوب‌الارکان تشکیل داده. ۱۰ گروه وزنی مرکب از تکرار یک رکن پنج‌هجایی عبارت‌اند از:

- گروه ۶۵: مفاعیلتن - - - - -
- گروه ۶۹: مفاعلاتن - - - - -
- گروه ۷۵: مفاعلتن - - - - -
- گروه ۸۲: فاعلاتتن - - - - -
- گروه ۸۴: فعلاتتن - - - - -
- گروه ۸۹: فعلاتتن [= متفاعلتن] - - - - -
- گروه ۹۳: فعلتتن<sup>(۳)</sup> - - - - -
- گروه ۹۷: مستفعلاتن - - - - -
- گروه ۱۰۰: مستفعلتن - - - - -
- گروه ۱۰۷: مفتعلاتن - - - - -

در گروه ۹۷، وزن مستفعلاتن مستفعلاتن تنها وزن مرکب از تکرار رکن پنج‌هجایی است که فرزاد در میان اوزان کثیرالاستعمال فارسی آورده‌است (۱۳۴۹ ب: ۶۵۱).

متأسفانه این یافته ارزشمند فرزاد، در میان آشفتگی روش او در رکن‌بندی خاصش، به چشم عروضیان بعد از او نیامد. ناگفته نماند که حضور رکن‌های پنج‌هجایی در گروه‌های متناوب‌الارکان چندان روشمند و قابل اعتنا نیست.

۴-۳. الول ساتن

الول ساتن اسکاتلندی (۱۹۷۶: ۸۵ و ۱۲) هنگام مقایسه ارکان عربی و فارسی عنوان می‌کند که «مفاعلتن و متفاعلتن تنها در اشعار عربی یافت می‌شود». وی گروه‌بندی ارکان یا تقطیع به

ارکان را در وزن‌های کمی امری ذوقی به شمار می‌آورد که نمی‌توان برای آن معیار علمی قائل شد، پس ارکان و وجود آنها را زیر سؤال می‌برد.

از سوی دیگر، وی با روشی که برای معرفی اوزان و طبقه‌بندی آنها اتخاذ کرده‌است، به طور کلی بی‌نیاز از وجود ارکان به تبیین نظرات خود می‌پردازد، چرا که برای او مهم‌ترین مسأله در وزن، نوع و ترتیب هجاهای آن وزن است و بر همین اساس اوزان شعر فارسی را در چهار گروه طبقه‌بندی کرده‌است (نک. قهرمانی مقبل، ۱۳۸۹: ۴۰-۴۱)

جای شگفتی است که الول ساتن (۱۹۷۶: ۱۱۵) در ردهٔ ۷ (بی‌قاعده‌ها) ترتیب هجایی  $u - u - u$  آورده که براساس تکرار پنج‌هجایی است، با این حال او در ارائهٔ تقطیع اوزان، از رکن‌های پنج‌هجایی استفاده نکرده‌است. تنها شاهد مثال برای این رده، وزن  $7.1.11 +$  از المعجم است:

نبینی از من رهی به جز خدمت ندارم از تو طمع به جز دیدار

-----u-u-----u-u-----u-u-----u-u

منسرح مسدس مخبون الحشوین مقطوع العروض والضرب.

نجفی (۱۳۹۴: ۱۰۶ و ۱۳۸) روش الول ساتن را نقد کرده‌است: «الول ساتن کوشیده‌است که پایه‌های پنج‌هجایی را به حساب نیاورد حال آنکه بسیاری از این الگوهای وزنی آشکارا از تکرار پایه‌های پنج‌هجایی ساخته شده‌اند». «این ضعف در روش باعث می‌شود که الول ساتن هر جا به پایهٔ پنج‌هجایی برخورد کرده‌است آن را به زور در گروه‌های دیگر بگنجانند، مانند وزن‌های 8.3.9 و 8.4.9 و 8.3.12 و جز اینها».

#### ۴-۴- تقی و حیدیان کامیار

وحیدیان کامیار (۱۳۸۰: ۲۵-۲۶) ارکان عروضی را ۱۸ رکن معرفی می‌کند که البته تنها در وزن‌های پر کاربرد حضور دارند. از این رو جای ارکان پنج‌هجایی همچون «متفاعلن» در آن خالی است، و از آنجا که تمامی اوزان فارسی را نیاورده، از آوردن رکن «متفاعلن» صرف نظر کرده‌است. وی در کتاب اخیر خود؛ فرهنگ اوزان شعر فارسی (۱۳۸۹: ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۲۸، ۴۵۹) کوشیده‌است اوزان اشعار ۱۰۰ شاعر را استخراج کند و هنگام مواجهه با وزن‌های حاصل از تکرار پنج‌هجا، از آوردن رکن‌های پنج‌هجایی اجتناب کرده و غالباً از یک رکن چهارهجایی همراه یک رکن تک‌هجایی برای تقطیع استفاده کرده‌است، مانند مفاعلن فع، مفتعلن فع، فاعلات فع، و فعلات فع.

## ۴-۵- سیروس شمیسا

شمیسا (۱۳۸۶: ۳۶) تعداد رکن‌های فعال عروض فارسی را ۲۰ رکن می‌داند که در میان آنها دو رکن پنج‌هجایی «مستفعلاتن» و «متفاعلن» دیده می‌شود. البته وی هیچ شاهد شعری با تقطیع متفاعلن نیاورده‌است. جای تعجب نیست که افرادی چون شمیسا به رکن‌های پنج‌هجایی توجه نکرده باشند، اغلب وزن‌های متشکل از این رکن‌ها، علی‌رغم تنوع گسترده، پرکاربرد نیستند و از آنجاکه شمیسا اساس کار خود را آموزش عروض بر پایهٔ وزن‌های پربسامد مبتنی بر اشعار سعدی، مولوی و حافظ گذاشته‌است، به آنها اعتنایی نکرده‌است.

## ۵-۶- ابوالحسن نجفی و رکن‌های پنج‌هجایی

از کارهای ارزشمند نجفی (۱۳۸۷: ۱۱۳) در عروض فارسی، کوشش برای سامان دادن به رکن‌های عروضی است. او رکن‌های اصلی را سه نوع می‌داند: سه‌هجایی، چهارهجایی و پنج‌هجایی. نجفی علاوه بر اینکه رکن پنج‌هجایی را کاملاً به رسمیت می‌شناسد، فراتر از آن یعنی رکن شش‌هجایی را قابل قبول نمی‌داند. او (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۱۴) می‌گوید:

ما رکن‌های شش‌هجایی نداشته‌ایم که تکرار شود و طول یک مصراع به ۲۴ هجا برسد. چرا رکن‌های شش‌هجایی نداریم؟ زیرا ما با نگاه می‌توانیم شش تا را بشماریم، ولی ما شعر را با گوشمان می‌شنویم، وزن را با گوشمان حس می‌کنیم. به عبارتی، باید شش ضربه از ترکیب هجاهای کوتاه و بلند در ذهنمان بیاید که بتوانیم با مصراع بعد مقایسه کنیم و ببینیم آیا این شش هجا تکرار شده یا نه. شش هجا برای ذهن ما زیاد است، پنج هجا هم زیاد است. من نمونه‌هایی از شعر شعری سرغ دارم که رکن‌های پنج‌هجایی به کار برده‌اند و به اشکال برخورد کرده‌اند، یعنی اشتباهاتی کرده‌اند.

بنابراین نجفی با اینکه رکن‌های پنج‌هجایی را خالی از دشواری نمی‌داند، آنها را می‌پذیرد. او رکن‌های پنج‌هجایی را به طور نظری، در یک جا تا ۳۶ رکن (۱۳۸۷: ۱۱۴) و در جای دیگر ۲۱ رکن می‌داند (۱۳۹۴: ۱۶۵). همچنین او (، ۱۳۸۷: ۱۱۴) ابتدا ۸ رکن پنج‌هجایی را ذکر می‌کند متشکل از دو هجای کوتاه و سه بلند، و یا سه هجای کوتاه و دو بلند که در تقطیع شعر فارسی حضور دارند و عبارت‌اند از: فعلیاتن، مفتعلاتن، مستفعلتن، مفاعلاتن، مفاعیلتن، مستفعلن، متفاعلن، مفاعلتن. سپس دو رکن دیگر را هم در ضمن رکن‌های پنج‌هجایی می‌پذیرد: فاعلیاتن و مستفعلاتن (نجفی، ۱۳۹۴: ۱۶۵-۱۶۶).

مشکل نجفی این است که برخلاف زحمتی که برای استخراج رکن‌های پنج‌هجایی می‌کشد، در عمل از آنها کمترین بهره را می‌برد. چنانکه در مباحث بعدی خواهد آمد دلیل این امر آن است که اولاً نجفی تمایزی میان انواع رکن‌های پنج‌هجایی قائل نشده‌است. از سوی دیگر، او به دوری شدن ارکان پنج‌هجایی به دیدهٔ تردید می‌نگریسته‌است.

### ۵- توجیه حضور رکن‌های پنج‌هجایی در علم عروض فارسی

برخی عروضیان معتقدند و ما نیز آوردیم که رکن‌های عروضی و رکن‌بندی شعر قراردادی است و با تفاوت دیدگاه‌های عروضدانان، به‌ویژه عروضیان معاصر در رکن‌بندی اشعار، ماهیت وزن شعر تغییری نخواهد کرد (قهرمانی مقبل، ۱۳۸۹: ۶۲). به طور مثال، تقطیع وزن رباعی چه به صورت سنتی (مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن)، چه با پیشنهاد فرزاد (لن مفتعلن مفتعلن مفتعلن) و چه با پیشنهاد نجفی (مستفعلُ مستفعلُ مستفعلُ فع)، تفاوتی در ماهیت وزن و موسیقی خارجی ندارد. در واقع هدف از تعیین رکن‌های عروضی و رکن‌بندی این است که ما را در توصیف ویژگی‌های وزنی شعر فارسی و طبقه‌بندی اوزان یاری کند. هدف عروضدان این است که توصیف جامع‌تر و ساده‌تری از ویژگی‌های وزنی شعر در اختیار مخاطب قرار دهد و علمی منسجم‌تر ارائه کند. حال ببینیم با پذیرش رکن‌های پنج‌هجایی، توصیف برخی ویژگی‌های وزنی ساده‌تر می‌شود یا نه.

هنگام تقطیع برخی از اشعار، ترتیب هجایی حاصل از تکرار پنج‌هجا حکایت از آن دارد که یا باید این وزن‌ها را با تکرار پنج‌هجایی پذیرفت و یا آن را به دو رکن شکست و تقسیم کرد. برای تقسیم پنج هجا به رکن‌های کوچک‌تر هیچ‌گاه نمی‌توان آن را به دو رکن اصلی تقسیم کرد، زیرا کوچک‌ترین رکن اصلی، سه هجایی است. بنابراین هنگام تقسیم پنج هجا، با یک رکن اصلی (سه‌هجایی یا چهارهجایی) و یک رکن ناقص (یک هجایی یا دو هجایی) مواجه‌ایم:

پنج هجا: ۱. رکن اصلی سه‌هجایی + رکن ناقص دو هجایی

۲. رکن اصلی چهارهجایی + رکن ناقص یک هجایی

حال ببینیم تقسیم پنج هجا به دو روش فوق بدون مسئله خواهد بود یا نه. دو ویژگی مهم در رکن ناقص قابل توجه است که در رکن‌بندی می‌تواند راهگشا باشد: نخست اینکه بپذیریم رکن ناقص در حشو شعر به کار نمی‌رود و تنها رکن پایانی یک واحد وزنی است. البته از آنجاکه حکم نیم‌مصراع در وزن‌های دوری، مانند حکم یک مصراع است، رکن ناقص در پایان نیم‌مصراع وزن‌های دوری نیز می‌آید.

دوم اینکه با آمدن رکن ناقص یک درنگ اجباری در هجای پایانی رکن ناقص رخ می‌دهد، به‌طور مثال در وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن، چنانکه ملاحظه می‌شود «فعولن» در این وزن رکن ناقصی برای «مفاعیلن» به شمار می‌آید که یک هجای بلند از آخر آن حذف شده‌است (مفاعی = فعولن). ذهن پس از دو بار تکرار مفاعیلن، آماده است برای سومین بار نیز آن را



تکرار کند، ولی ناگهان با نبود یک هجای پایانی ناچار به مکث می‌شود. این درنگ اجباری از یک سو واحد وزنی را مشخص می‌کند و از سوی دیگر به خواننده فرصت استراحتی می‌دهد. اما نکته مهم این است که این درنگ اجباری که مقداری زمان می‌طلبد، می‌تواند کشش هجای کشیده را در خود پوشش دهد؛ یعنی در صورت وجود هجای کشیده در پایان مصراع که مطابق است با هجای پایانی رکن ناقص، خواننده بدون آنکه تلاش کند این هجای کشیده را دزدیده ادا کند به صورت معمولی یعنی هجای کشیده تلفظ می‌کند، بدون آنکه در وزن شعر مشکلی احساس شود. این دلیل خنثی بودن هجا در پایان مصراع است، زیرا وجود رکن ناقص در پایان مصراع‌ها به‌ویژه در وزن‌های سه‌رکنی، منجر به درنگ اجباری می‌شود و در نتیجه خنثی بودن هجای پایانی فراهم می‌گردد.

دلیل دیگری که این گفته را تأیید می‌کند این است که در وزن‌های دوری، رکن‌های زوج غالباً ناقص هستند<sup>(۳)</sup> و به تعبیر نجفی (۱۳۹۳: ۱۲) «آخرین رکن هر نیمه وزن دوری ناقص است». از این رو حکم پایان هر پاره از وزن‌های دوری حکم پایان مصراع است، بدین معنی که در پایان هر پاره، کمیت هجا خنثی است و این به دلیل وجود رکن ناقص است که منجر به درنگ اجباری در وزن می‌شود.

بنابراین، اگر رکن پنج‌هجایی پذیرفته نشود، به ناچار در اثنای مصراع با رکن ناقص مواجه خواهیم بود. حال با آمدن رکن ناقص، در اثنای مصراع، موضع رکن ناقص باید منطبق با ویژگی‌های وزن دوری گردد. اگر همواره چنین باشد بهتر است عطای رکن‌های پنج‌هجایی را به لقایشان بخشید و از حضور آنها در عروض صرف نظر کرد. اما اگر در مواردی آمدن رکن ناقص منطبق با قواعد وزن دوری نشود، ناگزیر باید این رکن‌های پنج‌هجایی را پذیرفت. به عنوان مثال در وزن «u - u - u - u - u» با دو حالت روبه‌رو هستیم؛ اگر این وزن دوری باشد باید آن را به صورت «فَعْلَاتُ فَعْ فَعْلَاتُ فَعْ» تقطیع کنیم، زیرا «فَعْ» یک رکن ناقص است که در پایان نیم‌مصراع آمده و وزن دوری نیازمند آن است، ولی با مراجعه به شعر می‌بینیم که این وزن ویژگی دوری را ندارد. بنابراین تقطیع این شعر به صورت «مُتَفَاعِلُنْ مُتَفَاعِلُنْ» صحیح است تا رکن ناقص در اثنای وزن قرار نگیرد. طبق بررسی اشعاری از شاعران دوره‌های متعدد که براساس تکرار متفاعلن سروده شده‌است (دورکنی، سه‌رکنی، و چهاررکنی)، در پایان رکن متفاعلن با هجای کشیده مواجه نشدیم مگر آنکه بخش دوم هجای کشیده به‌عنوان هجای کوتاه آغازین برای رکن بعدی محسوب شده‌است. برای مثال در بیت

اوحدی: به دیار ما چو به دوستی گذرت بود سخنم میرس ز دشمنان، سخنم ببین (پناهی، ۱۳۹۷: الف: ۱۱۱)

بِد یارِ ما	چُب دوس تی	گُ ذَر ت بُ ود	سُ خَ نَم مَ پر	سِ زِ دَش مَ نَا	سُ خَ نَم ببین
- u - uu	- u - uu	- u - uu	- u - uu	- u - uu	- u - uu
متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن	متفاعلن

واژه «میرس» با آنکه منطبق بر پایان متفاعلن است، در تقطیع صامت «س» به‌عنوان نخستین هجای کوتاه برای رکن بعدی است. درحالی‌که اگر وزن دوری می‌شد، هجای کشیده معادل یک هجای بلند به حساب می‌آمد. این امر در تمامی وزن‌های متشکل از تکرار متفاعلن جاری و ساری است. البته شاعران در متفاعلن چهاررکنی، به دلیل طولانی بودن وزن، همواره کوشیده‌اند که پایان رکن دوم منطبق بر پایان واژه باشد، گویی که مصراع به دو نیم‌مصراع تبدیل می‌شود، ولی در پایان نیم‌مصراع شاهد هجای کشیده نیستیم تا وزن، ویژگی دوری پیدا کند. دلیل دیگر در تأیید مطلب این است که نجفی (۱۳۹۷: ۲۳۵-۲۴۷) در «بحر متفاعلن» حتی یک شاهد هم نیاورده‌است که متفاعلن در حشو بیت، به هجای کشیده ختم شده باشد و باید آن را بلند به شمار آورد، این بیانگر آن است که او با چنین شاهدهی مواجه نشده‌است.

این باعث می‌شود که رکن پنج‌هجایی «متفاعلن» را در رکن‌بندی بپذیریم، زیرا در غیر این صورت با رکن ناقص در میان مصراع مواجه خواهیم شد. وحیدیان کامیار بدون توجه به این قاعده مهم عروضی، در موارد بسیاری از رکن ناقص در میان مصراع استفاده کرده‌است بدون آنکه وزن دوری باشد، دلیل این مسأله آن است که او رکن پنج‌هجایی را مطلقاً نپذیرفته‌است. از این‌رو «مفتعلاتن» به صورت «مفتعلن فع» (۱۳۸۹: ۲۷۲)، «مفاعلاتن» به صورت «مفاعلن فع» (همان: ۲۷۲، ۵۲۴)، و «متفاعلن» به صورت «فَعَلاتُ فَع» (همان: ۳۳۸) و «مفاعلتن» به صورت «مفاعلُ فع» (همان: ۶۹۸) آمده‌است.

نکته مهمی که بدان توجه نشده آن است که رکن‌های پنج‌هجایی در این خصوص ویژگی‌های یکسانی ندارند. چنانکه از رکن‌های پیشنهادی نجفی بر می‌آید می‌توان ارکان پنج‌هجایی را به سه دسته تقسیم کرد:

- نخست رکن‌های متشکل از سه هجای کوتاه و دو بلند که عبارت‌اند از: مفاعلتن (u - u - u -)، متفاعلن (u - u - u -).

- دسته دوم رکن‌هایی که از دو هجای کوتاه و سه بلند تشکیل می‌شوند: فعلیاتن (u - u - - -)، مفتعلاتن (- - - u - u -)، مستفعلتن (- - - u - u -)، مفاعلاتن (u - - - -)، مفاعلتن (u - - - -)، مستفاعلن (- - - u - u -).

- دسته سوم رکن‌های متشکل از یک هجای کوتاه و چهار بلند: فاعلیاتن (- - - - -)، مستفعلاتن (- - - - -).

نکته این است که دسته اول یعنی متفاعِلن و مفاعِلتن با دو دسته دیگر متفاوت است. به طوری که واقعیت شعری بیانگر این است که وزن‌های متشکل از تکرار این دو رکن به هیچ عنوان، رکن ناقص را در اثنای شعر نمی‌پذیرند.

اما در خصوص دسته دوم و سوم از رکن‌های پنج هجایی، در وزن‌های سالم و متشکل از تکرار این رکن‌ها ملاحظه می‌شود که هر رکن به تنهایی قابلیت آن را دارد که هجای پایانی آن خنثی باشد. از این رو، اگر شاعری شعری سروده باشد که هر مصراع آن دارای دو، سه، و یا چهار رکن باشد، شاعر می‌تواند علاوه بر هجای پایان مصراع که خنثی است، در پایان هر یک از رکن‌ها از هجای کشیده استفاده کند؛ یعنی هر رکن به عنوان یک پاره برای وزن دوری است و هر مصراع به جای دو پاره، می‌تواند دارای سه یا چهار پاره باشد که هر کدام حکم یک نیم‌مصراع در وزن‌های دوری دارد. به طور مثال این شعر از قانّی:

مصراع اول:

یارکی مراست	رند و بذله‌گو	شوخ و دلربا	خوب و خوش‌سرشت
مُستفاعِلن	مُستفاعِلن	مُستفاعِلن	مُستفاعِلن
- - - - -	- - - - -	- - - - -	- - - - -

مصراع دوم:

طره‌اش عبیر	پیکرش حریر	عارضش بهار	طلعتش بهشت
مُستفاعِلن	مُستفاعِلن	مُستفاعِلن	مُستفاعِلن
- - - - -	- - - - -	- - - - -	- - - - -

مثالی دیگر از مفاعلاتن چهاررکنی که در آن مانند مثال قبل، هم تعدادی از رکن‌های فرد و هم رکن‌های زوج به هجای کشیده ختم شده‌اند که هر رکن مستقلاً ویژگی وزن دوری دارد: بگو به جمشید بنال با درد که گلشنت را فلک خزان کرد

بگو به دارا ز مصر برگرد که نیل همت سراب گردید

کناره کردند ز ما طیبیان کرانه جستند همه حبیبیان

روید و گویند که ای رقیبان دعایتان مستجاب گردید

(ادیب الممالک فراهانی، به نقل از: نجفی، ۱۳۹۷: ۲۱۲)

مثالی دیگر از همان خانواده (مفاعلاتن سه‌رکنی):

بلای پیری به ناگهان ریخت به سر چو آوار      نماند در دل به غیر یادی خوش از جوانی  
چو گلبن خشک نه گل به برگی به شاخه دارم      دم بهاران شود به جانم تب خزانسی  
(محمد قهرمان، به نقل از: پناهی، ۱۳۹۶: ۶۱)

حال در توصیف این ویژگی دو راه در پیش روی ماست؛ نخست اینکه برخلاف دو رکن متفاعلن و مفاعلاتن، این دسته از رکن‌های پنج‌هجایی را نپذیریم و آنها را رکنی متشکل از یک رکن چهار هجایی و یک رکن ناقص (فاعلاتن فاع، و یا مفاعلن فع) بدانیم که با آمدن آن در حشو مصراع، مسئله درنگ اجباری و به تبع آن خنثی بودن هجا مطرح می‌شود که این مورد تعارضی با قواعد عروضی ندارد. دوم اینکه این ارکان پنج‌هجایی را بپذیریم منوط به اینکه به دلیل پنج‌هجایی بودن آنها و غلبه تعداد هجاهای بلند بر کوتاه (سه در مقابل دو یا چهار در مقابل یک)، این ارکان قابلیت آن را دارند که شاعر هر رکن را پاره‌ای از پاره‌های وزن دوری به کار ببرد. هرچند نجفی (۱۳۹۳: ۱۵) با ملاحظه این ویژگی در برخی از رکن‌های پنج‌هجایی، آن را نقیصه‌ای برای این وزن‌ها شمرده‌است: «ظاهراً وزن‌های متشکل از رکن‌های پنج‌هجایی، بیشتر از انواع دیگر شعر، معروض این نقیصه‌اند». اما به دلیل فراوانی این ویژگی در وزن‌های متشکل از رکن‌های پنج‌هجایی، در میان شواهدی که نجفی (۱۳۹۷: ۲۰۱) در دست داشته‌است، به نظر می‌رسد که این ویژگی را برای رکن‌های پنج‌هجایی پذیرفته‌است و دیگر آن را به عنوان عیب برای شعر به شمار نمی‌آورد: «معمولاً هر رکن اوزان پنج‌هجایی به خودی خود حالت دوری دارد». وی (۱۳۹۷: ۲۱۶) در توضیح وزن «مفاعلاتن مفاعلاتن» آورده‌است: «ارکان این وزن قطعاً پنج‌هجایی است و مثل بعضی دیگر از ارکان پنج‌هجایی حالت دوری دارند».

با بررسی برخی از دیگر وزن‌های متشکل از ارکان پنج‌هجایی مشخص می‌شود که به دو دلیل، عدم پذیرش این دسته از رکن‌های پنج‌هجایی، علم عروض را با چالش مواجه می‌کند. نخست اینکه وزن‌هایی یافت می‌شود که حاصل تکرار رکن پنج‌هجایی و یک رکن ناقص مستخرج از آن است؛ یعنی رکن پایانی وزن، رکنی ناقص از رکن پنج‌هجایی آن وزن است:

گر شبی به دست افتدت دلا زلف یاری      عاشقانه صد بوسه زن به لعل نگاری

(مهدی الهی قمش‌ای، به نقل از: نجفی، ۱۳۹۷: ۲۲۸)

این شعر بر وزن مستفاعلن مستفاعلن مستفاعل<sup>(۴)</sup> است.

مثالی دیگر از همین خانوادهٔ وزنی:

گریه را به مستی بهانه کردم شکوه‌ها ز دست زمانه کردم (عارف، به نقل از: نجفی، ۱۳۹۷: ۲۲۹)  
این بیت بر وزن مستفاعلن مستفاعلن فع آمده‌است.

مثال بعدی از خانوادهٔ وزنی دیگر، بر وزن: مفتعلاتن مفتعلن // مفتعلاتن مفتعلن

ای شب زلفت غالیه‌سا وی مه رویت غالیه پوش

نرگس مستت باده پرست لعل خموشت باده فروش

نافهٔ مشک از گل بگشا بدر منیر از شب بنما

مشک سیه برماه مسا سنبل تر بر لاله میوش

(خواجوی کرمانی، به نقل از نجفی، ۱۳۹۷: ۲۰۶)

شگفت اینکه در این وزن‌ها با آمدن رکن ناقص در پایان مصراع یا نیم‌مصراع، رکن یا رکن‌های کامل پنج‌هجایی ماقبل رکن ناقص، قابلیت دوری شدن را به صورت انفرادی از دست می‌دهند؛ یعنی همانطور که ملاحظه شد در وزن مستفاعلن مکرر، هر مستفاعلن قابلیت دوری شدن دارد، ولی در وزن «مستفاعلن مستفاعلن مستفاعل» و یا «مستفاعلن مستفاعلن فع»، تمامی رکن‌های مستفاعلن این قابلیت را از دست می‌دهند. در نتیجه دیگر نمی‌توان آنها را متشکل از یک رکن اصلی چهارهجایی و یک رکن ناقص (فاعلاتن فع) دانست، زیرا در این صورت رکن ناقص در اثنای مصراع آمده‌است و قابل پذیرش نیست. همچنین در وزن «مفتعلاتن مفتعلن // مفتعلاتن مفتعلن» نمی‌توان به جای مفتعلاتن، مفتعلن فع آورد.

دلیل دوم این است که در وزن‌های متشکل از رکن‌های مکرر پنج‌هجایی (به‌ویژه دستهٔ دوم؛ یعنی سه هجای بلند و دو کوتاه)، هر کدام از این رکن‌ها هرچند به تنهایی قابلیت دوری شدن دارند، ولی گاهی در برخی مواضع ملاحظه می‌شود که این قابلیت نقض شده‌است و دوری محسوب کردن رکن نادرست است و آن زمانی است که هجای پایانی رکن، منطبق بر پایان واژه نیست که از شروط وزن دوری است و بنا بر گفتهٔ نجفی (۱۳۹۳: ۱۰) «کلمه در پایان هر نیمه تمام می‌شود. بنابراین در وزن دوری ممکن نیست که بخشی از کلمه در نیمهٔ اول و بخشی در نیمهٔ دوم واقع شود». جالب اینکه این دو ویژگی در ضمن یک سروده، در کنار یکدیگر دیده می‌شود. با نقض دوری بودن رکن پنج‌هجایی، تقسیم آن به یک رکن اصلی چهارهجایی و یک رکن ناقص در میان مصراع، منتفی می‌شود:

هر که را که بخت، دیده می‌دهد، در رخ تو بیننده می‌کند  
 وان که می‌کند سیر صورتت، وصف آفریننده می‌کند  
 خوی ناخوشش می‌کشد مرا، روی مهوشش زنده می‌کند  
 یار نازنین هر چه می‌کند، جمله را خوشانده می‌کند  
 (فروغی بسطامی، به نقل از وحیدیان، ۱۳۸۹: ۴۳)

## تقطیع مصراع اول از بیت اول:

هر که را که <u>بخت</u>	دیده می‌دهد	در رخ تو <u>بید</u>	ننده می‌کند
مُستفاعِلن	مُستفاعِلن	مُستفاعِلن	مُستفاعِلن
- و - و -	- و - و -	- و - و -	- و - و -

## مصراع دوم:

وان که می‌کند	سیر صورتت	وصف <u>آفرید</u>	نده می‌کند
مُستفاعِلن	مُستفاعِلن	مُستفاعِلن	مُستفاعِلن
- و - و -	- و - و -	- و - و -	- و - و -

بنابر آنچه گفته شد این دسته از رکن‌های پنج‌هجایی، ظرفیت دارند که هر دو نقش را با هم در ضمن یک شعر ایفا کنند؛ از یک سو هر رکن بالقوه یا بالفعل، این قابلیت را دارد که منطبق بر ویژگی‌های وزن دوری باشد و از سوی دیگر، یک رکن دیگر در همان شعر منطبق بر پایان واژه نباشد که از شرط‌های وزن دوری است.

حال نتیجه می‌گیریم اگر می‌توان رکن پنج‌هجایی را به دو رکن کوچک‌تر تقسیم کرد بدون آنکه منافاتی با قواعد عروضی داشته باشد، در موارد دیگری تقسیم رکن پنج‌هجایی به دو رکن کوچک‌تر با قواعد عروضی سازگار نیست و در تقطیع ناگزیر باید از رکن پنج‌هجایی استفاده کرد. این بیانگر آن است که عروض فارسی ناگزیر از استفاده از رکن پنج‌هجایی است. پس برای یکدست شدن قواعد عروض توصیه می‌شود حتی در موارد معدودی که می‌توان رکن پنج‌هجایی را به دو رکن تفکیک کرد نیز از رکن‌های پنج‌هجایی استفاده شود، زیرا به تقطیع منظم‌تری دست می‌یابیم و دچار دوگانگی در روش تقطیع نیز نمی‌شویم و به گفته وحیدیان کامیار (۱۳۸۰: ۳۶) «در تقطیع هر وزن به ارکان، منطقی و ساده‌تر آن است که منظم‌ترین صورت به کار رود». منظم‌ترین صورت در عین سادگی، تقطیع پنج‌هجایی است.

اما مگر وزن دوری می‌تواند به جای دو پاره (دو نیم‌مصراع)، در هر مصراع، سه یا چهار پاره داشته باشد؟ عبدالخالق پرهیزی (۱۳۸۱: ۱۰۴) متذکر این مسأله شده است:

نوعی از اوزان دوری در شعر فارسی وجود دارد که در هر مصرع آن به جای یک مکث، سه مکث وجود دارد؛ یعنی هر مصرع به چهار بخش قرینه تقسیم می‌شود. محل هر کدام از این مکث‌ها نیز حکم آخر مصرع را دارد و شاعر می‌تواند به جای یک هجای متوسط<sup>(۵)</sup> یک هجای بلند یا کشیده بیاورد ... مثال:

بر در تو من رو به خاک عجر ناله می‌کنم، کای اله من  
جرم کرده‌ام، ظلم کرده‌ام، پرده‌ای پیوش بر گناه من  
محشتم کاشانی

در تکمیل سخن پرهیزی باید گفت که این وزن‌ها می‌توانند علاوه بر یک مکث و سه مکث، دو مکث نیز داشته باشند و آن زمانی است که وزن متشکل از سه رکن کامل پنج‌هجایی است. به طور مثال از مستفعلاتن سه‌رکنی:

آن جان آبی خون شرابی پرسی کجا رفت      آن ارغوانی آب معانی تا ناکجا رفت  
او نسترن بود تاب سمن بود روح چمن بود      جانپاره غم فریاد شبنم کز باغ ما رفت  
خورشید خوشید یا روی پوشید یا باده نوشید      مستی که هشیار فارغ ز اغیار تا شد رها رفت  
(موسوی گرمارودی، به نقل از: پناهی، ۱۳۹۷ الف: ۳۷)

بنابراین با وجود این قابلیت، یعنی دوری شدن هر پاره از بیت منطبق با رکن پنج‌هجایی، به تعداد این رکن‌ها در اثنای شعر، امکان مکث و در نتیجه امکان حضور هجای کشیده خواهد بود؛ خواه یک مکث، خواه دو و یا سه مکث. اکنون شاهدهی بر وزن مستفاعلن چهاررکنی آورده می‌شود که شاعر در هر مصراع آن به نوعی متفاوت، از این قابلیت بهره برده است:

همچو آینه است چهره جهان ننگری در آن جز لقای او (هجای کشیده در پایان رکن اول)  
یا بود جهان همچو یک دهان نشنوی از آن جز ثنای او (هجای کشیده به کار نرفته است).  
خلوت دلم از وصال دوست گشته چون بهشت با جمال دوست (هجای کشیده در پایان رکن ۲، ۳)  
در دلم مباد جز خیال دوست در سرم مباد جز هوای او (هجای کشیده در پایان رکن‌های ۱، ۲، ۳)  
(ابوالقاسم حالت، به نقل از: پناهی، ۱۳۹۶: ۱۰۶)

بنابراین وزن‌های متشکل از تکرار رکن‌های پنج‌هجایی، می‌توانند در یک مصراع دارای یک، دو، سه و چهار رکن باشند؛ یعنی پنج‌هجایی، ده‌هجایی، پانزده‌هجایی و بیست‌هجایی باشند. هر رکن نیز قابلیت آن را دارد که به صورت دوری به کار رود، به طوری که هر رکن می‌تواند بر یک پاره منطبق باشد. در نتیجه هر وزن دوری می‌تواند به جای داشتن دو نیم‌مصراع، دارای سه و یا چهار پاره باشد. یادآوری می‌شود که رکن‌های پنج‌هجایی متشکل از سه کوتاه و دو بلند (مفاعلتن و متفاعلن) این قابلیت را ندارد.

### ۶- چند نکته تکمیلی درباره رکن‌های پنج‌هجایی

- کاربرد رکن‌های پنج‌هجایی همواره براساس تکرار رکن، تشکیل وزن می‌دهد نه تناوب ارکان؛ به این معنا که رکن‌های پنج‌هجایی در وزن‌های متناوب‌الارکان حضور ندارند. البته این منافاتی با آمدن رکن ناقص مستخرج از یک رکن پنج‌هجایی ندارد، به طوری که در پایان مصراع یا نیم‌مصراع از وزن‌های دوری ممکن است رکن ناقص دیده شود. مانند:

اگر بمیرم به درد عشقت رواست و گر بسوزم ز داغ هجرت سزاست  
(الهی قمشه‌ای، به نقل از: پناهی، ۱۳۹۷ الف: ۱۳۷)

این بیت بر وزن مفاعلاتن مفاعلاتن فعل است که «فعل» رکن ناقص برای مفاعلاتن است و در پایان مصراع به کار رفته‌است. تنها یک استثنا بر این قاعده وجود دارد و آن همان قاعده‌ای که نجفی (۱۳۹۷: ۲۱۵) آن را «نوعی تفرع وزن (یعنی - - - - - به جای - - - - - در آغاز مصراع)» می‌نامد. براساس این قاعده دو وزن فرعی زیر نیز در میان اوزان دیده می‌شود که با تلفیق دو رکن پدید آمده‌است:

وزن مستفعلاتن مفاعلاتن:

هم صحبت دل خیال وصلش هم بزم جان ناله فراقش (الهی قمشه‌ای، به نقل از: نجفی، ۱۳۹۷: ۲۱۵).

وزن مستفعلتن مفاعلتن مستفعلتن مفاعلتن:

من جرم زمین شکافته‌ام زان سوی سپهر سر زده‌ام  
مرغی شده‌ام عظیم و عجب بر اوج کبود پر زده‌ام (سیمین بهبهانی، ۱۳۸۵: ۹۴۵)

- بر خلاف عروض سنتی، تقطیع شعر به صورتی که رکن پنج‌هجایی تنها در پایان مصراع بیاید قابل پذیرش نیست. مانند:

دی سحری بر گذری گفت مرا یار شیفته و بی‌خبری چند از این کار (مولوی، ۱۳۵۵: غزل ۱۰۲۲)

تقطیع سنتی: مفتعلن مفتعلن مفتعلتن

تقطیع صحیح: مفتعلن مفتعلن مفتعلن فع

براساس این روش، تقطیع: «مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع» بر «مستفعلن مستفعلن مستفعلاتن» ترجیح دارد.

- پذیرش رکن‌های پنج‌هجایی، به معنای پذیرش خانواده‌های وزنی متشکل از تکرار هر یک از این ارکان است. وزن‌های حاصل از خانواده یک رکن پنج‌هجایی می‌تواند یک رکنی، دو رکنی، سه رکنی و چهار رکنی با رکن‌های کامل و نیز رکن ناقص باشد. مثال از خانواده وزنی مفاعلاتن<sup>(۶)</sup>:



- مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن (پناهی، ۱۳۹۵: ۱۹۷)
- مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلتن (پناهی، ۱۳۹۷: ب: ۱۹۶)
- مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعل (همان: ۱۵۴)
- مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فع (همان: ۲۰۶)
- مفاعلاتن مفاعلتن // مفاعلاتن مفاعلتن (پناهی، ۱۳۹۷ الف: ۲۲۱)
- مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن (پناهی، ۱۳۹۶: ۶۱)
- مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعل (پناهی، ۱۳۹۷ الف: ۱۳۷)
- مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فع (پناهی، ۱۳۹۷ ب: ۳۹۷)
- مفاعلاتن مفاعلاتن (پناهی، ۱۳۹۵: ۱۹۳)
- مفاعلاتن مفاعلتن (پناهی، ۱۳۹۷ الف: ۲۱۳)
- مفاعلاتن<sup>(۷)</sup> (همان: ۷۵)

- در میان وزن‌های فارسی، وزن‌های پنج‌هجایی دیده می‌شود، یعنی وزن‌هایی که از پنج هجا تشکیل شده‌اند. البته این وزن‌ها در تعداد و کاربرد، اندک‌اند و شواهد شعری چندانی در این نوع در دیوان شاعران نیامده‌است. پرسش این است که این وزن‌ها را چگونه باید رکن‌بندی کرد؟ زیرا می‌توان این وزن‌ها به سه صورت زیر رکن‌بندی کرد:

- رکن اصلی سه‌هجایی + رکن ناقص دوهجایی
- رکن اصلی چهارهجایی + رکن ناقص یک‌هجایی
- رکن پنج‌هجایی

برای مثال ترتیب هجایی «- - - -» را می‌توان به صورت: فاعلتن فعلن (- - / - -) یا فاعلاتن فع (- - / - -) و یا فاعلییاتن (- - - -) رکن‌بندی کرد. واقعیت آن است که هیچ‌یک از این رکن‌بندی‌ها تعارضی با قواعد عروضی ندارد. بنابراین هیچ‌کدام از آنها نادرست نیست. ما رکن پنج‌هجایی را ترجیح می‌دهیم.

## ۷. نتیجه‌گیری

در عروض عربی در میان رکن‌های اصلی، دو رکن پنج‌هجایی (مفاعلتن و متفاعلتن) آمده‌است و در میان رکن‌های فرعی نیز چند رکن پنج‌هجایی دیگر وجود دارد. با این حال عروض سنتی نیازی به استفاده از رکن‌های پنج‌هجایی ندیده‌است. در میان عروضیان معاصر مسعود فرزاد و

ابوالحسن نجفی به رکن‌های پنج‌هجایی توجه نشان دادند. مهم‌ترین نتایج این مقاله به شرح زیر است:

- باید از حضور رکن‌های پنج‌هجایی در عروض فارسی استقبال کرد، زیرا عروض فارسی بدون رکن‌های پنج‌هجایی در رکن‌بندی و طبقه‌بندی تعدادی از وزن‌ها دچار اشکال و آشفتگی می‌شود.

- رکن‌های فعال پنج‌هجایی عبارت‌اند از: متفاعِلن، مفاعِلتن، فعلیّاتن، مفتعلاتن، مستفعلتن، مفاعلاتن، مفاعیلتن، مستفاعِلن، فاعلیّاتن، مستفعلاتن. هر کدام از این رکن‌ها یک خانوادهٔ وزنی را تشکیل می‌دهند. وزن‌های متشکل از این ارکان پنج‌هجایی همواره از تکرار یک رکن تشکیل می‌شود و نه تلفیق و تناوب ارکان.

- هر رکن سالم پنج‌هجایی به تنهایی قابلیت آن را دارد که یک پاره از پاره‌های وزن دوری باشد. البته دو رکن متفاعِلن و مفاعِلتن (سه هجای کوتاه و دو هجای بلند) فاقد این قابلیت هستند.

- وزن‌های متشکل از این رکن‌ها ممکن است با رکن ناقص پایان پذیرند که در این صورت، هر رکن سالم به صورت مستقل، ویژگی یک پاره از وزن دوری شدن را از دست می‌دهد.

### پی‌نوشت

۱. رکن متفاعلاتن در واقع همان مستفعلاتن است و روش مؤلفان کتاب برای سهولت در آموزش زحافات، حفظ شکل رکن اصلی به جای آوردن معادل آن است.

۲. این گروه براساس یک شاهد در المعجم معرفی شده و قابل پذیرش نیست. فرزاد (۱۳۴۹ ب: ۶۴۶) در توضیح این وزن آورده است: «نمونه تصنع مفرط در عروض فارسی است. اصولاً از نظر عروضی پایهٔ «فعلتتن» غیرقابل استفاده است، زیرا سه سیلاب کوتاه متوالی در آن هست درحالی‌که هیچ پایهٔ عروضی نمی‌تواند بیش از دو سیلاب کوتاه متوالی داشته باشد».

۳. نجفی (۱۳۹۳: ۱۵-۱۶) علاوه بر وجود رکن ناقص برای دوری شدن وزن، امکان دیگری را نیز متذکر شده‌است و آن «کاربرد اختیارات شاعری است، حتی در مصراع‌های منتهی به رکن کامل» که از بحث ما خارج است.

۴. مستفاعِل رکن ناقص از مستفاعِلن است. به طوری‌که هجای پایانی مستفاعِلن (- u - u -) حذف شده و مستفاعِل (- u - u) باقی مانده‌است و از آنجاکه رکن ناقص تنها در پایان مصراع می‌آید و پایان مصراع نمی‌تواند به هجای کوتاه ختم شود، مستفاعِل (- u - u) به مستفاعِل (- u - u) تبدیل شده‌است.

۵. منظور مؤلف از «هجای متوسط»، همان هجای بلند است با فرمول: صامت+ مصوت کوتاه+

صامت، و صامت+ مصوت بلند. همچنین منظور او از «هجای بلند»، هجای کشیده است با فرمول: صامت+ مصوت کوتاه+ دو صامت، و صامت+ مصوت بلند+ صامت (پرهیزی، ۱۳۸۱: ۱۸).  
 ۶. برای تمامی وزن‌ها، پناهی از دیوان شاعران، شاهد نقل کرده‌است که برای اختصار از ذکر آنها پرهیز کرده‌ایم.  
 ۷. پناهی «مفاعلن فع» تقطیع کرده‌است.

### منابع

- بهبهانی، س. ۱۳۸۵. *مجموعه اشعار*، تهران: نگاه.  
 پرهیزی، ع. ۱۳۸۱. *عروض نوین فارسی*، تهران: ققنوس.  
 پناهی، غ. ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷ الف، ۱۳۹۷ ب. *آشنایی با اوزان عروضی*، ۴ ج، تهران: پیام.  
 خانلری [ناتل]، پ. ۱۳۷۳. *وزن شعر فارسی*، تهران: توس.  
 خواجه نصیرالدین طوسی. ۱۳۹۳. *معیار/الاشعار*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات ع.ا. قهرمانی مقل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.  
 شمس قیس رازی، م. ۱۳۶۰. *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، تصحیح م. قزوینی و تصحیح مجدد مدرس رضوی، تهران: کتابفروشی زوآر.  
 شمیسا، س. ۱۳۸۶. *آشنایی با عروض و قافیه*، تهران: میترا.  
 فرزاد، م. ۱۳۴۵. *مبنای ریاضی عروض فارسی*، سخنرانی در کنگره جهانی ایران‌شناسان، تهران: ۱۱ شهریور ۱۳۴۵، چاپخانه بانک ملی ایران.  
 فرزاد، م. ۱۳۴۹ الف. «عروض رودکی»، خرد و کوشش (دانشگاه پهلوی)، ۲ (۳): ۴۶۵-۴۹۸.  
 فرزاد، م. ۱۳۴۹ ب. «مجموعه اوزان شعری فارسی»، خرد و کوشش (دانشگاه پهلوی)، ۲ (۴): ۵۸۴-۶۵۱.  
 قهرمانی مقل، ع. ۱۳۸۹. *ارکان عروضی: بررسی یک مشکل تاریخی در علم عروض فارسی*، تهران: نیلوفر.  
 قهرمانی مقل، ع. ۱۳۹۰. *عروض و قافیۀ عربی*، تهران: سمت/ خلیج فارس.  
 قهرمانی مقل، ع. ۱۳۹۷. «تعریف رکن ناقص و اهمیت آن در علم عروض جدید»، *وزن شعر فارسی از دیروز تا امروز ۳*، مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی وزن شعر فارسی و اشعار ایرانی، به کوشش ا. طیب‌زاده، تهران: نیلوفر: ۳۷-۵۷.  
 معروف، ن.، الاسعد، ع. ۱۹۸۷. *علم العروض التطبیقی*، بیروت: دار النفائس.  
 مولوی، ج. ۱۳۵۵. *کلیات شمس یا دیوان کبیر*، با تصحیحات و حواشی ب. فروزانفر، تهران: امیر کبیر.  
 نازک‌الملائکه. ۱۹۸۱. *قضا یا الشعر المعاصر*، ط ۶، بیروت: دارالعلم للملایین.

نجفی، ا. ۱۳۸۷. «طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی»، نخستین مجموعه سخنرانی‌های مشترک فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی؛ زیر نظر ح. حبیبی و به‌کوشش ح. قریبی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۱۰۳-۱۳۱.

نجفی، ا. ۱۳۹۳. «وزن دوری: مشکلی که عروض قدیم آن را نادیده گرفته‌است»، نامه فرهنگستان، (۵۲): ۶-۱۸.

نجفی، ا. ۱۳۹۴. درباره طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی، تهران: نیلوفر.

نجفی، ا. ۱۳۹۷. طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی، به‌همت ا. طبیب‌زاده، تهران: نیلوفر.

وحیدیان کامیار، ت. ۱۳۸۹. فرهنگ اوزان شعر فارسی، مشهد: دانشگاه فردوسی.

وحیدیان کامیار، ت. ۱۳۸۰. وزن و قافیۀ شعر فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

Elwell- Sutton, L. 1976. *The Persian Metres*, First edition, Cambridge: Cambridge University Press.



## بررسی واجی فرایندهای تجویدی در قرآن کریم در چارچوب واج‌شناسی آزمایشگاهی

وحید صادقی<sup>۱</sup>

مریم بیدی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۵

### چکیده

در این مقاله به شیوه آزمایشگاهی به بررسی ویژگی‌های واج‌شناختی فرایندهای اظهار، ادغام، انقلاب و اخفا مطابق با تعاریف مطرح در علم تجوید پرداختیم. پس، پیکره صوتی قرائت‌های ۱۲ قاری (۳ عرب و ۹ ایرانی) که آیه‌های هدف پژوهش را به دو سبک تحقیق (سرعت آهسته) و ترتیل (سرعت متوسط) تلاوت کرده بودند، جمع‌آوری شد. کلمات هدف در هر آیه کلماتی بودند که در آنها همخوان خیشومی لثوی /n/ (نون ساکن) در جایگاه پایانی کلمه و در مرز بین دو کلمه در مجاورت آوای حلقی (اظهار)، آوای یرملون (ادغام)، انفجاری لبی (انقلاب) و همچنین آوایی غیر از این سه دسته (اخفا) قرار داشت. نتایج حاصل از تحلیل آوایی داده‌ها در دو بُعد فرکانس و زمان موج صوتی نشان داد که در دو فرایند ادغام و انقلاب یک اتفاق واجی روی می‌دهد. به این صورت که /n/ با محل تولید و نحوه تولید بافت همخوانی مجاور همگون می‌شود در حالی که مشخصه [+خیشومی] خود را همچنان حفظ می‌کند. /n/ در اظهار، در مجاورت آوای حلقی و چاکنایی، تولیدی به صورت گونه اصلی خود یعنی خیشومی لثوی دارد و در اخفا تظاهر آوایی ندارد و فقط از طریق خیشومی‌شدگی واکه پیش از آن قابل تشخیص است. یافته‌های واج‌شناختی این پژوهش به‌طور کلی نشان می‌دهد که در طبقه‌بندی ارائه‌شده از فرایندهای واجی در علم تجوید باید تجدید نظر صورت گیرد.

واژگان کلیدی: تجوید، فرایندهای واجی، خیشومی لثوی /n/، تحقیق، ترتیل

## ۱- مقدمه

این مقاله با رویکردی آزمایشگاهی به بررسی ویژگی‌های واج‌شناختی چهار فرایند اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا مطابق با تعاریف مطرح در علم تجوید می‌پردازد. ابتدا مبانی واج‌شناختی علم تجوید بررسی می‌شود. سپس ویژگی‌های صوتی همخوان خیشومی لثوی /n/ را که در فرایندهای فوق مشارکت فعال دارد، معرفی می‌کنیم. در بخشی دیگر به بررسی همگونی خیشومی لثوی /n/ با محل تولید همخوان مجاور پرداخته و پیشینه مطالعات آزمایشگاهی مربوط را بررسی می‌کنیم. سپس داده‌ها، متغیرهای آوایی و شیوه اندازه‌گیری متغیرها توضیح داده خواهد شد. در پایان با توجه به نتایج آماری حاصل از تحلیل آوایی داده‌ها به بررسی ویژگی‌های واج‌شناختی فرایندهای اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا پرداخته و درباره میزان اعتبار تعاریف و مفروضات مربوطه در علم تجوید بحث خواهیم کرد.

## ۲- مبانی واج‌شناختی تجوید

تجوید به قواعدی گفته می‌شود که به نیکو خواندن قرآن کمک می‌کند. در تجوید به نحوه صحیح خواندن (ادای) آوا از مخارجشان و نیز صفات آوایی هر آوا به تنهایی یا در کنار آواهای دیگر پرداخته می‌شود (الهاشمی، ۲۰۰۱). چهار فرایند اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا از مهم‌ترین فرایندهایی هستند که در تجوید به آنها اشاره شده‌است. در این فرایندها نون ساکن در مجاورت با هر یک از آواهایی که پس از آن واقع می‌شود، دستخوش تغییراتی می‌گردد. نون ساکن در مجاورت آواهای /n, w, l, m, t, z/ یعنی یرملون، ادغام؛ در مجاورت آواهای حلقی /ʔ, h, x, γ, h, ʔ/ اظهار؛ در مجاورت آوای /b/ اقلاب؛ و در مجاورت مابقی آواها اخفا می‌گردد. در این پژوهش فرایندهای اظهار، ادغام، اقلاب، اخفا را در قالب قرائت‌های تحقیق و تدویر (ترتیل) در چارچوب واج‌شناسی آزمایشگاهی براساس الگوی زمان‌بندی فعالیت اندام‌های گویایی و میزان هم‌پوشی الگوهای تولیدی در بافت واجی بررسی می‌کنیم.

چهار فرایند اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا از طبیعی‌ترین و رایج‌ترین رویدادهای آوایی‌اند که در قرائت قرآن روی می‌دهند. الهاشمی (همان) این رویدادها را به صورت زیر تعریف کرده‌است: اظهار: اگر نون ساکن قبل از یکی از آواهای شش‌تایی حلقی /ʔ, h, x, γ, h, ʔ/ قرار گیرد، اظهار می‌شود، به این معنی که نون ساکن به صورت طبیعی خود، بدون کشش دو حرکتی (مقصود از دو حرکت، زمانی است که مثلاً تلفظ دو فته یا یک «الف مدی» به طول می‌انجامد) و

بدون هیچ دخل و تصرفی از مخرجش (بدون مکث) ادا می‌شود. مثال: مِّنْ عَيْنٍ [mm] /min ʔajn/ → ʔajn/ مِّنْ غِلٍّ [mm ɣil] → ʔajn/

ادغام: هرگاه نون ساکن در مجاورت یکی از آواهای شش‌گانه /n.w.l.m.r.ʒ/ قرار بگیرد، در آن ادغام می‌شود. این آواهای شش‌گانه «یرملون» نامیده می‌شوند. بنابراین نون ساکن حذف شده و در عوض، آوای بعدی مشدد می‌گردد. فایده ادغام سهولت در کلام است، یعنی اگر قرار باشد آوایی یک بار تلفظ و بلافاصله همان آوا یا آوایی از همان جنس تکرار شود، این حالت برای دستگاه گفتار ثقیل خواهد بود. بنابراین با بهره‌گیری از قواعد ادغام، این سنگینی در کلام رفع می‌شود. ادغام نون ساکن در یرملون بر دو نوع است: (۱) ادغام مع‌الغنه، (۲) ادغام بلاغنه.

ادغام مع‌الغنه: هرگاه نون ساکن به چهار آوای /n.w.m.ʒ/ برسد، ادغام آن همراه با غنه است، یعنی هم‌زمان صوت از فضای بینی خارج می‌شود. به علاوه، این حالت باید به میزان دو حرکت ادامه داشته باشد. مثال: مِّنْ ماءٍ [mm ma:ʔ] → [mm]m ma:ʔ/

ادغام بلاغنه: هرگاه نون ساکن به دو آوای /r.l/ برسد، نون ساکن کاملاً حذف و به جای آن، دو آوای مذکور، به صورت مشدد و بدون غنه ادا می‌گردد. لذا صوت خروجی فقط از دهان و بدون کشش است. مثال: مِّنْ لَّدُنْهُ [mm ladunhu] → [mm] ladunhu/ مِّنْ رَبِّهِمْ [mm rabihim] → rabihim/

اقلاب: در اصطلاح تجویدی عبارت است از تبدیل کردن نون ساکن به میم و زمانی رخ می‌دهد که پس از نون ساکن، آوای /b/ باشد که در این صورت /n/ ساکن به /m/ تبدیل می‌گردد. البته صدای میم تولیدی باید کاملاً از فضای بینی (غنه) و با اندکی کشش (دوحرکتی) ادا گردد. مثال: مِّنْ بَعْدُ [mīm baʔd] → [mm] baʔd/

اخفا: هرگاه بعد از نون ساکن یکی از آواهای پانزده‌گانه /f, z, t, d, s, ʃ, ʒ, ʔ, d, θ, t/ قرار گیرد، نون ساکن اخفا شده و با غنه طبیعی ادا می‌گردد زیرا مخرج نون ساکن با مخرج آواهای مزبور نه چندان فاصله دارد که مانند آواهای حلقی اظهار شود و نه آنقدر نزدیک است تا مثل آواهای یرملون ادغام گردد، بلکه میان ادغام و اظهار که همان اخفا است ادا می‌شود. در این حالت زبان به مخرج نون گذارده نمی‌شود و باید آوا را اندکی کشید تا اخفا حاصل گردد، و قراء ترک غنه را در حال اخفا جایز نمی‌دانند.

از منظر واج‌شناسی، هر یک از فرایندهای اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا، مطابق با تعاریف ارائه شده در بالا، ناظر بر یک الگو یا رویداد واجی مشخص است. اظهار به معنای تلفظ خیشومی



لثوی به صورت گونه اصلی آن است. در اظهار، خیشومی لثوی با همخوان‌های چاکنایی و حلقی بعد از خود همگون نمی‌شود و تولید این همخوان مستلزم هیچ میزان هم‌پوشی تولیدی با آواهای چاکنایی و حلقی مجاور آن نیست.

ادغام به لحاظ واجی به معنای همگونی خیشومی لثوی به صورت یک فرایند پسگرا با همخوان مجاور در تمامی مشخصه‌های واجی (مع الغنه) و یا در مشخصه واجی محل تولید (بلاغنه) است.

اقلاب نیز نوعی همگونی پسگرا در محل تولید است که براساس آن خیشومی لثوی با محل تولید همخوان لبی بعد /b/ همگون می‌شود. این فرایند، همگونی محل تولید خیشومی<sup>۱</sup> نام دارد.

اخفا به معنای همگونی ناقص (یا مدرج) خیشومی لثوی با همخوان بعد از آن است. وقتی خیشومی لثوی در مرز کلمه قبل از همخوان‌های /dʒ, k, q, f, z, t, d, s, z, ð, d, θ, t/ قرار می‌گیرد، محل تولید آن با همخوان بعد به صورت یک رویداد واجی ناقص همگون می‌شود؛ یعنی خیشومی لثوی نه به طور کامل مشخصه محل تولید همخوان بعد را دریافت می‌کند و نه به صورت یک همخوان لثوی تولید می‌شود.

یکی از پرسش‌های اصلی پژوهش حاضر آن است که آیا می‌توان برای مفروضات واجی فوق که بر مبنای تعاریف مطرح در علم تجوید ارائه گردیده‌است، شواهد آزمایشگاهی به دست آورد یا به عبارت دیگر، آیا مطالعات آزمایشگاهی این مفروضات را تأیید می‌کند.

در زمینه روش‌های قرائت قرآن تقسیم‌بندی‌های مختلفی ارائه شده‌است. حبیبی (۱۳۸۹) سه روش قرائت قرآن را به صورت زیر معرفی کرده‌است:

تحقیق: در اصطلاح قرائت عبارت است از قرائت قرآن با حداکثر آرامش و تأنی که در این صورت تمامی قواعد تجویدی به صورت کامل انجام شده و تدبیر در معانی آن نیز به خوبی امکان‌پذیر است. در اصطلاح عامیانه، تحقیق همان با صوت خواندن است.

تحدیر: عبارت است از تلاوت قرآن با سرعت زیاد؛ البته بلافاصله تأکید می‌شود که حد نباید از حد ترتیل (یعنی خواندن قرآن به صورت صحیح، شمرده و با تأنی، همراه با تدبیر در معانی آیات) خارج شود. تلاوت به این روش، برای قاریانی میسر است که در ادای قواعد تجویدی و نیز فهم معانی آیات، دارای مهارت بالایی باشند؛ چراکه خواندن قرآن با سرعت زیاد، آواهای کلمات را در معرض تغییرات گسترده قرار می‌دهد و نیز فرصت تدبیر در آیات را کاهش می‌دهد.

1. Nasal place assimilation

تدویر: قرائت قرآن با سرعت متوسط؛ یعنی نه به کندی تحقیق و نه به تندی تحدیر. ممکن است علت نامگذاری این روش به تدویر، سنت دوره کردن و ختم قرآن با سرعت متوسط باشد. این همان روشی است که امروزه به ترتیل مشهور شده است.

یکی از مباحث مهم در واج‌شناسی آزمایشگاهی تأثیر سرعت تولید گفتار بر نحوه تحقیق آوایی فرایندهای واجی است. همگونی به لحاظ آوایی به معنای هم‌پوشی الگوهای تولیدی است. فرض بر آن است که هر قدر سرعت تولید اندام‌های گویایی بیشتر شود، میزان هم‌تولیدی آواها با یکدیگر افزایش یافته و شباهت آوایی آنها با یکدیگر بیشتر می‌شود. برعکس، وقتی سرعت تولید گفتار کاهش می‌یابد، از میزان هم‌تولیدی اندام‌های گویای کاسته و شباهت آواها با یکدیگر کمتر می‌شود. بر این اساس، یکی دیگر از پرسش‌های پژوهش حاضر آن است که آیا سرعت تولید گفتار در قالب قرائت‌های تحقیق و تدویر (ترتیل) بر چگونگی تحقیق آوایی فرایندهای تجویدی اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا تأثیرگذار است؟ مطابق آنچه گفته شد چنین فرض می‌کنیم که نحوه تحقیق آوایی فرایندهای اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا در قرائت آهسته تحقیق و قرائت متوسط تدویر (ترتیل) با یکدیگر متفاوت است، به این صورت که میزان تغییرات آوایی در جهت همگرایی و همگونی آواها با یکدیگر در قرائت تدویر با توجه به جابه‌جایی سریع‌تر اندام‌های گویایی از قرائت تحقیق بیشتر است.

### ۳- ویژگی‌های صوتی همخوان‌های خیشومی

منبع صوتی خیشومی‌ها همانند سایر همخوان‌های رسا و واکه‌ها در حالت بی‌نشان، جریان هوایی است که صرف ارتعاش تار آواها می‌شود و تکانه‌های حنجره را به داخل حفره‌های صوتی می‌فرستد. بنابراین ساخت صوتی خیشومی‌ها همانند سایر همخوان‌های رسا، سازه‌ای است.

به‌طور کلی برای همخوان‌های خیشومی از لحاظ صوت شناختی چهار ویژگی قابل شده‌اند (فوجی‌مورا<sup>۱</sup>، ۱۹۶۲: ۱۸۷۴؛ ریکازنس<sup>۲</sup>، ۱۹۸۲: ۱۹۱؛ لده‌فوغد<sup>۳</sup> و مدیسون<sup>۴</sup>، ۱۹۹۶: ۱۱۶؛ جانسون<sup>۵</sup>، ۲۰۰۳: ۱۴۹-۱۵۷؛ ریتس و جانگمن<sup>۶</sup>، ۲۰۰۹: ۱۹۵-۱۹۴). اول آنکه فرکانس F1 خیشومی‌ها (که سازه

1. Fujimura
2. Recasens
3. Ladefoged
4. Maddison
5. Johnson
6. Reetz and Jongman

خیشومی<sup>۱</sup> نیز نامیده می‌شود)، بسیار پایین (در حدود ۲۵۰-۳۰۰ هرتز) است. علت آن است که طول مجرای صوتی در تولید خیشومی‌ها در مقایسه با آواهای دهانی بیشتر است (فوجی‌مورا، ۱۹۶۲:۱۸۷۴؛ ریکازنس، ۱۹۸۲:۱۹۱). افزون‌بر این، میزان شدت انرژی F1 در مقایسه با فرکانس‌های بالاتر (F2 و F3) در تولید خیشومی‌ها به علت طولانی بودن مجرای صوتی و جذب انرژی صوتی دیواره‌های خیشوم بسیار بیشتر است. دوم آنکه با توجه به طولانی بودن مجرای صوتی، متوسط شدت انرژی همخوان‌های خیشومی در مقایسه با افت واکه‌های مجاور بسیار کمتر است به همین دلیل، بلندای صوت خیشومی‌ها نسبت به واکه‌های مجاور بسیار ضعیف‌تر است (جانسون، ۲۰۰۳: ۱۵۲). سوم آنکه تمرکز اصلی انرژی سازه‌ها در تولید خیشومی‌ها در محدوده فرکانسی پایین یعنی فرکانس‌های پایین‌تر از ۱۰۰۰ هرتز است، ضمن آنکه پهنای نوار سازه‌ها نسبت به بافت واکه‌ای مجاور بسیار بیشتر است (ریکازنس، ۱۹۸۲: ۱۹۱) و بالاخره اینکه با توجه به جفت‌شدگی (تعامل) دو مجرای دهانی و خیشومی در تولید خیشومی‌ها، پادسازه‌ها<sup>۲</sup> نیز در طیف فرکانسی این همخوان‌ها حضور دارند. پادسازه‌ها دره‌هایی در طیف صوتی هستند که فرکانس آنها بسته به محل تولید همخوان‌های خیشومی متغیر است. میزان فرکانس پادسازه‌ها با عقب کشیده شدن محل تولید خیشومی و در نتیجه کاهش طول مجرای دهانی افزایش می‌یابد. به همین دلیل است که از فرکانس پادسازه‌ها به‌عنوان نشانه‌ای برای تشخیص محل تولید خیشومی‌ها استفاده می‌شود (لده‌فوگد و مدیسون، ۱۹۹۶: ۱۱۶؛ جانسون، ۲۰۰۳: ۱۵۵-۱۵۴). لده‌فوگد و مدیسون (۱۹۹۹: ۱۱۷) با اندازه‌گیری عریض‌ترین افت انرژی در حد فاصل F1 و F2، میانگین فرکانس پادسازه را برای خیشومی‌های دندانی، لثوی، برگشته و لثوی-کامی زبان آرنته<sup>۳</sup> شرقی (از زبان‌های شمال استرالیا) به ترتیب ۱۵۰۶، ۱۴۰۳، ۱۶۳۴ و ۲۰۹۴ به دست آوردند و به این نتیجه رسیدند که هرچه محل تولید به سمت عقب زبان پیش رود، با کاهش حجم حفره عقبی دهان، فرکانس پادسازه افزایش می‌یابد.

بر همین اساس، بی‌جن‌خان (۱۳۹۲) نشانه‌های صوتی همخوان‌های خیشومی را به ترتیب زیر معرفی کرده‌است: (۱) فرکانس کم و انرژی زیاد سازه اول: F1 برجسته‌ترین سازه فرکانسی است که در /m/ حدود ۲۵۰ هرتز و در [n] حدود ۲۴۰ هرتز است. این میزان، از مقدار F1 در واکه‌های افراشته و ناسوده سخت‌کامی /z/ هم کمتر است. میزان انرژی F1 (حدود ۴۰

1. Nasal formant

2. antiformant

۳. Arrente

دسی بل) در مقایسه با سایر سازه‌ها بسیار بیشتر است. (۲) نشانهٔ دوم صوتی خیشومی‌ها، افت زیاد انرژی فرکانس‌های بالاتر (مثل F2 و F3) در مقایسه با شدت انرژی فرکانس F1 است. با مشاهدهٔ طیف‌نگاشت می‌توان به روشنی دریافت که آنچه اساساً همخوان خیشومی را از نظر تولیدی از همخوان انفجاری دهانی متناظرش متمایز می‌کند - یعنی پایین آمدن نرم‌کام و یکپارچه شدن حفره حلق و بینی - در طیف فرکانسی از طریق سرنخ سازه اول با فرکانس کم و انرژی زیاد تظاهر پیدا می‌کند؛ (۳) نشانهٔ سوم همخوان‌های خیشومی، انرژی کلی کمتر آن در مقایسه با واکه مجاور است؛ (۴) چهارمین نشانهٔ صوتی همخوان‌های خیشومی، حضور پادسازه در ساختار صوتی است. بی‌جن‌خان (همان) همچنین، گذار F2 از واکه به همخوان خیشومی و از همخوان خیشومی به واکه را یک نشانهٔ صوتی برای بازشناسی محل تولید همخوان خیشومی در نظر گرفته‌است.

#### ۴- همگونی خیشومی لثوی /n/ با محل تولید همخوان مجاور

خیشومی‌ها در فرایند همگونی مشارکت فعال دارند. همگونی محل تولید خیشومی‌ها با همخوان‌های بعد از خود از رایج‌ترین فرایندهای واجی زبان‌هاست. در بسیاری از زبان‌ها محل تولید خیشومی لثوی با همخوان بعدی (واکدار یا بی‌واک) همگون می‌شود و این همگونی وابسته به هیچ قید ساخت‌واژی یا نحوی نیست، بلکه فرایندی کاملاً واج‌شناختی است. اگر محل تولید همخوان خیشومی لثوی با محل تولید همخوان بعدی متفاوت باشد، محل تولید خیشومی با محل تولید همخوان بعد همگون می‌شود. به عبارت دیگر، [m]، [n]، [ŋ]، [ɲ]، [ɳ]، [ɽ]، [ʎ] و [ʝ] همگی واجگونه‌های /n/ هستند که به ترتیب قبل از همخوان‌های لبی، لب و دندانی، دندانی، لثوی و لثوی-کامی، سخت‌کامی، نرم‌کامی و ملازی تلفظ می‌شوند. این فرایند در بسیاری از زبان‌ها از جمله انگلیسی (موهانن<sup>۱</sup>، ۱۹۹۳: ۸۳)، لیتوانی (کنستویچ<sup>۲</sup> ۱۹۹۴: ۵۴)، کاتالان<sup>۳</sup> (کیم<sup>۴</sup>، ۱۹۹۵، نقل از بی‌جن‌خان، ۱۳۸۴)، ژاپنی و یوروباه<sup>۵</sup> (دورانده<sup>۶</sup> و کاتامبا<sup>۷</sup> ۱۹۹۵) و فارسی (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۷۹؛ بی‌جن‌خان ۱۳۸۴) مشاهده می‌شود. در حالی که خیشومی‌های غیرتیغه‌ای به ندرت در همگونی با محل تولید سایر همخوان‌ها شرکت می‌کنند.

1. Mohanen
2. Kenstowicz
3. Catalan
4. Kim
5. Yuroba
6. Durand
7. Katamba

نتایج مطالعات رده‌شناختی نشان داده‌است که همخوان‌های خیشومی در همگونی محل تولید نسبت به انفجاری‌های دهانی محتمل‌ترند. جون<sup>۱</sup> (۱۹۹۵، ۲۰۰۴) معتقد است که این عدم تقارن رده‌شناختی ناشی از الگوی درکی متفاوت تقابل‌های محل تولید در همخوان‌های خیشومی و انفجاری‌های دهانی است. از آنجاکه تقابل‌های محل تولید در خیشومی‌ها به لحاظ ادراکی از تقابل‌های جایگاهی در انفجاری‌های دهانی ضعیف‌تر است، گویندگان تمایل بیشتری دارند تا تقابل‌های خیشومی را خنثی‌سازی کنند. به عبارت دیگر، همگونی محل تولید خیشومی‌ها «به لحاظ ادراک‌پذیری» مجازتر از همگونی محل تولید همخوان‌های دهانی است، چراکه اولی شامل تغییرات ادراکی کمتری است. به طور مثال در زبان هندی، تمام خیشومی‌ها درون تکواژ باید با انفجاری‌های بعد از خود همگون شوند. درحالی‌که انفجاری‌های دهانی در همین بافت از این محدودیت تبعیت نمی‌کنند.

از بین خیشومی‌های /m/، /n/، /ŋ/ تنها خیشومی لثوی /n/ با محل تولید همخوان پس از خود همگون می‌شود. این گرایش در بسیاری از زبان‌ها از جمله ژاپنی و کاتالان (کیم، ۱۹۹۵: ۱۵۴، نقل از بی‌جن‌خان، ۱۳۸۴) و یوروبا (دوران و کاتامبا، ۱۹۹۵) مشاهده می‌شود. بنابراین همگونی خیشومی لثوی با محل تولید همخوان بعد از خود یک گرایش عام واج‌شناختی است، درحالی‌که خیشومی‌های غیرتیغه‌ای به ندرت در همگونی با محل تولید سایر همخوان‌ها شرکت می‌کنند. البته زبان‌هایی نیز وجود دارند که در آنها همخوان‌های غیرخیشومی با محل تولید همخوان‌های بعد از خود همگون می‌شوند که این همخوان‌ها در اغلب موارد تیغه‌ای هستند، مثل زبان ژاپنی و یاکوت<sup>۲</sup> که در آنها انفجاری تیغه‌ای با محل تولید انفجاری‌های لبی و نرم‌کامی بعد از خود همگون می‌شود در حالی که /p/ و /k/ چنین رفتاری ندارند. با این حال تعداد این زبان‌ها از زبان‌هایی که در آنها خیشومی تیغه‌ای با محل تولید همخوان‌های بعد از خود همگون می‌شود بسیار کمتر است (کیم، ۱۹۹۵: ۱۵۴، نقل از بی‌جن‌خان، ۱۳۸۴).

افزون بر این، نتایج مطالعات آزمایشگاهی نشان داده‌است در توالی‌های شامل خیشومی تیغه‌ای و همخوان‌های غیرتیغه‌ای، شنونده نشانه‌های صوتی خیشومی تیغه‌ای را، که ترکیبی از نشانه‌های محل تولید همخوان تیغه‌ای و همخوان غیرتیغه‌ای بعد است، از هم متمایز کرده و هر یک را جداگانه به عناصر واجی مربوط در بازنمود زیرساختی می‌نگارد. بر این اساس، الگوی تولیدی زیرساختی عنصر همگون‌شده در برون‌داد آوایی حذف نمی‌شود بلکه با محل

1. Jun  
2. Yakot

تولید همخوان مجاور پنهان می‌شود یا میزان فعالیت آن نسبت به الگوی تولیدی همخوان مجاور کاهش می‌یابد که پیامد صوتی این وضعیت حضور هم‌زمان نشانه‌های صوتی محل تولید عنصر همگون شده و همخوان مجاور است (گوو<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲؛ گوو و زل<sup>۲</sup>، ۲۰۰۲).

##### ۵- پیشینه مطالعات آزمایشگاهی

ملکو<sup>۳</sup> (۱۹۵۶) در مطالعه‌ای آزمایشگاهی به بررسی این پرسش اساسی پرداخت که در درک محل تولید خیشومی‌ها سهم گذار F2 در NV و VN و طیف فرکانسی حفره بینی هر یک چقدر است؟ وی با سه آزمایش درکی نشان داد که سهم گذار F2 در درک محل تولید بیشتر از طیف فرکانسی حفره بینی (منظور فرکانس اول این حفره) است.

علی، گلاگهر<sup>۴</sup>، گلدستاین<sup>۵</sup> و دنیلوف<sup>۶</sup> (۱۹۷۰) در یک آزمایش درکی، ۳۶ هجای CVC و CVVC انتخاب کردند طوری که همخوان پایانی آنها شامل خیشومی‌های /n/، /m/ و /ŋ/ و همچنین انفجاری‌ها و سایشی‌هایی باشد که محل تولید آنها مانند خیشومی‌های لبی، لثوی و نرم‌کامی باشد. همه هجاها با تلفظ انگلیسی امریکایی ضبط شد. سپس همخوان پایانی هجاها و ناحیه گذار واکه به همخوان پایانی از بقیه آواها بریده شد و هجاهای حاصل از این برش، یعنی CV و CVV، برای تعدادی شنونده پخش و از آنان خواسته شد تا تشخیص دهند که آیا همخوان پایانی هجاها خیشومی است یا دهانی؟ شنونده‌ها با دقت بالایی همخوان خیشومی را از دهانی به‌درستی تشخیص دادند. بنابراین علی و همکاران به این نتیجه رسیدند که فرایند درک گفتار از هم‌تولیدی واکه پایانی و همخوان خیشومی برای تمایز مشخصه [±nasal] استفاده می‌کند.

کنستووویچ<sup>۷</sup> (۱۹۹۴: ۶) اشاره کرده که انگلیسی‌زبان‌ها خیشومی‌شدگی واکه‌های پایان هجا را به صورت واکه‌ای که بعد از آن یک همخوان خیشومی است، درک می‌کنند.

بدور<sup>۸</sup> (۲۰۰۷) در پژوهشی آزمایشگاهی، مدت سه پارامتر آوایی خیشومی‌شدگی واکه (V)، همخوان خیشومی (N) و بست همخوان دهانی (C) را در رشته‌های آوایی VNC برای

1. Gow
2. Zoll
3. Malecot
4. Gallagher
5. Goldstein
6. Daniloff
7. Kenstowicz
8. Beddor

گویندگان بومی زبان‌های انگلیسی آمریکایی و ایکالانگا<sup>۱</sup> (از خانوادهٔ زبانی بانتو در زیمبابوه) اندازه‌گیری کرد. نتایج نشان داد که در انگلیسی آمریکایی، مدت مجموع بخش خیشومی شدهٔ واکه و همخوان خیشومی قبل از همخوان‌های واکدار، بیشتر از مجموع همین دو، قبل از همخوان‌های بی‌واک است. به عبارت دیگر، میزان خیشومی‌شدگی واکه در حالتی که C واکدار باشد، بیشتر از حالت بی‌واک آن است. اما در زبان ایکالانگا مدت مجموع بخش خیشومی‌شدهٔ واکه و همخوان خیشومی قبل از همخوان‌های واکدار و بی‌واک تفاوت معناداری ندارد. به عبارت دیگر، واکداری/بی‌واکی C تأثیری بر میزان خیشومی‌شدگی واکه ندارد. همچنین، در انگلیسی آمریکایی، کشش N قبل از همخوان‌های واکدار بیشتر از کشش N قبل از همخوان‌های بی‌واک است. اما در زبان کاتالانگا، کشش N قبل از همخوان‌های واکدار و بی‌واک، تفاوت معناداری ندارد.

جعفری و علی‌نژاد (۱۳۹۶) به معرفی همخوان‌های خیشومی و بررسی صوت‌شناختی ناحیهٔ فرکانسی پادسازه در خیشومی‌های زبان فارسی پرداختند. نتایج نشان داد که فرکانس پادسازه‌ها براساس جایگاه تولید خیشومی‌ها متفاوت است، هرچه طول حفرهٔ دهان در تولید یک خیشومی بیشتر باشد، فرکانس پادسازه آن کمتر است. مقایسهٔ فرکانس پادسازه دوخیشومی زبان فارسی نشان داد که حداقل در فاصلهٔ سازهٔ فرکانسی اول و دوم، فرکانس پادسازه خشومی [m] کمتر از فرکانس پادسازه خیشومی [n] است. این محققین با مقایسهٔ یافته‌های خود با یافته‌های فوجی مورا (۱۹۹۶) نوشتند زمانی که آواهای خیشومی قبل از یک واکه پیشین قرار بگیرد، میزان فرکانس پادسازه برای آنها نسبتاً بالاست و زمانی که این آواها قبل از یک واکه پسین قرار بگیرند، میزان فرکانس پادسازه کمتر است. میانگین فرکانس پادسازه خیشومی [m] در هر سه ناحیهٔ فرکانسی در مجاورت واکه‌های پیشین بیشتر از میانگین فرکانس پادسازه این خیشومی در مجاورت با واکه‌های پسین است. دربارهٔ خیشومی [n] نیز میانگین فرکانس پادسازه آن حداقل در فاصلهٔ سازهٔ اول و دوم در مجاورت واکه‌های پیشین بیشتر از میانگین فرکانس پادسازه آن در مجاورت واکه‌های پسین است. بنابراین محل وقوع پادسازه در تولید خیشومی‌های فارسی ثابت نیست. از سوی دیگر نتایج این پژوهش نشان داد اگر پادسازه‌ای در خیشومی‌های فارسی مشاهده نشود، نشانگر آن است که میزان جفت‌شدگی صوتی حفره‌های دهان و بینی در نحوهٔ تلفظ خیشومی‌های زبان فارسی به

1. Ikalanga

گونه‌ای است که فرکانس‌های بازآوایی حفره دهان سبب تضعیف سازه‌های حفره بینی نمی‌شوند.

صادقی (۱۳۹۱) به بررسی آزمایشگاهی همگونی محل تولید همخوان خیشومی تیغه‌ای /n/ با همخوان انفجاری لبی بعد در دو مرز هجایی و واژگانی در زبان فارسی پرداخت. سؤال اساسی این پژوهش این بود که آیا محل تولید /n/ به طور کامل و به میزان ۱۰۰ درصد با محل تولید همخوان بعد همگون می‌شود یا آنکه این همگونی فرایندی مدرج و پیوسته که براساس آن /n/ به صورت پیوستاری از درجات مختلف از عدم تغییر تا تغییر کامل با محل تولید همخوان مجاور همگون می‌شود. نتایج پژوهش نشان داد در همگونی خیشومی لثوی /n/ با همخوان لبی بعد از خود، الگوی تیغه‌ای همخوان خیشومی به صورت پیوستاری از درجات مختلف با الگوی لبی همخوان بعد هم‌پوشی می‌یابد. در مرز هجا برای توالی‌های Vn.b الگوی لبی، بیشترین و الگوی تیغه‌ای کمترین میزان فعالیت را دارد تا جایی که می‌توان گفت الگوی لبی فعالیت کامل دارد و الگوی تیغه‌ای فاقد فعالیت است. ولی در مرز کلمه برای توالی‌های Vn#b الگوی تیغه‌ای و لبی به صورت ترکیبی با نسبت‌های متفاوت به طور هم‌زمان با یکدیگر فعال می‌شوند. بنابراین همگونی خیشومی تیغه‌ای با همخوان انفجاری لبی در زبان فارسی فرایند مدرجی است که میزان آن در مرز هجا قوی و در مرز واژه در حد متوسط است. این نتایج همچنین نشان می‌دهد که ساخت نوایی زنجیره‌آوایی بر میزان هم‌پوشی الگوهای تولیدی اثر می‌گذارد. به این صورت که میزان هم‌پوشی در مرز واحدهای نوایی کوچک‌تر بیشتر از واحدهای نوایی بزرگ‌تر است.

در نحوه تلفظ خیشومی لثوی /n/ در قرائت قرآن کریم نیز پژوهش‌هایی شده‌است:

ضالع (۱۴۲۴ق) به بررسی آزمایشگاهی نحوه تولید همخوان‌های خیشومی در بافت‌های مختلف قرآن کریم می‌پردازد. در این پژوهش، بسته به اینکه همخوان‌های خیشومی پیش از همخوان یا واکه باشند و یا پیش از همخوان‌های دهانی و حلقی، نحوه تولید آنها با کمک وسایل آزمایشگاهی همراه با تصاویر نشان داده شده‌است.

هاشمی (۲۰۰۴) با بررسی قواعد تجوید قرآن کریم در برخورد با همخوان خیشومی /n/ و تبدیل آن به آواهای دیگر، سه طبقه طبیعی را متمایز نموده‌است که عبارت‌اند از: همخوان‌های رسا (Sonorant)، گرفته (obstruent) و حلقی (Guttural). وی با شواهد قرآنی



بیان می‌دارد که ادغام در همخوان‌های رسا، اخفا در همخوان‌های گرفته و اظهار در همخوان‌های حلقی صورت می‌گیرد.

خدابخشی (۱۳۸۶) با تحلیل فرایندهای واجی زبان عربی قرآنی در چارچوب واج‌شناسی زایشی به نتایجی دست یافته‌است که برخی از آنها عبارت‌اند از: ۱- فرایند یرملون حاصل همگونی کامل همخوان /n/ با همخوان‌های رسا در مرز دو واژه است. ۲- فرایند اخفا حاصل همگونی ناقص همخوان /n/ با همخوان‌های گرفته پس از خود است. ۳- همزه وصل، حاصل درج همخوان انسداد چاکنایی است.

صالح الدویز<sup>۱</sup> (۲۰۱۳) به بررسی قرآن از دیدگاه واج‌شناسی زایشی پرداخته‌است و پس از ارائه فرایندهای مربوط به همخوان /n/ با توجه به مشخصه‌های تمایزدهنده آواها در زبان عربی قرآنی، نتیجه گرفته‌است که واج‌شناسی زایشی را می‌توان برای توصیف فرایندهای واجی در قرآن به کار برد، اما نمی‌توان قاعده اخفا را با استفاده از واج‌شناسی زایشی توصیف نمود.

#### ۶- روش‌شناسی پژوهش

روش کلی پژوهش حاضر مبتنی بر روش‌شناسی واج‌شناسی آزمایشگاهی است. با توجه به قواعد تجویدی قرائت قرآن، چهار فرایند اظهار، ادغام، انقلاب و اخفا در داده‌های آوایی در چارچوب واج‌شناسی آزمایشگاهی بررسی می‌شود. با توجه به نبود تغییرات آوایی در فرایند اظهار، این فرایند مبنای مقایسه با سه فرایند ادغام، انقلاب و اخفا قرار می‌گیرد. سپس، الگوی تغییرات فرکانس و شدت انرژی طیف فرکانسی همخوان خیشومی لثوی و همخوان‌های مجاور که بر اثر اعمال فرایندهای ادغام، انقلاب و اخفا دستخوش تغییرات آوایی شده‌اند مطالعه آزمایشگاهی می‌شوند.

#### ۶-۱- داده‌ها

در این پژوهش پیکره‌ای صوتی از ۴۹ آیه از قرائت‌های سه قاری عرب؛ عبدالباسط، حصری و منشاوی و ۹ قاری ایرانی تهیه شد. آیه‌ها را به دو سبک متفاوت به لحاظ سرعت قرائت آیات، یعنی قرائت آهسته (تحقیق) و قرائت متوسط (تدویر یا ترتیل) تلاوت کرده بودند. کلمات هدف پژوهش در هر آیه کلماتی بودند که در آنها همخوان خیشومی لثوی /n/ (نون ساکن) در جایگاه پایانی کلمه و در مرز بین دو کلمه در مجاورت آواهای حلقی /ʔ,ħ,χ,γ,ħ,ʔ/

1. Saleh Alduais

آواهای یرملون /n.w.l.m.r:j/، انفجاری لبی /b/ و همچنین آواهایی غیر از این سه دسته قرار داشت. همخوان خیشومی لثوی /n/ در قرائت قرآن در مجاورت با هر یک از آواهایی که پس از آن واقع می‌شود، دستخوش تغییراتی می‌گردد. چنانکه قبلاً گفتیم، فرض بر آن است که نون ساکن در مجاورت آوای حلقی /ʔ.ħ.χ.ʕ.h.ʔ/، اظهار؛ در مجاورت آوای /n.w.l.m.r:j/ یعنی یرملون، ادغام؛ در مجاورت آوای /b/ اقلاب؛ و در مجاورت مابقی آواها اخفا می‌گردد. با توجه به اهمیت بافت آوایی در پژوهش حاضر، به ازای همخوان آغاز کلمات بعد از همخوان خیشومی لثوی /n/ در هر یک از رویدادهای واجی اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا حداقل یک کلمه به‌عنوان شاخص بافت آوایی انتخاب گردید. نمونه کامل آیات در جدول ۳-۱ ارائه شده‌است. کلمات هدف (حاوی همخوان خیشومی لثوی /n/ در جایگاه پایانی) و کلمات بعد از آنها (حاوی بافت آوایی مجاور) به صورت برجسته تایپ شده‌اند.

### ۶-۲- اندازه‌گیری‌های آوایی

در این پژوهش برای تحلیل داده‌های صوتی از نرم افزار پرت استفاده شد. برای تجزیه و تحلیل صوتی داده‌ها از سیگنال آوایی، طیف‌نگاشت و منحنی فرکانس پایه به طور هم‌زمان استفاده گردید.

جدول ۱- نمونه‌ای کوتاه از آیات انتخاب شده برای فرایندهای واجی اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا

فرایند واجی اظهار	
ʔʌn ʔʌku:n	وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ... أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ
mʌn ʔa:mana	إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ ... وَالصَّابِرِينَ مِنْ أَمْنٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ ...
mm ha:dehi	قُلْ مَنْ يَتَّبِعْكُمْ ... أَنْجِئْنَا مِنْ هَذِهِ لَنْكُونَنَّ ...
ʔm huwa	أُولَئِكَ الَّذِينَ ... أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ...
mm ʕeba:dehi	بِئْسَمَا اشْتَرَوْا ... مِنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءَ ...
فرایند واجی ادغام	
mʌj jaqu:l	وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ ... وَ بِالْيَوْمِ ...
ʔʌj jaðreb	إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْبِي أَنْ يُضْرَبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ ...
mɪr rʔsehi:	وَ اتَّبِعُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ ... إِذَى مِنْ رَأْسِهِ فَفَدِيَهُ ...
mɪr rabbehem	أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ ...
memmam manaʔa	وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ ...
فرایند واجی اقلاب	
mɪm baʔde	الَّذِينَ يَنْقُصُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ ...
mɪm baqlaha:	وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ ... تَنْبِتُ الْأَرْضَ مِنْ بَقْلِهَا وَ ...
famʌm baddalahu:	فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ ...

m m bani ʔis ra:ʔi:la	أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ ...
m m baðen	فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ ... بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا ...
فرایند واجی اخفا	
m m tahteħa:	وَبَشِّرِ الَّذِينَ ... تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ...
m m θamaraten	وَبَشِّرِ الَّذِينَ ... مِنْهَا مِنْ نَمْرَةٍ رِزْقًا ...
famʌŋ dʒaʔħu:	الَّذِينَ يَأْكُلُونَ ... حَرَمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ ...
m m deħa:rekum	وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ ... أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ ...
m m ðurrejĵati	وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ ... قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ ...

برای کنترل اثر عامل سرعت قرائت آیات و تعیین اینکه آیا قرائت‌ها به دو سبک تحقیق و ترتیل در صوت قاریان آیات در عمل یعنی در سطح آوایی با یکدیگر متفاوت هستند یا خیر، مقدار دیرش کل کلمات هدف همراه با بافت آوایی مجاور (از آغاز کلمه هدف یعنی کلمه‌ای که به آوای خیشومی لثوی ایستان /n/ ختم می‌شود تا انتهای کلمه بعدی که بافت آوایی مجاور را تشکیل می‌دهد) اندازه‌گیری شد و مقادیر آن به صورت میلی‌ثانیه ثبت گردید. این مقادیر برای هر چهار فرایند اندازه‌گیری شد.

با توجه به تظاهر آوایی متفاوت خیشومی لثوی در فرایندهای اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا برای شناسایی هر یک از واجگونه‌های این همخوان معیارهای زیر مد نظر قرار گرفت:

(۱) معیارهای شناسایی همخوان‌های غلت: سازه‌های F1، F2 و F3 در غلت [j] شباهت زیادی به واکه [i] دارند، یعنی فاصله زیاد F2 از F1 و فاصله کم F3 از F2. نیز، سازه‌های F1، F2 و F3 در غلت [w] شباهت زیادی به واکه [u] دارند، یعنی فاصله کم F2 از F1 و فاصله زیاد F3 از F2. میزان انرژی F1 در غلت‌های [j] و [w] بسیار کمتر از بافت واکه‌ای مجاور است؛ انرژی سازه‌های میانی و بالای طیف فرکانسی غلت‌ها نیز نسبت به بافت واکه‌ای مجاور کمتر است؛ مدت تولید غلت‌ها نسبت به واکه‌ها به طور معناداری کمتر است. ناپیوستگی صوتی در تولید همخوان‌های غلت نسبت به همخوان‌های دیگر به توجه ماهیت گذرا بودن همخوان‌های غلت بسیار ضعیف‌تر است. به علاوه، با توجه به ماهیت گذاری همخوان‌های غلت، سرعت گذار سازه‌ها از واکه‌ها به همخوان‌های غلت و برعکس کندتر است، یعنی تغییرات فرکانسی سازه‌ها از همخوان‌های غلت به واکه‌ها و بالعکس به تدریج انجام می‌شود.

(۲) معیارهای شناسایی همخوان‌های روان: مقدار سازه F1 همخوان‌های روان [l] و [r] نسبت به بافت واکه‌ای مجاور به طور معناداری کمتر است بنابراین گذار F1 از واکه به همخوان‌های روان نزولی و از همخوان‌های روان به واکه صعودی است ضمن آنکه سرعت گذار

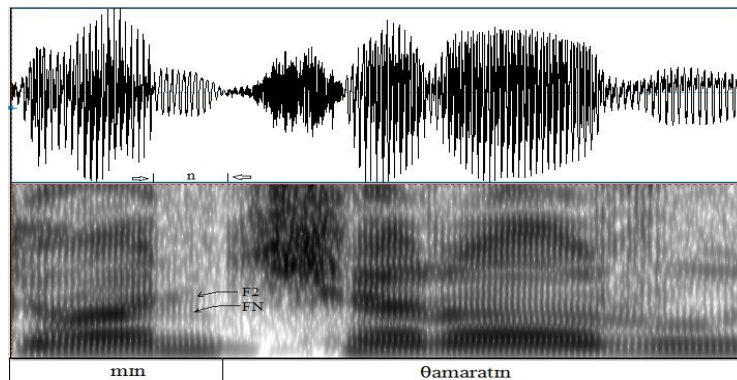
سازه‌ها نسبت به همخوان‌های غلت به مراتب بیشتر است؛ میزان انرژی سازه‌ها به خصوص F2 و F3 در روان‌های [r] و [l] تفاوت زیادی با واکه‌های مجاور دارد. این به سبب گرفتگی بیشتر روان‌ها نسبت به بافت واکه‌ای مجاور است. شیب گذار سازه‌ها از واکه به همخوان لرزشی [r] در مقایسه با همخوان کناری [l] بیشتر و در مقایسه با غلت‌ها کمتر است. استیونز (۱۹۹۸) عامل اصلی تمایز همخوان‌های روان [r] و [l] را گذار سازه‌های F2 و F3 می‌داند. سازه‌های F2 و F3 در [l] در سطح بالاتری از همین سازه‌ها در [r] قرار دارند؛ چون گرفتگی نوک زبان و لثه در تولید [l] در مقایسه با [r] بیشتر است، بنابراین میزان فرکانس F1 در [r] نسبت به [l] بیشتر است (استیونز، ۱۹۹۸).

(۳) معیارهای شناسایی همخوان‌های خیشومی: فرکانس کم و انرژی زیاد F1 شاخصه صوتی اصلی همخوان‌های خیشومی در مقایسه با سایر همخوان‌های رساست؛ میزان افت انرژی در سازه‌های میانی و بالای طیف فرکانسی همخوان‌های خیشومی نسبت به همخوان‌های رسا به طور معناداری بیشتر است. بنابراین علاوه بر آنکه همخوان‌های خیشومی انرژی کلی کمتری در مقایسه با بافت واکه‌ای مجاور دارند، میزان انرژی آنها نسبت به همخوان‌های رسا نیز کمتر است. حضور پادسازه در ساخت صوتی همخوان‌های خیشومی یکی دیگر از معیارهای صوتی شناسایی آنها و تشخیص آنها از سایر همخوان‌های رساست. ناحیه فرکانسی پادسازه برای [m] و [n] در حد فاصل بین F1 و F2 است. اما میانگین پادسازه [m] در مقایسه با [n] تا حدی کمتر است. پادسازه [m] حدوداً در ناحیه فرکانسی زیر ۱۰۰۰ هرتز و پادسازه [n] حدوداً در ناحیه فرکانسی بین ۱۱۰۰ تا ۱۳۰۰ ظاهر می‌شود. الگوی گذار F2 از همخوان خیشومی به واکه و بالعکس، معیار مهم دیگری برای بازشناسی محل تولید همخوان‌های خیشومی است. به طور مثال، گذار F2 از [m] به واکه‌های پسین بعد، صعودی و از واکه‌های پسین به [m] نزولی است. در حالی که گذار F2 از [n] به واکه‌های پسین بعد، نزولی و از واکه‌های پسین به [n] صعودی است (استیونز، ۱۹۹۸).

بر این اساس، فرض کردیم که اگر /n/ به صورت گونه اصلی خود ظاهر شود (فرایند اظهار)، در طیف‌نگاشت آن پادسازه‌ای حضور داشته باشد که فرکانس آن بین ۱۱۰۰ تا ۱۳۰۰ هرتز باشد؛ فرکانس سازه دوم آن یعنی F2 در محدوده ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰۰ هرتز تظاهر داشته باشد؛ اگر /n/ به صورت واجگونه لبی [m] (فرایند انقلاب) ظاهر شود، پادسازه‌ای در طیف فرکانسی این همخوان حضور داشته باشد که فرکانس آن کمتر از ۱۰۰۰ هرتز باشد؛ از سوی

دیگر فرض کردیم که در صورتی که  $n/$  به صورت یکی از همخوان‌های غلت  $[j]$  و  $[w]$  ظاهر شود، فرکانس F2 همخوان مورد نظر در یکی از نواحی فرکانسی بالای ۲۲۰۰ هرتز (برای  $[j]$ ) یا کمتر از ۱۱۰۰ هرتز (برای  $[w]$ ) واقع شود؛ مدت تولید آن بسیار کوتاه باشد؛ و گذار فرکانس‌ها از واکه به همخوان‌های غلت تدریجی باشد. بالاخره اینکه فرض کردیم اگر  $n/$  به صورت یکی از همخوان‌های روان  $[r]$  و  $[l]$  تظاهر پیدا کند (فرایند ادغام)، فرکانس سازه دوم آن یعنی F2 در محدوده ۱۲۰۰ تا ۱۶۰۰ هرتز تظاهر داشته باشد اما میزان آن برای تظاهر واجگونه  $[l]$  بالاتر (نزدیک به ۱۶۰۰ هرتز) از واجگونه  $[r]$  (نزدیک به ۱۲۰۰ هرتز) باشد. همچنین با توجه به یافته‌های مطالعات صوتی، فرض کردیم مدت تولید همخوان‌های خیشومی از همخوان‌های روان بیشتر و همخوان‌های روان از همخوان‌های غلت بیشتر است.

بررسی اولیه ساختار صوتی داده‌های هدف آزمایش نشان داد صورت‌های مختلف تلفظ  $n/$  در فرایندهای اظهار، ادغام، انقلاب و اخفا براساس سه پارامتر دیرش، مقدار فرکانس F2 (در همخوان و واکه قبل) و مقدار فرکانس پادسازه (FN) از یکدیگر متمایز می‌شوند. برای این منظور برای تشخیص واجگونه‌های  $n/$  در فرایندهای واجی مختلف، سه نوع اندازه‌گیری صوتی بر داده‌های آوایی انجام شد. ابتدا مرز آغازی و پایانی تمامی همخوان‌های هدف شناسایی و سپس اندازه‌گیری‌های مختلف شامل مقادیر دیرش همخوان، مقادیر فرکانس F2 واکه قبل از همخوان، مقادیر فرکانس F2 همخوان، مقادیر فرکانس پادسازه (FN) همخوان و میزان گذار واکه به همخوان در فرایندهای مختلف (اظهار، ادغام، انقلاب و اخفا) بر داده‌های هدف انجام شد. پادسازه‌ها در طیف صوتی به صورت دره‌هایی از موج صوتی مشاهده می‌شوند و فرکانس‌های آنها با توجه به طول مجرای دهانی متغیرند. میزان فرکانس پادسازه‌ها با عقب کشیده شدن جایگاه تولید خیشومی و کاهش طول مجرای دهانی افزایش می‌یابد. از این‌رو فرکانس پادسازه‌ها سرنخی برای جایگاه تولید خیشومی‌ها محسوب می‌شوند (لده‌فوغد و مدیسون، ۱۹۹۶: ۱۱۶؛ جانسون، ۲۰۰۳: ۱۵۵-۱۵۴). پادسازه‌ها برای خیشومی  $[m]$  در فرکانس‌های ۱۲۵۰-۷۵۰ هرتز، برای خیشومی  $[n]$  در فرکانس‌های ۲۲۰۰-۱۴۵۰ هرتز و برای خیشومی  $[ŋ]$  در فرکانس‌های بالای ۳۰۰۰ هرتز گزارش شده‌است (فوجی‌مورا، ۱۹۶۲؛ جانسون، ۲۰۰۳). شکل ۱ موج صوتی و طیف‌نگاشت عبارت «مِنْ تَمَرَه» را در قرائت یکی از قاریان نشان می‌دهد. مرز آغازی و پایانی همخوان خیشومی  $[n]$  و فرکانس‌های F2 و FN این همخوان در شکل مشخص شده‌اند.



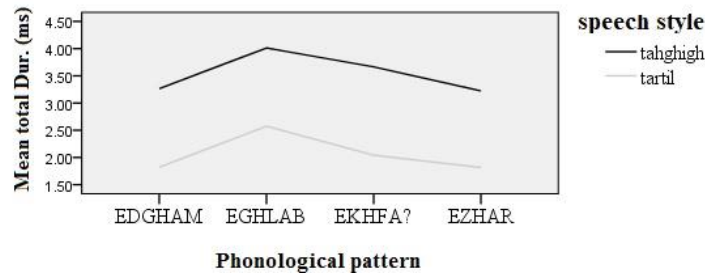
شکل ۱- موج صوتی و طیف‌نگاشت عبارت «مِنْ تَمَرَةٍ» در قرائت یکی از قاریان

## ۷- نتایج

### ۷-۱- تحلیل‌های زمانی

شکل ۲ متوسط مقادیر دیرش کل کلمات هدف و بافت آوایی مجاور را به صورت تابعی از دو عامل سبک قرائت و فرایند واجی در قرائت قاریان نشان می‌دهد: مقادیر دیرش کلی برای فرایندهای ادغام، انقلاب، اخفا و اظهار متفاوت است. به‌طور کلی، مقادیر دیرش کل برای رویداد واجی انقلاب نسبت به ادغام، اخفا و اظهار بیشتر است. این شکل همچنین نشان می‌دهد مقادیر دیرش کل برای سبک قرائت تحقیق نسبت به ترتیل در سطح تمامی فرایندها بسیار بیشتر است.

خلاصه نتایج آزمون آماری تحلیل واریانس چندعامله در جدول ۲ برای مقادیر دیرش کل ارائه شده است. چنانکه ملاحظه می‌شود اثر هر دو عامل الگوی (فرایند) واجی و سبک قرائت بر مقادیر دیرش کل معنادار است. نتایج مقایسه‌های تعقیبی بنفرونی برای متغیر الگوی واجی نشان داد که اختلاف مقادیر دیرش کل برای فرایند انقلاب با تمامی فرایندهای دیگر معنادار است ولی مقادیر دیرش فرایندهای اخفا، اظهار و ادغام با یکدیگر تفاوت معنادار ندارند.

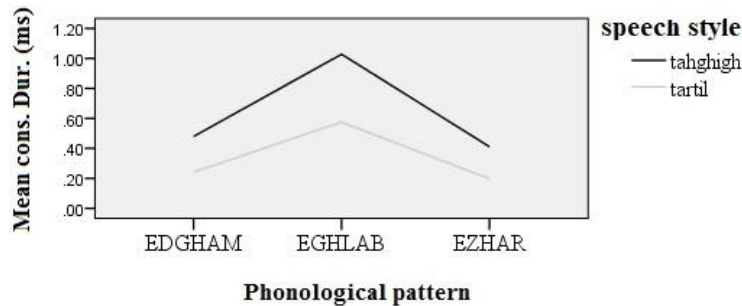


شکل ۲- میانگین مقادیر دیرش کل کلمات هدف و بافت آوایی مجاور به صورت تابعی از دو عامل سبک قرائت و فرایند واجی

جدول ۲- خلاصه نتایج آزمون آماری تحلیل واریانس چندعامله برای محاسبه معنادار بودن اثر عوامل الگوی واجی و سبک قرائت بر مقادیر دیرش کل

Source	df	F	P value
phonological pattern	3	7.226	P<0.001
Speech style	1	20.335	P<0.001
phonological pattern. Speech style	3	0.097	P=0.961

شکل ۳ متوسط مقادیر دیرش همخوان هدف (منظور از همخوان هدف، /n/ است که با توجه به نوع فرایند واجی به گونه‌های مختلف تظاهر آوایی پیدا می‌کند) را به صورت تابعی از دو عامل سبک قرائت و فرایند واجی در گفتار قاریان نشان می‌دهد: مقادیر دیرش همخوان در رویداد واجی اقلاب در هر دو سبک تحقیق و ترتیل نسبت به ادغام و اظهار بیشتر است. این نتایج همچنین نشان می‌دهد مقادیر دیرش همخوان در شیوه تحقیق بسیار از شیوه ترتیل بیشتر است. لازم به توضیح است که چون در فرایند اخفا، /n/ تظاهر آوایی ندارد، متغیرهای آوایی دیرش همخوان، F2، FN و گذار واکه به همخوان در این فرایند اندازه‌گیری نشده‌اند.



شکل ۳- میانگین مقادیر دیرش همخوان هدف به صورت تابعی از دو عامل سبک قرائت و فرایند واجی

خلاصه نتایج آزمون آماری تحلیل واریانس چندعامله برای دیرش همخوان هدف در جدول ۳ ارائه شده است. چنانکه ملاحظه می‌شود اثر هر سه عامل الگوی واجی، سبک قرائت و گوینده (قاری) بر مقادیر دیرش همخوان معنادار است. نتایج مقایسه‌های تعقیبی بنفرونی برای عامل الگوی واجی نشان داد که دیرش همخوان در فرایند انقلاب به طور معناداری از دو فرایند دیگر یعنی اظهار و ادغام بیشتر است ولی بین دو الگوی اظهار و ادغام تفاوت معناداری وجود ندارد. نتایج مقایسه‌های تعقیبی بنفرونی برای عامل گوینده نشان داد که دیرش همخوان در قرائت حصری به طور معناداری از قرائت عبدالباسط و منشاوی کمتر است ولی بین منشاوی و عبدالباسط تفاوت معناداری از نظر دیرش همخوان وجود ندارد. در این جدول همچنین ملاحظه می‌شود که اثر تعاملی سبک قرائت و گوینده به دیرش همخوان معنادار است. این واقعیت نشان می‌دهد که اختلاف مقادیر دیرش همخوان برای سبک‌های قرائت ترتیل و تحقیق برای قاریان مختلف با یکدیگر تفاوت معنادار دارد.

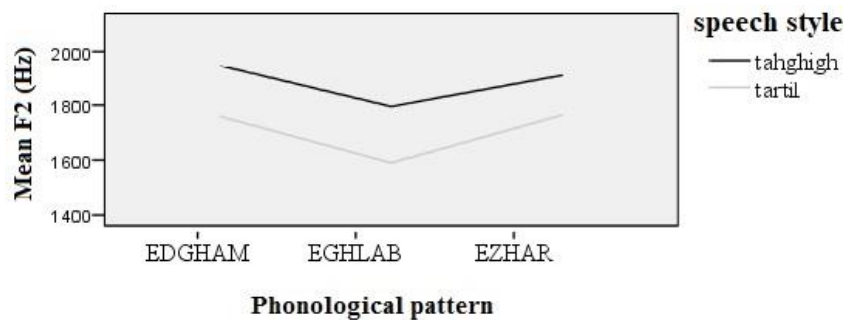
جدول ۳- خلاصه نتایج آزمون آماری تحلیل واریانس چندعامله برای محاسبه معنادار بودن اثر عوامل الگوی واجی و سبک قرائت بر مقادیر دیرش همخوان

Source	df	F	P value
phonological pattern	2	287.535	P=0.001
Speech style	1	22.319	P=0.001
phonological pattern. Speech style	2	0.211	P=0.810

#### ۷-۲- تحلیل‌های فرکانسی

شکل ۴ میانگین مقادیر فرکانس دوم (F2) همخوان هدف را به صورت تابعی از دو عامل سبک قرائت و فرایند واجی نشان می‌دهد: مقادیر فرکانس F2 در همخوان در هر دو سبک قرائت تحقیق و ترتیل برای فرایند انقلاب کمتر از دو فرایند دیگر یعنی اظهار و ادغام است. همچنین میزان فرکانس این سازه برای فرایند ادغام و اظهار تفاوت زیادی نشان نمی‌دهد. این نتایج همچنین نشان می‌دهد سطح فرکانس F2 همخوان در شیوه تحقیق نسبت به شیوه ترتیل بیشتر است.





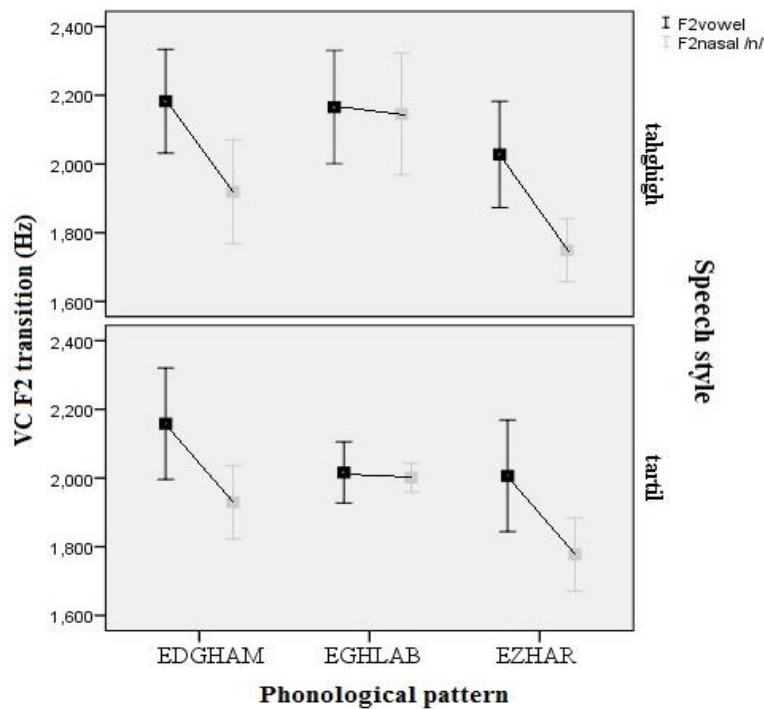
شکل ۴- میانگین مقادیر فرکانس F2 همخوان هدف به صورت تابعی از دو عامل سبک قرائت و فرایند واجی

خلاصه نتایج آزمون آماری تحلیل واریانس چندعامله برای مقادیر فرکانس F2 همخوان در جدول ۴ ارائه شده است. چنانکه ملاحظه می‌شود اثر هر دو عامل الگوی واجی و سبک قرائت بر مقادیر فرکانس F2 همخوان معنادار است. مقایسه‌های تعقیبی بنفرونی برای عامل سه‌سطحی الگوی واجی نشان داد مقادیر فرکانس F2 همخوان برای فرایند اقلاب به طور معناداری از فرایندهای اظهار و ادغام کمتر است ولی بین دو فرایند اظهار و ادغام تفاوت معناداری از نظر این پارامتر وجود ندارد.

جدول ۴- خلاصه نتایج آزمون آماری تحلیل واریانس چندعامله برای محاسبه معنادار بودن اثر عوامل الگوی واجی و سبک قرائت بر مقادیر F2 همخوان

Source	df	F	P value
phonological pattern	2	15.935	P=0.001
Speech style	1	8.896	P=0.003
phonological pattern. Speech style	2	2.488	P=0.086

شکل ۵ میانگین مقادیر فرکانس دوم (F2) واکه و همخوان هدف را به صورت تابعی از عامل فرایند واجی در سبک قرائت تحقیق و ترتیل نشان می‌دهد. میانگین این دو پارامتر با یک خط صاف به یکدیگر متصل شده‌اند. اختلاف میانگین این دو پارامتر ( $F2_{\text{vowel}} - F2_{\text{consonant}}$ ) الگوی گذار فرکانس F2 واکه به همخوان (VC) را نشان می‌دهد. چنانکه مشاهده می‌شود گذار فرکانس F2 از واکه به همخوان برای دو فرایند واجی ادغام و اظهار نزولی است، یعنی مقدار فرکانس سازه دوم از واکه به همخوان در این فرایندها بسیار کاهش یافته است اما شیب تغییرات F2 از واکه به همخوان برای فرایند اقلاب در حد تراز (یا نزولی با میزان اندک) است. این الگوی گذار به طور منظم در هر سطح هر دو سبک قرائت تحقیق و ترتیل مشاهده می‌شود.

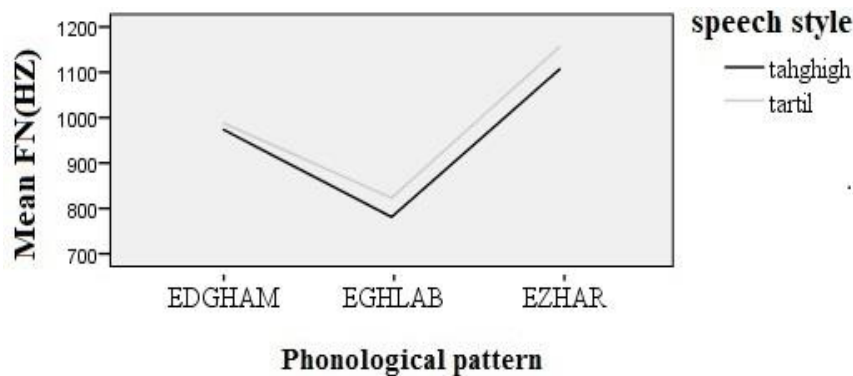


شکل ۵- میزان گذار واکه به همخوان در فرایندهای واجی ادغام، اقلاب و اظهار برای دو سبک قرائت تحقیق و ترتیل خلاصه نتایج آزمون آماری تحلیل واریانس چندعامله برای گذار F2 از واکه به همخوان (F2<sub>vowel</sub>-F2<sub>consonant</sub>) در جدول ۵ ارائه شده است. چنانکه ملاحظه می‌شود اثرعامل الگوی واجی بر مقادیر F2<sub>vowel</sub>-F2<sub>consonant</sub> معنادار است. مقایسه‌های تعقیبی بنفرونی برای عامل فرایند واجی نشان داد که میانگین F2<sub>vowel</sub>-F2<sub>consonant</sub> برای فرایند اقلاب به طور معناداری از فرایندهای اظهار و ادغام کمتر است ولی بین دو فرایند اظهار و ادغام تفاوت معناداری از نظر این پارامتر وجود ندارد. نتایج ارائه شده در این جدول همچنین نشان می‌دهد که اثر سبک قرائت بر مقادیر F2<sub>vowel</sub>-F2<sub>consonant</sub> معنادار نیست.

جدول ۵- خلاصه نتایج آزمون آماری تحلیل واریانس چندعامله برای محاسبه معناداری اثر متغیر الگوی واجی و سبک قرائت بر میزان گذار واکه به همخوان

Source	df	F	P value
phonological pattern	2	17.465	P=0.001
Speech style	1	0.008	P=0.903
phonological pattern. Speech style	2	0.511	P=0.59

تحلیل‌های فرکانسی داده‌های هدف آزمایش همچنین نشان داد فرکانس حفره خیشوم (FN) در ساختار صوتی همخوان هدف در تمامی فرایندهای واجی اظهار، ادغام و اقلاب از ابتدا تا انتهای تولید این همخوان تظاهر آوایی دارد. این یافته صوتی مؤید این واقعیت است که در طول تولید همخوان هدف در تمامی فرایندها، درجه نرم‌کام باز بوده‌است. شکل ۶ میانگین مقادیر فرکانس FN همخوان هدف را به صورت تابعی از دو عامل سبک قرائت و فرایند واجی نشان می‌دهد. چنانکه مشاهده می‌شود میانگین مقادیر FN در هر دو سبک قرائت ترتیل و تحقیق برای فرایند اقلاب کمتر از فرایندهای اظهار و ادغام است. همچنین میزان این پارامتر در فرایند اظهار از فرایند ادغام بیشتر است. همچنین میانگین این پارامتر در سبک ترتیل و تحقیق به یکدیگر نزدیک است و تفاوت فاحشی بین مقادیر FN مشاهده نمی‌شود.



شکل ۶- میانگین فرکانس حفره خیشوم (FN) همخوان به صورت تابعی از دو عامل سبک قرائت و فرایند واجی

خلاصه نتایج آزمون آماری تحلیل واریانس چندعامله برای FN در جدول ۶ ارائه شده‌است. چنانکه ملاحظه می‌شود اثرعامل الگوی واجی بر مقادیر FN معنادار است. مقایسه‌های تعقیبی بنفرونی برای عامل فرایند واجی نشان داد که میانگین FN برای فرایند اقلاب به طور معناداری از فرایندهای ادغام و اظهار کمتر است. همچنین میانگین این پارامتر برای فرایند ادغام به طور معناداری از فرایند اظهار کمتر است. این نتایج همچنین نشان داد اثر سبک قرائت و قاری بر مقادیر FN معنادار نیست.

جدول ۶- خلاصه نتایج آزمون آماری تحلیل واریانس چندعامله برای محاسبه معناداری اثر متغیرهای الگوی واجی و سبک قرائت بر مقادیر FN همخوان

Source	df	F	P value
phonological pattern	2	44.285	P=0.001
Speech style	1	0.411	P=0.522
phonological pattern. Speech style	2	0.027	P=0.973

#### ۸- تفسیر نتایج

نتایج به دست آمده از اندازه‌گیری دیرش داده‌های هدف آزمایش دو واقعیت مهم را نشان می‌دهد؛ نکته اول مربوط به الگوی دیرش داده‌ها در فرایندهای واجی مختلف است. براساس نتایج به دست آمده، مطابق انتظار، مقادیر دیرش کل و دیرش همخوان هدف در فرایندهای ادغام و اخفا مقادیری حداقلی است. در فرایند ادغام، /n/ به یکی از آواهای رسای /w, l, r, z/ و یا خیشومی‌های /n, m/ تبدیل می‌شود. قبلاً گفتیم که دیرش همخوان‌های غلت و روان از همخوان‌های خیشومی کمتر است. بنابراین طبیعی است که دیرش کل و دیرش واجگونه‌های [w, l, r, z] مقادیری کمینه باشد. از سوی دیگر، کاهش دیرش /n/ در تبدیل این همخوان به خیشومی لبی [m] و یا تولید مشدد آن در توالی دو خیشومی لثوی /nn/ امری طبیعی است زیرا در توالی دو آوای همسان (مانند دو همخوان انفجاری، دو همخوان سایشی یا دو همخوان خیشومی) همخوان اول تولید ناقص دارد و با دیرشی کوتاه‌تر از حد انتظار تولید می‌شود. برای فرایند اخفا نیز نتایج به دست آمده، کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. در اخفا، /n/ تولیدی ناقص دارد زیرا گرچه نوک زبان با هدف ایجاد بست لثوی در دهان فعال می‌شود ولی به هدف تولیدی خود نمی‌رسد یعنی /n/ در فرایند اخفا تظاهر آوایی مشخص و قابل مشاهده‌ای ندارد. بنابراین طبیعی است که دیرش کل در فرایند اخفا دیرش کمینه باشد.

اما مقادیر حداقلی دیرش کل و دیرش همخوان در فرایند اظهار دور از انتظار ماست. گفتیم که در فرایند اظهار فرض بر آن است که /n/ به صورت گونه اصلی خود یعنی یک خیشومی لثوی تظاهر یابد. چون خیشومی‌ها دیرشی بلندتر از همخوان‌های رسای دیگر دارند، بنابراین انتظار داشتیم مقادیر دیرش کل و دیرش همخوان در فرایند اظهار بیشتر از فرایندهای دیگر، به‌ویژه اخفا و ادغام باشد، درحالی که چنین نتیجه‌ای حاصل نشد و مقادیر این دو پارامتر زمانی در اظهار همانند اخفا و ادغام مقادیری کمینه بود.

سؤال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا مقادیر دیرش کل و دیرش همخوان در فرایند انقلاب از فرایند اظهار بیشتر است؟ مگر /n/ و /m/ هر دو خیشومی نیستند و هر دو در جایگاه پایانی قرار ندارند، پس چرا دیرش /m/ به طور معناداری از /n/ بلندتر است؟ در پاسخ به این سؤال به پیروی از برومان و گلداشتاین (۱۹۹۰: ۳۶۲) فرض می‌کنیم که چون دینامیک همخوان‌های لثوی که با نوک یا تیغه زبان تولید می‌شوند سریع‌تر از همخوان‌هایی است که با لب‌ها (و یا بدنهٔ زبان) تولید می‌شوند، بنابراین طبیعی است که دیرش همخوان‌های تیغه‌ای کوتاه‌تر از همخوان‌های لبی باشد.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان گفت که دیرش اندک /n/ در مجاورت آواهای غلت و روان مؤید ادغام یا همگونی کامل این همخوان با همخوان‌های رسای بعد از خود است. همچنین مقادیر کمینه دیرش کل (دیرش کلمات هدف + بافت آوایی مجاور) در فرایند اخفا نشان‌دهندهٔ کاهش بسیار فعالیت نوک زبان برای ایجاد بست لثوی است. از سوی دیگر این واقعیت که /n/ در فرایند اظهار به صورت خیشومی لثوی با مقادیر حداقلی دیرش تظاهر می‌باید گویای این است که خیشومی لثوی /n/ در این فرایند برخلاف فرایندهای دیگر تظاهر آوایی دارد ولی تظاهر این همخوان با توجه به کاهش دیرش آن در جایگاه پایانی، تظاهری خفیف یا تضعیف‌شده است. دیرش نسبتاً طولانی /n/ در مجاورت همخوان لبی /b/ مؤید همگونی محل تولید /n/ با /b/ و تظاهر آن به صورت خیشومی لبی /m/ است. این الگوی دیرش (نسبتاً طولانی) ناشی از فعالیت کندتر لب‌ها نسبت به اندام‌های گویایی دیگر است.

از سوی دیگر، نتایج تحلیل‌های زمانی نشان داد متوسط مقادیر هر دو پارامتر زمانی دیرش کل و دیرش همخوان در سبک تحقیق نسبت به ترتیل بیشتر است. این واقعیت اساساً نشان می‌دهد قاریان عبارات هدف در آیات را در شیوهٔ تحقیق آهسته‌تر از ترتیل قرائت کرده‌اند.

نتایج تحلیل‌های فرکانسی نشان داد مقادیر فرکانس F2 همخوان در هر دو سبک قرائت تحقیق و ترتیل برای فرایند انقلاب کمتر از دو فرایند دیگر یعنی اظهار و ادغام است. این نتایج همچنین نشان داد گذار فرکانس F2 از واکه به همخوان در هر دو سبک قرائت تحقیق و ترتیل برای فرایندهای واجی ادغام و اظهار نزولی با شیب زیاد و برای فرایند انقلاب تراز است. همچنین میانگین مقادیر فرکانس حفرة خیشوم (FN) در هر دو سبک قرائت ترتیل و تحقیق برای فرایند انقلاب کمتر از فرایندهای اظهار و ادغام است. همچنین میزان این پارامتر در فرایند اظهار از فرایند ادغام بیشتر است.

پایین بودن فرکانس F2 در /n/ و تراز بودن فرکانس این سازه در گذار از واکه به همخوان در VC در فرایند انقلاب مؤید این واقعیت است که /n/ با همخوان لبی بعد از خود در بافت آوایی مجاور همگون شده‌است. نیز، سطح نسبتاً بالای F2 در /n/ و شیب نزولی زیاد فرکانس F2 در گذار از واکه به همخوان در VC در فرایند ادغام حاکی از آن است که /n/ با همخوان‌های غلت و روان بعد از خود همگون شده‌است. از سوی دیگر، میانگین بالای F2 /n/ و گذار نزولی با شیب زیاد فرکانس این سازه در فرایند اظهار مبین تولید /n/ به صورت گونه اصلی خیشومی لثوی است.

حضور فرکانس FN (فرکانس حفره خیشوم) در ساخت صوتی همخوان در سطح تمامی فرایندهای واجی اعم از ادغام، اظهار و انقلاب مؤید این است که /n/ به صورت یک همخوان خیشومی تولید شده‌است. نکته اینکه با وجود اینکه در فرایند ادغام چنین فرض می‌شود که /n/ با همگونی کامل با همخوان‌های روان و غلت بعد از خود به این همخوان‌ها بدل می‌شود، حضور فرکانس FN در ساخت صوتی /n/ مؤید این است که میزان هم‌تولیدی /n/ با همخوان‌های روان و غلت بعد از خود صددرصد نیست. بنابراین درحالی که /n/ در فرایند ادغام، به یکی از آوای رسای /w.l.t.zj/ تبدیل می‌شود، به صورت یک آوای دهانی تولید نمی‌شود بلکه به صورت خیشومی تلفظ می‌شود.

براین اساس، یافته‌های حاصل از تحلیل‌های فرکانسی و زمانی داده‌های پژوهش نشان می‌دهد از منظر واج‌شناسی در دو فرایند ادغام و انقلاب یک اتفاق واجی روی می‌دهد: /n/ با محل تولید و نحوه تولید بافت همخوانی مجاور همگون می‌شود درحالی که مشخصه [+خیشومی] خود را همچنان حفظ می‌کند. بنابراین برخلاف تعاریف ارائه شده از ادغام و انقلاب در تجوید، این دو فرایند را باید ذیل یک مقوله واجی طبقه‌بندی کرد. ضمن آنکه باید توجه داشت n/ در فرایند ادغام، به‌طور کامل به /w.l.t.zj/ تبدیل نمی‌شود بلکه به صورت گونه خیشومی شده این همخوان‌ها رسا تولید می‌شود. این واقعیتی است که در تعاریف پیشین نادیده گرفته شده‌است. /n/ در اظهار، در مجاورت آوای حلقی و چاکنایی مطابق با یافته‌های به دست آمده، تولیدی به صورت گونه اصلی خود، یعنی خیشومی لثوی دارد. این یافته پژوهش با تعریفی که از این فرایند در تجوید ارائه شده مطابقت دارد هرچند باید خاطر نشان کرد که تولید این همخوان با توجه به حضور در جایگاه پایانی کلمه تا حدودی تضعیف می‌شود. یافته‌ها همچنین نشان داد /n/ در اخفا تظاهر آوایی ندارد و فقط از طریق

خیشومی شدگی واکه پیش از آن قابل تشخیص است. این یافته مفروضات پیشین دربارهٔ اخفا را تأیید می‌کند که براساس آن /n/ به صورت الگویی لثوی تلفظ نمی‌شود و فقط ویژگی خیشومی آن ادا می‌گردد.

### منابع

- بی‌جن‌خان، م. ۱۳۸۴. *واج‌شناسی: نظریهٔ بهینگی*، تهران: سمت، مرکز تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی.
- بی‌جن‌خان، م. ۱۳۹۲. *نظام آوایی زبان فارسی*، تهران: سمت.
- جعفری، ز. و ب. علی‌نژاد. ۱۳۹۶. «بررسی صوت‌شناختی ناحیهٔ بسامدی پادسازه در خیشومی‌های زبان فارسی»، *زبان‌پژوهی* ۹(۲۴): ۳۳-۵۸.
- حبیبی، ع. ۱۳۸۹. *اقسام قرائت قرآن کریم*، قم: دفتر نشر مصطفی.
- خدابخشی، م. ۱۳۸۶. «تجوید: توصیفی در چارچوب واج‌شناسی زایشی»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.
- صادقی، و. ۱۳۹۱. «همگونی محل تولید خیشومی تیغه‌ای در زبان فارسی: فرایندی مقوله‌ای یا مدرج؟»، *پژوهش‌های زبانی*، (۲): ۵۷-۷۵.
- ضالع، محمد صالح. ۱۴۲۴ق. *التجوید القرآنی*، *دراسة صوتیه فیزیائیة*. قاهره: دار غریب.
- کرد زعفرانلو کامبوزیا، ع. ۱۳۷۹. «واج‌شناسی خودواحد و کاربرد آن در فرایندهای واجی زبان فارسی»، رسالهٔ دکتری، دانشگاه تهران، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، گروه زبان‌شناسی.
- Al-Hashmi, A. S. 2001. 'The Phonology of nasal n in the Language of the Holy Qur'an', MA. A, thesis. Sultan Qaboos University.
- Ali, L., T. Gallagher, J. Goldstein, & R. Daniloff. 1970. 'Perception of Coarticulated Nasality', *Journal of the Acoustical Society of America*, 49(2), part 2: 538-540.
- Beddor, P. S. 2007. 'Nasals and Nasalization: The Relation Between Segmental and Coarticulatory Tinning', *Proceedings of the 16<sup>th</sup> International Congress of Phonetic Sciences (International Congress of Phonetic Sciences)*. Saarbrücken, Germany, ID 1728: 249-254.
- Browman, C. & Goldstein, L. 1990b. 'Tiers in articulatory phonology, with some implications for casual speech'. In *Papers in laboratory phonology 1: between the grammar and the physics of speech* (J. Kingston & M. E. Beckman, editor), pp.341-376. Cambridge University Press.
- Durand, J. and F. Katamba. 1995. 'Frontiers of phonology: atoms, structures, derivations', Harlow: Longman.
- Fujimura, O. 1962. Analysis of nasal consonants. *The Journal of the Acoustical Society of America*, 34(12), 1865-1875.

- Gow Jr, D. W. 2000. Assimilation, ambiguity, and the feature parsing problem. In ICSLP-2000. vol. 2. pp. 535-538.
- Gow Jr, D. W. 2001. 'Assimilation and anticipation in continuous spoken word recognition'. *Journal of Memory and Language* 45, 133-159.
- Gow Jr, D. W. 2002. 'Does English coronal place pssimilation create lexical ambiguity?'. *Journal of Experimental Psychology: Human Perception and Performance* 28, 163-179.
- Gow Jr, D. W, and C. Zoll. 2002. 'The role of feature parsing in speech processing and phonology', *MIT Working Papers in Linguistics* 42: 55-68.
- Hashmi S. A. 2004. The phonology of nasal "in the language of the holy Quran". MA thesis, University of Victoria.
- Jun, Jongho. 1995. 'Perceptual and Articulatory Factors in Place Assimilation: An Optimality Theoretic Approach'. Doctoral dissertation. University of California Los Angeles.
- Jun, Jongho. 2004. 'Place assimilation in Phonetically based Phonology, Bruce Hayes. Robert Kirchner, & Donca Steriade. Eds'. Cambridge; Cambridge University Press, 58-86.
- Kenstowicz, M. 1994. 'Phonology in Generative grammer', Cambridge, MA: Blackwell.
- Kohler. Klaus. 1990. Segmental reduction in connected speech in German: Phonology facts and phonetic explanations. In *Speech Production and Speech Modeling*. William J. Hardcastle & Alian Marchal. Eds., Dordrecht: Kluwer, 69-92.
- Ladefoged. P & Maddieson. I. 1996. 'The Sounds of the Worlds Languages', Oxford: Blackwell.
- Malecot. Andre. 1956. 'Acoustic cues for nasal consonants'. An experimental study involving a taps-splicing technique *Language*, 32(2), 274-284.
- Mohanan. K. P. 1993. 'Fields of attraction in phonology'. In *The Last Phonological Rule. Reflections on Constraints and Derivations*. John Goldsmith. ed., Chicago: University of Chicago Press, 61-116.
- Recasens. D. 1982. 'Perception of Nasal Consonants with Special Reference to Catalan'. *Status Report on Speech Research*, 69, 189-226.
- Johnson, K. 2003. *Acoustic and Auditory Phonetics*. 2<sup>nd</sup> Edition. Oxford: Blackwell Publishing.
- Reetz, H. & A. Jongman. 2009. 'Phonetics: Transcription, Production, Acoustics, and Perception'. Singapore: Wiley-Blackwell.
- Stevens, K. 1998. *Acoustic Phonetics*. MIT Press.





## تفاوت‌های زبانی گونه نوشتار ادبی با گونه نوشتار معیار برای آموزش زبان فارسی به غیر فارسی زبانان

فرناز فتوحی اصفهانی<sup>۱</sup>

احمد خاتمی<sup>۲</sup>

مهین ناز میردهقان<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۳۰

### چکیده

در این پژوهش، با هدف شناخت تفاوت‌های دو گونه زبانی معیار و ادبی، ابتدا براساس تحلیل مقابله‌ای کتاب‌های دستور زبان آثار ادبی با کتاب‌های دستور زبان معیار، تفاوت‌های این دو گونه را استخراج و سپس براساس میزان فراگیر بودن آنها در آثار ادبی، تفاوت‌های زبانی کمتر رایج را به شش دسته تقسیم کردیم. سپس براساس نظریه تداخل و همچنین بر مبنای پیروی از اصول علم نحو، تفاوت‌های زبانی رایج‌تر را در سه دسته طبقه‌بندی نمودیم: ۱. مؤلفه‌های گونه ادبی با ظاهر یکسان نسبت به زبان معیار با کارکرد متفاوت ۲. مؤلفه‌های گونه ادبی با ظاهر متفاوت نسبت به زبان معیار با کارکرد یکسان ۳. حذف یا جابه‌جایی ارکان جمله. پس از معرفی، نمونه‌ای ادبی در ۱۲ حوزه زبانی نظام آوایی، اسم، صفت، عدد، ضمیر، موصول، فعل، قید، حروف، اصوات، واژه‌سازی و جمله، ارائه دادیم. در پایان معلوم شد که تفاوت‌های زبانی رایج‌تر، برای آموزش به غیرفارسی‌زبانان ضروری‌تر و در عین حال دشوارترند و گروه کمتر رایج اهمیت آموزشی کمتری دارند ولی فراگیری آنها راحت‌تر است.

واژگان کلیدی: آموزش زبان فارسی، گونه ادبی، گونه معیار، تفاوت‌های زبانی، رواج

## ۱- مقدمه

ادبیات مکتوب، گونه‌ای از زبان است که با گونه نوشتار معیار تفاوت‌های بسیاری دارد. تعریف گونه زبان معیار و تعیین حدود آن، چندان دقیق نیست؛ سارلی (۱۳۸۷: ۴۳) می‌گوید: «زبان معیار یکی از گونه‌های زبانی رایج در جامعه زبانی است که با تغییراتی که در صورت و ساخت (تدوین و تثبیت) و نیز نقش و کارکرد آن (گسترش نقش و کارکرد) ایجاد می‌گردد، از سوی اکثر افراد جامعه زبانی به‌عنوان الگوی زبانی معتبر پذیرفته می‌شود و در نوشتارهای رسمی و گفتارهای برنامه‌ریزی شده به کار می‌رود». به عبارتی دیگر، قالب زبانی رایجی است که در مطبوعات و رسانه‌های گروهی به کار می‌رود و در مدارس تدریس می‌شود. صفارمقدم (۱۳۹۱: ۵۰-۵۲) نیز ویژگی‌های گونه نوشتاری و گفتاری معیار را این‌گونه برمی‌شمارد: «گونه گفتاری معیار با ادب و احترام همراه است. هم در روابط رسمی با مقامات بالاتر و افراد بیگانه و با هر شخصی که شایسته ادب و احترام دانسته شود کاربرد دارد و هم در روابط غیررسمی و دوستانه با دوستان، نزدیکان، خویشاوندان و همکاران. ... گونه نوشتاری معیار همان گونه رسمی است که عموم تحصیل‌کردگان در سطح جامعه به آن می‌نویسند و در همه حوزه‌های آموزشی، اجتماعی، اداری و ارتباطی کاربرد دارد، بر قواعد نگارش منطبق است و از سبک عادی‌تر و ساده‌تری نسبت به گونه ادیبانه تبعیت می‌کند». باید توجه داشت که این گونه زبانی علی‌رغم شباهت‌های بسیار با گونه محاوره، با آن متفاوت و از آن مهذب‌تر است<sup>(۱)</sup>.

در مقایسه دو گونه زبانی ادبی و معیار باید گفت که زبان یکی است و ادبیات، تنها شکل به‌کارگیری آن را دگرگون می‌سازد و به عبارت دیگر، حادثه‌ای است که در داخل زبان رخ می‌دهد. «هیچ چیز به‌عنوان زبان ادبی وجود ندارد؛ یعنی هرگونه جداسازی ویژه و خاص از زبانی که منحصر به اثر ادبی باشد غیرممکن است» (برومفیت و کارتر، ۲۰۰۰: ۶)، اما با دقت در آثار ادبی، می‌توان دید که تفاوت ساختاری ادبیات<sup>(۲)</sup> گاهی در حدی است که شائبه افتراق زبان ادبی از زبان غیرادبی را تقویت می‌کند، ولی از سویی دیگر، پیوندها و اشتراکاتی نیز میان آنها در جریان است که فراگیری هم‌زمان این دو را با دشواری روبه‌رو می‌سازد و در واقع، این دو گونه زبانی را گاهی در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. در آموزش ادبیات فارسی به غیرفارسی‌زبانان، توجه به این اشتراکات و افتراقات دو گونه زبانی، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، زیرا در بحث آزا<sup>(۳)</sup>، آموزش گونه گفتار و نوشتار معیار، نخستین اولویت و آشنایی با گونه محاوره‌ای، دومین اولویت آموزش زبان فارسی است (صفارمقدم، ۱۳۹۱: ۵۱-۵۲). شاید به

نظر آید با توجه به این هدف، استفاده از ادبیات برای آموزش مناسب نباشد و اتفاقاً فارسی‌آموزان را از هدفشان دور کند، اما با توجه به پیوندی که ادبیات فارسی با تمام ابعاد هویتی ایرانیان مثل زبان، فرهنگ، دین و ... دارد، حذف آن ممکن نیست، به‌ویژه که ادبیات فارسی در طی بیش از هزار سال حیات خود، تغییر ساختاری اندکی داشته و می‌تواند منبعی ارزشمند برای یادگیری زبان باشد.

یکی از نویسندگان این مقاله در پژوهشی که پیرامون میزان بهره‌وری از ادبیات در کتاب‌های آرفا انجام داده<sup>(۴)</sup>، دریافته‌است که از مجموع ۱۹۹ جلد کتاب بررسی شده، ۸۶ جلد، از ادبیات (ساده‌شده<sup>(۵)</sup> و ساده‌نشده) استفاده کرده‌اند ولی مؤلفان هنگام گزینش اثر ادبی، به شناخت تفاوت‌های گونه ادبی زبان با گونه معیار و میزان دشواری آنها توجه نکرده‌اند، بلکه بیشتر ذوقی دست به انتخاب زده و اغلب در مقدمه کتاب، سادگی اثر ادبی را معیار گزینش عنوان کرده‌اند، بی‌آنکه تعریفی از دشواری یا معیاری برای سادگی براساس چارچوبی مشخص از ساختار گونه ادبی وجود داشته باشد.

در حوزه آموزش زبان، در کتاب «چارچوب مرجع آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان» از میردهقان و دیگران، ۱۳۹۵، زبان فارسی در سه حوزه دستور، واژه و کارکرد برای زبان‌آموزان سطوح پایه، میانی و پیشرفته تقسیم‌بندی شده؛ اما در حوزه آموزش ادبیات فارسی با توجه به تفاوت‌های دستور زبانی که با گونه معیار دارد، تاکنون چنین ارزیابی یا سنجشی انجام نشده بود. به همین خاطر فقدان تحلیلی مقابله‌ای در حوزه ساختار زبانی در این دو گونه (ادبی و معیار) و همچنین تقسیم‌بندی تفاوت‌های آن دو با هدف آموزش به غیرفارسی‌زبانان احساس می‌شد. با توجه به اهمیت این موضوع در بحث تألیف کتاب‌های آموزش زبان فارسی، ما در این پژوهش تلاش کردیم تا با بررسی ساختار زبانی آثار ادبی فارسی و تفاوت‌هایی که با گونه معیار دارد، شاخصه‌های آن را استخراج و دسته‌بندی کنیم. ما با استفاده از شیوه کتابخانه‌ای، به بررسی مقابله‌ای<sup>۱</sup> میان کتاب‌های دستور زبان فارسی معیار و ادبی پرداخته‌ایم؛ یعنی ابتدا کتاب‌های دستوری که ساختار زبانی ادبیات<sup>(۶)</sup> کهن و معاصر را بررسی کرده‌اند، مانند: «تاریخ زبان فارسی» خانلری، «دستور تاریخی زبان فارسی» ابوالقاسمی و «ساختار زبان شعر امروز» علی‌پور را با کتاب‌های دستور زبان فارسی معیار مانند «دستور امروز» فرشیدورد و «دستور زبان فارسی ۲» انوری و گیوی مقایسه و سپس

1. Contrastive analysis

تفاوت‌های زبانی این دو گونه را در دوازده حوزه «نظام آوایی، اسم، صفت، عدد، ضمیر، موصول، فعل، قید، حروف، اصوات، واژه‌سازی و جمله» استخراج کردیم و سرانجام با تحلیل کیفی داده‌ها و با تقسیم‌بندی نه‌گانه آنها براساس نظریه‌های آموزش زبان، توانستیم مجموع تفاوت‌های دو گونه زبانی را براساس میزان بسامد وقوع به دو دسته کلی کمتر رایج و رایج‌تر تقسیم کنیم. این چنین توانستیم به دو پرسش اصلی در این پژوهش پاسخ دهیم:

۱. دو گونه زبانی ادبی و معیار در چه حوزه‌هایی با هم تفاوت دارند؟
۲. چگونه می‌توان تفاوت‌های دو گونه ادبی و معیار را برای آموزش به غیرفارسی‌زبانان تقسیم‌بندی کرد؟

با این پژوهش، مؤلفان کتاب‌های آرفا می‌توانند با توجه به سطح، هدف و علاقه فارسی‌آموزان و با شناخت و اولویت‌بندی تفاوت‌ها، مناسب‌ترین گزینش را از میان آثار ادبی داشته باشند؛ به‌ویژه در ساحت گسترده و سیال زبان فارسی که در مقام یک زبان ترکیبی، دست شاعر و نویسنده را برای هرگونه خلاقیتی باز گذاشته و مؤلف را با طیف متنوعی از انواع بازی‌های زبانی روبه‌رو می‌کند که می‌توانند برای فارسی‌آموز مفید و جذاب باشد.

## ۲- مبانی نظری

در این پژوهش، ابتدا با بررسی دستور زبان دو گونه ادبی و معیار، تفاوت‌های آنها را استخراج کردیم، سپس براساس میزان شمول و فراگیر بودن آن تفاوت‌ها در آثار ادبی از آغاز تاکنون، آنها را به دو دسته کلی تفاوت‌های کمتر رایج و تفاوت‌های رایج‌تر تقسیم کرده‌ایم که هر یک به زیرمجموعه‌هایی تقسیم می‌شوند:

- الف. تفاوت‌های کمتر رایج** به شش گروه تقسیم می‌شوند: ۱. مؤلفه‌های متروک که در فارسی معیار امروز کارایی ندارند. ۲. مؤلفه‌هایی که به زبان محلی منطقه‌ای از ایران هستند. ۳. مؤلفه‌های زبانی دخیل (خارجی) کم‌کاربرد. ۴. مؤلفه‌های نوساخته شاعران و نویسندگان معاصر. ۵. مؤلفه‌هایی که نسبت به دستور زبان امروزی غلط محسوب می‌شوند (خطاهای زبانی). ۶. مؤلفه‌هایی که از شیوه‌های بیان محاوره‌ای، عامیانه و شکسته استفاده کرده‌اند.
- ب. تفاوت‌های رایج‌تر:** سایر مؤلفه‌های زبانی را که اتفاقاً فراگیر و پرتکرار بودند توانستیم براساس نظریه‌های آموزش زبان، به سه دسته تقسیم کنیم. از منظر نوع متعادل<sup>۱</sup> تحلیل مقابله‌ای درمی‌یابیم که هر چه تمایز در فرم و محتوا میان مطالب آموختنی کمتر باشد، فرایند

1. The Moderate Version

یادگیری با دشواری بیشتری روبه‌رو می‌شود<sup>(۷)</sup>. توجه به اصل تمایز در نظریهٔ تداخل<sup>۱</sup> بدین معناست که هرچه مطالب آموزشی شباهت بیشتری با هم داشته باشند، بیشتر با هم تداخل پیدا می‌کنند و یادگیری کمتر و فراموشی زودتر رخ می‌دهد. «اتصال یک واحد کلامی با دیگری به کاهش یادداری اتصالی که از لحاظ زمانی مقدم بوده است منجر می‌شود، و این احتمال را که اتصال بعدی یادداری خواهد شد تقلیل می‌دهد» (هیل، ۱۹۸۱- اندروود، ۱۹۶۴. نقل از گانیه، ۱۳۹۳: ۷۰). همان‌طور که در طراحی برنامه آموزشی، پل نیشن<sup>۲</sup> (۱۳۹۵: ۹۶) به این موضوع اشاره داشته اقلامی که ارتباط غیرمستقیم اندکی با هم دارند، اگر هم‌زمان آموزش داده شوند، بهتر یاد گرفته می‌شوند. اقلامی که ارتباطات معنایی شدیدی با هم دارند، با هم تداخل ایجاد می‌کنند و بنابراین یادگیری را مشکل‌تر می‌سازند. تینکام<sup>۳</sup> (۱۹۹۳) نیز طی تحقیقی دریافت که سهولت در یادگیری به تمایز (عدم همبستگی) اطلاعات یادگیری مربوط می‌شود (نقل از میرجلیلی، ۲۰۱۲: ۲۲۰). بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت «به هر میزان که تفاوت‌های میان مقوله‌های زبانی و نکته‌های پیامی بیشتر باشد، ارتباط آسان‌تر انجام می‌گیرد» (ضیاءحسینی، ۱۳۸۶: ۲۱). براساس همین اصل، باید از اقلام آموزشی که تأثیرات تداخلی با یکدیگر دارند پرهیز شود؛ حال با بررسی دستور زبان گونهٔ ادبی فارسی و در مقایسه با دستور زبان گونهٔ معیار، و با دقت در تفاوت‌ها و درعین حال پیوندهای موجود میان این دو گونه، با مؤلفه‌هایی پرتکرار در گونهٔ ادبی روبه‌رو شدیم که از نظر صوری (با کارکرد متفاوت) یا کاربردی (با شکل متفاوت) با مؤلفه‌ای در گونهٔ معیار، پیوند و مشابهت دارند، به‌صورتی که می‌توانند فارسی‌آموز را دچار سردرگمی کنند؛ بدین ترتیب دو گروه از تفاوت‌های زبانی رایج‌تر عبارت‌اند از: ۱. مؤلفه‌های گونهٔ ادبی که در فارسی معیار امروز وجود دارند ولی به گونه‌ای متفاوت به کار گرفته می‌شوند. ۲. مؤلفه‌های گونهٔ ادبی که در فارسی معیار امروز با اندکی تفاوت در صورت، ولی با همان کارکرد وجود دارند.

اصل پیروی از قواعد زبانی (نحو)<sup>۴</sup> نیز یکی دیگر از معیارهای مؤلفان کتاب‌های آموزش زبان در انتخاب متن خوانداری است. پیشتر گفتیم که اولین هدف فارسی‌آموزی، آموختن گونهٔ معیار زبان است و اولین مشخصهٔ این گونه، آن است که از قواعد زبانی مشخصی پیروی می‌کند و الگوی قاعده‌مند آن را برهم نمی‌زند و اتفاقاً همین موضوع می‌تواند در فراگیری این

1. Interference theory  
2. P. Nation  
3. T. Tinkham  
4. Syntax

قواعد به فارسی‌آموزان کمک کند، زیرا ثابت شده یکی از عواملی که باعث آسانی یادگیری مطالب می‌شود نظم، به معنی پیروی از الگوهای منظم زبانی است (نقل از مه‌کی، ۱۳۷۰: ۷۹). در ادبیات فارسی یکی از پرتکرارترین رویدادهای زبانی، جابه‌جایی و حذف ارکان جمله و در واقع عدم پیروی از نحو دستور زبان فارسی است که همین موضوع می‌تواند برای فارسی‌آموزان دشوار باشد<sup>(۸)</sup>. به همین خاطر در این گروه دسته‌سومی وجود دارد با عنوان مؤلفه‌هایی که یا از ساختار جملات حذف و یا در جمله‌ها جابه‌جا شده‌اند.

### ۳- تقسیم‌بندی تفاوت‌ها

#### الف. تفاوت‌های کمتر رایج

۱- مؤلفه‌های متروک که در فارسی معیار امروز کارایی ندارند.

۱-۱- در سطح نظام آوایی: صامت «xw»<sup>(۹)</sup> پیش از مصوت‌های بلند فارسی دری، امروزه به صورت «x»<sup>(۱۰)</sup> درآمده‌است، مانند: «خوالیگران» (فردوسی، ج ۱، ۵۲)

۱-۲- در سطح اسم: بسیاری از اسم‌های زبان فارسی به تدریج متروک شده‌اند، مانند: آزنداک، چربک و ... «این‌گونه کلمات را که تنها در یک دوره از تاریخ هر ملتی معمول بوده و سپس متروک و فراموش شده‌است، کلمات تاریخی می‌نامند» (خانلری، ۱۳۴۸: ۱۳۲). اما در دوره معاصر، برخی ادیبان به استفاده از قواعد زبانی کهن روی آورده‌اند که به آن، آرکائیسم<sup>۱</sup> (باستان‌گرایی) گفته می‌شود، مانند: «شلال» (بهار، ۸۳۹)

۱-۳- در سطح صفت: برخی از صفت‌های بازمانده از صفت‌های تفضیلی سماعی فارسی میانه، امروزه کمتر به کار برده می‌شوند (نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۶۸)، مانند: «کِه» و «مِه» (فردوسی، ج ۱، ۶۲)

۱-۴- در سطح عدد: الف) برخی اعداد مانند «بیور» به معنی ده‌هزار و «لک» به معنی صد هزار متروک هستند؛ همچنین اعداد ترتیبی «دُدیگر» و «سُدیگر» که بازمانده‌های فارسی میانه زرتشتی هستند (نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۸۸). علاوه بر اینها، یکی از راه‌های ساختن اعداد توزیعی، افزودن کلماتی مثل مرتبه، دفعه، بار و ... به عدد اصلی است که کورت و ره امروزه کاربرد ندارند، مانند: «سه کورت» (آخر شاهنامه، ۳۵) - «یک ره» (خاقانی، ۳۵۸)

ب) گاهی عدد با «ان» جمع بسته شده که غیر از «هزاران»، بقیه در فارسی امروزی به کار برده نمی‌شوند، مانند: «دوان دوان، سه‌آن سه‌آن» (میبدی. ج ۲. ۴۱۰)

۱-۵- در سطح ضمیر: الف) ضمیرهای اشاره متروک عبارت‌اند از: ایدون، ایدر، ایدر و ... .  
ب) از میان انواع مبهمات «باستار» (رودکی. ۸۰) متروک شده‌است.

۱-۶- در سطح فعل: الف) برخی فعل‌های متروک عبارت‌اند از: گشفتن، نشاختن، بشولیدن، سپوختن و ... همچنین فعل‌های کمکی شخصی متروک عبارت‌اند از: اندرایستادن، گرفتن، اندرگرفتن و ... (که همه دلالت بر آغاز انجام دادن کاری دارند)، یارستن و فعل‌های کمکی غیرشخصی مانند: شایست و سزد.

ب) ماضی ابعد در گذشته از ماضی بعید همراه با صرف فعل «بود» ساخته می‌شد (خانلری، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۶۶) که امروزه منسوخ شده، مانند: «بوده بود» (بلعمی. ۴۹)

پ) «گاهی بایم»، اول شخص مفرد از بایستن، در متون کهن به‌عنوان فعل کمکی به کار رفته‌است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۲۵۲)، مانند: «من کرد بایم» (گرگانی. ۱۶۴)

۱-۶-۱- پیشوندهای فعلی: برخی از پیشوندهای فعلی، امروزه به کار برده نمی‌شوند: فراز (در فراز کردن)، فا (فاستدن) و ... .

۱-۶-۲- عبارت‌های فعلی متروک: عبارت‌های فعلی منسوخ در ادب فارسی عبارت‌اند از: به چرم بودن گاو، فرمان یافتن و ...، مانند: «نیک از جای بشد.» (بیهقی. ۴۶۹)

۱-۷- در سطح قید: الف) قیده‌های متروک ادب فارسی عبارت‌اند از: ایدر، ایدون، نهمار، دیک، دینه، پرندوش، بنیز (هرگز، همچنین)، بوک (که در اصل فعل بوده) و ... .

ب) گاهی مانند «گمانم»، قیده‌های «گمانی» (فردوسی. ج ۸. ۲۵۶) و «گمانند» (فردوسی. ج ۹. ۳۲۰) در گذشته به کار رفته‌است (نقل از خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۲۵۵).

۱-۸- در سطح حروف<sup>(۱۱)</sup>: الف) حروف اضافه متروک: بد (در بد آن)، زی، از جزی (غیر از)، مر و ... .  
ب) حروف ربط متروک: خوه- خوه، ایراک، ایراچ، ازیراچ، روکه، ایدونکه، ای (به معنی یعنی که) و ... .

پ) حروف استفهام متروک: آذا، ای، یا، همی، باش و ... .

ت) حرف تصغیر متروک: ایژک و ... .

ث) حروف استثنای متروک: بیک، ویک و ... .



- ۹-۱- در سطح اصوات: اصوات کهن عبارت‌اند از: زه-زه، زه، هین، هی-هی و ... .
- ۱۰-۱- در سطح واژه‌سازی: الف) در واژه‌های مشتق، پیشوند «دژ» متروک است و تقریباً تنها در دو کلمه «دژخیم» و «دژمنش» باقی مانده‌است.
- ب) «پسوندهای -ist و -t/dum فارسی میانه به فارسی دری نرسیده‌اند» (خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹). آن پسوندها چون جزئی مرده در واژه‌های زیر دیده می‌شوند: مهست، نخست، درست، افدم. که از این میان جز «نخست و درست» باقی متروک شده‌اند.
- ۲- مؤلفه‌هایی که به زبان محلی و بومی منطقه‌ای از ایران تعلق دارند. استفاده از مؤلفه‌های محلی، که بیشتر در ادبیات معاصر ما نمود پیدا کرده، بدین معنی است که شاعر یا نویسنده تحت تأثیر گویش یا زبان زادگاه یا زیستگاهش، اثری خلق کند که برای مردم خارج از آن مکان نامفهوم است.
- ۱-۲- در سطح اسم: «پیرسوک» (دانشور، ۲۵۶). در شیرازی به پرستو گفته می‌شود.
- ۲-۲- در سطح جمله: حافظ و سعدی اشعاری سراسر به لهجه شیرازی دارند، مانند:  
به پی ماچان گرامت بسپیریمون / غرت یک وی روشتی از اما دی (حافظ، ۳۶۵)  
و چه ترش روی کت برغ خوان نی / تزان مسکی خبر هن کش خه نان نی (سعدی، ۱۴۷۷)
- ۳- مؤلفه‌های زبانی دخیل (خارجی) غریب و نامأنوس. در این بخش مؤلفه‌هایی را بررسی می‌کنیم که از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی شده‌اند و امروزه دیگر به کار نمی‌روند. زبان فارسی بیشترین تأثیر را از زبان عربی گرفته و رد پای آن در تمام سطوح زبانی آشکار است.
- ۱-۳- در سطح اسم: واژگان دخیل (وامواژه) نامأنوس در ادبیات فارسی مانند: «برودکا» (خویی، ۷۱) - «مقراض» (حافظ، ۱۹۶)
- ۲-۳- در سطح صفت: گاهی صفت‌هایی از زبان‌های دیگر، به اسم‌های فارسی متصل شده‌اند که امروزه کاربرد ندارند، مانند: «شکفته شد گل حمرا» (حافظ، ۱۸)
- ۳-۳- در سطح ضمیر- موصول: گاهی موصولی عربی همراه با صلته‌اش در ادب فارسی به کار رفته، مانند: «بی معرفت مباش که در من یزید عشق» (حافظ، ۱۳۳)
- ۴-۳- در سطح قید: قیدهای بی‌شماری از عربی به فارسی راه یافته‌اند که برخی از آنها امروزه کاربرد ندارند، مانند: «سوی ایشان وحی آورد مشافهه» (بلعی، ۲۲۵)

۳-۵- در سطح حروف: برخی از انواع حروف عربی راه یافته در آثار ادبی، امروزه کاربردی ندارند، مانند: فِإِما، اِیْها، اِیتْها و ... .

۳-۶- در سطح اصوات (شبه‌جمله): برخی اصوات از زبان عربی به آثار ادبی راه یافته‌اند که امروزه به کار نمی‌روند، مانند: «ای خیل غم عفاک الله» (حافظ. ۲۲۲)

۳-۷- در سطح جمله: اشعار یا عباراتی تماماً عربی در آثار ادبی فارسی راه یافته‌اند، مانند جمله‌های دعایی معترضه که برخی از آنها امروزه به کار برده نمی‌شوند: «أَلا یا اِیْها الساقی، اَدْرِ کَأْساً و ناولِها» (حافظ. ۲)

«بدان ای دوست - اعزنا الله و اياه برضاه - که این ادراک نکنی» (قائم مقام. ۱۳۲)

۴- مؤلفه‌هایی که در قیاس با دستور زبان فارسی معاصر غلط محسوب می‌شوند. این مؤلفه‌ها، در واقع با قواعد زبانی که سعی داریم به غیرفارسی‌زبانان آموزش دهیم، مغایرت دارند و به نوعی در فراگیری شکل صحیح زبان اختلال ایجاد می‌کنند. درباره این خطاها شمیسا می‌گوید: «مخالفت قیاس را در آثار بزرگان ادب باید با احتیاط بسیار بررسی کرد. زیرا شاعران بزرگ گاهی خود وضع و ضرب لغت می‌کنند و چه بسا که وضع و ضرب ایشان با ظاهر قوانین دستوری مطابق نباشد اما مطابق روح زبان باشد و مقبول ذوق‌های سلیم قرار گیرد» (شمیسا، ۱۳۹۰: ۲۱). اما باید توجه کرد که چنین کاربردهای نادرستی به‌ویژه در شعر، اگرچه اغلب به دلیل وزن و قافیه رخ داده و ممکن است در جایی خوش افتاده باشد و یا حتی در گونه محاوره و عامیانه فارسی هم به کار رود، ولی فراگیری آن برای فارسی‌آموزانی که غرضی جز آموختن شکل صحیح زبان ندارند، نه‌تنها ضروری نیست، بلکه باعث بدفهمی آنان می‌شود.

۴-۱- در سطح اسم: الف) اسم‌های معنی با علامت «ها» جمع بسته می‌شوند (انوری و گیوی، ۱۳۸۲: ۸۳). اما در آثار گذشتگان با مواردی خلاف این قاعده روبه‌رو می‌شویم، مانند: «سپاه غمان» (رودکی. ۴۲)

ب) «بعضی از کلمات مأخوذ از عربی که به 'تاء' ختم می‌شده و در حال وقف مانند 'هَاء بیان حرکت' به تلفظ درمی‌آمده، به قیاس با کلمات مشابه فارسی، گاهی به 'گان' جمع بسته شده‌اند» (خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۴)، مانند: «معشوقگان» (منوچهری. ۳۰)

پ) گاه جمع‌های مکسر عربی دوباره جمع بسته شده‌اند، مانند: «منازلها» (منوچهری. ۵۲)

ت) گاهی در فارسی به پیروی از عربی، صفت یا اسم به‌صورت مؤنث آمده، مانند: «زنی بود

عفیفه» (عنصرالمعالی. ۸۲)

- ۲-۴- در سطح صفت: الف) گاهی برای موصوف مثنی و جمع، صفت مثنی و جمع آمده، مانند: «ترکان جنگاوران»<sup>(۱۲)</sup> (فردوسی. ج ۲. ۱۷۹)
- ب) «هر» پیش از موصوف مفرد قرار می‌گیرد. اما گاهی موصوف «هر» به صورت جمع به کار رفته، مانند: «هر صنایعی - هر بدایعی» (فرخی. ۲۳)
- پ) گاه صفت تفضیلی «اولی» با پسوند «تر»، همراه شده، مانند: «اولیتر» (سعدی. ۱۴۲)
- ت) در قدیم پسوند «تر» برای صفت عالی و صفت تفضیلی به کار رفته (نقل از فرشیدورد، ۱۳۴۸: ۷۵)، مانند: «شیرین تر شرابی» (سعدی. ۸۵۳)
- ۳-۴- در سطح عدد: معدود عدد اصلی - دو و بیشتر از آن - گاهی به شکل جمع به کار رفته، مانند: «صدهزاران سواران» (فردوسی. ج ۶. ۹۷) - «طفلان بیچاره دارم چهار» (سعدی. ۳۳۹)
- ۴-۴- در سطح ضمیر: الف) گاه ضمیر «او» و «ایشان» برای هر نوع جاندار و چیزها به کار رفته‌اند، مانند: «اگر زاله هر قطره‌ای دُر شدی / چو خرمهره بازار از او پر شدی» (سعدی. ۲۶۷)
- ب) گاهی ضمیر اشاره یا ضمیر شخصی مفرد، ولی مرجع آن جمع به کار رفته، مانند: «خدای شما خدای آسمانها و زمین است، آن خدایی که بیافرید آن را» (نیشابوری. ۲۵۷)
- ۵-۴- در سطح فعل: الف) ماده مضارع جعلی، اسم و صفت است که بدون آنکه چیزی به آنها افزوده شود، به عنوان ماده مضارع به کار می‌رود: اسم: جنگ - نام/ صفت: آگاه - گیج و ... (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۱۹۹). که برخی از آنها مثل نامیدن، امروزه کاربرد دارند و برخی دیگر مانند: اعترافیدن، صافیدن و ... امروزه غلط محسوب می‌شوند، مانند: «گیجیده‌ام» (مولوی. ۱۶۷. ۳د) - «دست یابیدن» (نیما. ۲۵)
- ب) گاه فعل‌های لازم، متعدی محسوب و مجهول شده‌اند، مانند: «مرده شوم» (خیام. ۷۸)
- پ) گاهی فعل ماضی به جای فعل امر به کار رفته، مانند: «شتر بچه با مادر خویش گفت / پس از رفتن آخر زمانی بخفت» (سعدی. ۴۳۶) به جای «بخواب».
- ت) گاهی فعل ماضی، به جای فعل مضارع به کار رفته، مانند: «چنین گفت رستم به رهام شیر / که ترسم که رخشم شد از کار سیر» (فردوسی. ج ۴. ۲۵۱) به جای «بشود».
- ث) گاهی فعل‌های لازم در معنای متعدی و فعل‌های متعدی در معنای لازم به کار رفته‌اند (نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۲۱۷)، مانند: «آن کودک فریاد کرد که به من چاره کنید والا همینجا می‌بستم» (افلاکی. ۸۱) فعل «می‌بستم» متعدی است ولی در معنای لازم به کار

رفته‌است یا مانند: «امید می‌تابد، به چشمش رنگ» (هوای تازه، ۱۲۴) که این فعل در معنی متعدی به کار رفته‌است.

ج) گاهی وجه وصفی در برخی از متون ادبی، بدون رعایت قواعد حاکم بر آن به کار رفته‌است. نیاوردن «واو» بعد از فعل وصفی و نیاوردن دو یا چند فعل وصفی پشت سر هم، از جمله آنهاست (نقل از گیوی و انوری، ۱۳۸۲: ۷۳)، مانند: «آقای فرنگی مآب از طاقچه پایین پریده و کتاب را دولا کرده و در جیب گشاد پالتو چپانده» (جمالزاده، ۲۷)

۴-۵-۱- مطابقت فعل با فاعل و نهاد: الف) گاهی برای چند فاعل، فعل مفرد به کار رفته، مانند: «بتابد بسی ماه و پروین و هور» (سعدی، ۳۴۱)

ب) گاه برای اسم جمع «مردم» فعل مفرد آمده، مانند: «مردم از هر سوئی فراز رسید» (حدیقه سنایی، ۲۵۹)

پ) گاهی برای بعضی اسم‌های مفرد مثل «کژدم» و «وحش» فعل جمع آمده، مانند: «کژدم را ولادت مهعود نیست ... احشای مادر بخوردند و شکمش بدرند» (سعدی، ۲۵۰) - «از لطافت خوی تو وحش نگریند» (سعدی، ۷۶۱)

ت) زمانی که دو نهاد با حرف «با» همراه شده باشند، شناسه فعل با نهاد اول مطابقت می‌کند ولی گاهی در گذشته شناسه فعل به صورت جمع آمده، مانند: «شیخ ما با استاد در پیش کار ایستادند» (منور، ۱۲۵).

ث) گاهی در گذشته فعل برای ادای احترام به مخاطب از نظر شمار و شخص با فاعل یکی نبوده (نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۲۳۱)، مانند: «ملفوفه شما رسید ... از آن مطلع شد (شدم)، زحمت کشیده‌اند (زحمت کشیده‌اید)» (فائم مقام، ۱۰۸)

۴-۶- در سطح قید: گاهی اسم در نقش قید به کار رفته، مانند: «تا تو ندهی، هیچ کس ندهد یقین» (مولوی، ۱۱۱.۳) که به جای یقیناً آمده‌است.

۴-۷- در سطح حروف: «گاهی حرف رأی علامت مفعول همراه با فعل مجهول به کار رفته‌است» (خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۳۹۱)، مانند: «حقوق او را به رعایت رسانیده شد» (منشی، ۱۸)

۵- مؤلفه‌هایی که نوآورانه و ساخته شاعران و نویسندگان معاصر هستند. در این بخش تنها نوساخته‌های زبانی معاصران را مدنظر قرار داده‌ایم؛ زیرا این مؤلفه‌ها در قیاس با قواعد جاری زبان، نو تلقی می‌شوند و شاید در ادوار بعدی به دلیل کثرت کاربرد، نو بودن خود را از دست دهند، همان‌طور که بسیاری از نوساخته‌های زبانی کهن، به تدریج مستعمل گشته‌اند.

۵-۱- در سطح اسم: «گاهی در ترکیب اضافی، اسنادِ صفتِ مضاف‌الیه به مضاف داده شده‌است» (علی‌پور، ۱۳۷۸: ۱۰۵)، مانند: «آشنا هستم با سرنوشتِ ترِ آب/ عادتِ سبزیِ درخت» (سپهری، ۲۸۷). «تری» خاص آب است، که به سرنوشت، و سبزی مخصوص درخت است، که به «عادت» اسناد داده شده‌است.

۵-۲- در سطح فعل: فعل‌های نوساخته مانند: سفر دادن (هوای تازه، ۲۳۸)، شکستن خواب (نیما، ۵۸۲) و ...

۵-۳- در سطح قید: الف) قید نوآورانه مانند: «از این دقیقه به فردا» (باباچاهی، ۲۸) ب) گاهی در شعر معاصر، قید در جایگاه اسم قرار گرفته، مانند: «ما دوره می‌کنیم/ هنوز را» (مرثیه‌های خاک، ۲۶)

پ) در ادب معاصر گاهی متمم قیدی، در نقش صفتِ اسم واقع شده، مانند: «با خیابان‌های از هرچه بگذریم» (باباچاهی، ۶۶). «از هرچه» در نقش صفت خیابان است. ت) گاهی قیدهایی مانند «بسیار»، «همیشه» و ... جمع بسته شده‌اند، مانند: «این همیشه‌های سیاه» (سپهری، ۴۰۲)

۵-۴- در سطح واژه‌سازی: در شعر معاصر نوآوری‌هایی در ساخت کلمات می‌بینیم: الف) ساختن کلمات جدید بر مبنای قواعد زبانی، مثل: خونبرگ، تازیانه‌زار، نرمانرم، مانداب، مردستان، شادیگسار و ...، مانند: «بادبرف» (در حیاط‌کوچک، ۶۵) ب) از طریق دخل و تصرف در ساختمان واژه‌های موجود (کاهش یا افزایش حروف) مانند: «فراسوده» (نیما، ۳۶۱)

۶- مؤلفه‌هایی که از شیوه‌های بیان محاوره‌ای، عامیانه و شکسته استفاده کرده‌اند. این گروه از مؤلفه‌ها گرچه با زبان معیار تفاوت دارند ولی به دلیل نزدیکی به زبان مردم کوچه و بازار می‌توانند در مرحله دوم آموزش (پس از گونه معیار) برای فارسی‌آموزان مفید باشند.

۶-۱- در سطح اسم: الف) استفاده از اسم‌های محاوره‌ای، عامیانه و شکسته مانند: «کفترچاهی» (هوای تازه، ۱۸۳) - «مشد (مشهد)» (هدایت، ۹)

ب) «اتباع»<sup>(۱۳)</sup> که بیشتر به گونه عامیانه زبان اختصاص دارد ولی گاهی به آثار ادبی راه یافته، مانند: «رخت و پخت» (حافظ، ۱۹۷)

۶-۲- در سطح صفت: صفت‌های محاوره‌ای و عوامانه در ادب معاصر، مانند: «بخت برگشته»، «مادرمرده» (جمالزاده، ۱۹)

۳-۶- در سطح فعل: «ضمیر متصل 'ش' در فعل سوم شخص مفرد که به آن 'ش' فاعلی می‌گویند» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۲۰۷) و هنوز در گفتار محاوره‌ای رایج است<sup>(۱۴)</sup>، مانند: «ز آب دیده کردش خاک را گل» (گرگانی، ۱۱۹)

۳-۶-۱- عبارتهای فعلی: الف) محاوره‌ای که ارزش بالایی برای آموزش به فارسی‌آموزان دارند.

ب) شکسته که البته ویژه زبان عامیانه هستند و در برخی آثار ادبی، به‌ویژه نثر داستانی راه یافته‌اند، مانند: «پکرم ساخته» (نیما، ۲۴۸) «کور شوم اگر دروغ بگویم» (فرخزاد، ۸۰) ... قشقره‌ای به پا گردید که آن سرش پیدا نبود» (جمالزاده، ۱۹) «بذار بره» (میرصادقی، ۱۸) «دماغشو میگرفتی جونش در میرف» (هدایت، ۱۳)

۴-۶- در سطح قید: استفاده از قیده‌های محاوره‌ای و عوامانه مثل «کلی» (در حیاط کوچک، ۸۲)، «هی» (از این اوستا، ۱۰۲) و ...

۵-۶- در سطح حروف: گاهی، به‌ویژه در ادبیات معاصر، از حرف اضافه محاوره‌ای استفاده شده، مانند: «لای گل‌های حیاط» (سپهری، ۳۳۶)

#### ب. تفاوت‌های رایج‌تر

۱- مؤلفه‌های گونه ادبی که در فارسی معیار امروز موجودند ولی کارکرد متفاوت دارند. این گروه، مؤلفه‌هایی در آثار ادبی هستند که نسبت به گونه معیار، ظاهر یکسان دارند ولی به گونه‌ای متفاوت به کار برده می‌شوند.

۱-۱- در سطح اسم: الف) برخی اسم‌ها در طول زمان تحول معنایی یافته‌اند؛ یعنی با همان صورت ولی با معنی متفاوت همچنان کاربرد دارند، مثلاً کلمه «یکایک» (فردوسی، ج ۸، ۳۱۹) که در برخی متون کهن، به معنی «ناگهان» به کار رفته ولی امروزه معنای «همه افراد یک گروه» را می‌دهد.

ب) کلمه «یکی» غیر از معنی یک کس، گاهی به معنی «یک بار» به کار رفته، مانند: «یکی آهنگ صحرا کن» (شفیعی کدکنی، ۱۸۱)

۲-۱- در سطح صفت: الف) گاهی متمم صفت تفضیلی به جای «از»، کلمه «که» است و به‌ندرت «چون» (نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۷۳)، مانند: «معزولی بهتر که مشغولی» (سعدی، ۳۷) - «این را گرگی بخورد به بود چون پیش منش بکشند» (بلعمی، ۱۸۱)

ب) گاهی صفت مبهم «همه» به معنی «هر» به کار رفته (نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۷۷)،  
مانند: «همه شب» (سعدی، ۱۱۲)

۱-۳- در سطح ضمیر: «ضمایر شخصی منفصل ممکن است در جمله فاعل باشند از نظر منطقی، اما مفعول از نظر نحوی؛ با فعل‌های ناگذر و فعل‌های کمکی غیرشخصی، هنگامی که فعل‌های کمکی غیرشخصی، شخصی می‌شوند» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۱۳۰)، مانند: «مرا گریه آمد» (سعدی، ۳۹۳) که «مرا» فاعل منطقی «گریه» آمده، اما از نظر نحوی مفعول آن است.

۱-۴- در سطح موصول: الف) در برخی متون کهن، «کجا» در معنی «که» به کار رفته (نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۱۳۶)، مانند: «همان کن کجا با خرد در خورد» (فردوسی، ج ۱، ۱۹۲)  
ب) گاهی «که» در معنی «کسی که» به کار رفته، مانند: «که گفتت که با شاه رزم آزمای» (فردوسی، ج ۹، ۴۴۹)

۱-۵- در سطح فعل: برخی افعال امروزه تغییر معنایی و کاربردی یافته‌اند؛ «در قدیم شاید» به صورت فعل در معنی شایسته است، به کار رفته است ولی امروزه کار قید می‌کند» (فرشیدورد، ۱۳۴۸: ۱۶۲)، مانند: «گر او سرپنجه بگشاید که عاشق می‌کشم شاید» (سعدی، ۷۴۳)

۱-۶- در سطح قید: گاهی «نیز» در معنی «دیگر» به کار رفته است (نقل از خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۲۳۲)، مانند: «نیز بر من دعای بد تو مکن» (حدیقه سنایی، ۵۵۳)

۱-۷- در سطح حروف: الف) گاهی نهاد، فاعل و نایب فاعل با «را» مشخص شده‌اند (نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۴۷)، مانند: «گفت: او را باقی گذاشته آید.» (منشی، ۲۱۴)  
ب) «را» گاهی در معنی حرف اضافه (به- برای) به کار رفته، مانند: «عارست نورسیده و برنا را» (ناصرخسرو، ۲۷) به معنی «برای»

پ) «را» گاهی جانشین کسره اضافه است، مانند: «قامت شده خم غضنفران را» (خاقانی، ۳۳) قامت غضنفران

ت) حرف اضافه «با» گاهی به معنی «به» به کار رفته، مانند: «با ایشان نمی‌پردازم» (سمک، ۱۰۰)

ث) «که» در فارسی حرف پرسش، حرف ربط و موصول است که به صورت حرف ربط گاهی در معنی «بلکه» به کار رفته، مانند: «نه بنده‌ایم خداوند را که قهاریم» (ناصرخسرو، ۲۴۱)

ج) گاهی حرف پرسشی «چون» در معنی چگونگی به کار رفته، مانند: «از تو دوری چون کنم» (عطار. ۸۶)

۲- مؤلفه‌های گونه ادبی که در فارسی معیار امروز با اندکی تفاوت در صورت، ولی با همان کارکرد وجود دارند. این گروه مؤلفه‌هایی هستند که با ایجاد کمترین تغییر، به شکل امروزی (با همان کارکرد و معنا) در زبان معیار درمی‌آیند<sup>(۱۵)</sup>.

۲-۱- در سطح نظام آوایی<sup>(۱۶)</sup>: الف) در هجای آخر کلمه (یا کلمه شامل یک هجا) که به صامت هـ (ملفوظ) ختم شده باشد، گاهی الف ممدود (مصوت-a) به فتحه (مصوت-a) تبدیل شده، مانند: نگاه- نگه<sup>(۱۷)</sup> (عنصرالمعالی. ۴۵)

ب) گاهی در گذشته برخی صامت‌ها، به جای برخی دیگر به کار رفته‌اند، مانند: صامت «ج» به جای صامت «ش»، صامت «ژ» به جای «ج»، «ف» به جای «ب»، «ت» به جای «د» و «ب» به جای «و» ...، مانند: هژده- هجده (عنصرالمعالی. ۵۲)، گوسبند- گوسفند (هدایت. ۱۱۰)، کاشکی- کاجکی (ترجمه تفسیر طبری. ۳۷۲) و باژگونه- واژگونه (ققنوس. ۲۰)

پ) گاهی مصوت «او» به صورت مصوت «ای» در برخی کلمات به کار رفته، مانند: هنوز- هنیز (ترجمه تفسیر طبری. ۱۷۳۴)

ت) گاهی در اشعار ادوار مختلف و اغلب به دلیل رعایت وزن، مصوت‌ها در هنگام اتصال به ضمیری یا کلمه دیگری، به ساکن تبدیل شده‌اند، مانند: «ریشه‌تان (rishetan) / جوانه‌ی (javaney) ارجمند» (از این اوستا. ۹۴)

۲-۲- در سطح اسم: گاهی برخی از اسم‌ها به صورت ممال<sup>(۱۸)</sup> به کار رفته‌اند، مانند: «سلیح- مزیح» (فردوسی. ج. ۴. ۱۹۵)

۲-۳- در سطح صفت: گاهی پس از صفت برترین به موصوف مفرد، «یای نکره» افزوده شده، مانند: «بزرگترین کاری» (عنصرالمعالی. ۱۹)

۲-۴- در سطح عدد: الف) شکل برخی اعداد به خصوص در شعر تفاوت یافته، مانند: «ده و دو هزار» (فردوسی. ج. ۲. ۸۷)

ب) گاهی «موصوف عدد مرکب که شامل مرتبه‌های دهگان و صدگان و هزارگان است، پس از هر مرتبه تکرار شده است» (خانلری. ۱۳۸۲، ج. ۳: ۱۳۹)، مانند: «سیصد سال و نه سال» (نیشابوری. ۲۱۷)



پ) «دَیْم» و «سِیْم» (جلایی، ۱۴) شکل‌های دیگر «دوم» و «سوم» هستند.

۲-۵- در سطح ضمیر: الف) ضمیر سوم شخص مفرد «او» گاهی در آثار ادبی «وی» و «اوی» و در اتصال با «را» به صورت «ورا» نیز به کار رفته، مانند: «خاک پای ورا» (فردوسی، ج ۵، ۶۹- «شود شاه از وی بری» (سعدی، ۳۰۵) - «مال اوی» (تاریخ سیستان، ۲۴۳)

ب) گاهی ضمیر شخصی سوم شخص مفرد منفصل در مفعول با واسطه به این صورت آمده: «بدو گفت» (سعدی، ۳۰۸)

پ) ضمیر مبهم «همگان» که در گذشته به کار می‌رفته، جمع «همگن» است ولی با کلمه «همگان» (جمع «همه») که امروزه به کار می‌رود، تنها در یک واج تفاوت دارد، مانند: «همگنان» (فردوسی، ج ۴، ۱۶)

۲-۶- در سطح فعل: الف) فعل‌های دعایی مانند: مبینام، بزیا و ... مانند: «کناد» (منور، ۳۹۲) ب) «در متون قدیم فارسی دری به پایان بعضی فعل‌ها - ظاهراً برای تأکید- «ا» پیوسته شده است، مانند: فعل دعایی: آمرزاد- / فعل ماضی: گفت- / فعل مضارع: گویی- / فعل نهی: میکند- ا» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۲۱۱)، مانند: «گفتا» (حافظ، ۱۹۴)

پ) پیشوند فعلی «ب» گاهی بر سر فعل می‌آمده و به نقل از خانلری (۱۳۸۲، ج ۲: ۱۲۱)، چون گاهی مفهوم خاصی به فعل می‌بخشیده، جزء پیشوندها شمرده شده است. «ب» به مصدر، صفت فاعلی و مفعولی هم افزوده می‌شده، مانند: «بیفتادن» (سعدی، ۳۳۷) - «بنهاده- آید» (آید، درخت، ۵۹) و برای منفی کردن آن نیز، از حرف نفی «ن» بعد از حرف «ب» استفاده می‌شد: «بنماند» (انوری، ۸۲۷)

ت) گاه با «می» فعل امر ساخته‌اند، مانند: «کار می‌کن» (بهار، ۹۷۰)

ث) برخی از پیشوندهای فعلی با شکل امروزی‌شان تفاوت اندکی دارند، مانند: «باز، ابر، اندر و ...» که امروزه به شکل «باز، بر، در و ...» به همراه افعال به کار می‌روند.

ج) گاهی در گذشته فعل مرکب همراه با حرف اضافه‌ای به کار رفته که امروز زاید می‌نماید (نقل از انوری و گیوی، ۱۳۸۲: ۳۳۹)، مانند: «خدای وی را به لعنت کرد» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۰۹)

چ) «فعل تمنایی»<sup>(۱۹)</sup> در گذشته از فعل ماضی و مضارع با «ی» ساخته می‌شد و گاهی

برای بیان خواب هم به کار می‌رفت» (خانلری، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۴۴)، مانند: «برآمدی» (حافظ، ۳۶۶)

۷-۲- در سطح قید: الف) قیدهای مه، نون- کنون (اکنون)، نی، ازبر (زیر) و ... تفاوت اندکی با کاربرد امروزی‌شان دارند.

ب) «همی»<sup>(۲۰)</sup> قیدی بود که بر استمرار فعل دلالت می‌کرد و با فعل ماضی، مضارع، امر، نهی، دعایی و تمنایی به کار می‌رفت. (نقل از خانلری، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۲۲)، مانند: «همی بر فلک شد» (سعدی، ۳۷۷)

۸-۲- در سطح حروف: الف) برخی از حروف اضافه مانند: «با»، «بر» و «بی» در گذشته به صورت «با، وا، فا»، «ور» و «ابی، وی» به کار رفته‌اند.

ب) گاهی حرف ربط «زیرا» به صورت «ازیرا» (فردوسی، ج ۲: ۱۲۴) آمده‌است.

۹-۲- در سطح واژه‌سازی: اسم‌ها بر طبق دسته‌بندی در کتاب‌های دستور زبان، یا ساده هستند یا مشتق یا مرکب و یا عبارت (نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۳۴۱-۳۵۲). برای ساخت کلمات مشتق از وندهایی استفاده می‌شود که برخی این‌گونه تحول یافته‌اند: پیشوندهای «با»، «اندر»، «ابی»، «هام»<sup>(۲۱)</sup> و «ت» در کلمات «اباهنر»، «اندرخور»، «ابی مغز»، «هامراز» و «نسیاس» امروزه به شکل صورت‌های «با»، «در»، «بی»، «هم» و «نا» درآمده‌اند. همچنین پسوندهای کهن «آجین»، «شن»، «شت»، «وان»، «بام، پام، وام»، «لاومند»، «گن» و «مان» در کلمات «گوهرآجین»، «روشن»، «خورشت»، «نگاه وان»، «سرخ بام، سیه وام، سرخ پام»، «نیازومند»، «اندوهگن» و «شیرمان» که به شکل صورت‌های امروزی «آگین»، «ش»، «یش»، «بان»، «فام»، «مند»، «گین» و «مانند» درآمده‌اند.

۱۰-۲- در سطح اصوات (شبه‌جمله): برخی اصوات مانند «آوخ، آوه»، امروزه به صورت «آخ و آه» به کار می‌روند، مانند:

«آوخ که جهان نه پایدارست» (سعدی، ۵۶۰)

۳- مؤلفه‌هایی که یا از ساختار جملات حذف یا در جمله‌ها جابه‌جا شدند. حذف و جابه‌جایی در فارسی در همه سطوح زبانی (نظام آوایی، اسم (در هر نقشی)، انواع حروف، فعل و جمله) به دلایلی، از جمله ضرورت‌های شعری (وزن و قافیه)، تأکید، تفتن و ... رخ می‌دهد.

۱-۳- در سطح نظام آوایی: الف) گاهی همزه مفتوح آغازین کلمات حذف شده، مانند: از ایشان - زیشان (تاریخ سیستان، ۵۲)

ب) گاه هجای va از میان کلمه حذف شده، مانند: بیاور - بیار (تاریخ سیستان، ۲۹۴)

پ) گاهی «ها» غیرملفوظ از آخر برخی واژه‌ها حذف شده‌است، مانند: چون که - چونک (مولوی. ۱۴۷. ۱۵)

ت) گاهی میان صامت‌های برخی کلمات قلب (جابه‌جایی) رخ داده‌است، مانند: هرگز - هگزر (ناصر خسرو. ۲۳۵)

۲-۳- در سطح اسم: اسم در جمله در هر نقشی که باشد می‌تواند حذف شود.  
الف) گاهی مضاف‌الیه ضمیری بر صفت در جمله مقدم شده‌است (نقل از علی‌پور، ۱۳۷۸: ۹۱)،  
مانند: «تیغ‌ها مان، تیز / کوسه‌ها مان، سهم / تیرها مان، تند» (آخر شاهنامه. ۸۲)

ب) گاهی مضاف‌الیه بی هیچ تغییر و نشانه‌ای پیش از مضاف می‌آید. این ترکیب «اضافه مقلوب» نام دارد (نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۵۰)، مانند: «ایران زمین» (بهار. ۹۱۹)

پ) «گاهی حذف مفضل‌علیه در کاربرد صفت تفضیلی، به‌ویژه در اشعار سهراب سپهری نمود پیدا کرده‌است» (علی‌پور، ۱۳۷۸: ۱۲۱)، مانند: «آسمان، آبی تر / آب آبی تر» (سپهری. ۳۴۲) که اصل جمله‌ها چنین بوده: آسمان آبی تر از هرچه آبی است / آب آبی تر از هرچه آب است.

۱-۲-۳- جای اسم در جمله: در فارسی دری مانند فارسی میانه، اسم، هر نقشی که داشته باشد ممکن است در هر جای جمله به کار رود. این جابه‌جایی، به‌ویژه در شعر، می‌تواند تعقید معنوی ایجاد کند و مخل درک مطلب شود.

۳-۳- در سطح صفت: الف) صفت توصیفی ممکن است با فاصله پس از موصوف بیاید که این شیوه گاهی تعقید ایجاد می‌کند، مانند: «خران زیر بار گران بی علف/ به روزی دو مسکین شدندی تلف» (سعدی. ۳۴۳) که مسکین، صفت خران است. «هزاران کار خواهد کرد، نام‌آور...» (از این اوستا. ۱۷) که نام‌آور، صفت کار است.

ب) یک موصوف ممکن است چند صفت توصیفی داشته باشد که در یک حالت، با شکل امروزی تفاوت دارد، آنهم زمانی است که همه صفت‌ها پیش از موصوف می‌آیند، مانند: «نیک سیرت سره مرد» (سعدی. ۱۵۸)

پ) «صفت توصیفی ممکن است پس از مضاف‌الیه موصوف بیاید، به شرط آنکه مشخص باشد که صفت مضاف است» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۷۳)، مانند: «سپاه کینه بدنعلشان» (مولوی. ۱۵۸) که بدنعل، صفت سپاه است.

«پسران وزیر ناقص عقل» (سعدی. ۲۴۲) که ناقص عقل، صفت پسران است.

ت) گاه صفت‌ها به صورت کوتاه شده به کار رفته‌اند، مانند: «دوردست‌های فراموش» (آتشی).

(۲۵۹) به جای «دوردست‌های فراموش شده»

۳-۴- در سطح عدد: عدد اصلی ممکن است گاهی با فاصله یا بی فاصله پیش از معدود یا پس از آن به کار رود، مانند: «شمشیرزن سی هزار» (فردوسی. ج ۲. ۱۵۹) - «بندی هزار» (سعدی. ۳۲۰)

۳-۵- در سطح ضمیر: گاهی ضمائر شخصی متصل در جای حقیقی خود در جمله قرار نمی‌گیرند و با تغییر جا و اتصال به کلمات دیگر، بعضاً با حذف برخی مصوت‌های میانجی، تغییری در نظام آوایی کلام نیز ایجاد می‌کنند، مانند: «هاتفیش» (عطار. ۱۷۹) - «تاشان» (حدیقه سنایی. ۴۹۰)

۳-۶- در سطح موصول: الف) گاهی «که» وقتی به اسم بعد از خود می‌چسبد، «ه» آن حذف می‌شود، مانند: «کرا- که را» (فردوسی. ج ۸. ۱۲۱)

ب) گاهی موصول‌های «آنکه» و «آنچه» به صورت «آنک» (فردوسی. ج ۹. ۲۸) و «آنچ» (فردوسی. ج ۵. ۱۸) مخفف شده‌اند.

۳-۷- در سطح فعل: الف) گاهی در متون کهن، شناسه‌های فعل به قرینه حذف می‌شدند، مانند: «بسیار فکرت کردم و حرص نمود» (منشی. ۱۳۰)

ب) گاهی فعل به قرینه لفظی یا معنوی حذف می‌شود. ۱. حذف فعل به قرینه لفظی: «مادری دارم بهتر از برگ درخت/ دوستانی بهتر از آب روان (دارم)» (سپهری. ۱۵۹) ۲. حذف فعل به قرینه معنوی: «نفس با خستگی در جنگ (است)/ من با خویش» (ققنوس. ۵۵)

پ) گاهی پیشوندهای فعلی با فاصله یا بی فاصله پس از فعل به کار رفته‌اند، مانند: «پاسخ دهد باز» (گرگانی. ۱۴۳)

ت) گاهی پیشوندهای فعلی پس از «می» و «همی» می‌آیند، مانند: «می‌دراندازد» (دیوان سنایی. ۴۸۵)

۳-۷-۱- جای فعل در جمله: فعل در جمله جای مشخص ندارد و در هر جای جمله ممکن است قرار بگیرد.

الف) گاهی اجزای فعل‌های دوجزیبی یا بیشتر، جابه‌جا یا فاصله‌دار می‌شوند، مانند: «نیست آورده» (قطران. ۲۵۲)

## «طلب ده درم سنگ فانیذ کرد» (سعدی. ۳۷۲)

ب) در مواردی فعل میان مفعول‌های خود می‌آید، مانند: «عرب دیده و ترک و تاجیک و روم» (سعدی. ۳۲۱)

۳-۸- در سطح قید: الف) قید نفی گاهی میان دو جزء یک فعل به کار رفته، مانند: «چشیده نه‌ای» (حدیقه سنایی. ۶۴۴)

ب) گاهی «اینک» به صورت مخفف «نگ» (خویی. ۵۳) یا «آنک» (امین‌پور. ۶۶) به کار رفته. پ) گاهی قید «همی» بعد از فعل به کار رفته، مانند: «آید همی» (رودکی. ۴۳) ت) گاهی در گذشته وابسته (حرف اضافه) متمم‌های قیدی حذف شده، مانند: «ز کشور به کشور برآمد شتاب» (فردوسی. ج ۱. ۴۱) که در واقع، «به‌شتاب» بوده. ث) قید «همواره» گاهی با حذف واج، به صورت «هماره» (اعتصامی. ۱۰۱) و «هموار» (دیوان سنایی. ۲۰۴) آمده است.

۳-۹- در سطح حروف: الف) گاه حرف اضافه پس از اسمی که به آن مربوط است آمده، مانند: «حله بیوشانی جهان را در» (دیوان سنایی. ۶۰۰)

ب) گاهی حرف ربط «بلکه» به صورت «بل» (مولوی. ۳. د. ۴۱۰۱) به کار رفته است. پ) گاهی «که» هنگام اتصال به کلمه بعدی که با مصوت بلند آغاز می‌شود، به صورت‌های زیر به کار رفته است، مانند: «کان» (فردوسی. ج ۸. ۲۴۳۸) به جای «که آن» / «کاین» (فردوسی. ج ۸. ۳۷۸۲) به جای «که این»

ت) گاهی حرف ربط «نه‌تنها» به صورت «تنها نه» (مولوی. ۱. د. ۵۰) به کار رفته است. ۳-۱۰- در سطح جمله: الف) جمله اسمی: در فارسی دری و نوشتار امروز، جمله اسنادی لااقل دارای سه جزء است: «دیوار سفید است» که جزء اول را مسندآلیه و جزء دوم را مسند و سومی را رابطه می‌خوانند (نقل از خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۴۵۲). گاهی در جمله‌های اسنادی که مسند آنها صفت برتر است، فعل (رابطه) حذف می‌شود. این‌گونه جمله‌ها را «جمله اسمی» می‌خوانیم، مانند: «مرگ از آن زندگانی به» (عنصرالمعالی. ۹۹)

ب) «در جمله‌هایی که با ادوات تشبیه و قید مقدار «چنین، چنان، همچنان، چندان» همراه است، فعل به قرینه جمله قبل حذف می‌شود» (خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۴۵۵)، مانند: «ما را قحط افتاد همچنان که همه خلق را» (بلعمی. ۳۰۵)

پ) «کلمهٔ 'آن' که در بیان تعلق و مالکیت به کار می‌رود، آنجا که مراد از عبارت تقسیم و توزیع باشد، در جمله گاهی بدون فعل می‌آید و جملهٔ اسمی می‌سازد» (خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۴۵۸)، مانند: «من آن تو، تو آن من» (منوچهری، ۷۱)

ت) کلمه «بس» نیز در ساختمان جملهٔ اسمی گاهی به کار می‌رود و برخی ارکان جمله حذف می‌شود (نقل از خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۴۵۹)، مانند: «بَسَم از هوا گرفتن» (سعدی، ۸۹۷)

ث) گاهی در جملهٔ پیرو بیان‌کنندهٔ کیفیت با «و»، عباراتی چون «با آنکه، بی آنکه، جای آنکه، بدون آنکه، بی از آنکه / چه، مگر آنکه، در حالی که» حذف می‌شود (نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۴۰۲)، مانند: «زن گفت مردمان را چه می‌خوانی و در خانه کفاف عیال موجود نه» (منشی، ۱۷۱)

ج) جملهٔ شرطی گاهی بدون حرف یا عبارت شرطی به کار می‌رود، مانند: «خواهی که خدای بر تو بخشد / با خلق خدای کن نکویی» (سعدی، ۴۷)

چ) گاهی میان جملهٔ پایه و پیرو شرط، چیزی آورده نمی‌شود، مانند: «خلاف رأی صواب است و نقض رأی اولوالالباب که ذوالفقار علی در نیام باشد و زبان سعدی در کام» (سعدی، ۹)

#### ۴- نتیجه‌گیری

ادبیات فارسی گونه‌ای از زبان فارسی و زیباترین و ماندگارترین آن است که به دلیل شکستن اصول و قواعد زبان معیار می‌تواند منبع خواننداری دشواری برای فارسی‌آموزان باشد. با توجه به آنکه تاکنون پژوهشی در باب شناخت شاخصه‌های ساختاری زبان ادبی و دسته‌بندی آنها برای مخاطب غیرفارسی‌زبان نشده‌بود، در این پژوهش ما با هدف فایق آمدن بر مشکلات دستور زبان گونهٔ ادبی برای آموزش به غیرفارسی‌زبانان، به شناخت تفاوت‌های گونهٔ ادبی و گونهٔ معیار، از طریق بررسی مقابله‌ای کتاب‌های دستور زبانی پرداختیم که شاخصه‌های این دو گونه را معرفی کرده‌اند، مانند «تاریخ زبان فارسی» خانلری، «دستور تاریخی زبان فارسی» ابوالقاسمی (۱۳۸۱)، «ساختار زبان شعر امروز» علیپور (۱۳۷۸)، «دستور امروز» فرشیدورد (۱۳۴۸) و «دستور زبان فارسی ۲» انوری و گیوی (۱۳۸۲). سپس در پاسخ به پرسش اول معلوم کردیم که این دو گونه در حوزه‌های «نظام آوایی، اسم، صفت، عدد، ضمیر، موصول، فعل، قید، حروف، اصوات، واژه‌سازی و جمله» تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. در پاسخ به پرسش دوم پژوهش، با استخراج این تفاوت‌ها توانستیم براساس میزان وقوع تفاوت‌ها و دگرگونی‌های زبانی در آثار ادبی نسبت به گونهٔ معیار، آنها را به دو دستهٔ کلی کمتر رایج و رایج‌تر تقسیم کنیم؛ زیرا براساس تحقیقات نیشن (۱۳۹۵) فراوانی یا تکرار یک مؤلفهٔ زبانی نشان از میزان

اهمیت و ضرورت آن در بحث آموزش دارد. کمتر رایج‌ها به شش دسته تقسیم شدند که عبارت‌اند از: ۱. مؤلفه‌های زبانی کهن و متروک، ۲. مؤلفه‌های زبانی بومی، ۳. مؤلفه‌های زبانی دخیل نادر، ۴. مؤلفه‌های زبانی نوساخته، ۵. خطاهای زبانی، ۶. مؤلفه‌های زبانی محاوره، عامیانه و شکسته. با کنار گذاشتن تفاوت‌های زبانی کمتر رایج، به سراغ رایج‌ترها رفتیم.

براساس نظریه تداخل در آموزش، هرچه دو مقوله آموزشی شباهت بیشتری به یکدیگر داشته باشند، فراگیری‌شان سخت‌تر است؛ بر همین اساس با مؤلفه‌هایی در آثار ادبی روبه‌رو شدیم که در وجهی (کاربرد، معنا یا صورت) با مؤلفه‌ای زبانی در گونه معیار قرابت یا همسانی داشتند؛ بدین ترتیب دو گروه از رخداد‌های رایج زبانی را دسته‌بندی کردیم: ۱. مؤلفه‌های زبانی در آثار ادبی با ظاهر یکسان نسبت به زبان معیار اما با کارکرد متفاوت، ۲. مؤلفه‌های زبانی در آثار ادبی با ظاهر کمی متفاوت نسبت به زبان معیار اما با کارکرد یکسان. آنچه از این گروه باقی ماند، مجموعه حذف‌ها و جابه‌جایی‌هایی بود که بسامد بالایی داشتند و عبارت شد از: ۳. حذف یا جابه‌جایی ارکان جمله. با بررسی به این نتیجه می‌رسیم که از منظر آموزشی شش مؤلفه گروه اول کم‌اهمیت‌تر و سه مؤلفه گروه دوم، مهم‌ترند؛ زیرا بیشترین میزان وقوع تفاوت‌های دو گونه زبانی را دارند. درواقع، گروه کمتر رایج‌ها، هم قابل حذف از متون آموزشی هستند و هم دشواری کمتری در یادگیری زبان ایجاد می‌کنند؛ زیرا کمترین سطح از مشابهت با زبان معیار امروزی را دارند و این یعنی ایجاد کمترین همپوشانی با آن؛ - به جز مورد آخر یعنی مؤلفه‌های زبانی عامیانه، محاوره و شکسته که برای آموزش گونه محاوره‌ای زبان می‌تواند مفید و کارآمد باشد. اما گروه رایج‌ترها، گرچه به دلیل میزان بالای بسامد وقوع، ارزش آموزشی زیادی دارند، به همان اندازه فراگیری‌شان مشکل است؛ زیرا مشابهت آمیختگی فراوانی با زبان فارسی امروز دارند و همین فراگیری آنها را دشوار و به دلیل فراگیر بودن، حذفشان را غیرممکن می‌سازد.

دسته‌بندی تفاوت‌های دو گونه معیار و ادبی زبان فارسی، هنگام گزینش متن ادبی به مؤلف کتاب‌های آموزش زبان در شناخت بهتر، سطح‌بندی و تعیین اولویت‌ها یاری می‌رساند؛ یعنی با مراجعه به این تقسیم‌بندی‌ها می‌توان ترتیبی آموزشی برای هر نه مؤلفه قایل شد و معلوم کرد که ساختارهای دستوری آثار ادبی مناسب و ضروری برای هر دوره و سطح کدام است. به عبارت بهتر، این تقسیم‌بندی همچون چارچوب مرجعی در باب ساختار دستوری آثار ادبی، سطح و اولویت‌بندی و در نهایت گزینش متن را راحت‌تر می‌کند. پس بر مؤلفان

کتاب‌های آزفا واجب است تا با شناخت تفاوت‌های دو گونه ادبی و معیار زبان فارسی، به جای حذف یا ساده‌سازی، مناسب‌ترین گزینش را از متون اصیل ادبی داشته باشند تا علاوه بر آشنا کردن فارسی‌آموزان با مضامین ارزشمند ادب فارسی، ظرفیت‌های زبانی و هنری فراوان این آثار را نیز به آنان معرفی کنند.

### پی‌نوشت

۱. درباره تفاوت گونه‌های زبانی (نک. صفارمقدم: ۱۳۹۱ و سارلی: ۱۳۸۷).
۲. در این پژوهش مباحث بلاغت و زیبایی‌شناسی ادبیات مورد نظر نیست و تنها تفاوت‌های دستوری این گونه زبانی منظور است.
۳. آزفا: آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان
۴. نک. رساله فتوحی (۱۳۹۸).
۵. ۴۶ جلد، یعنی بیش از نیمی از آنها، از ادبیات ساده‌شده بهره برده‌اند.
۶. در این پژوهش «ادبیات» در معنی عام آن به کار رفته‌است.
۷. درباره انواع تحلیل مقابله‌ای (نک. کشاورز، ۱۳۷۲: ۸-۱۲)
۸. جابه‌جایی و حذف ارکان جمله، غیر از گونه ادبی در انواع گونه گفتاری مانند محاوره و عامیانه هم رخ می‌دهد.
۹. این نشانه معادل «خو» است.
۱۰. این نشانه معادل «خ» است.
۱۱. درباره انواع حروف (نک. خانلری، ۱۳۸۲، ج ۳: ۲۷۲-۳۰۵).
۱۲. این نمونه می‌تواند از خطاهای زبانی ناشی از ضرورت‌های شعری باشد. می‌توان نمونه‌های فراوانی ذکر کرد که با توجه به همین ضرورت‌ها، ذیل گروه خاصی قرار گرفته‌اند؛ اما آنچه اهمیت دارد، مناسب‌سازی ادبیات برای آموزش به غیرفارسی‌زبانان است، فارغ از هرگونه توجیهات سبکی و ادیبانه.
۱۳. «در اصطلاح دستور، لفظی است مهمل و بی‌معنی یا فاقد معنی روشن که به دنبال اسم یا صفت می‌آید، برای تأکید و گسترش معنی آنها یا بیان نوعی مفهوم جنس و قسم» (انوری و گیوی، ۱۳۸۲: ۹۸).
۱۴. این «ش» فاعلی امروزه جایگاهش تغییر کرده؛ یعنی از گونه رسمی کلاسیک به گونه محاوره زبان راه یافته‌است.
۱۵. باید توجه داشت که این مؤلفه‌ها شامل خطاهای زبانی و مقوله حذف در زبان نمی‌شوند.



۱۶. دگرگونی‌های آوایی در این حوزه بسیار زیاد است که برای پرهیز از اطالۀ کلام از ذکر همه آنها پرهیز می‌کنیم (نک. خانلری، ۱۳۸۲، ج ۲، ۵۷-۸۵).
۱۷. حذف اتفاق نیفتاده بلکه یک واج به واجی دیگر بدل شده است.
۱۸. تبدیل مصوت بلند «a» به مصوت بلند «i» را ممال می‌گویند.
۱۹. این شکل فعل امروزه منسوخ شده ولی با اندک تغییری (حذف واج «ی» انتهایی) با همان معنا به کار می‌رود.
۲۰. این قید امروزه متروک است ولی با اندک تغییری (حذف واج «ه»)، همان معنای استمرار امروزی را خواهد داشت.
۲۱. باید توجه داشت که این تغییر در مصوت، ذیل دگرگونی‌های آوایی قرار می‌گیرد ولی چون این پیشوندها در واژه‌سازی نقش پررنگ‌تری دارند، در این قسمت قرار داده شده‌اند.

### منابع

- آتشی، م. ۱۳۶۹. *گزینۀ اشعار*، تهران: مروارید.
- ابوالقاسمی، م. ۱۳۸۱. *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت.
- اخوان ثالث، م. ۱۳۵۶. *در حیات کوچک پاییز در زندان*، تهران: توس.
- اخوان ثالث، م. ۱۳۶۳. *آخر شاهنامه*، تهران: مروارید.
- اخوان ثالث، م. ۱۳۶۸. *از این اوستا*، تهران: مروارید.
- اعتصامی، پ. ۱۳۸۹. *دیوان پروین اعتصامی*، براساس طبع ابوالفتح اعتصامی، تهران: جلوه نگار.
- افلاکی، ش. ۱۳۸۶. *مناقب العارفین*، تصحیح ف. اقبال، تهران: اقبال.
- امین‌پور، ق. ۱۳۶۳. *تنفس صبح*، تهران: حوزه هنری.
- انوری. ۱۳۳۷. *دیوان انوری*، به‌اهتمام مدرس رضوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- انوری، ح و احمدی گیوی، ح. ۱۳۸۲. *دستور زبان فارسی ۲*، تهران: فاطمی.
- باباچاهی، ع. ۱۳۷۹. *عقل عنایم می‌دهد*، تهران: همراه.
- بلعمی، ا. ۱۳۵۳. *تاریخ بلعمی*، تصحیح پروین گنابادی، تهران: زوار.
- بهار، م.ت. ۱۳۸۲. *دیوان ملک‌الشعرا بهار*، تهران: نشر آژامهر.
- بیهقی، ا. ۱۳۵۰. *تاریخ بیهقی*، به‌اهتمام ع.ا. فیاض. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- تاریخ سیستان. ۱۳۱۴. تصحیح م.ت. بهار، تهران: زوار.
- ترجمه تفسیر طبری. ۱۳۳۹. تصحیح ح. یغمایی، تهران: دانشگاه تهران.
- جلابی هجویری. ۱۳۳۶. *کشف المحجوب*، براساس نسخه ژوکوفسکی، تهران: امیرکبیر.
- جمالزاده، م. بی‌تا. یکی بود یکی نبود، تهران: کانون معرفت.

- حافظ. ۱۳۷۰. *دیوان حافظ*، تصحیح غنی و قزوینی، تهران: جامی.
- خاقانی شروانی. ۱۳۳۸. *دیوان خاقانی*، تصحیح ض. سجادی، تهران: زوار.
- خانلری ناتل، پ. ۱۳۴۸. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خانلری ناتل، پ. ۱۳۸۲. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: فرهنگ نشر نو.
- خویی، ا. ۱۳۴۹. *زان رهروان دریا*، تهران: زر.
- خیام نیشابوری. ۱۳۳۴. *ترانه‌های خیام*، به کوشش ص. هدایت، تهران: امیرکبیر.
- دانشور، س. ۱۳۹۲. *سووشون*، تهران: خوارزمی.
- رودکی. ۱۳۹۲. *دیوان شعر رودکی*، شرح جعفر شعار، تهران: قطره.
- سارلی، ن. ۱۳۸۷. *زبان فارسی معیار*، تهران: هرمس.
- سپهری، س. ۱۳۵۸. *هشت کتاب*، تهران: کتابخانه طهوری.
- سعدی شیرازی. ۱۳۸۵. *کلیات سعدی*، تصحیح م.ع. فروغی، تهران: هرمس.
- سنایی. ۱۳۲۹. *حدیقه/الحقیقه*، تصحیح مدرس رضوی، تهران: سپهر.
- سنایی. ۱۳۴۱. *دیوان سنایی*، تصحیح مدرس رضوی، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- شاملو، ا. ۱۳۴۵. *ققنوس در باران*، تهران: نیل.
- شاملو، ا. ۱۳۵۱. *مرثیه‌های خاک*، تهران: امیرکبیر.
- شاملو، ا. ۱۳۵۳. *هوای تازه*، تهران: نیل.
- شاملو، ا. ۱۳۷۲. *آیدا، درخت، خنجر و خاطره*، تهران: مروارید.
- شفیعی کدکنی، م. ۱۳۷۲. *تازیانه‌های سلوک (برگزیده شعرهای سنایی)*، تهران: آگاه.
- شمیسا، س. ۱۳۹۰. *معانی و بیان (۱)*، تهران: پیام نور.
- صفا، مقدم، ا. ۱۳۹۱. «گونه‌های گفتاری و نوشتاری در زبان‌های انگلیسی و فارسی». *زبان‌شناخت*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۳(۲): ۴۵-۶۸.
- ضیاءحسینی، م. ۱۳۸۶. *گزیده مقاله‌های دکتر ضیاءحسینی*، تهران: رهنما.
- عطار نیشابوری. ۱۳۶۶. *منطق‌الطیر*، تصحیح محمدجواد مشکور، تهران: الهام.
- علی‌پور، م. ۱۳۷۸. *ساختار زبان شعر امروز*، تهران: فردوس.
- عنصرالمعالی. ۱۳۴۵. *قابوسنامه*، تصحیح غ.ح. یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فتوحی، ف. ۱۳۹۸. «تعیین و تبیین شاخصه‌های آثار ادبی برای آموزش به غیرفارسی‌زبانان». *رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی*، دانشگاه شهید بهشتی.
- فرامرزی خداداد. ۱۳۴۳. *سمک عیار*، تصحیح پ. خانلری ناتل، تهران: دانشگاه تهران.
- فرخزاد، ف. ۱۳۷۰. *ایمان بی‌اوریم به آغاز فصل سرد*، تهران: مروارید.
- فرخی سیستانی. ۱۳۴۹. *دیوان فرخی سیستانی*، تصحیح م. دبیرسیاقی، تهران: زوار.

- فردوسی. ۱۹۶۶-۱۹۷۱. *شاهنامه فردوسی*، ۹ جلد. مسکو: نشر دانش.
- فرشیدورد، خ. ۱۳۴۸. *دستور امروز، شامل پژوهش‌های تازه‌ای در صرف و نحو فارسی معاصر*، تهران: طهوری.
- قائم مقام فراهانی. ۱۳۵۸. *نامه‌های قائم مقام فراهانی*، به اهتمام ج. قائم مقامی، تهران: دانشگاه ملی ایران.
- قطران تبریزی. ۱۳۳۳. *دیوان قطران تبریزی*، تصحیح م. نخجوانی. تبریز: کتاب‌فروشی حقیقت.
- کشاوری، م. ۱۳۷۲. *زبان‌شناسی مقابله‌ای و تجزیه و تحلیل خطاهای زبانی*، تهران: رهنما.
- گانیه، ر. ۱۳۹۳. *شرایط یادگیری و نظریه آموزشی*، مترجم: ج. نجفی زند، تهران: رشد.
- گرگانی، ف. ۱۳۱۴. *ویس و رامین*، تصحیح م. مینوی. کتابخانه بروخیم.
- منوچهری. ۱۳۲۶. *دیوان منوچهری*، تصحیح م. دبیرسیاقی، تهران: پاکتچی.
- منور، م. ۱۳۳۲. *اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، به اهتمام ذ. صفا، تهران: امیرکبیر.
- مولوی بلخی. ۱۳۳۶. *مثنوی معنوی*، براساس چاپ نیکلسون، تهران: امیرکبیر.
- مه‌کی، و. ۱۳۷۰. *تحلیل روش آموزش زبان*، ترجمه: ح. مریدی، مشهد: آستان قدس.
- میبدی. ۱۳۵۷. *کشف الاسرار*، تصحیح ع.ا. حکمت، تهران: امیرکبیر.
- میردهقان، مهین‌ناز و همکاران. ۱۳۹۵. *چارچوب مرجع آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان*، تهران: خاموش.
- میرصادقی، ج. ۱۳۶۸. *برگزیده داستان‌های کوتاه*، تهران: ماهور.
- ناصر خسرو. ۱۳۸۹. *دیوان اشعار*، مصحح ع. علیزاده، تهران: فردوس.
- نصرالله منشی. ۱۳۴۵. *کلیله و دمنه*، تصحیح م. مینوی، تهران: دانشگاه تهران.
- نیشابوری، ع. ۱۳۴۷. *قصص قرآن*، تصحیح ی. مهدوی، تهران: دانشگاه تهران.
- نیشن، پ و مکالیستر، ج. ۱۳۹۵. *طراحی برنامه آموزشی*، ترجمه: م. میردهقان و دیگران، تهران: خاموش.
- هدایت، ص. ۱۳۳۳. *علویه خانم و ولنگاری*، تهران: امیرکبیر.
- یوشیج، ن. ۱۳۹۲. *کلیات اشعار*، تهران: سپهر ادب.
- Brumfit, Christopher and Carter, Ronald. 2000. *Literature and language teaching*. Oxford university press.
- Mirjalili, Forough. 2012. "The Effect of semantic and thematic clustering of words on Iranians vocabulary learning". *American International Journal of contemporary Research*. Vol. 2. No.2.
- Tinkham, T. 1993. "The effect of semantic clustering on the learning of second language vocabulary." *System*. Vol. 21. 371-380.

## مقایسه کلیشه‌های جنسیتی در داستان‌های کودکان گروه سنی «الف» و «ب» از منظر زبان‌شناسی فرهنگی

ساجده آنت<sup>۱</sup>

محمدامین صراحی<sup>۲</sup> ✉

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۸

### چکیده

کلیشه‌های جنسیتی را می‌توان از مفاهیم برجسته در حوزه جامعه‌شناسی زبان به‌شمار آورد. این کلیشه‌ها در همه سطوح زبانی، از جمله ادبیات کودک یافت می‌شوند و در بازتولید زبان جنسیت‌زده و گفتمان مردسالار نقش به‌سزایی دارند. پژوهش حاضر به بررسی این کلیشه‌ها در مجموع چهار داستان کودک در گروه سنی «الف» و «ب» پرداخته و درصدد است تا با روشی توصیفی-تحلیلی در چارچوب زبان‌شناسی فرهنگی میزان و نوع کلیشه‌های رایج در دو گروه را با یکدیگر مقایسه کند و در ادامه تفسیری زبانی و فرهنگی از این کلیشه‌ها ارائه دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه در لایه‌های آشکار و روبنایی زبانی از میزان کلیشه‌های جنسیتی در داستان‌های کودکان کاسته شده‌است لیکن گفتمان مردسالار در سطح ژرف‌ساخت داستان‌های کودکان هم‌چنان حضوری پررنگ داشته و ارزش‌ها و ملاک‌های مربوط را از طریق ارائه چارچوب‌ها و نقش‌های جنسیت‌زده در زبان رمزگذاری کرده و به مخاطب القا می‌کند.

واژگان کلیدی: کلیشه‌های جنسیتی، ادبیات کودک، زبان‌شناسی فرهنگی، زبان و جنسیت

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه گیلان

۲. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه گیلان

## ۱- مقدمه

ادبیات کودک نقش بسیار کلیدی در پرورش و جامعه‌پذیری<sup>۱</sup> مخاطبان کودک دارد و انعکاسی از شرایط جامعه، باورها، عقاید و سنت‌های متداول است. به عقیده هانت<sup>۲</sup> (۱۹۹۴): «ادبیات کودک تلفیقی از کلمات و تصاویر است. ادبیات کودک چیزهایی چون قصه‌گویی شفاهی، نمایشی و اشکال هنری دیگری را نیز در بر می‌گیرد. برای هر دو گروه سنی کودکان و بزرگسالان، هدفی را بیان می‌کند که ادبیات به‌طور دائم مدعی آن خدمت است؛ ادبیات کودک جذب می‌کند، تحت تأثیر قرار می‌دهد و تأثیر می‌پذیرد؛ خواسته‌های بسیار اضطراری، همه‌گیر و قدرتمند است». از این‌رو، ادبیات کودک نه به‌عنوان گونه‌ای فرودست و عاری از ملاحظات متنی و فرامتنی، بلکه در رده دیگر آثار ادبی است و از جنبه‌های گوناگون می‌تواند بررسی شود.

یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که امروزه در حوزه‌های گوناگون از جمله ادبیات کودک بدان توجه شده، مفهوم جنسیت و کلیشه‌های جنسیتی است. شکل‌گیری مفهوم جنسیت و هویت جنسیتی از زیربنایی‌ترین جنبه‌های جامعه‌پذیری ذهنی کودک است. کلیشه<sup>۳</sup> یا تفکر قالبی نیز به تصاویری در ذهن اطلاق می‌شود که به شکل ثابت و محدود درآمده‌اند و اغلب به باورها، اعتقادات و ارزش‌ها باز می‌گردند. به همین دلیل، کلیشه‌ها ماهیتی انتزاعی دارند و چون از جامعه سرچشمه می‌گیرند، می‌توانند به ادراک افراد یک جامعه از پدیده‌ها، واقعیات و ... وحدت بخشند و از نسلی به نسل دیگر انتقال یابند (کیسی، ۲۰۰۲: ۲۲۹ و ستوده، ۱۳۸۷: ۱۷۵).

کلیشه‌های جنسیتی از متداول‌ترین و تأثیرگذارترین انواع کلیشه‌ها هستند که می‌توان در قلمرو زبان و فرهنگ جست‌وجو کرد. کلیشه‌های جنسیتی<sup>۴</sup>، مجموعه‌ای از باورهای ذهنی هستند که مبنای نگرش فرهنگی و اجتماعی به مفهوم جنسیت قرار می‌گیرند. وجود چنین کلیشه‌هایی باعث می‌شود که ویژگی‌های خاصی به‌طور جداگانه به زنان/ مردان تعلق گیرد و مبنای قضاوت درباره زن‌بودگی/ مردبودگی نه عمل فرد، بلکه جنسیت وی تلقی گردد. این کلیشه‌ها بیش از هر جای دیگر در زبان خود را نشان می‌دهند و به شکل گزاره‌های مفهومی کاربرد دارند (معینی‌فر، ۱۳۸۸). اینکه آیا نویسندگان در چارچوب کلیشه‌های رایج جنسیتی حرکت

- 
1. Socialization
  2. P. Hunt
  - 3 Stereotype
  4. Gender stereotype

می‌کند و گفتمان مسلط اجتماعی را بازتولید می‌کند یا به ارائه تصویری متفاوت در نسبتی هم‌تراز با تغییرات جامعه می‌پردازد، بررسی هویت جنسیتی و کلیشه‌های جنسیتی را به مسأله‌ای میان‌رشته‌ای بدل می‌کند که پرداختن به آن در ادبیات کودکان می‌تواند یکی از بهترین گزینه‌ها برای دستیابی به تصویری روشن از مسأله باشد.

پژوهش توصیفی-تحلیلی حاضر مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مرتبط با کلیشه‌های جنسیتی را در چهل داستان کودک گروه سنی «الف» و «ب»، براساس چارچوب زبان‌شناسی فرهنگی استخراج کرده و به مقایسه و تحلیل زبانی و فرهنگی داده‌ها پرداخته‌است. پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

- ۱) آیا میان کلیشه‌های جنسیتی در داستان‌های گروه سنی «الف» و «ب» تفاوت معناداری وجود دارد؟
- ۲) شباهت‌ها و تفاوت‌ها در چهل داستان به چه صورت است؟
- ۳) تفسیر زبانی و فرهنگی شباهت‌ها و تفاوت‌ها چگونه است؟

## ۲- پیشینه پژوهش

آلوانودی<sup>۱</sup> (۲۰۱۷) رابطه میان شاخص ارجاعی جنسیت و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی مربوط به جنسیت را مطالعه و سعی کرده‌است طرح‌واره‌های فرهنگی مردان که در تعاملات آنها قابل ردیابی است را در زبان آنها به‌عنوان هنجار بازنمایی کند. همچنین بدین نکته اشاره می‌کند که شناخت فرهنگی پدیده‌ای اجتماعی است که در زمره کنش اجتماعی جای گرفته و می‌توان آن را به روش تجربی با تحلیل تعاملات زبانی بررسی کرد.

فورکر<sup>۲</sup> (۲۰۱۶) به بررسی نظام‌های جنسیتی در زبان هینوک و دیگر زبان‌های ناخ-داغستانی و تأثیر این نظام‌ها در دستور زبان، به‌طور مشخص مطابقت‌های فعلی، در چارچوب زبان‌شناسی فرهنگی می‌پردازد. وی همچنین نظام جنسیتی زبان هینوک را در چارچوب وسیع‌تر نظام‌های جنسیتی زبان‌های ناخ-داغستانی و تأثیرات اجتماعی و فرهنگی احتمالی آنها را بررسی می‌کند.

سرواسی<sup>۳</sup> (۲۰۱۶) به بررسی جنسیت در زبان نونگون (گینه نو) پرداخته‌است. این زبان هیچ جنسیت دستوری یا نشانگر ارجاعی برای اشاره به جنس مذکر یا مؤنث ندارد. نگارنده در

---

1. A. Alvanoudi  
2. D. Forker  
3. H. Sarvasy

بررسی جامع خود نشان می‌دهد که جنسیت‌گوینده یا مخاطب وابسته به سن نسبی یا وابستگی‌های نسلی در آن جامعه است.

بروان<sup>۱</sup> (۲۰۱۳) نقش کلیشه‌سازی‌های جنسیتی در تلویزیون را روی کودکان دو کشور آمریکا و استرالیا بررسی کرده‌است. براساس این پژوهش پسران در مقایسه با دختران زیرک‌تر، فعال‌تر، خشن‌تر و سازنده‌ترند. همچنین رفتارهای غیرکلامی همچون تسلط و کنترلگری بیشتر به پسران نسبت داده شده‌است.

آنجلا و مارک گودن<sup>۲</sup> (۲۰۰۱) در تحقیق خود با عنوان «بازنمایی جنسیت در کتاب‌های تصویری جالب: ۱۹۹۵-۱۹۹۹» به این موضوع می‌پردازد که زنان با وجود در اختیار داشتن ۵۱٪ از جمعیت کل جامعه بازنمایی بسیار محدودتری در حوزه ادبیات کودکان دارند. آنها با بررسی هشتادوسه کتاب کودک و با محور قرار دادن جنسیت شخصیت‌های اصلی، تصویرسازی‌ها و عناوین بدین نکته پی بردند که اگرچه بازنمایی زنان در داستان‌های کودکان نسبت به دهه هفتاد پیشرفت بسیاری داشته، همچنان کلیشه‌های جنسیتی رواج فراوانی دارد. مهران و همکاران (۱۳۹۵) به بررسی کلیشه‌های جنسیتی در متون و تصاویر کتاب‌های ادبیات فارسی و زبان فارسی سال اول دبیرستان و نقش آنها در انتخاب رشته دانش‌آموزان پرداختند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که بیشترین درصد اسامی و تصاویر کتاب‌ها متعلق به مردان است و در میان فعالیت‌ها عمده‌ترین سهم زنان، فعالیت‌های خانگی و کمترین سهمشان فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی است. در کتاب‌های درسی سال اول دبیرستان کلیشه‌های جنسیتی بسیار یافت می‌شود و چهره ارائه‌شده از زن و مرد با واقعیت‌های اجتماعی سازگار نیستند.

وحدانی و سلیمی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای جایگاه و نقش زن و کلیشه‌های جنسیتی را بررسی کرده‌است. یافته‌های پژوهش حاکی است که با وجود حرکت جامعه ایران به سمت مدرن شدن در همه کتاب‌های کودکان، زنان در قالب کلیشه‌های سنتی تعریف شده و هویت جنسیتی‌شان انفعالی است که نقش اجتماعی چندانی ندارند و همواره مهم‌ترین صفت‌ها برای معرفی زنان مادر بودن است. آنها پیروند و مردان قهرمان و سرنوشت‌سازند.

1.B.A. Brown

2.A.M. Gooden & M.A. Gooden

شیخ رضایی (۱۳۸۶) در تحقیقی با تکیه بر آرای هانت به بررسی کلیشه‌های جنسیتی در ادبیات کودکان می‌پردازد. وی تأکید می‌کند که اگرچه ادبیات کودک به‌عنوان یک حرفه - و حرفه‌های وابسته همچون قصه‌گویی، تدریس ادبیات کودک و مطالعه آن در سلطه جنس مؤنث است، لیکن از جنبه محتوایی مردانه است؛ به این معنا که نحوه بازنمایی شخصیت‌های مؤنث و مذکر بدین گونه است که شخصیت‌های داستانی مذکر دارای اعتمادبه‌نفس بالا و غالب‌اند و شخصیت‌های مؤنث عمدتاً وابسته و منفعل.

### ۳- مبانی نظری و شیوه پژوهش

#### ۳-۱- مبانی نظری

زبان‌شناسی فرهنگی، از زیرشاخه‌های علم زبان‌شناسی شناختی، به بررسی نقطه تلاقی زبان، فرهنگ و مفهوم‌سازی‌های زبانی می‌پردازد. زبان‌شناسان از دیرباز به رابطه زبان و فرهنگ توجه کرده‌اند و محققان در این حوزه پیش‌تر بر رابطه زبان و فرهنگ تأکید داشته‌اند اما امروزه زبان‌شناسان فرهنگی غالباً پایه‌های فرهنگی مفهوم‌سازی‌هایی را بررسی و مطالعه می‌کنند که در زبان رمزگذاری می‌شوند و از طریق صور بلاغی نظیر استعاره، در مکالمه‌ها به‌کار می‌روند (شریفیان، ۲۰۱۱: ۱۵).

از آنجا که نقطه این علم از پارامتری در زبان‌شناسی شناختی شکل گرفته و طبق آن میان زبان و مفهوم‌سازی‌های شناختی برآمده از تجربه‌های انسان ارتباط نزدیکی وجود دارد، زبان‌شناسی فرهنگی تمرکز اصلی خود را بر این مفهوم‌سازی‌های زبانی گذاشته‌است.

«زبان‌شناسی فرهنگی» را نخستین بار لنگاکر<sup>۱</sup>، از پیشگامان زبان‌شناسی شناختی، در مطالعات خود درباره رابطه بین دانش فرهنگی و دستور زبان به کار می‌برد. لنگاکر (۱۹۹۴: ۳۱) خاطر نشان می‌کند که «ظهور زبان‌شناسی شناختی را می‌توان بازگشتی به زبان‌شناسی فرهنگی دانست. در نظریه‌های زبان‌شناسی شناختی، دانش فرهنگی نه تنها منشاء واژگان به حساب می‌آید، بلکه می‌توان آن را اساس شکل‌گیری دستور زبان نیز در نظر گرفت».

این درحالی است که جریان اصلی زبان‌شناسی شناختی، سیر تحقیقات خود را بر پایه بررسی رابطه زبان و مفهوم‌سازی قرار دادند و نقش کلیدی فرهنگ را در مطالعات خود تا حدود زیادی به فراموشی سپردند. در ادامه مسیر و با چاپ کتاب به‌سوی نظریه زبان‌شناسی

1. R. Langacker



فرهنگی<sup>۱</sup> (۱۹۹۶) نوشته پالمر<sup>۲</sup>، این نکته آشکار می‌شود که زبان نوعی بازی با نمادهای کلامی است و بر پایه تصویرسازی ذهن قرار دارد (شریفیان، ۲۰۱۱: ۱۶). به عبارت دیگر می‌توان تعبیر کرد که ریشه تصویرسازی ذهن انسان در فرهنگ قرار دارد و تأثیر این تصویرسازی‌ها بر روایت‌ها، زبان بلاغی، معناشناسی، دستور زبان، گفتمان و حتی آواشناسی قابل پیگیری است (شریفیان، ۲۰۱۷: ۱۶).

یکی از این مفاهیم کلیدی که در غالب رشته‌های مذکور نیز بدان پرداخته شده مفهوم «شناخت» است. این مفهوم در زبان‌شناسی فرهنگی نیز اهمیتی چشمگیر دارد و به‌واقع آن‌گونه که شریفیان ادعا می‌کند: «هدف این علم در نهایت دست یافتن به درک یکپارچه‌ای از مفهوم شناخت و فرهنگ در ارتباط با زبان است» (شریفیان، ۲۰۱۱). از این‌رو، زبان‌شناسی فرهنگی را می‌توان همان شناخت فرهنگی و زبانی تلقی کرد و باید دانست که این چارچوب به بررسی ساحتی از شناخت می‌پردازد که در سطح فرهنگی مطرح است.

شناخت فرهنگی خود دربردارنده دانش فرهنگی است و به‌نحوی تکوینی<sup>۳</sup> در فرایند تعامل میان اعضای یک گروه فرهنگی در طول زمان و مکان شکل می‌گیرد؛ بدین معنا که شناختی که از تعامل میان اجزای یک نظام - یا اعضای یک گروه - حاصل می‌شود، چیزی بیش از حاصل جمع اجزای آن نظام - یا بیش از مجموع شناخت‌های موجود در ذهن تک‌تک اعضای یک گروه - خواهد بود. دیگر ویژگی برجسته نظام شناخت فرهنگی «پویا»<sup>۴</sup> بی است، به این معنا که این شناخت در طول نسل‌ها و نیز در ارتباط با فرهنگ‌های دیگر مدام بازنگری و بازاندیشی می‌شود (شریفیان، ۲۰۱۱: ۲۱-۲۲).

زبان‌شناسی فرهنگی برای نیل به اهداف خود که مهم‌ترین آن همان کشف و درک ارتباط میان شناخت، فرهنگ و زبان است، از ابزار تحلیلی برگرفته از دیگر علوم شناختی همچون «طرح‌واره»، «مقوله» و «استعاره» بهره می‌جوید. حال آنکه این مفاهیم و ابزارهای تحلیل در زبان‌شناسی فرهنگی بازنگری می‌شوند و در قالب «مفهوم‌سازی‌های فرهنگی» بازتعریف می‌شوند. بنابراین، برای درک جنبه‌هایی از شناخت یک فرهنگ به مفهوم‌سازی‌های فرهنگی متوسل می‌شویم که در زبان متجلی می‌شود. مفهوم‌سازی‌های فرهنگی در بطن شناخت

1. Toward a Theory of Cultural Linguistics

2. G. B. Palmer

3. Emergent

4. Dynamic

فرهنگی جای گرفته‌اند. همانا شناخت فرهنگی مفهومی با افق‌های گسترده‌تری است که لازمه فهم آن، شناسایی و بررسی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی نهفته در زبان یک جامعه است.

### ۳-۱-۱- مفهوم‌سازی‌های فرهنگی

مفهوم‌سازی‌های موجود در ذهن انسان به همان اندازه که پدیده‌هایی فردی هستند، اموری فرهنگی نیز به‌شمار می‌روند چراکه اعضای یک گروه فرهنگی همواره در حال تبادل تجربه‌های مفهومی خود با یکدیگرند. نکته اینجاست که انتخاب واژه «مفهوم‌سازی» به‌جای «مفهوم»<sup>۱</sup> تأکیدی بر ماهیت پویای این دسته از پدیده‌های شناختی است (شریفیان، ۲۰۱۱: ۳۳). «مفهوم‌سازی فرهنگی» اصطلاحی است که به فرایندهای شناختی بنیادینی مانند «طرح‌واره‌بندی»، «مقوله‌بندی» و «استعاره» اشاره دارد. در زیر، نخستین این فرایندها، یعنی طرح‌واره‌بندی بررسی می‌شود.

الف. طرح‌واره‌های فرهنگی: طرح‌واره‌های فرهنگی زیرمجموعه‌ای فرهنگ‌ساخته از طرح‌واره‌های شناختی هستند. مفهوم طرح‌واره در بردارنده اصطلاحاتی از قبیل «قاب»، «مفهوم جهانی»، «سناریو»، «مدخل دانشنامه‌ای»، «طرح» و ... است که به‌طور گسترده در علوم شناختی استفاده شده‌اند. برای مثال در روان‌شناسی شناختی طرح‌واره‌ها به‌صورت اجزای سازنده شناخت که به سازماندهی، تفسیر و تبادل اطلاعات کمک می‌کند، تعریف می‌شوند. در زبان‌شناسی فرهنگی با پنج طرح‌واره سروکار داریم:

۱) طرح‌واره‌های رویدادی: طرح‌واره‌های رویدادی از تجربه ما در رویدادهای معین انتزاع می‌شوند و در ذهن افراد یک جامعه طرح‌واره‌های کم‌وبیش مشابهی از رویدادهایی مانند «مراسم خاک‌سپاری و عزاداری» یا «مراسم جشن عروسی» وجود دارد.

۲) طرح‌واره‌های نقشی: آگوستینوس<sup>۲</sup> و واکر<sup>۳</sup> (۱۹۹۵) در تعریف طرح‌واره نقشی می‌نویسند: «ساختار دانشی که افراد از نقش معینی در گروه در ذهن خود دارند». نیشیدا (۱۹۹۹: ۷۵۸) خاطر نشان می‌کند که این قسم از طرح‌واره‌ها در بردارنده دانشی از نقش‌های اجتماعی بوده و نشانگر مجموعه‌ای از رفتارهایی هستند که افراد در موقعیت‌های اجتماعی خاص از خود به نمایش می‌گذارند. به عنوان مثال طرح‌واره نقشی برانگیخته شده از کلمه

1. Concept

2. M. Augoustinos

3. I. Walker

«مادر» در ذهن یک ایرانی با طرح‌واره نقشی برانگیخته شده از این واژه در ذهن یک انگلیسی زبان متفاوت به نظر می‌رسد (شریفیان، ۲۰۱۱: ۴۰).

۳ طرح‌واره‌های تصویری: در برخی زبان‌ها برای بیان عشق میان دو نفر و مفهوم‌سازی «رابطه عاشقانه بین دو نفر» از طرح‌واره تصویری «مسیر» استفاده می‌شود؛ مثلاً در جمله «عشق آنها پستی و بلندی‌های زیادی داشت» شاهد نگاشت طرح‌واره تصویری «مسیر» بر قلمرو «عشق» هستیم. طرح‌واره‌های تصویری طرح‌واره‌هایی هستند که ساختارهایی را برای مفهوم‌سازی‌های معین فراهم می‌کنند. به عبارت دیگر این طرح‌واره‌ها، حاصل انتزاع‌های میانی - یعنی میان تصورات ذهنی و گزاره‌های انتزاعی - هستند که به صورت تصویرهای شمایی در ذهن افراد بازنموده می‌شوند و به‌طور مستقیم به تجربه‌های فیزیکی یا اجتماعی در ارتباط هستند (شریفیان ۲۰۱۱: ۴۰).

۴ طرح‌واره‌های گزاره‌ای: طرح‌واره‌های گزاره‌ای را می‌توان انتزاعاتی دانست که مدل‌های فکری و رفتاری بر آنها استوارند و مفاهیم و روابطی را که بین آنها برقرار است، مشخص می‌کنند. طرح‌واره گزاره‌ای می‌تواند پایه‌ای برای الگوهای متفاوت استدلالی و رفتاری در یک گروه فرهنگی باشد. درجایی که این طرح‌واره‌ها در زبان تجلی می‌یابند می‌توانیم به وضوح شاهد فرهنگ و جهان‌بینی گویشوران آن زبان باشیم. گزاره زیر را که نمونه‌ای از یک طرح‌واره گزاره‌ای در فرهنگ ایرانی است، در نظر بگیرید:

با چادر سفید از خانه پدر رفتن و با کفن برگشتن

این گزاره در زبان دلالت بر نکوهیده بودن طلاق در ذهن ایرانی به‌خصوص در مورد زنان دارد و نشان‌دهنده نگرش منفی ذهن ایرانی به طلاق است.

۵ طرح‌واره‌های احساس: لوتز<sup>۱</sup> (۱۹۸۷: ۲۹۳) عقیده دارد که مفاهیم احساسی و عاطفی می‌توانند نمونه‌ای از طرح‌واره‌های معین باشند. وی مشاهده کرده‌است که احساسات ماهیتاً اموری اجتماعی و شناختی‌اند و بر این باور است که مردم احساسات و عواطف را با توجه به رویدادها و موقعیت‌های مربوط به این احساسات تعریف، تبیین و درک می‌کنند. برای نمونه، افراد برای تعریف احساس شرمندگی متوسل به بیان موقعیت‌هایی می‌شوند که این حس در آن موقعیت‌ها به شخص دست می‌هد و آن را نه نوعی احساس گناه که نوعی نداشتن حس

1. C. Lutz

خوب تعریف می‌کنند. طرح‌واره‌های فرهنگی ممکن است شامل خرده- طرح‌واره‌هایی نیز باشند که در بسیاری از جنبه‌های زبان بازنمایی می‌شوند. طرح‌واره‌های فرهنگی همچنین ممکن است مبنایی برای معناهای کاربردشناختی ارائه کنند، بدین معنا که دانشی که اجرا و ادراک کارگفت‌ها را پشتیبانی می‌کند، دانشی است که فرهنگ-ساخته تلقی شده و از این‌رو به اشتراک گذاشته می‌شود. برای مثال در برخی زبان‌ها نظیر چینی کارگفت «تعارف» با طرح‌واره فرهنگی «غذا خوردن و غذا» بسیار مرتبط است، طوری که مردم از سؤال «غذا خوردی؟» به‌عنوان تعارف استفاده می‌کنند. در زبان‌های دیگر همچون فارسی، تعارفات با طرح‌واره‌های فرهنگی مربوط به سلامتی طرفین گفت‌وگو و اعضای خانواده‌شان مرتبط است و به همین صورت عبارت‌بندی می‌شود. از منظر زبان‌شناسی فرهنگی، داشتن برداشت‌ها و فرضیات صحیح درباره دانش گفت‌وگوکنندگان در وجود طرح‌واره‌های فرهنگی مشترک پیش‌بینی شده‌است. در یک ارتباط موفق فرض بر این گذاشته می‌شود که گویندگان و شنوندگان با این طرح‌واره‌ها آشنایی دارند و این قرابت پیشینی برای درک کارگفت‌ها ضروری است (همان: ۱۴).

### ۳-۱-۲- مقوله‌های فرهنگی

مقوله‌بندی صورت دیگری از مفهوم‌سازی و از بنیادی‌ترین فعالیت‌های شناختی بشری است. این فرایند به شکلی منحصربه‌فرد از سال‌های ابتدایی زندگی آغاز می‌شود. مطالعات بسیاری به بررسی این نکته پرداخته‌اند که کودکان چگونه از سنین بسیار پایین اشیا و اتفاقات و ... را مقوله‌بندی می‌کنند. شریفیان (۲۰۱۷: ۱۵) در پاسخ به این پرسش معتقد است که «آنها معمولاً ابتدا مقوله‌های خودشان را شکل داده و سپس با گذشت زمان و به‌عنوان بخشی از فرایند رشد شناختی‌شان به جست‌وجو و کشف این می‌پردازند که چگونه زبان و محیط فرهنگی که در آن رشد می‌کنند اتفاقات، اشیا، تجارب و مفاهیم را مقوله‌بندی می‌کند». مقوله‌بندی ذاتاً فرایندی فرهنگ-بنیان است. به عقیده گلاشکو، ماگلیو<sup>۱</sup>، متلاک<sup>۲</sup>، و بارسالو<sup>۳</sup> (۲۰۰۸)، پژوهش‌های مقوله‌بندی بر فراگیری و استفاده از مقوله‌هایی تمرکز دارند که یک فرهنگ به اشتراک می‌گذارد و به زبان مربوط است. آنچه مقوله‌بندی فرهنگی می‌نامیم.

1. R. J. Glushko

2. P. P. Maglio

مقوله‌های فرهنگی برای اشیاء، اتفاقات، موقعیت‌ها، حالات ذهنی، دارایی‌ها، روابط و سایر اجزاء تجربه (مانند پرندگان، پارک‌ها، عروسی و ...) وجود دارد. معمولاً، این مقوله‌ها با مواجهه طبیعی کودک با فرهنگ و اطرافیان به‌همراه اندکی آموزش غیرضمنی فراگرفته می‌شود. مقوله‌ها دربردارنده مفاهیمی‌اند که در تداعی «الف» نوعی «ب» است، جای می‌گیرند اما در طرح‌واره‌ها پایه این تداعی بیشتر تجربی است، بدین معنا که عناصر یک طرح‌واره می‌تواند در بافت یکسان یا رویدادهای مشابهی با هم تداعی شوند (شریفیان، ۲۰۱۱: ۵۹).

برای روشن‌تر شدن تفاوت میان طرح‌واره‌های فرهنگی و مقوله‌های فرهنگی می‌توان از مثال عروسی استفاده کرد. عروسی به‌عنوان یک مقوله فرهنگی به رویدادی اطلاق می‌شود که نقیض رویدادهایی همچون نامزدی یا مراسم شام است. حال آنکه عروسی به‌عنوان یک طرح‌واره فرهنگی دربرگیرنده تمامی جنبه‌های این اتفاق است، از جمله تمامی رسوم این مراسم، توالی اتفاقات، نقش سایر اعضای شرکت‌کننده در مراسم و انتظاراتی که از این نقش‌ها می‌رود. این نکته نیز مهم است که مقوله‌ها و خرده-مقوله‌ها تنها نشان و برچسب نیستند چراکه هنجارها و انتظارات رفتاری و زبانی خاصی به دنبال دارند.

### ۳-۱-۳- استعاره‌های فرهنگی

حوزه دیگری از زبان که مفهوم‌سازی‌های فرهنگی با آن تجربه‌ها را رمزگذاری می‌کند استعاره است. در بسیاری از کشورهای صنعتی، مردم «زمان» را به‌عنوان کالایی مفهوم‌سازی می‌کنند که می‌تواند «ذخیره»، «خرج» یا «پس‌انداز» شود. زمان اندیشه‌ای است که در واژگان غیرانتزاعی مفهوم‌سازی می‌شود. در زبان‌شناسی شناختی این شکل از مفهوم‌سازی «نگاشت مفهومی» یا «استعاره مفهومی» نامیده می‌شود. برخلاف طرح‌واره‌های فرهنگی و مقوله‌های فرهنگی و همچون استعاره‌های مفهومی، استعاره‌های فرهنگی صورتی از مفهوم‌سازی را در حوزه‌های مختلفی به‌نام حوزه مبدأ و حوزه مقصد شامل می‌شود (شریفیان، ۲۰۱۷: ۱۷-۱۸).

در زبان‌شناسی فرهنگی اما استعاره‌های فرهنگی، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی هستند که بسیاری‌شان ریشه در سنت‌های فرهنگی همچون طب سنتی، مذاهب باستانی و ... دارند. زبان‌شناس چینی، نینگ یو<sup>۳</sup> نشان داده‌است که برای مثال، چگونه اصطلاحات زبانی

---

1. T. Matlock  
2. L.W. Barsalou  
3. Y. Ning

به‌خصوصی در زبان چینی منعکس‌کننده مفهوم‌سازی‌هایی مرتبط با «قلب» هستند؛ چنانکه در فلسفه چین باستان «قلب» مرکز اصلی شناخت و قلمرو فعالیت‌های شناختی و حسی تلقی می‌گردد (یو، ۲۰۰۷: ۲۷). استعاره فرهنگی که یو بدان می‌پردازد استعاره «قلب فرمانروای بدن» است. وی (۲۰۰۳: ۲۹) درباره رابطه بدن، فرهنگ و استعاره می‌نویسد: استعاره‌های مفهومی، معمولاً از تجربه‌های بدنمند ریشه گرفته‌اند؛ البته این تجربه‌های بدنمند برای ورود به قلمروهای مقصد در استعاره‌های مفهومی باید از صافی مدل‌های فرهنگی عبور کنند؛ و از طرف دیگر مدل‌های فرهنگی نیز غالباً با همین استعاره‌های مفهومی انتظام می‌یابند. برای اشاره به یک نمونه از استعاره‌های مفهومی برآمده از تجربه‌های بدنمند در زبان فارسی، می‌توان به استعاره «دل جایگاه احساسات، عواطف و امیال» اشاره کرد. بسیاری از افعال در زبان فارسی دلالت بر این استعاره دارند؛ دل باختن (عاشق کسی شدن)، دلبری کردن / دلربایی کردن (کسی را شیفته خود ساختن)، دل کسی را به‌دست آوردن (خشنودی و رضایت قلبی کسی را داشتن). اینها نمونه‌هایی از مفهوم‌سازی است که در آن عاشق قلب را «به‌دست آورده» یا «کسب کرده». گویی قلب به‌مثابه جایگاهی است که می‌توان آن را اختیار کرد. در مجموع، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی ابزار تحلیلی کارآمدی در اختیار محقق قرار می‌دهد که برای بررسی جنبه‌های کاربردشناسانه زبان مفید است؛ اول آنکه، به‌کارگیری ابزار کاربردشناختی مانند نشانگرهای کاربردشناختی، می‌تواند با مفهوم‌سازی‌های خاص هر فرهنگ تداعی شود. نیز، در کانون استفاده از اصطلاحاتی همچون «استنتاج»، «معنای ضمنی» و غیره، ایده «مفهوم‌سازی» نهفته است. وقتی گفته می‌شود کاربرد فلان ابزار زبانی دارای معنای ضمنی معینی است، درواقع، به مفهوم‌سازی‌هایی اشاره می‌شود که با کاربرد آن ابزار خاص زبانی در ذهن گوینده / شنونده تداعی می‌شود (شریفیان، ۲۰۱۱: ۶۷-۶۹).

### ۳-۲- روش‌شناسی

سؤال مهمی که در بسط زبان‌شناسی فرهنگی به‌عنوان یک پارادایم میان‌رشته‌ای همواره مطرح بوده، روش‌شناسی آن است. از منظر روش‌شناسی، زبان‌شناسی فرهنگی گونه‌ای از زبان‌شناسی قوم‌شناسانه است، اما فراتر از زبان‌شناسی قوم‌شناسانه نیز می‌رود. از منظر زبان‌شناسی فرهنگی، بررسی زمینه‌های فرهنگی-جامعه‌شناختی یک زبان به شکل مفهوم‌سازی‌های فرهنگی که زیربنای کاربرد زبان برای ساخت معنا هستند، تجلی می‌یابد.

به عقیده شریفیان (۲۰۱۷) تحلیل زبان‌شناسی فرهنگی می‌تواند به محض اینکه محقق یک یا چند مشخصه مخصوص در زبان خویش یافت که مفهوم‌سازی‌های فرهنگی به‌خصوصی را رمزگذاری می‌کند، آغاز گردد. برای مثال کلماتی وجود دارند که ترجمه نمی‌شوند. چنین کلماتی در واقع مفهوم‌سازی‌هایی را رمزگذاری می‌کنند که ذاتاً فرهنگ-ویژه هستند.

همچنین رویکرد دیگری که در پژوهش‌های زبان‌شناسی فرهنگی استفاده می‌شود، شناسایی یک مفهوم / واژه کلیدی در حوزه‌ای به‌خصوص همچون مفهوم دموکراسی به‌عنوان کلیدواژه در سیاست است. در این صورت، می‌توان ریشه‌های فرهنگی / تاریخی مفهوم را در سنت‌های به‌خصوصی در محیط فرهنگی مشخص بررسی نمود.

یکی از چارچوب‌های روش‌شناختی شناخته‌شده در پژوهش‌های زبان‌شناسی فرهنگی که به‌ویژه برای پژوهش‌های تطبیقی بسیار کارآمد بوده، «تحلیل قوم‌شناسانه - مفهومی متن / تصویر» است. این روش را نخستین بار دین<sup>۱</sup> (۲۰۱۷) برای مقایسه مفهوم‌سازی‌های فرهنگی در کتاب‌های درسی زبان انگلیسی، که به دو صورت بومی و بین‌المللی برای آموزش دانش‌آموزان ویتنامی تدوین شده بودند، مطرح و به کار گرفت.

دین در پژوهش خود با کاربرست روش‌شناسی عنوان‌شده، تصویر دقیقی از تفاوت مفهوم‌سازی‌های فرهنگی رمزگذاری شده در دو کتاب ارائه کرد و به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو فرهنگ در مفهوم‌سازی‌ها درباره یک واژه / مفهوم خاص پرداخت. وی به بررسی مقوله رویدادی نوشیدن چای، آن‌طور که در کتاب‌های تألیف‌شده بومی و بین‌المللی مفهوم‌سازی شده‌اند، در دو فرهنگ ویتنامی و انگلیسی پرداخت و در نتیجه کار خود به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در طرح‌واره‌ها و خرده-طرح‌واره‌ها اشاره کرد.

از آنجاکه پژوهش حاضر نیز بررسی از نوع مقایسه‌ای است و پژوهشگران آن به‌دنبال مقایسه آثار تألیفی فارسی در حوزه ادبیات کودک در دو گروه سنی «الف» و «ب» هستند، چارچوب پیشنهادی وی را با اندکی تغییر روشی مناسب برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مطرح شده می‌دانند. دیگر ویژگی روش‌شناسی حاضر این است که علاوه بر بررسی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی در متن، به تحلیل تصاویر نیز پرداخته‌است و تصویر را جزء ارزشمند و قابل‌اعتنایی از یک تحلیل جامع تلقی می‌کند. در اهمیت تصویر می‌توان به این گفته

---

1. T. N. Dinh

احمدی (۱۳۷۱) اشاره کرد که «هر چیز که می‌بینیم مجموعه‌ای از نشانه‌های دیداری است. دیدن پیش از واژگان و زبان وجود دارد. کودک با نگرستن -پیش از آنکه حرف بزند یا حرف کسی را بفهمد- می‌شناسد» (احمدی، ۱۳۷۱: ۱۶).

درواقع، انسان با تصویر تولد یافته، بزرگ شده و زندگی می‌کند. بسیاری از متخصصان ادبیات کودک و روان‌شناسان بر این‌اند که تصویر جزء جدایی‌ناپذیر کتاب‌های کودکان است. به‌ویژه برای پیش از دبستان، در بسیاری از کتاب‌های تألیف‌شده حجم تصاویر بر متن پیشی می‌گیرد و برای پُر کردن فاصله خواندن و درک آنان از داستان به‌کار می‌رود. در چنین کتاب‌هایی تصویر نقش بسیار پررنگ و چشمگیری در رساندن پیام متن بر عهده دارد؛ تصویر و متن در امتداد یکدیگر حرکت می‌کنند و مکمل هم هستند.

در چارچوب پیشنهادی دین دو مرحله از پژوهش شامل بررسی موشکافانه‌ای درباره پیشینه مفهوم فرهنگی در حوزه‌هایی از قبیل انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی و... و در مرحله دیگر کشف ارتباط میان پژوهش‌های صورت‌گرفته در حوزه‌های فوق با مسأله پژوهش حاضر است. از آنجا که هدف این تحقیق بررسی و تحلیل کلیشه‌های جنسیتی به شیوه هم‌زمانی است، از دو مرحله یادشده در روش‌شناسی دین چشم‌پوشی می‌کنیم و در مجال دیگر بدان می‌پردازیم. لذا، پژوهش ما دو مرحله دارد:

مرحله اول، شناسایی مفهوم‌سازی‌های فرهنگی منعکس‌شده در متون؛ این مفهوم‌سازی‌ها ممکن است در عنوان یا مفاهیم کلیدی که سراسر متن بر محور آن حرکت می‌کند، گنجانده شده باشد. به‌عبارت دیگر، تمام مفهوم‌سازی‌های فرهنگی اعم از طرح‌واره‌ها، مقوله‌ها و استعاره‌ها در داستان‌های کودکان گروه‌های سنی «الف» و «ب» جمع‌آوری خواهند گردید.

مرحله دوم، تحلیل و بررسی نشانه‌شناسانه تصاویر کتاب‌های کودک در دو گروه سنی برای بررسی اینکه آیا تصاویر مفهوم‌سازی‌های فرهنگی را همسو با متن منعکس می‌کنند یا نه. در پایان این مرحله می‌توانیم به سؤال نخست پژوهش که بود یا نبود شباهت‌ها و تفاوت‌های معنادار میان کلیشه‌های جنسیتی در دو گروه است، پاسخ دهیم. نیز می‌توان میزان این کلیشه‌ها را که مسئله پرسش دوم است، بررسی کرد. در پایان نیز به تحلیل داده‌ها در چارچوب نظریه‌های فمینیستی و با یاری از برخی مفاهیم جامعه‌شناختی در بستر فرهنگی ایران کنونی خواهیم پرداخت تا تفسیر زبانی و فرهنگی درخوری از مقایسه این مفهوم فرهنگی به دست داده باشیم.



### ۳-۲-۱- داده‌های پژوهش

پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی توصیفی-تحلیلی درصدد بوده‌است تا از منظر زبانی و فرهنگی به مقایسه مفهوم فرهنگی کلیشه جنسیتی در ادبیات کودکان بپردازد. از این رو، تعداد چهل داستان در حوزه ادبیات کودک در دو گروه سنی «الف» و «ب» به‌عنوان پیکره‌ای برای بررسی مفهوم کلیشه جنسیتی در نظر گرفته شده‌است. پس، به‌طور مساوی بیست اثر از میان آثار منتشرشده در گروه سنی «الف» و بیست اثر در گروه سنی «ب» انتخاب شد. براساس این تقسیم‌بندی، گروه سنی «الف» (سال‌های پیش از دبستان) آثار تدوین‌شده برای کودکان ۰-۶ سال، و گروه سنی «ب» آثار تدوین‌شده برای ۷-۹ سال (سال‌های آغازین دبستان) است (حجازی، ۱۳۸۷: ۶۵). تقسیم‌بندی گروه‌های سنی در ایران را ابتدا کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و سپس سایر ناشران حوزه کودک به کار گرفتند.

جمع‌آوری داده‌ها، ابتدا با تحقیق از کتابخانه‌های اینترنتی مختص ادبیات کودک و نوجوان و همچنین مراجعه حضوری به بخش کودک کتابخانه‌ها، نیز انتشارات فعال در حوزه نشر آثار کودک و نوجوان آغاز گردید. سپس با اطلاعات به‌دست آمده، به‌ویژه بهره‌گیری از پایگاه اینترنتی «کتابک»<sup>۱</sup> که زیر نظر شورای کتاب کودک<sup>(۱)</sup> است، لیستی از کتاب‌های منتشرشده نویسندگان ایرانی در گروه‌های سنی هدف تهیه گردید؛ در گروه سنی «الف» ۵۳ کتاب و در گروه سنی «ب» ۵۰ کتاب. در مرحله بعد بیست عنوان کتاب در هر گروه سنی، به‌طور تصادفی انتخاب شد. در گروه سنی «الف» برای حفظ یکپارچگی و انسجام، تنها داستان‌های کودکان را هدف قرار دادیم و از کتاب‌های تصویری و اشعار کودکان صرف‌نظر کردیم.

### ۴- یافته‌های پژوهش

#### ۴-۱- مقوله‌های فرهنگی مرتبط با کلیشه‌های جنسیتی گروه سنی «الف» و «ب»

مقوله‌های فرهنگی شناسایی‌شده در داستان‌ها به شرح زیر است:

الف. خانواده: زیرمقوله‌هایی چون پدر، مادر و فرزندان (فرزند دختر و پسر) دارد. از آنجاکه داستان‌های کودکان، اغلب بر محور خانه و خانواده شکل می‌گیرد، خانواده و روابط خویشاوندی از برجسته‌ترین و پرتکرارترین مقوله‌های فرهنگی است. خانواده همچنین بستر

1. <https://ketabak.org>

وسعی را برای تولید و بازتولید کلیشه‌ها و مسائل جنسیتی مهیا ساخته‌است. نکته مهم در این مقوله تعریف عمیقاً سنتی و کلیشه‌ای است که از خانواده در عموم داستان‌های این گروه سنی ارائه شده‌است؛ از چهل داستان، بیست‌وهفت داستان به‌نوعی درگیر مفهوم خانواده بوده و تعریف این مفهوم در آنها تعریف کلیشه‌ای خانواده، متشکل از پدر، مادر و فرزند(ان) است و از شکل‌های دیگر خانواده (مادر/ فرزند یا پدر/ فرزند) سخنی به میان نیامده‌است.

ب. نقش‌های شغلی: زبان به‌کار رفته در زمینه شغل و نوع نگاه نویسندگان کودک به شغل‌ها از بارزترین مفهوم‌سازی‌های مرتبط با مسئله جنسیت در این داستان‌ها بوده‌است. طرح‌واره‌های متعددی از زنانه یا مردانه بودن نقش‌های شغلی گفته‌اند که زمینه بازتولید و انتقال کلیشه‌های جنسیتی به نسل‌های بعدی را فراهم می‌سازند.

ج. مکان: از مضامین پرتکرار، مکان‌هایی هستند که افراد به تناسب جنسیت و جایگاه‌شان در آنها ظاهر می‌شوند. به‌عنوان مثال خانه، خیابان، مدرسه و ... همگی نمونه‌هایی از مقوله مکان هستند. حال مقوله خانه شامل زیرمقوله‌هایی چون آشپزخانه، پذیرایی، اتاق خواب و ... است. در داستان‌ها، به‌ویژه در گروه سنی «الف» زنان به‌طور حداکثری در داخل خانه، به‌خصوص آشپزخانه حضور دارند و مردان، عموماً در فضای بیرون از منزل.

د. ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری: منتسب کردن یک ویژگی شخصیتی و رفتاری، به‌خصوص به جنسیتی خاص و اصرار بر آن را می‌توان برآمده از باوری کلیشه‌ای دانست که در بازتولید چنین تفکرهایی نقش بسزایی دارد. صفاتی چون خجالتی، ترسو، ساده‌لوح، زودباور و ... ورای جنسیت افراد می‌تواند زنانه یا مردانه باشد و نسبت این صفات به یک جنسیت تأثیر بسزایی در شکل‌گیری چنین کلیشه‌ای در ذهن کودک دارد.

هـ. اسباب‌بازی: اسباب‌بازی زیرمقوله‌هایی مانند عروسک، ماشین، لگو، تفنگ و ... دارد. و حیوان یا موجود خیالی: این مقوله مانند غول و زیرمقوله‌های آن با صفت‌های آقا یا خانم به‌کار رفته و از این‌رو دلالتی کلیشه‌ای در بر دارد.

## ۲-۴- طرح‌واره‌های مرتبط با مقوله‌ها در دو گروه سنی «الف» و «ب»

## الف) طرح‌واره‌های مرتبط با مقوله خانواده

گروه سنی «الف»	گروه سنی «ب»
<b>طرح‌واره مرد به‌عنوان رأس خانواده و صاحب‌اختیار زن و فرزندان</b>	
پدر کلید در بود و مادر کلید کمد. عاقبت شاه‌نخودی از رخت‌خوابش بیرون آمد. جناب نخودی شاه تشریف بیاورید اینجا.	آقا غوله صبح که از خواب بیدار شد، گفت: دخترا برام خامه با مربای توت‌فرنگی بیارین. جناب پدر شاهزاده ملیکا! من می‌خوام برم اون گل رو برای شاهزاده‌خانم بیارم. کلاغ پدر پرید و رفت آن طرف برکه تا شاید بتواند دوستانش را به خانه برگرداند.
<b>طرح‌واره مرد به‌عنوان تأمین‌کننده نیازهای خانواده (نقش اقتصادی)</b>	
- پولش را داری؟ - بابام می‌آید حساب می‌کند. قرار است بابام برایم یک دوچرخه بخرد. بابای من یک چهارچرخه برایم خریده.	می‌روم به آنجا که بابام می‌گوید معدن زغال‌سنگ است. جایی که او کار می‌کند. کاری که سفره خالی ما را پر از نان می‌کند. باید اون شکلات گنده رو که بابات دیروز برات خرید بدیش به من.
<b>طرح‌واره زن به‌عنوان مسئول رسیدگی به امور خانه و نگهداری از فرزند(ان)</b>	
مامان برای شام ماکارونی درست کرده بود. مامان و بچه رفتند زیرزمین. کوئی کوئی دست مامانش را گرفت و یواش یواش او را به آشپزخانه برد. مادر از توی آشپزخانه گفت: ...	مادرش سفارش کرد که حتماً موقع سال تحویل خانه باشند تا به هم دور سفره هفت‌سین بنشینند. اگر جای من بودی از مادرت جدا نمی‌شدی. چون ممکن بود کسی تو را با خودش ببرد و تو بترسی.

طرح‌واره مرد به‌عنوان رأس خانواده و صاحب‌اختیار همسر و فرزندان در گروه سنی «الف» و «ب» هرکدام سه نمونه زبانی داشت. استفاده از واژگان آقا، جناب یا شاه دلالت بر جایگاه پدر/ شوهر در خانواده دارد. طرح‌واره مرد به‌عنوان تأمین‌کننده نیازهای خانواده (نقش اقتصادی) در گروه سنی «الف» سه نمونه و در گروه سنی «ب» دو نمونه زبانی داشت. در هیچ داستانی گزاره‌ای مبنی بر نقش اقتصادی زنان، به‌خصوص در خانواده یافت نشد. شخصیت کودک داستان، همواره از پدر به‌عنوان خریدکننده یا جایزه‌دهنده یاد می‌کند. طرح‌واره زن به‌عنوان مسئول رسیدگی به امور خانه و فرزندان در گروه سنی «الف» در سه گزاره زبانی و در گروه سنی «ب» در سه گزاره وجود داشت. پس از طرح‌واره‌های غالب و

پرتکرار، به‌ویژه در گروه سنی «الف» است. این پژوهش قصد انتقاد و نفی نقش پرنس و بی‌بدیل زن در جایگاه مادر خانواده ندارد بلکه این رویکرد را نقد می‌کند که از نقش اساسی پدر در رسیدگی به امور فرزندان سخنی نیست.

### ب) طرح‌واره‌های مرتبط با مقوله ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری

گروه سنی «الف»	گروه سنی «ب»
<b>طرح‌وارهٔ پسر به‌عنوان شخصیت اصلی یا قهرمان داستان</b>	
در شانزده داستان شخصیت‌های اصلی پسر بوده‌اند.	از بیست داستان، در سیزده داستان شخصیت اصلی یا قهرمان (در برخی موارد هر دو) پسر یا مرد بوده‌اند.
<b>طرح‌وارهٔ دختر به‌عنوان شخصیتی فرعی و حاشیه‌ای</b>	
موردی یافت نشد.	موردی یافت نشد.
<b>طرح‌وارهٔ پسر به‌عنوان رهبر</b>	
موردی یافت نشد.	پسر گفت: واه ... آره! بیا برویم شاید بتوانیم یک دستگاه ساندویچ‌ساز مو دم‌اسی‌باف پیدا کنیم. پسر جلو رفت و گفت: آقا ما دنبال این دستگاه می‌گردیم. شما نمی‌دانید کجا می‌توانیم پیداایش کنیم؟
<b>طرح‌وارهٔ پسر به‌عنوان فردی خلاق، پویا با روحیه‌ای کنجکاو و جست‌وجوگر</b>	
چرا من تندتند بزرگ نمی‌شوم؟ برای تندتند بزرگ شدن در دنیای بیداری چه کار کنم؟ او هم تصمیم گرفت برای خودش لباسی بدوزد. این طرف بگرد، آن طرف بگرد، تا با برگ درخت، لباس سبزی برای خودش دوخت. او نمی‌دانست فوتبال چه جور بازی است. اما چون جرئتش زیاد بود، جلو رفت و گفت: آقا، من خیلی خوب فوتبال بازی می‌کنم.	به شکمش گفت: کاش یک دستگاهی بود که ساندویچ‌های چاق مفتکی درست می‌کرد، مگر نه؟ پسر گفت: شاید هم باشد! من که دنبالش نگشته‌ام. ببینم آقا کلاغه! تو دزدی خوب بلدی. حاضری با من همکاری کنی؟ شاید زنگ خراب است. علی می‌گوید: غصه نخور. درستش می‌کنم. دانشمند گفت: اتفاقاً همین دیروز این دستگاه را اختراع کردم! همین‌جا منتظرم باشید.
<b>طرح‌وارهٔ دختر خجالتی و ترسو</b>	
موردی یافت نشد.	آتوسا از پسری که همراه دختر است خجالت می‌کشد. چون دختر از شب می‌ترسید قرار شد روز بروند.
<b>طرح‌وارهٔ دختر در موضع ضعف و انفعال از نظر جسمی، فکری و ...</b>	
گریه نکن که دل‌نازکم و ممکن است همین‌جا غش کنم.	ملیکا بلد نبود برود روی دیوار. دختر با التماس گفت: تو رو خدا دلم رو بده! آتوسا با پشت آستین، اشک‌هایش را پاک می‌کند. طفلکی خیلی لاغر و زشت شد.

طبیعی است که در داستانی برای کودک، قهرمان یا شخصیت اصلی کودک باشد اما بسامد قرارگیری دختر یا پسر در جایگاه شخصیت محوری داستان و نحوه بازنمایی دختر و پسر در این جایگاه اهمیت دارد. در گروه سنی «الف» در شانزده و در گروه سنی «ب» در سیزده داستان، شخصیت‌های پسر/مرد شخصیت اصلی یا قهرمان داستان بودند. در پنج داستان از چهل داستان دختران شخصیت اصلی بودند و در باقی موارد شخصیت محوری جنسیت مشخصی نداشت.

در طرح‌واره دختر به‌عنوان شخصیتی فرعی و حاشیه‌ای، به نسبتی که داستان سمت‌وسویی جنسیت‌زده به خود می‌گیرد و پسر در مرکز توجه است، دختر به انزوا کشیده و تصویر او کم‌تر می‌شود. طرح‌واره پسر به‌عنوان رهبر در گروه سنی «الف» هیچ مثالی نداشت و در گروه سنی «ب» در دو جمله از دو داستان بازنمایی شد. حضور پسر در داستان‌های گروه سنی «الف» و «ب»، عموماً در قالب شخصیت‌هایی دارای گره یا ویژگی منفی شخصیتی بوده که در طول داستان با از سر گذراندن تجربیات گوناگون یا بهره‌گیری از راهنمایی بزرگ‌ترها به آگاهی رسیده و به نوعی رشد شخصیتی نائل شده‌اند. اما نکته اینجاست که دختران در هیچ داستانی نقش رهبری نداشتند، تصمیم‌گیر نبودند و غالباً دنباله‌رو بودند.

طرح‌واره پسر به‌عنوان فردی خلاق، پویا با کنجکاو و پرسشگر، در گروه سنی «الف» شش نمونه و در گروه سنی «ب» چهار نمونه دارد. دختران در نظام آموزش و پرورش حاکم بر جامعه محروم و مغفول‌اند، و یاد می‌گیرند فرودست باشند. داستان‌ها جزئی اساسی از نظام پرورشی جامعه است؛ بازنمایی پسر به‌عنوان عنصر فرادست، خلاق، دارای قدرت به چالش کشیدن موضوعات از یک‌سو و به گوشه راندن دختران به‌گونه‌ای بازتولید این کلیشه جنسیتی است که پسران باهوش‌تر، با استعدادتر و تواناترند.

طرح‌واره دیگر، دختر خجالتی و ترسو است. براساس این کلیشه نسبتاً رایج جنسیتی ترسو یا خجالتی بودن صفتی زنانه و شجاعت یا جسارت صفاتی مردانه است. تنها در دو داستان از گروه سنی «ب» شاهد بازتولید این کلیشه بوده‌ایم و در گروه سنی «الف» نمونه‌ای یافت نشد. آخرین طرح‌واره، دختر در موضع ضعف و انفعال جسمی، فکری و ... است. در گروه سنی «الف» تنها در یک مورد و در گروه سنی «ب» در یازده گزاره شاهد بازتولید این تفکر کلیشه‌ای بودیم. صفاتی مانند دل‌نازک، طفلکی، گریان، خُل یا استفاده از افعالی همانند التماس کردن، باختن (قبول شکست)، بلد نبودن، (اشک را) پاک کردن، (دل) جوشیدن،

روی هم‌رفته، دختر را موجودی ضعیف و ناتوان که برای حل مشکلاتش نیازمند کمک شخصیت پسر داستان یا سایرین است به تصویر می‌کشد.

### ج) طرح‌واره مرتب با مقوله نقش‌های شغلی

گروه سنی «الف»	گروه سنی «ب»
<b>طرح‌واره شغل‌هایی که به زنان نسبت داده می‌شود.</b>	
خانم معلم گفت: برای اینکه به خانه بروی باید کفش‌هایت را از کمد کفش‌ها برداری! توی کلاس نقاشی، خانم غازه از بچه‌ها خواست نقاشی بکشند.	تقریباً یک ساعت پیش مادر آتوسا به شیرین خانم تلفن کرد و از او خواست که زودتر لباس آتوسا را آماده کند. مادر پای دار قالی بود.
<b>طرح‌واره شغل‌هایی که به مردان نسبت داده می‌شود.</b>	
بچه گفت: مامان بزرگ! می‌شود پولش را خودم بدهم به آقای فروشنده؟ این نگهبان پارک بود که دست روی سرش می‌کشید. عمویقال در دکان تاریکش، پشت ترازو نشسته بود. نانوا خندید. یک نان داغ به او داد و گفت: بفرما بهمون کوچولو!	مادرش به آقای آرایشگر سفارش کرده بود که موهای او را زودتر کوتاه کند اما آقای آرایشگر کار خودش را می‌کند. ملیکا تا دم در خانه آقای نویسنده همه‌اش توی فکر بود. سرآشپز پسر را خیلی دوست داشت. - چشم اوستا سرآشپز. بابام کارگر معدن است. آقای دانشمند خسته لیخندی زد.

در این مقوله، نخستین طرح‌واره، طرح‌واره شغل‌های زنانه است. در گروه سنی «الف» سه مورد و در گروه سنی «ب» دو مورد از این طرح‌واره دیده می‌شود، یعنی در مجموع تنها در پنج داستان زنان شغلی و رای نقش مادری دارند. حال آنکه در سی‌وهفت داستان در دو گروه سنی، مردان شغل و جایگاهی اجتماعی و رای نقش پدری یا همسری داشتند. نکته دیگر شغل‌هایی است که به زنان نسبت داده شد. در گروه سنی «ب» خیاطی و قالی‌بافی آن هم در خانه آمده‌است. شغل معلمی نیز در سه داستان از گروه سنی «الف» آمده. شغل‌های مردان اما همه خارج از خانه بوده و آنها را در چرخه روابط اجتماعی قرار داده‌است.

### د) طرح‌واره‌های مرتبط با مقوله مکان

گروه سنی «الف»	گروه سنی «ب»
<b>طرح‌واره فضاهای زنانه</b>	
بچه آمد توی آشپزخانه. مامان گفت: بچه! چرا با دوستات بازی نمی‌کنی؟	موردی یافت نشد.

مادر جان من بزرگ شده‌ام! چیزی نمی‌خواهی برایت بخرم؟ مادر گفت: برو بقالی دو تا قوطی کبریت بخر. خانم خانه جلوی در آمد.	
<b>طرح‌واره فضاهای مردانه</b>	
شغل‌های مردان همگی بیرون خانگی هستند اما بازنمایی زنان، غالباً در خانه یا شغلی محدود همچون معلمی است.	شغل‌های مردان همگی بیرون خانگی هستند اما بازنمایی زنان، غالباً در خانه یا شغلی محدود همچون معلمی است.

شغل‌های بیرون از خانه را مردانه و خانه‌داری، مادری و شغل‌های خانگی را زنانه دانستن، از طرح‌واره‌های غالب داستان‌هاست. این طرح‌واره در دو مثال از داستان‌های گروه سنی «الف» در زبان آمد و لایه‌های زیرین متن، تصاویر و گفتمان داستان نشانه‌هایی برای پیگیری این مفهوم فرهنگی‌اند. چنین تفکری، علاوه بر بازتولید ایدئولوژی رایج جنسیتی، به نوعی تقسیم فضا منجر می‌شود؛ خانه برای زن است، و جامعه محیطی مردانه و محلی برای فعالیت و کسب درآمد مردان.

ه) طرح‌واره‌های مرتبط با مقوله حیوانات و موجودات خیالی

گروه سنی «الف»	گروه سنی «ب»
<b>مردنمایی حیوانات و موجودات خیالی</b>	
	آقا کلاغه حواست جمع باشه. آقا غوله داشت صبحانه می‌خورد. جناب قورباغه.
<b>زن‌نمایی حیوانات و موجودات خیالی</b>	
خاله سوسکه به نمایندگی از همسایه‌ها یک جایزه به کوتی کوتی داد. خاله موشه چیز ترسناک را از روی کله کوتی کوتی برداشت. خانم غازه از بچه‌ها خواست نقاشی بکشند.	شیر ننه گاو را بدوش تا من بروم تنور را آتش کنم. خاله موشه سبد را روی زمین گذاشت و خوابید.

حیوانات و موجوداتی چون غول، پری و ... حضوری پررنگ در شخصیت‌های داستانی کودکان دارند و نویسندگان برای آنها جنسیت قائل شده‌اند. بررسی نمونه‌هایی از صفات جنسیت-محوری که به این کلمات الصاق گردیده نمایانگر بازتابی از کلیشه‌های جنسیتی است. در طرح‌واره مردنمایی حیوانات و موجودات خیالی تنها در گروه سنی «ب» شاهد شش

گزارهٔ زبانی بودیم. در طرح‌وارهٔ زن‌نمایی در گروه سنی «الف» سه نمونه و گروه سنی «ب» دو نمونه بود. صفات به‌کار رفته برای حیوانات ریزجثه یا ضعیف عموماً صفت خاله، خانم یا ننه بود و حیواناتی چون گول یا شیر با صفت آقا خطاب شده‌اند.

#### ۳-۴- استعاره‌های فرهنگی مرتبط با کلیشه‌های جنسیتی گروه سنی «الف» و «ب»

نظام مفهومی که انسان‌ها براساس آن تفکر می‌کنند، ماهیتی استعاری دارد. کودک نیز بر پایهٔ دانش اندک خود از محیط و واژگان، از آغاز زبان‌آموزی با این تعامل شناختی مواجه است. روان‌شناسانی چون پیازه (۱۹۵۹)، نوجوانی را زمان درک استعاره می‌دانستند، حال آنکه زبان‌شناسی شناختی و به‌دنبال آن زبان‌شناسی فرهنگی معتقد است این دانش به‌صورت ذاتی از ملزومات دانش انتزاعی انسان است (لاکوف و جانسون، ۱۹۸۰). پژوهش‌ها در زبان فارسی نشان می‌دهند که کودکان در حدود دوسالگی نشانه‌هایی از درک استعاره‌های بدنمند دارند و با افزایش سن این رشد پرورش می‌یابد. به‌همین دلیل، داستان‌های منتخب برای استخراج و جمع‌آوری عباراتی که استعاره‌ای مرتبط با کلیشهٔ جنسیتی دارند بررسی شدند و آمارها نشان داد که در داستان‌های گروه سنی «الف» عبارت زبانی که استعاره‌ای مرتبط با مفهوم کلیشهٔ جنسیتی داشته باشد، وجود ندارد.

در گروه سنی «ب»، در دو داستان، چهار جمله با ساختار استعاری و دربردارندهٔ مضامین مرتبط با جنسیت بود. دو نمونه از این استعاره‌ها در زیر آمده‌است. تعابیر زیر در توصیف حالات روحی شخصیت دختر داستان است که در آن برای نشان دادن صفاتی چون «ترسو» یا «مضطرب و پریشان» از تشبیه قلب به ساعت و آب جوش استفاده شده‌است:

قلبش مثل ساعت کار می‌کند.

دلش مثل آب توی کتری می‌جوشد و می‌خواهد بزند زیر گریه.

#### ۴-۴- مقایسهٔ داستان‌های گروه سنی «الف» و «ب»

در پژوهش حاضر، هفتاد و چهار گزارهٔ زبانی در داستان‌های گروه سنی «الف» و «ب» کلیشه‌های جنسیتی و زبان جنسیت‌محور داشتند. سی‌وسه عبارت از داستان‌های گروه سنی «الف» و چهل و یک عبارت از داستان‌های گروه سنی «ب». اگرچه کلیشه‌های جنسیتی در داستان‌های گروه سنی «ب» بسامد بیشتری دارد اما این اختلاف معنادار نیست. کلیشه‌های جنسیتی در سه مقولهٔ خانواده، نقش‌های شغلی و حیوانات و موجودات خیالی در گروه سنی



«الف» با اختلاف اندکی بیشتر از گروه سنی «ب» است. در مقوله خانواده گروه سنی «الف» دوازده کلیشه جنسیتی و گروه سنی «ب» نه کلیشه دارد. هر سه طرح‌واره فرهنگی مرتبط با این مقوله واجد گزاره‌های زبانی در داستان‌ها بوده‌اند. بنابراین در هر دو گروه سنی بسیار بر محور خانواده شکل گرفته و درگیر تفکر جنسیت‌محور بوده‌اند.

در مقوله نقش‌های شغلی، گروه سنی «الف» دوازده کلیشه جنسیتی و گروه سنی «ب» نه کلیشه داشتند. طرح‌واره شغل‌های زنانه و مردانه در داستان‌های هر دو گروه سنی به چشم می‌خورد. نبود تفاوت آماری چشمگیر میان دو گروه دلالت بر این دارد که عرصه حضور زنان در جامعه، همواره آمیخته با کلیشه‌های جنسیتی بوده‌است. در مقوله حیوانات و موجودات خیالی در گروه سنی «الف» پنج مورد و در گروه سنی «ب» سه مورد کلیشه جنسیتی دیده می‌شود. هر پنج نمونه زبانی در گروه سنی «الف» مربوط به استفاده از واژگان جنسیت‌محور زنانه برای حیوانات و در گروه سنی «ب» دو مورد از گزاره‌ها مربوط به واژگان جنسیت‌محور مردانه بوده‌است.

پنه لویه (۱۹۸۸) در بحث زبان جنسیت‌زده اشاره می‌کند که استفاده از صورت‌های زبانی که دلالت بر جنسیتی خاص دارند و عمدتاً تابع گفتمان مردسالارند، زنان را مستثنی می‌کند و این ذهنیت را به وجود می‌آورد که مردان معیار و صورت بی‌نشان و زنان صورت نشان‌دارند. به عقیده وی (۱۹۸۸: ۱۳۶) «چنین کاربردهای زبانی، نامرئی بودن زنان را تداوم می‌بخشد». این موضوع بر دو محور اصلی می‌گردد: واژگان که جنسیت‌های زنانه / مردانه را در خود رمزگذاری می‌کند؛ نشانگرهای دستوری. برای مثال، در داستان‌های هر دو گروه سنی شاهد شخصیت‌هایی همچون موش، قورباغه یا گول بودیم. این حیوانات، در اغلب موارد در ترکیب اضافی همراه با نشانگر جنسیتی آقا یا خانم به کار می‌رود. استفاده از نشانگر خاله برای موش یا آقا برای گول، این طرح‌واره ذهنی را تقویت می‌کند که موجودات بزرگ و قوی چون گول حتماً جنسیت مردانه دارند یا موجود کوچک و ضعیفی چون موش همواره جنسیت زنانه دارد، نیز با رمزگذاری در زبان به بازتولید آن کمک می‌کند. به نظر می‌رسد حیواناتی که با واژگان مردانه به کار رفته‌اند، موجوداتی قوی، پرخاشگر و زورگو، مکار یا از سویی دیگر عاقل و حکیم‌اند. نشانگرهای جنسیتی زنانه اغلب برای حیوانات ریزجثه، مهربان و بی‌آزار و گاه ساده‌لوح به کار رفته‌است که در گروه سنی «الف» بیشتر از گروه سنی «ب» است.

مقوله ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری با اختلاف چشمگیری در داستان‌های گروه سنی «ب» بیشتر از گروه سنی «الف» است. بیست گزاره مرتبط با این مقوله در داستان‌های گروه سنی «ب» و تنها چهار گزاره مرتبط برآمده از داستان‌های گروه سنی «الف» نشان می‌دهد که پرداختن به صفات و ویژگی‌های شخصیتی مضمونی غالب در داستان‌های گروه سنی «ب» است و رویکرد کلیشه‌ای و جنسیت‌محور سهم زیادی از این مقوله دارد.

مقوله مکان یا فضاهای زنانه و مردانه از این‌رو که در تمامی داستان‌ها وجود دارند و جای تحلیل دارند، در بررسی‌های آماری لحاظ نگردید. مکان‌ها به خودی خود زنانه یا مردانه نیستند و چنین تفکیکی هرگز ذات هیچ مکانی نبوده‌است، لیک بسترها، امکانات و مناسبات جاری در هر مکانی فرصت حضور را برای گروهی افزایش داده‌است. در این پژوهش نیز در هر دو گروه سنی «الف» و «ب» حضور زنان به‌طور حداکثری در خانه و وابسته به نقش مادری، خانه‌دار بودن یا تربیت فرزندان بوده‌است و میان دو گروه سنی در این امر وجه شباهت پررنگ‌تر از تمایزهاست. همچنین، بازنمایی آنها در سایر فضاها اغلب محدود به مکان‌هایی از قبیل مدرسه بوده که این به بازتولید کلیشه‌های جنسیتی دامن زده‌است.

بنابراین با وجود تفاوت در تعداد جملاتی که دربرگیرنده مفهومی کلیشه‌ای بوده‌اند، اختلاف معناداری میان مفهوم‌سازی‌های مرتبط با کلیشه‌های جنسیتی در داستان‌های دو گروه سنی وجود ندارد و زبان جنسیت‌محور در داستان‌های هر دو گروه سنی یافت می‌شود. اگرچه زنان در جامعه ایرانی همواره کوشیده‌اند تا از چارچوب کلیشه‌های رایج فاصله گیرند و از بند آن رهایی یابند، شکل غالب بازنمایی آنان در زبان هم‌چنان دچار همان نگاه و تفکر ایدئولوژیک و مردسالار است که البته مبین این است که این جامعه علی‌رغم تلاش‌ها، هم‌چنان در سطوح زیرساختی و لایه‌های عمقی تفکر گرفتار کلیشه‌های جنسیتی است که از پس چندین قرن تاریخ مردسالار سر بر آورده‌است.

##### ۵- نتیجه‌گیری

زبان‌شناسی فرهنگی از جدیدترین رویکردها در حوزه علوم شناختی است که می‌توان از آن در تحلیل مفهوم‌های فرهنگی بهره برد و مفهوم‌سازی‌های فرهنگی را که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در بستر زبان نمود پیدا می‌کند، استخراج کرد. براساس این روش، مقوله‌ها،

طرح‌واره‌ها و استعاره‌های مرتبط با کلیشه‌های جنسیتی در داستان‌های کودکان دو گروه سنی «الف» و «ب» بررسی شد.

همچنین، از مفاهیمی که در ابتدای پژوهش بدان اشاره گردید مفهوم جامعه‌پذیری یا اجتماعی شدن بود؛ فرایندی که طی آن کودک ناتوان به تدریج به شخصی آگاه، دانا و ورزیده در شیوه‌های فرهنگی که در آن متولد شده و رشد یافته، تبدیل می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۴: ۸۶). معیارها، هنجارها و ارزش‌های اجتماعی، درست و غلط با همین فرایند به کودک انتقال می‌یابد و در این میان مسأله هویت جنسیتی از مهم‌ترین‌هاست. کلیشه‌های جنسیتی منعکس‌شده در داستان‌ها می‌توانند تأثیر بسزایی در جامعه‌پذیری کودکان داشته باشند و چارچوب‌های کلیشه‌ای را در زمینه‌های مختلف از ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری زنان و مردان تا نقش‌های شغلی در ذهن آنها استحکام بخشند. در نتیجه، نویسندگان این آثار با هرچه بیشتر فاصله گرفتن از این کلیشه‌های رایج و کاربرد ساخت‌های متفاوت و تازه زبانی که فارغ از کلیشه‌ها و در گفتمان برابری جنسیتی تدوین می‌شوند، می‌تواند جامعه‌ای جسورتر، شجاع‌تر و خلاق‌تر برای یافتن مسیرهای تازه و تجربه‌های زیستی نو پی‌ریزی کند. در نتیجه، بازتولید این کلیشه‌ها در زبان و نقش‌بستن طرح‌واره‌های ذهنی که واجد چنین کلیشه‌هایی هستند در ذهن کودک، می‌تواند الگوهای رفتاری مشخص و تعریف‌شده‌ای را به وی ارائه کند که شکستن و فارغ شدن از آن دشوار و نیازمند آگاهی‌سازی بسیار است.

در پژوهش، کلیشه‌های جنسیتی در گروه سنی «ب» بیشتر از گروه سنی «الف» بوده اما تفاوت چشم‌گیر و معناداری در میزان و تنوع آنها وجود نداشته‌است. شباهت‌ها و تفاوت‌ها عمدتاً در تعداد گزاره‌های زبانی در مقوله‌های فرهنگی بوده و به‌طور کلی مبین این است که اگرچه کلیشه‌های جنسیتی نسبت به گذشته کاهش یافته اما همچنان در زیرلایه‌های متنی و ژرف‌ساخت وجود دارد و بازتولید می‌شود.

### پی‌نوشت

۱. شورای کتاب کودک سازمانی مستقل و غیردولتی و نخستین سازمانی است که برای پیشبرد ادبیات کودکان و نوجوانان در ایران پایه‌گذاری شد. شورا در ۱۳۴۱ با کوشش توران میرهادی (۱۳۰۶-۱۳۹۵) و با همکاری گروهی از کارشناسان تعلیم و تربیت و نویسندگان و هنرمندان، فعالیت خود را آغاز کرد. در طول بیش از نیم‌قرن فعالیت مداوم، شورا کوشید تا به هدف‌های بنیادین خود در زمینه بهبود آثار ادبی برای کودکان و نوجوانان، از نظر

محتوا و شکل، ترویج و تشویق خواندن، توسعه کتابخانه‌های کودک و نوجوان دست یابد؛ همچنین با تألیف فرهنگنامه کودکان و نوجوانان به‌عنوان کتاب مرجع، توانسته منبعی مهم برای اطلاع‌رسانی به کودکان و نوجوانان ایرانی فراهم سازد.

## منابع

- احمدی، ب. ۱۳۷۱. *از نشانه‌های تصویری تا متن*. تهران: مرکز سفیری، خ. ۱۳۸۸. *جامعه‌شناسی جنسیت*. تهران: جامعه‌شناسان.
- شیخ رضایی، ح. ۱۳۸۶. «اگر زیبایی خفته پسر بود»، *پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان*، ۵۱ (۱۲): ۶۰-۵۴.
- متولی، م. ۱۳۸۹. *گفت‌وگو با یازده نویسنده زن*. تهران: نیلوفر.
- معینی‌فر، ح. ۱۳۸۸. «بازنمایی کلیشه‌های جنسیتی در رسانه؛ مطالعه موردی صفحه حوادث روزنامه همشهری»، *فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، ۳ (۲): ۴-۵.
- مقصودی، س. ۱۳۸۳. «بررسی نقش زن در داستان‌های کودکان»، *پژوهش زنان*، ۳ (۲): ۴۳.
- مهران، گ. نراقی‌زاده، ا. ملک‌زاده، ش. ۱۳۹۵. «بررسی نقش کلیشه‌های جنسیتی کتاب‌های ادبیات فارسی و زبان فارسی سال اول دبیرستان در انتخاب رشته تحصیلی دانش‌آموزان دختر و پسر»، *فصلنامه نوآوری‌های آموزشی*، ۶۱ (۱۶): ۴۴-۴۷.
- وحدانی، ف. سلیمی، ف. ۱۳۹۴. «بررسی کلیشه‌های جنسیتی در کتاب‌های ادبیات کودکان (زیر هفت سال)»، *همایش بین‌المللی جستارهای ادبی، زبان و ارتباطات فرهنگی*: ۱۴-۱۶.
- Alvanoudi A. 2017. The interface between language and cultural conceptualization of gender in interaction: The case of Greek. In: Sharifian F. (eds) *Advances in Cultural Linguistics* (pp. 125-147). Singapore: Springer.
- Browne, B.A. 2013. Gender stereotypes in advertising on children's television in the 1990s: A cross-national analysis. *Journal of advertising*, 27(1), 83-96.
- Caesy, N. Sotoudeh, H. 2002. *Television studies: The key concepts*, London & New York: Routledge.
- Dihn, T.N. 2017. Cultural linguistics and ELT curriculum: The case of English textbooks in Vietnam. In sharifian, F.(eds.), *Advances in cultural linguistics*. (pp. 721-745). Springer, Singapore.
- Forker, D. 2016. Gender in Hinuq and other Nakh-Daghestanian languages. *International Journal of Language and Culture*, 3(1), 90-114.
- Gooden, A.M., Gooden, M.A. 2001. Gender representations in notable children's picture books: 1995-1999. *Sex Roles*, 45(1), 45-89.
- Hunt, P. 1994. *An introduction to children's literature* (Vol.37). Oxford: Oxford University Press.

- Lakoff, G., Johnson, M. 1980. *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago press.
- Langacker, R. 1994. Culture, cognition and grammar. In M. Putz (eds.), *Language contact and language conflict* (pp. 25-53). Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.
- Lutz, C. 1987. Goals, events and understanding in Ifaluk emotion theory. In N. Quinn @ D. Holland (eds.), *Cultural models in language and thought* (pp. 181-238). Cambridge: Cambridge University Press.
- Nishida, H. 1999. A cognitive approach to intercultural communication based on schema theory. *International Journal of Intercultural Relations*, 23(5), 758.
- Penelope, J. 1988. Prescribed Passivity: The language of sexism. In *The Nebraska Sociological Feminist Collective* (eds.), *A feminist ethic for social science research*. Lewiston/ Queenston: Edwin Mellen Press, 38-60
- Sarvasy, H. 2016. Sexless babies, sexed grandparents: Nungon gendered person terms. *International Journal of Language and Culture*, 3(1), 115-136.
- Sharifian, F. 2009. On collective cognition and language. In H. Pishwa (Ed), *Language and social cognition: Expression of social mind*. Berlin: Mount de Gruyter.
- Sharifian, F. 2011. *Cultural conceptualizations and language: Theoretical framework and applications*. Amsterdam: John Benjamins.
- Sharifian, F. 2017. *Cultural Linguistics*. Amsterdam/PA: Benjamins.
- Yu, N. 2007. Heart and cognition in ancient Chinese philosophy, *Journal of Cognition and Culture*, 7(1), 27.

## نقش دلالت زمانی در تبیین کاربردهای حال التزامی در زبان فارسی معاصر

مونا ولی‌پور<sup>۱</sup>

شفیع نعیمایی عالی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۳

### چکیده

در این پژوهش در جست‌وجوی تبیینی یکدست برای تمامی کاربردهای حال التزامی در زبان فارسی معاصر، ابتدا با اتکا به پیکره‌ای با حدود ۳۰۰۰ جمله حال التزامی، استخراج و دسته‌بندی شده‌است. در جملات ساده و در بندهای موصولی، عامل التزامی‌ساز عموماً معنایی است. عامل التزامی‌ساز در بندهای متممی و بندهای قیدی، به ترتیب فعل جمله اصلی و حرف ربط است. در ادامه با استفاده از رویکرد کامری و تمایز سه‌شقی زمان گفتار، زمان رویداد و زمان مرجع نشان دادیم که حال التزامی دارای زمان نسبی (مقابل زمان مطلق) است. همچنین با اتخاذ رویکرد درزی و کواک در تبیین کاربردهای التزامی در بندهای متممی، به بررسی کاربردهای این وجه در جملات ساده و بندهای موصولی و قیدی جملات مرکب پرداخته‌ایم. نتیجه اینکه زمان مرجع در جملات ساده و بندهای موصولی برابر با زمان گفتار است؛ طوری که این افعال لزوماً به حال یا آینده اشاره دارند. در بندهای متممی فعل بند اصلی، زمان مرجع فعل التزامی است. زمان مرجع در بندهای قیدی بسته به نوع حرف ربط، ممکن است برابر با زمان گفتار یا زمان فعل اصلی باشد. چه زمان مرجع، برابر با زمان گفتار باشد و چه برابر با زمان فعل اصلی باشد، در هر صورت فعل التزامی دارای «زمان نسبی غیر گذشته» است.

واژگان کلیدی: وجه، زمان دستوری، التزامی، زمان نسبی، زمان مرجع

✉ m\_valipour@sbu.ac.ir

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی

۲. دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان، دانشگاه علامه طباطبایی

## ۱- مقدمه

وجه<sup>۱</sup> مقوله‌ای صرفی- نحوی (دستوری) و معنایی است که دیدگاه گوینده درباره محتوای گزاره را بیان می‌کند و به‌طور کلی ناظر بر عدم قطعیت گزاره است. بیشتر زبان‌شناسان، از جمله پژوهشگران ایرانی بر این تعریف و تعریف‌های مشابه آن اجماع دارند (نک. اخلاقی، ۱۳۸۶: ۸۳؛ رحیمیان و عموزاده، ۱۳۹۲: ۲۲؛ ایلخانی‌پور، ۱۳۹۴: ۱۳، متولیان، ۱۳۹۵: ۱۲۷). براساس تعریف پورتنر<sup>۲</sup> (۲۰۰۹: ۱) وجه پدیده‌ای زبانی است که دستور از طریق آن، امکان صحبت کردن درباره موقعیت‌هایی را فراهم می‌کند که ضرورتاً واقعی نیستند.

در دستورهای سنتی فارسی، وجه در مقام مقوله‌ای کلی و معنایی بررسی نشده‌است؛ بلکه صرفاً به بازنمود آن در ساختمان فعل، یعنی «وجه فعلی» اشاراتی شده‌است. وجه فعلی آن جنبه از وجه است که در ساخت‌واژه فعل و از طریق صرف آن نمودار می‌شود و یک مقوله دستوری است. وجه در این مفهوم، معادل اصطلاح انگلیسی mood است (اخلاقی، ۱۳۸۶: ۸۳). اما در دو دهه اخیر عمده زبان‌شناسان یا دستورپژوهان به جنبه‌های دیگر مفهوم وجه، از جمله جنبه‌های معناشناختی نیز پرداخته‌اند.

به‌طور کلی، بر سر وجود سه وجه فعلی در فارسی اجماع وجود دارد<sup>(۱)</sup>: اخباری، التزامی و امری. فارغ از درستی و نادرستی قائل شدن به این انواع (نک. اکبری و ولی پور، ۱۳۹۵)، برآنیم که کاربردهای وجه فعلی التزامی را در فارسی معاصر بررسی کنیم. آنچه به‌طور سنتی زیرمجموعه وجه التزامی قرار می‌گیرد، دو ساخت حال التزامی و گذشته التزامی<sup>(۲)</sup> است. این ساخت‌ها علاوه بر جمله‌های ساده، در جمله‌های مرکب نیز به کار می‌روند. تمرکز پژوهش حاضر روی کاربردهای حال التزامی - در جملات مثبت - است<sup>(۳)</sup>.

## ۲- مبانی نظری و مسأله پژوهش

رایشنباخ<sup>۳</sup> (۱۹۴۷) برای تعیین دلالت‌های زمانی به سه نقطه زمان گفتار<sup>۴</sup>، زمان رویداد<sup>۵</sup> و زمان مرجع<sup>۶</sup> اشاره می‌کند. زمان ماهیتی اشاری<sup>۷</sup> دارد و موقعیت صحبت (زمان گفتار)، نقطه مرجع آن است. به عبارت دیگر، در همه زبان‌ها با اتکا به زمان گفتار، زمان به سه دسته

- 
1. modality
  2. Portner
  3. Reichenbach
  4. speech time = S
  5. E = event time
  6. R = reference time
  7. deictic

گذشته و حال و آینده تقسیم می‌شود. برای مثال فعل «رفتم» نسبت به زمان گفتار «گذشته» تلقی می‌شود. کامری<sup>۱</sup> (۱۹۸۵: ۱۲۳-۱۲۴) این مسأله را چنین صورت‌بندی می‌کند.

گذشته	E قبل از S
حال	E هم‌زمان با S
آینده	E بعد از S

به گفته کامری، زمان مطلق<sup>۲</sup> زمانی است که برای تعیین آن صرفاً به دو نقطه زمان گفتار (S) و زمان رویداد (E) نیاز است، چراکه در زمان‌های مطلق، S و R یکسان‌اند. اما همیشه ملاک تعیین معنای زمانی افعال، زمان گفتار؛ نقطه اکنون، نیست یا مستقیماً نمی‌توان با ارجاع به زمان گفتار آن را تعیین کرد. به چنین زمان‌هایی، زمان نسبی<sup>۳</sup> گفته می‌شود که در برابر زمان مطلق قرار دارند. عبارت‌های وصفی در فارسی دارای زمان نسبی‌اند. در جمله «علی به خانه رفته ظرف‌ها را خواهد شست»، فعل «رفته» دارای زمان نسبی است چرا که زمان آن را نمی‌توان با مرجع قرار دادن زمان گفتار سنجید و باید به فعل بعدی، یعنی «خواهد شست» توجه کرد. صورت‌بندی زمان نسبی چنین است (همان: ۱۲۴-۱۲۵):

گذشته نسبی	E قبل از R
حال نسبی	E هم‌زمان با R
آینده نسبی	E بعد از R

درواقع، زمانی که نقطه مرجع اشاری‌اش زمان گفتار (نقطه اکنون) باشد زمان مطلق و آنچه نقطه مرجعش را بافت یا عنصر دیگری تعیین کند، زمان نسبی نام دارد. زمان فعل «حال اخباری» حال است و زمان فعل «حال التزامی» نیز حال است؛ اما حال اخباری را نمی‌توان در جملاتی به کار برد که به گذشته ارجاع دارند اما حال التزامی را می‌توان در چنین جملاتی به کار برد.  
۱- در تولد پنج‌سالگی‌ام آرزو کردم معلم شوم.

تفاوت این دو نوع، در مطلق یا نسبی بودن زمان است. در واقع، حال اخباری همیشه هم‌زمان یا بعد از نقطه اکنون (S) است اما حال التزامی هم‌زمان یا بعد از نقطه‌ای است که پیشاپیش مشخص نیست (R). به سخن دیگر، زمان حال اخباری «غیرگذشته»<sup>(۴)</sup> و مطلق

1. Comrie  
2. absolute  
3. relative



است و زمان حال التزامی «غیرگذشته» و نسبی است. هدف این پژوهش این است که نشان دهد با توجه به کاربردهای گسترده حال التزامی در زبان فارسی، نقطه R چیست و چگونه تعیین می‌شود. به عبارت دیگر، این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به این مسئله است که آیا دلالت زمانی را می‌توان کاربرد اصلی فعل‌های التزامی در فارسی تلقی کرد و دلالت به آینده نسبی را که کاربرد اصلی حال التزامی در بندهای متممی است، به کل کاربردهای این فعل تعمیم داد یا خیر. آیدگی به‌طور بی‌نشان در نسبت با نقطه اکنون سنجیده و تعیین می‌شود؛ اما همیشه چنین نیست. به همین دلیل، بر فرض پاسخ مثبت به پرسش مذکور، باید نقطه مرجع دلالت زمانی را در ساخت‌های گوناگون تعیین کرد.

### ۳- پیشینه پژوهش

پژوهش‌های نسبتاً متنوعی درباره وجه در زبان فارسی شده‌است (نک. طالقانی، ۲۰۰۸؛ اخلاقی، ۱۳۸۶؛ رحیمیان، ۱۳۹۰؛ عموزاده و رضایی، ۱۳۹۱؛ ایلخانی‌پور، ۱۳۹۴؛ توانگر و عموزاده، ۲۰۰۹ و ...). اما پژوهش‌هایی که وجه فعلی التزامی را بررسی کرده باشند محدودند و همین تعداد نیز صرفاً به کاربرد وجه التزامی در بندهای متممی پرداخته‌اند و به کاربرد این وجه در جملات ساده و بندهای قیدی یا موصولی توجهی نشده‌است.

طیب‌زاده (۱۳۸۵)، ظرفیت فعل را در فارسی در چارچوب دستور وابستگی بررسی کرده‌است. او هشت متمم برای فعل برشمرده که بند متممی یکی از آنهاست. در بندهای متممی او به دو مسأله توجه کرده‌است؛ وضعیت مطابقت بین فاعل بند اصلی و فاعل بند متممی و وضعیت فعل بند متممی از نظر التزامی یا اخباری بودن. بدین ترتیب وضعیت فعل بند متممی را براساس مشخصه «التزامی» در سه حالت +التزامی، -التزامی و ±التزامی و وضعیت فعل بند متممی را براساس مشخصه «مطابقت» (با فاعل بند پایه) در سه حالت +مطابقت، -مطابقت و ±مطابقت تعیین کرده‌است. وی برای هر کدام مثال‌هایی آورده‌است.

اخلاقی (۱۳۸۹) در چارچوب رویکرد نقشی-رده‌شناختی به بررسی متمم‌افزایی در زبان فارسی پرداخته‌است. به گفته اخلاقی، زبان فارسی نیز مانند بسیاری از زبان‌ها برای رمزگذاری بند متممی از دو راهکار هم‌ترازی/تنزل‌یافتگی<sup>۱</sup> استفاده می‌کند که این تقابل به صورت تقابل دو وجه اخباری و التزامی در صورت فعل بروز می‌یابد. در زمینه رمزگذاری مشارک‌ها<sup>۲</sup> نیز

1. balancing/deranking  
2. participant coding

گرایش غالب زبان فارسی، حذف فاعل بند وابسته است. به عبارت دیگر، فعل در بند متممی یا هم‌تراز (اخباری) است یا تنزل‌یافته (التزامی) و فاعل بند وابسته هم ممکن است محذوف یا مذکور باشد و در اغلب موارد محذوف است. به گفته اخلاقی، پذیرفتن بند متممی، ویژگی فعل‌هایی با مفاهیم خاص است. چنین فرضی به معرفی فهرستی از طبقات معنایی فعل‌های متمم‌پذیر انجامیده است. اخلاقی با مبنا قرار دادن طبقه‌بندی Noonan<sup>۱</sup> (۱۹۸۵) فعل‌های متمم‌پذیر در زبان فارسی را در هفت طبقه دسته‌بندی می‌کند: فعل‌های وجهی، فعل‌های آرزویی، فعل‌های بهره‌کشی، فعل‌های ادراکی، فعل‌های آگاهی، فعل‌های نگرش گزاره‌ای و فعل‌های نقل‌قولی.

درزی و کواک (۲۰۱۵) با اشاره به نقش دلالت‌های زمانی در کاربرد حال التزامی در بندهای متممی فارسی، پرتو تازه‌ای به این پژوهش‌ها افکندند. آنها ابتدا بعضی کاربردهای حال التزامی را در زبان فارسی مرور می‌کنند. سپس اختصاصاً به بررسی کاربرد حال و گذشته التزامی در بندهای درونه‌ای (متممی) می‌پردازند. آنها به ترتیب ادله‌ای علیه فرضیه مبتنی بر تحقق‌یافتگی/نیافتگی<sup>۲</sup> و فرضیه مبتنی بر صدق و کذب<sup>۳</sup> برای تحلیل کاربرد وجه التزامی در زبان فارسی ذکر می‌کنند. در ادامه، با توجه به ویژگی‌های زمانی فعل بند متممی نسبت به فعل اصلی جمله نشان می‌دهند که فعل بند متممی - در واقع، فعلی که دارای وجه حال التزامی است - از نظر زمانی لزوماً هم‌زمان یا بعد از فعل اصلی است.

۲- رضا دوست داشت که علی دیروز/ امروز/ فردا بره اونجا.

در مثال (۲) چون فعل اصلی<sup>(۵)</sup> گذشته است، فعل بند متممی هم‌زمان یا بعد از آن (گذشته، حال یا آینده) تعبیر می‌شود. به همین دلیل است که آوردن قیدهایی که دلالت بر هر کدام از این زمان‌های سه‌گانه کنند جایز است، اما اگر فعل اصلی را به حال تغییر دهیم، دیگر نمی‌توانیم از قیدی که دلالت بر گذشته می‌کند، در بند متممی استفاده کنیم.

۳- رضا دوست داره که علی \*دیروز/ امروز/ فردا بره اونجا.

آنها در ادامه با اتکا به آرای هیرایوا<sup>۴</sup> (۲۰۰۱) و لاند<sup>۱</sup> (۲۰۰۴)، به بررسی نحوی این ساخت در چارچوب دستور کمینه‌گرا می‌پردازند. همچنین با اشاره مختصری به کاربردهای گذشته

1. Noonan

2. ir/relais

3. non/veridicality

4. Hiraiwa

التزامی، دلالت زمانی آن را برعکس حال التزامی می‌دانند، یعنی هنگامی فعل بند متممی گذشته التزامی می‌شود که به رویدادی هم‌زمان یا قبل از فعل اصلی دلالت داشته باشد. به‌طور کلی، به‌زعم درزی و کواک (۲۰۱۵)، بهترین تحلیل از کاربرد حال و گذشته التزامی در بندهای متممی، بر پایه نسبت زمانی بین فعل اصلی و فعل بند پایه (التزامی) است. ناگفته نماند که ویژگی این تحلیل (از جمله تحلیل حاضر) یک‌سویه بودن است<sup>(۶)</sup>، به عبارت دیگر، با دستاورد این پژوهش‌ها موارد حضور فعل التزامی تبیین می‌شود، اما درباره عدم کاربرد آن در مواضع دیگر سخنی گفته نمی‌شود<sup>(۷)</sup>.

رحیمیان و خرمائی (۱۳۹۸) با برشمردن کاربردهای وجه التزامی با ملاک‌های عمدتاً معنایی، آنها را به دو دسته سرنمونی و غیرسرنمونی تقسیم کرده و وجه مشترک آنها را معنای طرح‌واره‌ای عدم قطعیت دانسته‌اند.

#### ۴- کاربردهای حال التزامی در زبان فارسی معاصر

گام اول در این پژوهش، تلاش برای استخراج و طبقه‌بندی تمامی کاربردهای وجه التزامی در زبان فارسی معاصر است<sup>(۸)</sup>. ابتدا پیکره‌ای از شش فیلم‌نامه<sup>(۹)</sup> و شماره‌های ۳۲۶، ۳۴۵ و ۳۴۶ مجله موفقیت (تقفی، ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶) انتخاب شده‌است. فیلم‌نامه‌ها عبارت‌اند از: *مسافران* و *سگ‌کشی* اثر بهرام بیضایی (۱۳۷۳ و ۱۳۹۲)، *آواز گنجشک‌ها* اثر مجید مجیدی (۱۳۸۹)، *نسل سوخته* اثر رسول ملاقلی‌پور (۱۳۷۹)، *خانه دوست کجاست* اثر عباس کیارستمی (۱۳۶۸) و *هیس دخترها فریاد نمی‌زنند* اثر پوران درخشنده و میترا بهرامی (۱۳۹۳). از این پیکره، حدود ۳۰۰۰ جمله که در آنها حال التزامی به کار رفته، استخراج شده‌است. غیر از شواهد پیکره، برخی مثال‌ها از نگارندگان نقل شده که برای اطمینان از دستوری بودن آنها، نظر چند گویشور دیگر نیز پرسیده شده‌است<sup>(۱۰)</sup>.

حال التزامی هم در جملات ساده و هم در جملات مرکب به کار می‌رود. این وجه در جملات مرکب، ممکن است در بندهای موصولی، قیدی یا متممی به کار رود. بسامد حضور حال التزامی در بندهای متممی و قیدی بسیار بیشتر از بندهای موصولی و جملات ساده است. در پیکره ما، حدود ۸ درصد از کاربردهای حال التزامی در جملات ساده و حدود ۹۲ درصد در جملات مرکب بود. از این ۹۲ درصد، حدود ۶۲ درصد در بندهای متممی، حدود ۲۴ درصد در بندهای قیدی و تنها حدود ۶ درصد در بندهای موصولی به کار رفته بودند.

#### ۴-۱- حال التزامی در جمله‌های ساده

فعل حال التزامی ممکن است در جملات ساده یا مرکب ظاهر شود. همان‌طور که پیکره نشان می‌دهد بسامد حضور فعل‌های حال التزامی در جمله‌های ساده کمتر از جملات مرکب است. در واقع، عامل التزامی‌ساز در بیشتر مواقع در قالب یکی از عناصر جمله مرکب مثل فعل اصلی یا حرف ربط ظاهر می‌شود. در جملات ساده، این عامل بیشتر معنایی است. در این جملات، اگر یکی از معانی آرزو، توصیه-همچنین امر یا هشدار- یا پرسش یا معانی نزدیک به آنها حاضر باشد، ممکن است فعل جمله در وجه التزامی ظاهر شود. بر همین اساس کاربردهای حال التزامی در جملات ساده به سه دسته تقسیم می‌شود: ۱. آرزویی؛ ۲. توصیه‌ای؛ ۳. پرسشی. واضح است که این تقسیم‌بندی معنایی است.

##### ۴-۱-۱- آرزویی

در دسته «آرزویی»، گوینده جمله، دعا یا آرزو یا خواسته‌ای را مطرح می‌کند:

۴- های خانم ماهرخ، بشه که خودم تو جشنت لرگی برقصم (بم: ۲۰).

۵- خدا نیره رو از من نگیره (مو، ۳۴۶)(۱۲).

در جملاتی که با «کاش»، «ان‌شاءالله»، «الهی» و ... همراه می‌شوند، وجه التزامی با چنین معنایی همراه است<sup>(۱۳)</sup>:

۶- کاش خوشش بیاد (بم: ۲۰).

۷- ان‌شاءالله که براشون خبرهای دقیق‌تر و بهتری داشته باشیم (دب: ۱۲۰)

بعضی جملات قالبی و کلیشه‌ای نیز در این دسته قرار می‌گیرند که امروزه عمدتاً از معنای

واژگانی خود خالی شده‌اند<sup>(۱۵)</sup>.

۸- دستت درد نکنه (ما: ۳۹).

۹- خسته نباشی (ما: ۶۳).

##### ۴-۱-۲- توصیه‌ای

در دسته‌بندی دوم، گوینده توصیه، دستور یا هشدار را در قالب حال التزامی بیان می‌کند. تفکیک مرز توصیه و دستور و هشدار گاهی ممکن نیست و به همین دلیل این سه معنا در یک طبقه گنجانده شده‌اند.

۱۰- نیاری بیرون (م: ۸۴).

۱۱- نفر بعدی بیاد<sup>(۱۸)</sup> (ما: ۸۱).

نکته دیگر اینکه صورت امری فعل‌های مرکب پی‌بستی<sup>(۱۹)</sup> -مثل یادم هست، حواسم هست و ...- همیشه به صورت التزامی ظاهر می‌شود. به‌طور کلی، فعل‌های مرکب پی‌بستی همواره به صیغه سوم شخص مفردند و هنگام امر نیز همین شخص و شمار حفظ می‌شود:

۱۲- یادت باشد هرکسی مثل تو این شانس را ندارد (مو، ۳۴۵).

۱۳- حواستان به انتخاب فیلم باشد (مو، ۳۴۶).

#### ۴-۱-۳- پرسشی

دسته سوم از کاربردهای حال التزامی، مربوط به کاربرد این فعل در جملات ساده پرسشی‌اند. برای این دسته می‌توان به مثال‌های زیر اشاره کرد:

۱۴- لگن بذارم؟ تر و خشک کنم؟ غذا بدم؟ (م: ۳۸).

۱۵- یادگاریتو چی کارش کنم؟ (م: ۷۰).

۱۶- چرا یه بچه از پرورشگاه برنداریم؟ (بم: ۵۵).

۱۷- چگونه پدر و مادر خوبی بشویم؟ (مو، ۳۴۶).

البته پرسشی بودن یک جمله، شرط کافی برای التزامی شدن فعل آن نیست. تمایزاتی میان جملات پرسشی‌ای که در آنها فعل التزامی به کار می‌رود با جملاتی که در آنها فعل به صورت غیرالتزامی به کار می‌رود وجود دارد. برای مثال، جملات پرسشی‌ای را که در آنها فعل حال التزامی به کار رفته‌است، می‌توان با جملات امری پاسخ داد -برای مثال در پاسخ به «لگن بذارم؟»، می‌توان گفت «بله. بذار»- مگر اینکه در آنها پرسش‌واژه «چرا» به کار رفته باشد. البته با وجود پرسش‌واژه «چرا» باز هم می‌توان ابتدا فعل را به صورت امری تکرار کرد - برای مثال در پاسخ به «چرا یه بچه از پرورشگاه برنداریم؟»، می‌توان گفت «این کار رو نکنید چون...»-. در مواقعی که پرسش درباره/خطاب به اول شخص جمع یا سوم شخص مطرح می‌شود، از آنجا که تمایزی میان امر و حال التزامی در این صیغه‌ها وجود ندارد، همان صیغه‌های حال التزامی تکرار می‌شود:

۱۸- دعوت‌ها رو چه کنیم؟ (بم: ۴۱)، [پس بگیریم]

#### ۴-۱-۴- دلالت زمانی حال التزامی در جملات ساده

در تمامی کاربردهای حال التزامی در جملات ساده، زمان مرجع (R) و زمان گفتار (S) یکسان هستند و فعل التزامی‌ای که در این جملات به کار می‌رود، لزوماً به حال یا آینده دلالت دارد<sup>(۲۰)</sup>. در جملات آرزویی، لزوماً درخواست وقوع رخدادی در زمان حال و آینده

مطرح است. در نوع دوم نیز، توصیه و امر و هشدار دربارهٔ رخدادی در همین بازهٔ زمانی است. در نوع سوم نیز، پرسش مطرح شده سؤالی دربارهٔ وضعیتی در حال یا آینده است. به همین دلیل است که اضافه کردن قیدهای گذشته به مثال‌های مذکور (۴ تا ۱۸) آنها را از حالت دستوری خارج می‌کند. برای نمونه صورت غیردستوری مثال‌های (۶) و (۱۱) مذکور است:

۱۹- \*کاش دیروز خوشش بیاد.

۲۰- \*دیروز نفر بعدی بیاد.

#### ۴-۲- حال التزامی در جمله‌های مرکب

همان‌طور که اشاره شد کاربرد حال التزامی در جملات مرکب بسیار زیاد است. براساس تقسیم‌بندی دستوره‌های فارسی، جملهٔ مرکب به دو دستهٔ هم‌پایه و ناهم‌پایه تقسیم می‌شود. نوع اول، محصول هم‌پایگی دو یا چند بند مستقل با حروف ربط هم‌پایه‌سازند. در بررسی‌های نحوی، با هر کدام از این بندهای مستقل به مثابه یک جملهٔ ساده برخورد می‌شود. اما نوع دوم، از یک بند پایه و یک یا چند بند پیرو تشکیل می‌شود. در این نوع جملات، وابسته‌سازی صورت می‌گیرد. وابسته‌سازی فرایندی نحوی است که طی آن یک بند به عنصر یا بندی که در ساخت کلی جمله در سطح بالاتری قرار دارد، وابسته می‌شود. بندی که درون بند دیگر واقع می‌شود، بند وابسته یا پیرو نام دارد، و بندی که بند وابسته را در درون خود دارد، بند اصلی، مستقل یا پایه نامیده می‌شود (اخلاقی، ۱۳۸۹؛ راسخ‌مهند، ۱۳۹۳). بند پایه، مستقل و مانند یک جملهٔ ساده است، اما منظور از «حال التزامی در جملات مرکب»، کاربردهای آن در بندهای پیرو است. بند پیرو ممکن است متممی، قیدی یا موصولی باشد. بندهای متممی از موضوع‌های فعل (متمم‌های اجباری) آن هستند و حذف آنها موجب بدساختی جمله می‌شود. بندهای قیدی و موصولی، از جمله افزوده‌های جمله‌اند و حذف آنها (با ملاحظاتی) جمله را از حالت دستوری خارج نمی‌کند. در بندهای متممی، فعل اصلی و در بندهای قیدی حرف ربط عامل التزامی‌ساز تلقی می‌شوند. به نظر می‌رسد که در بندهای موصولی عامل التزامی‌ساز معنایی است. دربارهٔ هر کدام از این کاربردها به تفکیک سخن گفته خواهد شد.

#### ۴-۲-۱- بندهای موصولی

بند موصولی یکی از وابسته‌های پسین اسم در گروه‌های اسمی است که هستهٔ گروه اسمی را توصیف می‌کند. همان‌طور که اشاره شد بسامد وجه التزامی در بندهای موصولی زیاد نیست.

۲۱- چرا به بچه از پرورشگاه ورنداریم؟ ... هر دختری که بشه اسمشو گذاشت مهتاب! (بم: ۵۵)

۲۲- بین این مردها کسی هست که بشناسیدش، خانم؟ (دب: ۷۱)

۲۳- کریم... به دنبال جایی است که میخ را بکوبد (ما: ۳۶).

۲۴- هر مدیری که اشتباهش را تکرار کند دیگر مدیر نیست (مو: ۳۴۶).

در تمامی کاربردهای حال التزامی در بندهای موصولی نیز زمان مرجع (R)، همان زمان گفتار (S) است و فعل التزامی‌ای که در این جملات به کار می‌رود، لزوماً به حال یا آینده دلالت دارد.

#### ۴-۲-۲- بندهای متممی

در سنت دستورنویسی رایج بوده‌است که بندهای متممی را جانشین گروه‌های اسمی‌ای در نقش‌های دیگر، از جمله فاعل و مفعول، دانسته‌اند (نک. خانلری، ۱۳۷۷: ۲۵۳؛ صادقی و ارزنگ، ۱۳۵۸: ۵۶ و ۵۷؛ لازار، ۱۳۸۴). در پژوهش‌های زبان‌شناختی هم بعضاً چنین رویکردهایی مشاهده می‌شود. برای مثال گیون<sup>۱</sup> (۲۰۰۱) بند متممی را بندی می‌داند که عمدتاً نقش فاعل یا مفعول بند دیگری را ایفا کند (برای نقد این نظر نک. طیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۱۱-۱۱۳).

بندهای متممی فاعلی به منزله فاعل برای فعل اصلی هستند (نک. گیون، ۲۰۰۱). فعل‌هایی مثل «احتمال داشتن»، «بعید بودن»، «بنا بودن»، «بهتر بودن»، «توصیه شدن»، «قرار بودن»، «کافی بودن»، «لازم بودن» و ... بند متممی فاعلی می‌پذیرند<sup>(۲۱)</sup>. بندهای متممی مفعولی نیز بندهایی هستند که به منزله مفعول برای فعل اصلی‌اند. برای نمونه، در مثال (۲۵) «که جلوی تریاک زانو بزنم» بند متممی فاعلی و در حکم فاعل برای فعل «زود بودن» است و در مثال (۲۶) «چهره ستاره را ببیند»، بند متممی مفعولی و در حکم مفعول برای فعل «خواستن» است.

۲۵- زوده که جلوی تریاک زانو بزنم (م: ۱۹).

۲۶- می‌خواهد چهره ستاره را ببیند (م: ۲۶).

بسامد کاربرد حال التزامی در بندهای متممی بسیار زیاد است. معمولاً افعالی که متعلق به طبقه‌های معنایی خاصی هستند، در بند متممی‌شان فعل به صورت التزامی ظاهر می‌شود، برای نمونه می‌توان به این دسته‌ها اشاره کرد: فعل‌های وجهی درخواستی مثل «ممکن بودن»، فعل‌های وجهی توانمندی مثل «عرضه داشتن»، فعل‌های آرزویی مثل «امیدوار بودن» و فعل‌های بهره‌کشی مثل «مجبور کردن» (اخلاقی، ۱۳۸۹). بعضی از فعل‌ها هم بند

1. Givon

متممی‌شان ضرورتاً غیرالتزامی است مثل «ادعا کردن»، «بدیهی بودن»، «ثابت کردن» و ... . درزی و کواک (۲۰۱۵) به تفصیل به کاربردهای حال التزامی در بندهای متممی پرداخته‌اند و به درستی نشان داده‌اند که فعل التزامی در بند متممی از نظر زمانی لزوماً هم‌زمان یا بعد از فعل اصلی است. به عبارت دیگر، مرجع زمانی (R) در این بندها، زمان فعل اصلی است. بدین ترتیب، اگر فعل اصلی گذشته باشد، زمان فعل التزامی ممکن است به صورت گذشته، حال یا آینده تعبیر شود. به همین دلیل است که در مثال (۲) که ذیلاً در شماره (۲۷) تکرار می‌گردد، آوردن قیدی که بر گذشته، حال یا آینده دلالت کند صحیح است ولی در مثال (۳) که در شماره (۲۸) تکرار می‌شود و در آن زمان فعل اصلی به حال تغییر کرده، آوردن قیدی که دلالت بر گذشته کند، جمله را بدساخت می‌کند.

۲۷- رضا دوست داشت که علی دیروز/ امروز/ فردا بره اونجا.

۲۸- رضا دوست داره که علی\*دیروز/ امروز/ فردا بره اونجا.

#### ۴-۲-۳- بندهای قیدی

در بعضی از منابع (نک. ابراهیمی، ۱۳۸۸ و جعفری، ۱۳۹۰) حروف ربط به طبقه‌های معنایی مختلفی تقسیم شده‌است. این حروف عمدتاً حروفی هستند که در بندهای قیدی به کار می‌روند. به همین ترتیب می‌توان بندهای قیدی را براساس حروف ربطی که در جمله پیرو ذکر می‌شوند، به دسته‌های مختلف معنایی تقسیم کرد. این دسته‌ها عبارت‌اند از بندهای قیدی زمان، علت، هدف، تقابل، افزایش، استثنا، سلبی، شرط، جانشینی و ... . فعل در بعضی از این بندها مثل بند هدف، جانشینی و سلبی، لزوماً به وجه التزامی ظاهر می‌شود. در بعضی دیگر مثل بندهای شرط، گاهی به صورت التزامی و گاهی به صورت غیرالتزامی ظاهر می‌شود و در بعضی بندها مثل بندهای علت، فعل به وجه التزامی در نمی‌آید. در این پژوهش به بررسی دو دسته نخست می‌پردازیم. به عبارت دیگر، بندهایی را بررسی می‌کنیم که احتمال حضور فعل التزامی در آنها هست.

در این بخش، ابتدا با اتکا به ملاک‌های معنایی، این بندها تقسیم‌بندی می‌شوند و ذیل هر دسته، وضعیت این بندها از نظر دلالت زمانی بررسی می‌شود. در تمامی این بندها، زمان در بند قیدی نسبی است و مرجع زمانی (R) برای تعیین آن، بسته به نوع بند قیدی یا «زمان فعل اصلی» است یا «زمان گفتار». در هر دو صورت، زمان فعل التزامی هم‌زمان یا بعد از این دو نقطه است.



اگر زمان گفتار مرجع زمانی باشد، فعل التزامی لزوماً به حال -هم‌زمان با زمان گفتار- یا آینده -بعد از زمان گفتار- دلالت دارد. برای اثبات این مدعا، تمامی شواهد پیکره را بررسی کرده‌ایم. اگر این ادعا درست باشد، آوردن قیدهایی که دلالت به گذشته می‌کنند، چنین جملاتی را باید بدساخت کند و دقیقاً نیز چنین است.

اگر زمان فعل اصلی مرجع زمانی باشد، بسته به اینکه فعل اصلی دارای چه زمانی است، وضعیت دلالت زمانی فعل التزامی نیز مشخص می‌شود. بدین ترتیب، اگر فعل اصلی گذشته باشد، فعل التزامی ممکن است به گذشته، حال یا آینده تعبیر گردد. اگر فعل اصلی حال باشد، فعل التزامی به حال یا آینده دلالت می‌کند. و اگر فعل اصلی آینده باشد، فعل التزامی به زمانی پس از آن دلالت خواهد داشت. در ادامه، به بررسی دسته‌های مختلف حروف ربط با شواهد مختلف می‌پردازیم<sup>(۳۲)</sup>.

#### ۴-۲-۳-۱- بندهای قیدی زمان

در بندهای قیدی‌ای که در آنها حرف ربط «تا وقتی که» -یا مترادفات آن- به کار می‌رود، فعل ممکن است به صورت التزامی ظاهر شود. در این حالت، مرجع زمانی برای تعیین دلالت زمانی فعل التزامی، فعل اصلی است. در مثال (۳۰) قید «دیروز» نشان می‌دهد که مرجع زمانی فعل التزامی نمی‌تواند زمان حال باشد.

۲۹- تا<sup>(۳۲)</sup> بیست تا ضامن از کسی نگیرین، واسه شاگرد باغبونی هم استخدامش نمی‌کنن (دب: ۱۱۱).

۳۰- دیروز تا وقتی زنداداشم برسه، از بردارزادهام نگهداری کردم.

فعل در بندهای قیدی‌ای که در آنها حرف ربط «قبل از اینکه» -یا مترادفات آن- به کار می‌رود، لزوماً با وجه التزامی همراه می‌شود و مرجع تعیین دلالت زمانی آن، فعل اصلی است. در واقع، بند پایه -و فعل اصلی- بیانگر زمان ارجاع کل جمله است و حرف ربط تقدم زمانی بند پایه -و فعل اصلی- را نسبت به زمان بند پیرو می‌رساند و به همین دلیل فعل به صورت التزامی در می‌آید.

مثال (۳۳) نشان می‌دهد که نمی‌توان مرجع زمانی را زمان حال در نظر گرفت.

۳۱- قبل از آنکه راه بیفتد، تلفن زنگی می‌زند (دب: ۱۳۶).

۳۲- قبل از اینکه بچه‌ها به آنجا برسند، میوه‌های گندیده و فاسد را در آب می‌ریزد (ما: ۱۱۷).

۳۳- قبل از اینکه وارد قصه موفقیت‌ها و ناموفقیت‌های متعدد بهروز فروتن بشویم، در همان ابتدای

گفت‌وگو، فروتن بحث را به این سمت برد (مو، ۳۴۵).

فعل بندهایی که در آنها «بعد از اینکه» - یا مترادفات آن - به کار می‌رود، ممکن است به وجه التزامی باشد. در این حالت مرجع زمانی فعل بند التزامی زمان گفتار است، چراکه آوردن قیدهایی که بر گذشته دلالت کنند موجب بدساختی این جملات می‌شود:

۳۴- بعد از اینکه گزارش ارسال شود، شایعه‌پراکنی‌ها آغاز می‌گردد.

۳۵- \*دیروز بعد از اینکه گزارش ارسال شود، شایعه‌پراکنی‌ها آغاز شد.

فعل در بندهای قیدی‌ای که در آنها «وقتی (که)» و «به محض اینکه» - یا مترادفات آنها - به کار می‌رود، ممکن است به صورت التزامی ظاهر شود. در این صورت، مرجع زمانی فعل بند التزامی، زمان گفتار است، به این معنی که فعل التزامی لزوماً به انجام عملی در حال یا آینده اشاره دارد.

۳۶- وقتی سطح اندورفین در بدن بالا برود، احساس نگرانی کاهش می‌یابد (مو، ۳۴۶).

۳۷- وقتی عید برسد، همه کارها انجام شده و چیزی از قلم نیفتاده‌است (مو، ۳۴۵).

۳۸- احساسات و هیجانات به محض اینکه به حرف دلشان گوش داده شود و عامل به وجود آورنده آنها شناسایی و توجیه شود، مثل شعله آتش زبانه می‌کشند و به سرعت محو می‌شوند (مو، ۳۲۶).

۳۹- خوبی سواد عاطفی این است که به محض اینکه در فردی ظاهر شود، بلافاصله روی بقیه اطرافیانش هم تأثیر می‌گذارد (مو، ۳۴۶).

#### ۴-۲-۳-۲- بند‌های قیدی هدف<sup>(۲۴)</sup>

بندهای پیروی که در آنها حرف ربط «برای اینکه» - یا مترادفات آن - به کار می‌رود، لزوماً با فعل التزامی می‌آید<sup>(۲۵)</sup>. در این جملات مرجع زمانی تعیین دلالت زمانی بند پیروی، فعل اصلی است. در مثال‌های (۴۱) تا (۴۳) می‌توان دید که رویداد بند پیروی متعاقب رویداد بند پایه است و بند پایه یا هر دو ممکن است در گذشته روی داده باشد. درزی و کواک (۲۰۱۵: ۷) نیز به این نکته دربارهٔ بندهای هدف اشاره کرده‌اند.

۴۰- سرک می‌کشد تا اتاق را زیر نظر بگیرد (م: ۱۸).

۴۱- یه امروز تو زندگی فقط دربستی سوار کردم که بدهی فردامو صاف کنم (م: ۷۴).

۴۲- قبل از عید رفتی تا ازش بخوای که ... (دب: ۸).

۴۳- تو فرزندت را به این مدرسه نیاوردی که چیزی به دست آورد (مو، ۳۴۶).

#### ۴-۳-۲-۴- بندهای قیدی سلبی و جانیشینی

بندهای پیروی که در آنها حرف ربط «بدون اینکه» و مترادفات آن به کار می‌رود، بندهای سلبی نام دارند. این بندها همیشه با فعل التزامی همراه می‌شوند. در این بندها نیز فعل اصلی،

تعیین‌کننده مرجع زمانی فعل التزامی است، مثال‌های (۴۵) و (۴۶) که فعل پایه آنها گذشته است نشان می‌دهد که مرجع زمانی فعل التزامی نمی‌تواند حال باشد. اضافه کردن قیدی که بر زمان حال یا آینده دلالت کند نیز این جملات را بدساخت می‌کند (تقابل مثال ۴۶ و ۴۷):

۴۴- مرد همین‌طور بدون آنکه پولی بدهد راهش را ادامه می‌دهد (ما: ۵۸).

۴۵- یعنی بدون اینکه هیچ مسئله و کینه‌ای بین شما باشه، راه افتادین رفتین (دب: ۸۸).

۴۶- بی‌آنکه لحنش سرزنش‌بار باشد، از سر سوز دل و با صدایی بغض‌آلود، به او گفت ... (مو، ۳۴۶).

۴۷- بی‌آنکه امروز فردا لحنش سرزنش‌بار باشد، از سر سوز دل و با صدایی بغض‌آلود، به او گفت ...

در بندهای جانشینی هم وضع به همین منوال است. فعل در این بندها همیشه التزامی است و فعل اصلی، تعیین‌کننده مرجع زمانی فعل التزامی است. به همین دلیل، مثال (۵۰) را که بر گذشته دلالت دارد، نمی‌توان با قیدهایی که بر حال یا آینده دلالت می‌کنند همراه کرد.

۴۸- به‌جای اینکه از مطلب اصلی حرف بزنید مرتباً دچار فرافکنی خواهید شد (مو، ۳۴۶).

۴۹- اگر عقل‌الآنم را داشتیم، به‌جای اینکه با چشم بسته ازدواج کنم، با فکر و تدبیر و پرس‌وجو، فرد

مناسب‌تری را برای همسری انتخاب می‌کردم ... (مو، ۳۴۶).

۵۰- به‌جای اینکه به خانه مادربزرگم بروم، با دوستانم فیلم دیدم.

۵۱- فردا به‌جای اینکه به خانه مادربزرگم بروم، با دوستانم فیلم دیدم.

جملاتی که دارای بندهای قیدی سلبی یا جانشینی‌اند، به رویدادی اشاره می‌کنند که قبل از عمل دیگری یا به جای عمل دیگری رخ نداده‌است. در مثال (۴۴)، پول دادن باید قبل از راه افتادن اتفاق می‌افتاد اما چنین نشده‌است. به عبارت دیگر، اگر قرار بر رخ دادن عمل مذکور هم باشد، هم‌زمان یا بعد از فعل اصلی رخ می‌دهد. به همین دلیل، در جملات دارای بندهای قیدی سلبی و جانشینی نیز مانند تمام بندهایی که مرجع زمانی فعل التزامی، فعل اصلی است، فعل بند پیرو لزوماً هم‌زمان یا بعد از فعل اصلی رخ می‌دهد.

#### ۴-۳-۲-۴- بندهای قیدی وضعیتی

در منابع پیشین به وجود بندهای قیدی وضعیتی اشاره‌ای نشده‌است. این بندها عمدتاً با حرفی چون «به‌طوری که»، «به‌حالتی که» و مترادفات آنها همراه می‌شوند و عمدتاً فعل در این بندها به شکل التزامی ظاهر می‌شود. در این صورت، مرجع زمانی فعل التزامی، فعل اصلی است. مثال (۵۴) مؤید این مطلب است.

۵۲- در را با احتیاط و آهسته طوری که کسی متوجه نشود، باز می‌کند (ما: ۲۵).

۵۳- بالش‌های زیر سرش را طوری بالا آورده‌اند که کریم کمی سرش بالاتر از حالت درازکش باشد (ما: ۱۰۴).

۵۴- عضو شوخ گروه این گوی را تکان داد و کنار اجاق، طوری که همه ببینند گذاشت (مو، ۳۴۶).

#### ۴-۲-۳-۵- بندهای قیدی شرطی و تسویه

«اگر»، «چنانچه»، «در صورتی که»، «مگر اینکه» و مترادفات آنها حروف ربطی هستند که معمولاً در بندهای قیدی شرطی به کار می‌روند. گاهی نیز این بندها فاقد حرف ربط آشکارند (مثال ۵۷). فعل‌های مختلفی با زمان‌ها و ساختارهای متنوع می‌توانند در بندهای شرطی ظاهر شوند، اما پربسامدترین فعلی که در بندهای شرطی به‌طور کلی به کار می‌رود، حال التزامی است که مرجع تعیین دلالت زمانی آن زمان گفتار است (نیز نک. عابدی و ولی‌پور، ۱۳۹۷). به سخن دیگر، بندهای شرطی‌ای که فعلشان به صورت حال التزامی به کار می‌رود، لزوماً به نقطه‌ای هم‌زمان یا متعاقب زمان گفتار (حال یا آینده) اشاره دارند:

۵۵- اگه اجازه بدین من برم (م: ۳۷).

۵۶- اگه نیای زندگی اون بچه تلف می‌شه (بم: ۴۸).

۵۷- ماهی بفروشیم میلیونر می‌شیم (ما: ۱۷).

۵۸- اگر در روز دیده شود تأثیرگذاری‌اش فرق می‌کند (مو، ۳۴۵).

بندهای تسویه که عموماً با حرف ربط «چه ... چه ...» همراه‌اند، وضعیتی مشابه با بندهای قیدی شرطی دارند و از نظر معنایی هم به بندهای شرط بسیار نزدیک‌اند، کما اینکه به جای «چه ... چه ...» عمدتاً می‌توان از «اگر ... اگر ...» استفاده کرد.

۵۹- چه این رویکرد را علم تأیید کند، چه نکند، این مسائل کاملاً شخصی است (مو، ۳۴۶).

۶۰- ... شما چه بخواهید و چه نخواهید درگیر می‌شوید (مو، ۳۴۵).

#### ۵- نتیجه‌گیری

وجه التزامی یکی از انواع سه‌گانه اخباری و التزامی و امری وجه فعلی در زبان فارسی است که در دو ساخت حال التزامی و گذشته التزامی (حال کامل التزامی) بروز دارد. از آنجا که هیچ‌کدام از منابع به دسته‌بندی و احصای تمامی کاربردهای حال التزامی نپرداخته‌اند، در این پژوهش ابتدا با تمرکز روی کاربردهای حال التزامی و با اتکا به پیکره‌ای با حدود ۳۰۰۰ جمله حال التزامی، تمامی کاربردهای حال التزامی استخراج و دسته‌بندی شده‌است. براساس نتایج این پژوهش، حال التزامی هم در جملات ساده و هم در بندهای موصولی و قیدی و متممی جمله‌های مرکب به کار می‌رود. جملات ساده با وجه التزامی را از نظر معنایی می‌توان به سه دسته جملات آرزویی، توصیه‌ای و پرسشی تقسیم کرد. در این جملات، عامل التزامی‌ساز عموماً معنایی است اما در بندهای متممی و بندهای قیدی، به ترتیب فعل جمله اصلی و حرف ربط عامل التزامی‌ساز تلقی می‌شود. همچنین بندهای قیدی‌ای که در آنها فعل التزامی به کار

می‌رود، براساس ویژگی‌های معنایی حروف ربطشان به دسته‌های مختلفی چون بندهای قیدی زمان، هدف، سلبی، جانشینی، وضعیتی، شرطی و تسویه تقسیم شده‌اند.

در ادامه، با استفاده از رویکرد کامری (۱۹۸۵) و تمایز سه‌شقی بین زمان گفتار (S)، زمان رویداد (E) و زمان مرجع (R) (رایش‌ناخ، ۱۹۴۷) نشان دادیم که حال التزامی دارای زمان نسبی -در برابر زمان مطلق- است. همچنین با اتخاذ رویکردی مشابه رویکرد درزی و کواک (۲۰۱۵) در تبیین کاربردهای حال التزامی در بندهای متممی، به بررسی کاربردهای این وجه در جملات ساده و بندهای موصولی و قیدی جملات مرکب پرداخته‌ایم. در واقع، زمانی که نقطه مرجع اشاری‌اش زمان گفتار (نقطه اکنون) باشد زمان مطلق و آنچه نقطه مرجعش را بافت یا عنصر دیگری تعیین کند، زمان نسبی نام دارد. نتیجه اینکه زمان مرجع (R) در جملات ساده و بندهای موصولی برابر با زمان گفتار (S) است؛ طوری که این افعال لزوماً به حال یا آینده اشاره دارند. در بندهای متممی فعل بند اصلی، زمان مرجع (R) فعل التزامی است. زمان مرجع (R) در بندهای قیدی بسته به نوع حرف ربط، ممکن است برابر با زمان گفتار (S) یا زمان فعل اصلی باشد. چه زمان مرجع (R)، برابر با زمان گفتار باشد و چه برابر با زمان فعل اصلی، فعل التزامی دارای «زمان نسبی غیرگذشته» است. به عبارت دیگر، نسبت به نقطه R به حال یا آینده (غیرگذشته) دلالت دارد.

### پی‌نوشت

۱. با بررسی تاریخ دستورنویسی فارسی روند تغییر دیدگاه دستورنویسان را تا رسیدن به این اجماع به طور کلی می‌توان پی گرفت. عمده دستورنویسان سنتی درباره تعداد وجه‌های فعلی در فارسی اتفاق نظر ندارند (نک. حبیب اصفهانی ۱۲۸۹ق: ۶۸؛ قریب، ۱۳۳۸: ۱۱۵-۱۱۸؛ قریب و همکاران، ۱۳۵۵، ج ۲: ۳۵-۳۷؛ دائی‌جواد، ۱۳۴۰: ۴۷-۴۹؛ دبیرسیاقی، ۱۳۴۵: ۳۶-۴۰؛ ذوالنور، ۱۳۴۸: ۱۸۰-۱۸۳؛ مشکور، ۱۳۵۳: ۹۶-۹۸؛ طالقانی، ۱۳۵۲: ۴۵-۴۹؛ فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۳۸۰ و ۳۸۱)، اما رفته‌رفته، به‌ویژه در آثار متأخران - علی‌الخصوص دستورنویسانی که با زبان‌شناسی آشنا بودند- اجماعی صورت گرفت و عمده دستورهای متأخر وجه فعلی را به سه دسته تقسیم می‌کنند (خیامپور، ۱۳۴۷: ۸۱؛ باطنی، ۱۳۴۸: ۱۳۲؛ صادقی و ارزنگ، ۱۳۵۸: ۳۸ و ۳۹؛ شفائی، ۱۳۶۳: ۸۸؛ احمدی گیوی و انوری، ۱۳۷۹: ۵۵ و ۵۴؛ وحیدیان و عمرانی، ۱۳۸۷: ۵۳؛ حق‌شناس و همکاران، ۱۳۸۷: ۶۰).

۲. اطلاق «گذشته التزامی» به این ساخت صرفاً به دلیل پیروی از سنت گذشتگان است. عنوان درست و دقیق‌تر این ساخت «حال کامل التزامی» است. این امر با قیاس گذشته نقلی (حال کامل) و گذشته التزامی (حال کامل التزامی) بهتر مشخص می‌گردد. برای مثال با آمدن

یک قید وجهی که دلالت بر عدم قطعیت می‌کند، وجه فعل در جمله «علی به شیراز رفته است» به التزامی تغییر می‌یابد: «شاید علی به شیراز رفته باشد». به عبارت دیگر، تفاوت این دو فعل یعنی «رفته است» و «رفته باشد» صرفاً در وجه است. درزی و کواک (۲۰۱۵: ۱۰) نیز از اصطلاح «present perfect subjunctive» استفاده کرده‌اند.

۳. این مقاله برگرفته از طرحی پژوهشی با عنوان «شناسایی و تبیین کاربردهای وجه التزامی در زبان فارسی» در دانشگاه شهید بهشتی است.

۴. چراکه حال اخباری به حال یا آینده دلالت می‌کند ولی برای دلالت به گذشته به کار نمی‌رود.

۵. منظور از فعل اصلی در این پژوهش، فعل بند اصلی (پایه) است.

۶. از آنجایی که طبق نتایج این پژوهش، حال التزامی در جملات ساده و همچنین در تمامی بندهای سازنده جملات مرکب، کاربرد دارد و از پیکره برای این موارد مثال‌هایی هست، می‌توان ادعا کرد که کل کاربردهای این فعل احصا گردیده‌است.

۷. برای مثال نمی‌توان توجیه کرد که چرا فعل «حدس زدن» در مثال‌های زیر که از نظر دلالت زمانی یکسان به نظر می‌رسند، هم با وجه اخباری به کار می‌رود و هم با وجه التزامی؛ «حدس می‌زنم علی بره اونجا» و «حدس می‌زنم علی می‌ره اونجا». احتمالاً به همین دلیل بسیاری از زبان‌شناسان سعی می‌کنند کاربردهای وجه التزامی را با درجه قطعیت گزاره و نوع نگرش گوینده به گزاره یا طبقه‌بندی معنایی فعل‌ها تبیین کنند. هرچند چنین تبیین‌هایی نیز الزاماً به پیش‌بینی‌های درستی منجر نمی‌شوند.

۸. از آنجایی که طبق نتایج این پژوهش، حال التزامی در جملات ساده و همچنین در تمامی بندهای سازنده جملات مرکب، کاربرد دارد و از پیکره برای این موارد مثال‌هایی هست، می‌توان ادعا کرد که کل کاربردهای این فعل احصا گردیده‌است.

۹. از آنجا که در فیلم‌نامه‌ها عموماً در توصیف صحنه‌ها یا حالات بازیگران، از گونه نوشتاری و در دیالوگ‌ها از گونه گفتاری استفاده می‌شود، نگارندگان ترجیح دادند که از فیلم‌نامه در پیکره استفاده نمایند.

۱۰. شواهد بدون ارجاع، ساخته نگارندگان است.

۱۱. به فیلم‌نامه مسافران (بیضایی، ۱۳۶۸) با نام اختصاری «بم» اشاره شده‌است.

۱۲. به مجله موفقیت (ثقفی، ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶) با نام اختصاری «مو» و ذکر شماره مجله، اشاره شده‌است.

۱۳. بعضی از این اصطلاحات مثل «کاش» و «ان‌شاءالله» را می‌توان شبه‌جمله‌هایی در نظر گرفت که بند متممی می‌گیرند. شبه‌جمله‌ها صورت تقلیل‌یافته یک جمله کامل هستند و ممکن است خود یک متمم بندی بگیرند (طیب‌زاده، ۱۳۹۱: ۳۳۶ و ۳۳۷).

۱۴. نام اختصاری فیلم‌نامه هیس، دخترها فریاد نمی‌زنند (درخشنده و بهرامی، ۱۳۹۳).
۱۵. با از بین رفتن وجه دعایی -مثل «دهاد» در جمله «خدا او را خیر دهد»- در فارسی امروز، وجه التزامی و دعایی صورتی یکسان یافته‌اند.
۱۶. نام اختصاری فیلم‌نامه آواز گنجشک‌ها (مجیدی، ۱۳۸۹).
۱۷. نام اختصاری فیلم‌نامه نسل سوخته (ملاقلی‌پور، ۱۳۷۹).
۱۸. به اعتقاد بسیاری از دستوردانان و زبان‌شناسان - مانند صادقی و ارژنگ، ۱۳۵۸- فعل امر صرفاً دارای دو صیغه دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع است. به جز صیغه دوم شخص مفرد که دارای شناسه تهی است، بقیه صیغه‌های فعل امر با صیغه‌های فعل حال التزامی یکسان‌اند. چه برای امر دو صیغه در نظر بگیریم و چه شش صیغه، به هر حال شکی نیست که حال التزامی دارای شش صیغه کامل است و در صورتی که برای امر نیز شش صیغه قائل باشیم در پنج صیغه صورت‌های یکسانی خواهند داشت.
۱۹. از این فعل‌ها با عناوینی همچون فعل‌های «تک‌شخصه»، «یک‌شخصه» و ... نیز یاد شده- است (نک. جعفری، ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۳۴).
۲۰. درست است که حال التزامی در جملات ساده همیشه به حال یا آینده دلالت می‌کند، اما نمی‌توان زمان آن را مطلق دانست، چراکه در بعضی از کاربردهای دیگر مثل بندهای متممی و بعضی از بندهای قیدی این حکم صادق نیست.
۲۱. در بسیاری از تحلیل‌ها فاعل روستاختی این جملات پوچ‌واژه در نظر گرفته می‌شود (نک. درزی و تفکر رضایی، ۱۳۸۹؛ انوشه، ۱۳۹۳).
۲۲. ممکن است شواهد پیکره‌ما جامع نباشد و بتوان حروف ربط دیگری هم یافت که با فعل التزامی همراه می‌شوند. به نظر می‌رسد تبیین کاربرد حال التزامی از منظر دلالت زمانی از همین قواعد پیروی کند.
۲۳. «تا» در این جمله به معنای «تا زمانی که» به کار رفته است.
۲۴. نکته مهم در اینجا آن است که بندهای هدف با بندهای علت متفاوت‌اند. بندهای هدف لزوماً به بیان هدف گوینده از انجام عملی می‌پردازند که در بند پایه بدان اشاره شده و از آنجا که هدف از نظر زمانی متعاقب بند پایه است و به دلیل آیندگی نسبت به زمان جمله پایه غیرقطعی است، لزوماً به وجه التزامی ظاهر می‌گردد. اما بندهای علت چنین خاصیتی ندارند؛ «همه نامه‌ها رو پاره کردم چون/ به این علت که/ زیرا/ به دلیل اینکه فهمیدم همه حرف‌ها دروغ بوده». در بندهای علت، علت بر معلول مقدم است؛ یعنی از نظر زمانی بند پیرو قبل از بند پایه است اما در بندهای هدف، بند پیرو بعد از بند پایه است. بعضی از حروف ربط مثل «به دلیل اینکه» هم در بندهای علت ظاهر می‌شوند و هم در بندهای هدف. و به همین دلیل است که بندهای هدف ممکن است با بندهای علت خلط شوند. یکی از آسان‌ترین روش‌ها

برای تشخیص بندهای هدف این است که باید بتوان تمام حروف ربطی را که در این بندها به کار می‌روند، با «با این هدف که» جانشین کرد. اتفاقاً در بندهای قیدی علت، نمی‌توان از وجه التزامی استفاده کرد.

۲۵. ارزنگ (۱۳۸۷: ۱۷۴) یکی از کاربردهای حال التزامی را در جمله پیروی دانسته که «متمم هدف و نتیجه برای پایه باشد؛ می‌کوشم تا به جایی برسم».

## منابع

- ابراهیمی، ح. ۱۳۸۸. نگارش پیشرفته (ویژه زبان‌آموزان غیرایرانی)، بی‌جا: حمید ابراهیمی.
- احمدی گیوی، ح. و ح. انوری. ۱۳۷۹. دستور زبان فارسی ۱، تهران: فاطمی.
- اخلاقی، ف. ۱۳۸۶. «بایستن، شدن و توانستن: سه فعل وجهی در فارسی امروز»، دستور، (۳): ۸۲-۱۳۲.
- اخلاقی، ف. ۱۳۸۹. «بررسی رده‌شناختی متمم‌افزایی در فارسی امروز»، دستور، (۶): ۱۰۰-۱۴۹.
- ارزنگ، غ. ۱۳۸۷. دستور زبان فارسی / امروز، تهران: قطره.
- اکبری، م. و م. ولی‌پور. ۱۳۹۵. «نقد و تحلیل انواع وجه فعلی در فارسی»، ادب فارسی، (۱): ۶-۱۵.
- انوشه، م. ۱۳۹۳. «ضمیر پوچ‌واژه‌ای پنهان در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا»، زیان‌شناسی و گویش‌های خراسان، (۱۱): ۲۹-۵۳.
- ایلخانی‌پور، ن. ۱۳۹۴. صفات وجهی در زبان فارسی، تهران: مرکز.
- باطنی، م. ۱۳۴۸. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران: امیرکبیر.
- بیضایی، ب. ۱۳۷۳. مسافران، تهران: روشنگران.
- بیضایی، ب. ۱۳۹۲. سگ‌کشی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- ثقفی، س. ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶. موفقیت، ش ۳۲۶، ۳۴۵ و ۳۴۶.
- جعفری، ف. ۱۳۹۰. دستور کاربردی، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه لغتنامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی.
- حبیب اصفهانی، م. ۱۳۸۹ق. دستور سخن، استانبول.
- حق‌شناس، ع. و همکاران. ۱۳۸۷. دستور زبان فارسی ویژه دوره کاردانی و کارشناسی زبان و ادبیات فارسی تربیت معلم، تهران: مدرسه.
- خانلری، پ. ۱۳۷۷. دستور زبان فارسی، تهران: توس.
- خیامپور، ع. ۱۳۴۷. دستور زبان فارسی، تبریز: کتابفروشی تهران.
- دایی‌جوادی، ر. ۱۳۴۰. دستور زبان فارسی و راهنمای تجزیه و ترکیب، اصفهان: کتابفروشی تأیید.
- دبیرسیاکی، م. ۱۳۴۵. دستور زبان فارسی، تهران: علمی.
- درخشنده، پ. و م. بهرامی. ۱۳۹۳. همیس! دخترها فریاد نمی‌زنند، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- درزی، ع. و ش. تفکر رضایی. ۱۳۸۹. «پوچ‌واژه در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی، (۲): ۵۷-۷۳.



- ذوالنور، ر. ۱۳۴۸. دستور پارسی، تهران: ارغنون.
- راسخ‌مهند، م. و همکاران. ۱۳۹۳. فرهنگ توصیفی نحو، تهران: علمی.
- رحیمیان، ج. ۱۳۹۰. «جنبه‌های صوری و معنایی عناصر وجهی در جمله‌های فارسی»، *زبان و زبان‌شناسی*، (۱۳): ۳۳-۵۰.
- رحیمیان، ج. و ع. خرمائی. ۱۳۹۸. «راه‌های بیان التزام و کاربردهای صورت‌های التزامی در زبان فارسی»، *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، ۹(۱۷): ۴۷-۵۷.
- رحیمیان، ج. و م. عموزاده. ۱۳۹۲. «افعال وجهی در زبان فارسی و بیان وجهیت»، *پژوهش‌های زبانی*، (۱)۴: ۲۱-۴۰.
- شفائی، ا. ۱۳۶۳. *مبانی علمی دستور زبان فارسی*، تهران: نوین.
- صادقی، ع. و غ. ارژنگ. ۱۳۵۸. *دستور سال دوم (آموزش متوسطه عمومی فرهنگ و ادب)*، تهران: سازمان کتاب‌های درسی.
- طالقانی، ک. ۱۳۵۲. *اصول دستور زبان فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- طیب‌زاده، ا. ۱۳۸۵. *ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادی جمله در فارسی امروز*، تهران: مرکز.
- طیب‌زاده، ا. ۱۳۹۱. *دستور زبان فارسی براساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی*، تهران: مرکز.
- عابدی، م. و م. ولی‌پور. ۱۳۹۷. «نگاهی تازه به طبقه‌بندی جملات شرطی از منظر آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان»، *مجموعه مقالات دومین همایش ملی دوسالانه آرفا*، به کوشش رضامراد صحرايي و مهین‌ناز میردهقان، تهران: خاموش: ۳۴۹-۳۷۶.
- عموزاده، م. و ح. رضایی. ۱۳۹۱. «بررسی مفاهیم وجهی زمان دستوری در زبان فارسی»، *پژوهش‌های زبانی*، (۱)۳: ۵۲-۷۶.
- فرشیدورد، خ. ۱۳۸۲. *دستور مفصل امروز*، تهران: سخن.
- قریب، ع. ۱۳۳۸. *دستور زبان فارسی به اسلوب السنه مغرب زمین*، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیة.
- قریب، ع. ۱۳۵۵. *دستور زبان فارسی*، تهران: کتابفروشی مرکزی.
- کیارستمی، ع. ۱۳۶۸. *خانه دوست کجاست*، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- لازار، ژ. ۱۳۸۴. *دستور زبان معاصر فارسی*، ترجمه مهستی بحرینی، توضیحات و حواشی هرمز میلانیان، تهران: هرمس.
- متولیان، ر. ۱۳۹۵. «بازنمایی نحوی افعال وجهی 'بایستن' و 'شدن' در زبان فارسی»، *جستارهای زبانی*، (۷)۷: ۱۲۵-۱۵۰.
- مجیدی، م. ۱۳۸۹. *آواز گنجشک‌ها*، تهران: نیستان.
- مشکور، م. ۱۳۵۳. *دستورنامه*، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- ملاقلی‌پور، ر. ۱۳۷۹. *نسل سوخته*، تهران: نقش و نگار.

وحیدیان، ت. و غ. عمرانی. ۱۳۸۷. *دستور زبان فارسی ۱*، تهران: سمت.

- Comrie, B. 1985. *Tense*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Dancygier, B. and E. Sweetser. 1996. "Conditionals, distancing and alternative spaces", in *Conceptual Structure, Discourse and Language*, Edited by Adele E. Goldberg; Stanford: Center for The Study of Language and Information, Pp: 109-136.
- Darzi, A. and S. Kwak. 2015. "Syntax and semantics of subjunctive clauses in Persian", *Lingua*, 153, 1-13.
- Giannakidou, A. 2013. "(Non) veridicality, evaluation, and event actualization: evidence from the subjunctive in relative clauses" in *Nonveridicality, Perspective, and Discourse Coherence*, M. Taboada and R. Tranc (eds.), Leiden: Brill, Studies in Pragmatics Series.
- Givon, T. 2001. *Syntax*, Amsterdam: John Benjamins.
- Hiraiwa, K. 2001. "Multiple agree and defective intervention constraint in Japanese", *MIT Working Papers Linguist.* 40, 67-80.
- Landau, I. 2004. "The scale of finiteness and the calculus of control", *Natural Language & Linguistic Theory*, 22: 811-877.
- Noonan, M. 1985. "complementation", *Language Typology and Syntactic Description*, V2: *Complex Constructions*, Edited by: T. Shopen, Cambridge: Cambridge University Press, 42-140.
- Portner, P. 2009. *Modality*, Oxford: Oxford University Press.
- Reichenbach, H., 1947. *Elements of Symbolic Logic*. Berkeley: University of California Press.
- Taleghani, A. H. 2008. *Modality, Aspect and Negation in Persian*, Amsterdam: John Benjamins.
- Tavangar, M. and M. Amouzadeh. 2009. "Subjective modality and tense in Persian", *Language Sciences*, 31: 853-873.



## وام‌واژه‌های روسی در گویش گیلکی

سیده مهنا سیدآقایی رضایی<sup>✉</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱/۲۳

### چکیده

وام‌گیری پدیده‌ای است جهانی و چنانچه کنترل شده باشد، موجب غنای زبان مقصد می‌شود. میان سرزمین‌های گیلان و روسیه همواره روابط زبانی گسترده‌ای وجود داشته و شاهد واژه‌های فراوانی هستیم که به واسطهٔ همجواری و سال‌ها روابط فرهنگی، سیاسی، نظامی، تجاری و ... از زبان روسی وارد گویش گیلکی شدند، درحالی‌که نشانی از آنها در زبان فارسی معیار و دیگر گویش‌های ایرانی نیست. در این مقاله، با تکیه بر واژه‌نامه‌های گیلکی فهرستی از وام‌واژه‌های روسی تهیه و آنها را در دو دسته طبقه‌بندی کرده‌ایم: وام‌واژه‌های روسی مشترک در فارسی و دیگر گویش‌ها؛ وام‌واژه‌هایی که تنها وارد زبان گیلکی شدند. در مقابل هر وام‌واژه معادل روسی آن را ذکر و تلفظش را آوانویسی و تغییرات معنایی، آوایی و صرفی واژه‌ها را پس از ورود به زبان مقصد بررسی می‌کنیم. هدف از این تحقیق معرفی و تدقیق ویژگی‌های کلی روند وام‌گیری در گیلکی است. با بررسی وام‌واژه‌ها به این نتیجه می‌رسیم که وام‌گیری غالباً از نوع واژگانی است و وام‌واژه‌ها بیشتر در گسترهٔ زندگی روزمرهٔ اهالی گیلان به چشم می‌خورند و در اغلب موارد دچار دگرگونی شدید معنایی نشدند.

واژگان کلیدی: گویش گیلکی، زبان روسی، وام‌گیری، وام‌واژه، ریشه‌شناسی

## ۱- مقدمه

زبان‌ها با کمک واژه‌سازی و وام‌گیری ذخیرهٔ واژگانی خود را گسترده و به‌روز می‌کنند. از ویژگی‌های مهم زبان‌ها، تأثیر و تداخل در یکدیگر است. هر زبان در روند تکامل خود با جذب و بومی کردن واژه‌های بیگانه گسترش می‌یابد. قرض‌گیری واژه‌ها و عناصر زبانی امری کاملاً طبیعی تلقی می‌شود و مواجهه با مجموعه‌ای از کلمات قرضی<sup>۱</sup> و ترجمه‌های قرضی (گرفته‌برداری)<sup>۲</sup> در زبان‌های زندهٔ دنیا امری اجتناب‌ناپذیر است. گویش‌ها نیز همان‌طور که تحت تأثیر زبان معیار قرار می‌گیرند، در کنش با زبان‌های بیگانه دستخوش تغییراتی می‌شوند یا تأثیر متقابل بر آنها می‌گذارند. یکی از عوامل عمده در این تأثیرپذیری نزدیکی جغرافیایی است و شاهد این فرایند میان گویش‌های ایرانی حاشیهٔ دریای مازندران و زبان روسی هستیم. گویش گیلکی در شمال ایران، در استان گیلان رایج است و در گروه گویش‌های کرانهٔ خزر، در ردیف تاتی، تالشی، گالشی و مازندرانی جای دارد (سمعی، ۱۳۷۸: ۱۳۵). گویشوران این زبان محلی را گیلک می‌نامند که اکثراً دوزبانه هستند و علاوه‌بر زبان بومی به فارسی نیز تکلم می‌کنند (راستارگویا، ۱۹۹۰: ۱۴). روابط گستردهٔ فرهنگی، سیاسی، نظامی و تجاری منجر به ورود عناصر زبانی بسیاری از روسی به گیلکی شده و گیلک‌ها مستقیماً واژه‌هایی از آنان وام گرفته‌اند. نشانهٔ مستقیم بودن این وام‌گیری، استفاده نشدن این واژه‌ها در زبان فارسی است (رضایتی کیشه‌خاله و چراغی، ۱۳۸۷: ۹۹). در این مقاله به بررسی این دست از واژه‌ها می‌پردازیم و از وام‌واژه‌هایی که در زبان فارسی معیار و یا دیگر گویش‌ها وجود دارند، تنها نام برده‌ایم، مگر آنکه در گویش گیلکی از لحاظ معنایی یا آوایی دستخوش تغییر چشمگیری شده باشد که در به آنها نیز به تفصیل خواهیم پرداخت. معانی و تلفظ تمامی وام‌واژه‌های روسی در گیلکی برگرفته از «واژه‌نامهٔ گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی» تألیف احمد مرعشی، «گیله‌گب» تألیف فریدون نوزاد و «فرهنگ گیلکی» تألیف منوچهر ستوده است، مگر آنکه خلاف آن تصریح شود. معنی لغات روسی برگرفته از فرهنگ تک‌زبانۀ اوژگوف است.

---

1. loan words

2. calque

## ۲- پیشینه تحقیق

در دهه اخیر کارهای زیادی برای شناسایی، بررسی و ریشه‌یابی وامواژه‌های روسی در زبان فارسی و یا گویش‌های آن شده‌است: «کلمات روسی در زبان فارسی و تاریخچه آنها» از صادقی (۱۳۸۴)؛ «واژه‌های دخیل فارسی در روسی» از لیلا عسگری (۱۳۸۵)؛ «وامواژه‌های اجتماعی روسی در زبان فارسی، ریشه‌شناسی، معناشناسی، راه‌های وام‌گیری» از محمدی (۱۳۸۹)؛ «بررسی وامواژه‌های روسی در گویش مازندرانی» از گلکار (۱۳۹۰)؛ «بررسی علل و عوامل تاریخی- سیاسی ورود واژگان بیگانه نظامی به زبان فارسی در دوره قاجاریه تا سال ۱۳۰۰ش» از نیکوبخت (۱۳۹۱)؛ «وامواژه‌های روسی در زبان فارسی و فرهنگ بزرگ سخن» از محمدی (۱۳۹۲)؛ «وامواژه‌های روسی در زبان فارسی و زبان‌های کرانه جنوبی دریای مازندران: با تکیه بر نام ماهیان دریای مازندران» از سیدآقای رضایی (۱۳۹۳)؛ «تأثیر زبان روسی بر گویش گیلکی و ورود برخی واژگان روسی به این گویش» از نگار شیخان (۱۳۹۵) و ... از این کارها، تنها مقاله آخر ۲۷ وامواژه روسی در گیلکی را فهرست کرده، اما به اصل واژه در زبان روسی و تغییرات آوایی، معنایی و دستوری آنها در زبان مقصد پرداخته نشده‌است.

## ۳- مبانی نظری

ملت‌ها با روابط فرهنگی، تجاری، صنعتی و ... بر هم تأثیر می‌گذارند و هرچه این روابط پایدارتر و طولانی‌تر باشد، دامنه تأثیرگذاری گسترده‌تر می‌شود. زبان‌ها نیز از این تأثیر و تداخل بی‌نصیب نمی‌مانند. اصلی‌ترین شکل تداخل زبانی بین ملت‌ها وام‌گیری کلمات بیگانه است. وام‌گیری در عین حفظ استقلال و ماهیت زبان، موجب غنا و انعطاف‌پذیری آن می‌شود. به ورود برخی عناصر از زبانی به زبان دیگر قرض‌گیری یا وام‌گیری می‌گویند. قرض‌گیری می‌تواند آوایی، واژگانی و دستوری باشد. قرض‌گیری واژگانی رایج‌تر است، چراکه واژه‌ها با سرعت بیشتری دستخوش تغییر و تطور می‌شوند (عزیزمحمدی، ۱۳۸۲: ۷۲).

## ۳-۱- انواع وامواژه‌ها

وامواژه‌های هر زبان را می‌توان در یکی از این چهار دسته جای داد:

- ۱) وامواژه‌های بومی‌شده: واژه‌های بیگانه که با رسم‌الخط و سیستم آوایی زبان مقصد منطبق شده و در یک مقوله دستوری جای می‌گیرند و بر مفهوم مشخصی دلالت می‌کنند. برای مثال درشکه در زبان فارسی اسم مفرد است و برگرفته از واژه روسی

(وسیلۀ نقلیۀ سبک چهارچرخه با دو جای سرنشین) که اسم در فرم جمع است.

(۲) وام‌واژه‌های بین‌المللی<sup>۱</sup>: واژه‌های بیگانه که عمدتاً اصطلاحات علمی و فنی هستند و ریشه در عناصر زبانی لاتین و یونان باستان دارند و در بسیاری از زبان‌های دنیا (بیشتر از سه زبان) وجود دارند. برای مثال /تومبیل در فارسی، *automobile* در انگلیسی، [aftamabil] *автомобиль* در روسی، *automobile* در فرانسه، *automobil* در آلمانی، *automobile* در ایتالیایی، *automóvil* در اسپانیایی و ... وام‌واژه بین‌المللی است، چراکه در بسیاری از زبان‌های دنیا هست و برگرفته از *αὐτός* (خود) و *mobilis* (متحرک) در یونان باستان است. این کلمه در زبان‌های فارسی و روسی برگرفته از *automobile* فرانسوی است. ذخیره واژگانی زبان‌های معاصر پر است از وام‌واژه‌های بین‌المللی و این خود گواهی است بر تمایل رو به گسترش ملتها برای ایجاد اندوخته‌ای از واژه‌های مشترک که موجب تسهیل در برقراری ارتباطات بین‌المللی باشد.

(۳) وام‌واژه‌ها با رنگ و بوی خارجی: ورود نام اشیا و حقایقی که تنها در زندگی و فرهنگ دیگر ملتها وجود دارند و منحصر به فرد هستند و رنگ و بوی خارجی دارند. پدیده‌های طبیعی مانند گیاهان و جانورانی که خاص یک سرزمین است، آیین‌ها و باورهای یک ملت، غذاها و نوشیدنی‌ها، پوشاک و ... در این دسته جای می‌گیرند. برای مثال *ашура* [āšurā] در روسی برگرفته از آیین مذهبی مسلمانان شیعه در عزاداری برای امام حسین است و بومی نشدن آن نشانگر غیرخودی بودن این آیین است. البته مرز وام‌واژه‌های گروه یک و سه بسیار متزلزل است. در مواردی وام‌واژه‌های بیگانه پربسامد، در گروه وام‌واژه‌های بومی شده جای می‌گیرند: *فوتبال*، *بوکس*، *هاکی*، *تانگو* و ... .

(۴) وام‌واژه‌های غیرخودی<sup>۲</sup>: واژه‌ها و عبارات بیگانه‌ای که با الفبا و الگوی آوایی زبان مبدأ نوشته و یا ادا می‌شوند. برای مثال واژه انگلیسی *ok* در فارسی، عبارت *happy end* به معنای «پایان خوش» در زبان روسی و ... (کریسین، ۲۰۰۷: ۱۲۴-۱۲۶).

1. internationalism  
2. barbarism

### ۳-۲- گرت‌برداری

گرت‌برداری نیز نوعی وام‌گیری زبانی است که در آن واژه بیگانه وارد زبان مقصد نمی‌شود، بلکه عناصر تشکیل‌دهنده آن (ریشه، پیشوند، پسوند، پایانه) در زبان مقصد ترجمه می‌شود و نوعی وام‌گیری پنهان است. گرت‌برداری دو نوع است: ساختاری؛ معنایی. گرت‌برداری ساختاری می‌تواند کامل یا ناکامل باشد. در گرت‌برداری کامل تمام تکواژه‌های یک کلمه ترجمه می‌شوند: کلمه *آسمان خراش* در فارسی، *небо-скрѣб* (آسمان+خراش) در روسی از انگلیسی *sky-scraper* گرت‌برداری شدند. در گرت‌برداری ساختاری ناکامل، تنها یک یا دو تکواژ در زبان مقصد ترجمه می‌شوند. کلمه *فیلم‌بردار* (*film-taker*) نمونه‌ای از گرت‌برداری ساختاری ناقص است که در آن تنها تکواژ دوم (بردار) در زبان مقصد ترجمه شد و جز اول آن وام‌واژه از زبان انگلیسی است. در گرت‌برداری معنایی، کلمه در زبان مقصد تحت تأثیر معادل خود در زبان مبدأ، معنای مجازی جدیدی پیدا می‌کند. برای مثال کلمه *[utka] утка* (اردک) در زبان روسی تنها معنای مستقیم داشت و معنای مجازی خود را از *canard* فرانسوی اقتباس می‌کند که در کنار معنای اصلی «اردک»، معنای مجازی «شایعه‌دروغین» را نیز در خود داشت (همان: ۱۲۸).

### ۳-۳- دلایل وام‌گیری

وام‌گیری دلایل مختلف برون‌زبانی یا درون‌زبانی دارد. روابط تنگاتنگ فرهنگی، سیاسی، تجاری-اقتصادی، صنعتی از دلایل برون‌زبانی وام‌گیری است و عمده‌ترین شکل آن ورود وام‌واژه به همراه مفهوم یا پدیده است. برای مثال *самовар* (خودجوش) به همراه خود شیء از روسی به فارسی راه یافت. از دلایل درون‌زبانی وام‌گیری تمایل گویشوران زبان وام‌گیرنده برای صرفه‌جویی در استفاده از کلمات است، چراکه کلمه خارجی گویا و کوتاه به آن مفهوم یا پدیده اشاره می‌کند. برای مثال *استپ* برای نامیدن «جلگه پهن‌آور و بدون درخت در نواحی نیمه‌خشک/ سبزدشت» از روسی وارد فارسی شده‌است. گاه وام‌گیری ریشه در مسائل اجتماعی دارد. گویشوران زبان وام‌گیرنده با به‌کارگیری واژه‌های قرضی گفتار خود را پرطمطراق می‌سازند و حضور کلمات خارجی در گفتار را نشانه تعلق خود به قشر بالا و تحصیل‌کرده جامعه می‌دانند. از دیگر دلایل اجتماعی وام‌گیری، وجود تابوهای زبانی است. گویشوران برای پرهیز از واژه‌های حرام و زننده، دست به حسن تعبیرسازی می‌زنند. از



ابزارهای رایج در حسن تعبیرسازی، به کار بردن واژه‌های بیگانه است، چراکه این واژه‌ها ویژگی پوشانندگی دارند و به دلیل ناآشنا بودن برای بسیاری، می‌توانند از قبح کلام و بدزبانی بکاهند.

#### ۴- بحث و بررسی

##### ۴-۱- وام‌واژه‌های روسی مشترک در فارسی، گیلکی، مازندرانی

وام‌واژه‌های روسی در گویش گیلکی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. برخی از اینها در زبان فارسی معیار یا دیگر گویش‌ها، مثلاً مازندرانی نیز به کار می‌رفته یا می‌روند: آبوشکا [ābuškā] «پنجره شیشه‌ای» از окошка [akoška] (مازندرانی: آبشکه [ābəškə]); ایستول [istul] «صندلی» از стул [stul] (مازندرانی: اسدل [osdol]); بارکاز [bārkāz] «کشتی بخار کوچک» از баркас [bārkās] (فارسی: بارکاس «قایق موتوری، کشتی کوچک»); بالون [bālon] «هوایما» از баллон [balon]; بانکا [bānkā] «پیت نفت» از банка [bānkə] (فارسی: بانک، مازندرانی: بانک «ظرف شیشه‌ای دهن‌گشاد»); بورش [borš] «سوپ گوشت با پیاز و هویج و سیب‌زمینی» از борщ [borš] (فارسی: برش); بولکی [bulki] «نوعی نان سفید» از [bulkə] булка (فارسی: بولکی «باگت»); مازندرانی: بولکی یا بالکین); بوت [bot] «نیم چکمه لاستیکی» از боты [boti] (مازندرانی: بُت «نوعی چکمه که مباشرین و خوانین می‌پوشیدند»); پاپروس [pāprus] «سیگار، توتون مخصوص سیگار» از папироса [papirósa] (مازندرانی: پابلوس [pāblus]); پاگون [pāgun] «سردوشی سربازی و افسری» از погон [pogón] (فارسی: پاگون); پراخوت [parāxut] «کشتی بزرگ بخاری مسافربری» از пароход [paraxót] (مازندرانی: پراخوت [parāxut]); پوط [put] «واحد وزن، معادل پنج من و نیم تبریز» از пуд [put] (فارسی، مازندرانی: پوت); پیتربورد [piterpurd] «در اشاره به راه دور» از پترزبورگ (فارسی: پتل‌پورت «جای خیلی دور»، مازندرانی: پتربوت «عبارتی با بار معنایی نفرین، ناکجاآباد»); چتور [čatvar] «واحد وزن معادل 1/4 کیلوگرم مساوی با ۱۵۰ گرم، و اگر منظور نوشابه الکلی باشد 1/4 بطری» از четверть [čétvert] (فارسی: چتور، مازندرانی: چت‌فار [čet-fār]); چراغ سوتکایی [čarāq-sutkai] «چراغ زنبوری» جزء دوم آن با واژه روسی свет [svet] مرتبط است (مازندرانی: چراغ سوتکه [čerāq-sutkə]); چورنل [čornel] «جوهر مخصوص نوشتن، نوعی جوهر به رنگ بنفش و نیز سیه‌چرده» از чернила [černila] (مازندرانی: چرنل [čərnel] «جوهر»); خوتکا [xutkā] «پرنده‌ای آبی و مهاجر از خانواده

مرغابی‌ها و کوچک‌تر از آن» از хутка [xutkā] (مازندرانی: خُتکا [xotkā]); رزین [rezin] «لاستیک، تایر اتومبیل و کش» از резина [rezina] (مازندرانی: رزین «تیرکمان کشی»); زاموسکا [zamuskā] «بتونه» از замазка [zamāska] (در فارسی: زاموسقه/ زامبوسکه/ زاماسکه); زاکوسکا [zākuskā] «مزۀ عرق» از закуска [zakúska] (فارسی: زاکوسکا «مزۀ»); زاگون [zākun] «انضباط و ضابطه، قانون و قاعده» از закон [zakón] (فارسی: زاگون «قانون و قاعده»); سالدات / سَلَّات [saldāt/ šallāt] «سرباز، و نیز کنایه از آدم دادی، شلوغ و آتشپاره» از солдат [saldāt] (فارسی: سالدات، مازندرانی: سَلَّات [sallāt]); سولتکا [suletkā] «نام ماهی کوچک دریایی» از селёдка [seliótka] (مازندرانی: سَلُودکا [soludkā]); سیبیشکا [sibiškā] «تخم گل آفتاب‌گردان» از семечки [semečki] (مازندرانی: سِمِشکه); سیستوب [sistob] «سوت کارخانه و قطار» از свисток [svistok] (مازندرانی: سپیستاک [səpistāk] «سوت»); شال از шаль [šāl] (فارسی و مازندرانی: شال)، شرف [šarf] «شال‌گردن و یا پارچه‌ای مستطیل شکل که مردان به گردن آویزند به طوری که اندکی از یقه نیم‌تنه بالاتر قرار گیرد تا از چرکین شدن یقه جلوگیری شود و در سرما هم حافظ خوبی برای گردن و گلو باشد» از шарф [šarf] (مازندرانی: شَرَف); شوت [šot] «بُرس لباس یا کفش و یا ماهوت پاک‌کن» از щётка [šiótka] (مازندرانی: شوت); شوک [šok] «رَدک‌ماهی» از щука [šúka] (مازندرانی: چکا [čekā]); شیب‌مایبی [šib-māyi] «ماهی شیب» از шип [šip] (فارسی و مازندرانی: شیب); فایتون [faytun] «درشکه» از фаэтон [faeton] (فارسی: فایتن); قانفت [qānfet] «آبنبات» از конфета [konfeta] (فارسی: قامفت/کانفت); قلاج [qalāj] «نان بربری» از калач [kalāč] (مازندرانی: قالاچ «نوعی نان با طبعی مخصوص که در شهرهای کارگری مازندران می‌پختند»); کفال [kafāl] از кефаль [kifāl] کیلکا [kilkā] از روسی [kilkā] «نوعی کفش لاستیکی دست‌ساز که گالش‌سازان از تویی [gāluš] «گیلکا» کیلکا [kilkā] «نوعی کفش لاستیکی دست‌ساز که گالش‌سازان از تویی مستعمل اتومبیل می‌ساختند» از галоши [galoši] و калоши [kaloši] (مازندرانی: کلش [kaluš]، فارسی: گالش); گانتور [gāntor] «دفتر کار، بورو، دفتر تجاری و حجره بازرگانی» از контора [kantora] (فارسی: کانتور); گیروانکه [girvānke] «واحد سنجش وزن، معادل ۴۱۰ گرم» از روسی [girya] (یا صورت مصغر آن гирька [girka] (فارسی: گیروانکه، مازندرانی: گِروان [gərvān]); لاسمان [lāsmān] «کرجی‌ران و ناخدای کشتی» از лотман [lotcman] (مازندرانی: لوسمان [lusmān]); لوتکا [lutkā] «کرجی و قایق» از [lotka]

лѡдка (مازندرانی: لتکا [lɔtkā])؛ ماتیشکا «دختر خانم، زن بزک کرده» از [matrioška] (فارسی: ماتیشکا، مازندرانی: ماتشکه [mātəškə])؛ منات [manāt] «۱. دلیل مجوز، ارتباط ۲. پول روسی» از moneta [maneta] (فارسی: منات، مازندرانی: منات)؛ موشتک [muštak] «چوب سیگار، فیلتر سیگار» از муштук [mundštuk] (فارسی: مُشتوک)؛ ناسوس [nāsus] «پمپ و تلمبه» از насос [nāsos] (مازندرانی: ناسوز [nāsuz])؛ ورست [verest] از верста́ [verstá] (فارسی: ورس). اکثر این وام‌واژه‌ها پیش از این بررسی شده‌اند، لذا همه آن‌ها را واکاوی نمی‌کنیم، هرچند درباره برخی از آنها نکات مهمی هست:

(۱) اردال [ardāl] در گیلکی به «درازقد و گردن کلفت» می‌گویند و برگرفته از واژهٔ ординарец [ardınaretc] است. این کلمه در روسی به معنای «سربازی است که در خدمت فرمانده یا ستاد فرماندهی است و وظیفه‌اش اجرای فرامین و رساندن پیام‌ها و دستورات است». این واژه به صورت آردل [ārdel] در فرهنگ‌های فارسی با اشاره به ریشهٔ روسی آن ثبت شده‌است و در معنای «فراشی که مأمور احضار سپاهیان و متهمان بود» به کار می‌رفته‌است، اما در حال حاضر جز کلمات منسوخ به حساب می‌آید (انوری، ۱۳۸۲: ۸۰). قدیمی‌ترین شاهد این کلمه در مدرسی-سامعی-صفوی به سال ۱۲۶۷ق به شکل *آردیل* است و بنابه گفتهٔ علی‌اشرف صادقی (۱۳۸۴: ۱۴) *آردیل* مبدل *آردین*، مخفف *آردیناریتس* روسی است. این وام‌واژه در گیلکی و مازندرانی در معنای کنایی و کاملاً متفاوت (آدم خشن و وحشی) با اصل آن در زبان مبدأ به کار می‌رود.

(۲) امپریال [imperiāl] در گیلکی «سکهٔ طلای روسیه تزاری» و برگرفته از [imperiāl] (۱) имперіа́л در همین معناست. این واژه در فرهنگ‌های فارسی دهخدا و سخن به صورت امپریال [amperiāl] در معنای «امپراطوری؛ سکهٔ طلای روسیه تزاری» و به عنوان وام‌واژهٔ فرانسوی ثبت شده‌است (دهخدا، ۱۳۷۷: انوری، ۱۳۸۲). به نقل از فاسمر<sup>۱</sup> (۱۹۸۶: ج. ۲، ۱۲۹) این واژه در روسی برگرفته از لهستانی imperialis (سکهٔ نقرهٔ امپراطوری)، از لاتین imperialis (دینار امپراطوری) است. با توجه به تشابه معنایی و آوایی این وام‌واژه با اصل آن در زبان مبدأ و ریشهٔ آن این واژه در گیلکی از روسی وام گرفته شده‌است نه از فرانسوی.

(۳) بی‌باندرویل [bi-bāndroil] در گیلکی به معنی «بی‌کنترل، غیرمجاز، دهن‌چاک، بدون لاک و مهر و برچسب رسمی» است و برگرفته از бандеро́ль [bānderol] (با ریشهٔ فرانسوی) در

1. Fasmer

معنای «بسته پستی، نوار کاغذی بسته‌بندی بسته‌های پستی، برچسب روی کالا» است. در فرهنگ‌های سخن و عمید باندرول به عنوان وامواژه فرانسوی ثبت شده (انوری، ۱۳۸۲؛ عمید، ۱۳۴۲)، اما صادقی (۱۳۸۴: ۳۷) آن را وامواژه روسی برمی‌شمارد. این نمونه جالبی از واژه‌سازی است؛ وامواژه روسی با پیشوند فارسی «بی» ترکیب شده و کلمه جدیدی به وجود آورده که علاوه بر معنای اصلی، در معنای مجازی نیز به کار می‌رود.

۴) ماسکا [māskā] در فرهنگ واژگان گیلکی با دو معنا آمده است: «۱. مسخره مقلد، مضحک؛ ۲. اصطلاحی در گونه‌ای از بازی بیلارد» و برگرفته از маска [māska] به معنای «ماسک، شخص نقاب‌دار، قالب، شخصیت دائمی کم‌دی‌های ایتالیایی در قرون ۱۶-۱۷ در نمایش‌های سیار» است. از نظر معنایی واژه دخیل دچار تغییر شده و معنای اول آن کنایی شده است. در فرهنگ‌های دهخدا و معین به شکل «ماسک» در معنی «نقاب» آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷؛ معین، ۱۳۶۲) و در فرهنگ سخن به شکل «ماسکه» (انوری، ۱۳۸۲)، اما آن را مأخوذ از masque فرانسوی می‌دانند. صادقی (۱۳۸۴: ۲۵) این واژه را به شکل «ماسک/ ماسکه» و در معنای «حفاظ صورت در شمشیر بازی» و وامواژه روسی با ریشه فرانسوی می‌داند. به دلیل شباهت آوایی کلمه در گیلکی با معادل روسی ممکن است گیلانی‌ها آن را از روس‌ها گرفته باشند. این واژه را روس‌ها با واسطه زبان‌های آلمانی علی‌ال‌معاصر<sup>۱</sup> یا فرانسوی از ایتالیایی maschera وام گرفته‌اند (فاسمر، ۱۹۸۶: ج. ۲، ۵۷۷). معنای دوم آن نیز در فرهنگ‌های تخصصی روسی (نک. [www.yourbilliard.com/termin.html](http://www.yourbilliard.com/termin.html)) هست و در فارسی اصطلاحی است در بازی بیلارد، که به شکل «ماسک (اسنوکرد) شدن» کاربرد دارد.

#### ۴-۲- وامواژه‌های روسی در گیلکی

بسیاری از واژه‌های روسی مستقیماً وارد گیلکی شدند و نشانی از آنها در فارسی معیار نیست:

۱) اوستریال [avesteryāl] در گیلکی به سکه‌های طلای بسیار بزرگی اطلاق می‌شد که از اتریش می‌آمد و روی آن عکس پادشاه اتریش حک شده بود. گردن‌آویز زنان بود یا به عروس و داماد هدیه می‌دادند. این وامواژه برگرفته از کلمه روسی австрия [afstriya] (اتریش) است. کاربرد این وامواژه مجازی است؛ گویشوران گیلکی به جای این سکه، نام کشور تولیدکننده آن را به کار می‌بردند. این واژه در فرهنگ لغت گیلکی ثبت نشده است، اما

1. New High German

نسل‌های قدیمی گیلان و مازندران با آن آشنایی دارند و در مازندران اوستری [avesteri] به کار می‌رود.

۲) بوفت [bufet] درگیلکی به معنای «قفسه ظرف» و برگرفته از бѹфѣт [bufet] در همین معنا است. این واژه از طریق büfett آلمانی که خود مأخوذ از buffet فرانسوی و یا buffeto ایتالیایی است وارد زبان روسی شد (فاسمر، ۱۹۸۶: ج. ۱، ۲۵۴). کلمه «بوفه» در زبان فارسی به عنوان وام‌واژه فرانسوی شناخته شده است. اما با توجه به شباهت آوایی این دو واژه درگیلکی و زبان روسی احتمال راهیابی مستقیم این واژه از روسی به گیلکی بیشتر است. علاوه بر آن هوشنگ اعلم (۱۳۶۶: ۳۰۵) این وام‌واژه را فرانسوی روسی شده می‌داند و به ورود آن از زبان روسی به گیلکی اشاره می‌کند.

۳) پامادور [pāmādor] به معنای «گوجه‌فرنگی» در میان گویشوران گیلکی به کار می‌رود و مأخوذ از помидор [pamidor] در همین معناست. در گیلان به املت «خورش پامادور» می‌گویند (صادقی، ۱۳۸۴: ۳۰). کلمه‌های مرکب «پامادور قاتق [pāmādor-qātoq]» و «پامادور چغرتمه [pāmādor-čaqartme]»، از غذاهای بومی گیلان، با این وام‌واژه روسی ساخته شدند. اصل واژه در روسی برگرفته از فرانسوی pomodoro با معنای تحت‌اللفظی «سیب طلایی» است (فاسمر، ۱۹۸۶: ج. ۳، ۳۲۳).

۴) پاتران [patrān] درگیلکی به معنای «فانسقه» و برگرفته از патронташ [patrantāš] به معنای «کمربندی برای جا دادن فشنگ، سلاح کمربند و مانند آن؛ حمایل و قطار فشنگ» است. هجای آخر این کلمه (таш - تاش) در گویش گیلکی حذف شده، اما از نظر معنایی کاملاً یکسان هستند. کلمه در روسی برگرفته از آلمانی باستان patrontasche به معنای کیسه فشنگ است (همان: ۲۱۸). به نقل از صادقی (۱۳۸۴: ۲۲) «فانسقه» خود وام‌واژه روسی در فارسی است که از полоска [paloska] (فرم مصغر полоса) به معنای «تسمه، نوار» گرفته شده است.

۵) پیچانیک [pičanik] درگیلکی به معنای «بیسکویت» است و برگرفته از واژه печеньки [pečenki] (فرم محاوره‌ای печенье) با همین معناست. این کلمه در روسی از فعل печь [peč] (پختن، کباب کردن) مشتق شده است. در واژه‌نامه گویش گیلکی به منشأ روسی این کلمه اشاره شده (نوزاد، ۱۳۸۱: ۹۹). کلمه «بیسکویت» خود نیز وام‌واژه روسی در فارسی است و برگرفته از бисквит [biskvit] است (صادقی، ۱۳۸۴: ۳۰).

۶) تخم بالشویک [tuxme-bālševik] در واژه‌نامه احمد مرعشی با دو معنا ثبت شده است: «بیجه نامشروع؛ شیطان و آتش‌پاره». جزء دوم این واژه مرکب برگرفته از *большевик* [balševik] (اکثریت) است و در معنای مجازی برای نامیدن افرادی به کار می‌رود که از حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بودند و در دومین کنگره حزب در ۱۹۰۳م به رهبری لنین از منشویک‌ها (اقلیت‌ها) جدا شده و نهایتاً حزب کمونیست شوروی را شکل دادند. کاربرد کنایی وامواژه اشاره به زمانی دارد که بلشویک‌ها به گیلان حمله کرده بودند و زنان گیلک را مورد تعدی قرار می‌دادند (مرعشی، ۱۳۶۳: ۱۳۴).

۷) چای‌نیک [čāynik] در گویش گیلکی به معنای «کتری» است و از نظر معنایی و آوایی کاملاً با *чайник* [čāynik] مطابقت دارد. این واژه در روسی از ریشه *чай* (چای) و پسوند اسم‌ساز *-ник* ساخته شده است. این واژه در روسی دارای انگیزش درونی<sup>۱</sup> است، بدان مفهوم که از معنای تک‌تک اجزای یک کلمه می‌توان به معنای کلی آن پی برد (مداینی، ۱۳۹۱: ۱۰)، اما انگیزش درونی آن در زبان مقصد از بین می‌رود.

۸) خانسکی [xānski] در گیلان نوعی برنج، مخلوطی از چمپای ماشینی و صدری و ... بود که به روسیه صادر می‌شد (مرعشی، ۱۳۶۳: ۱۸۷). *ханский рис* [xānski ris] (برنج خانسکی) برنجی با کیفیت عالی، دانه‌های سفید و بلند است. در مسکو در عطاری‌های هندی قابل تهیه است. در کیسه یا بانکه نگهداری می‌شود و با مارک «XAN RICE» و با قیمتی بالا به فروش می‌رسد (نک. [www.gastronom.ru/article\\_recipe](http://www.gastronom.ru/article_recipe)) برای تهیه غذایی به نام پلوی خانی (*ханский плов*) و شیرین پلوی آذربایجانی (*ширин плов*) از این نوع برنج استفاده می‌شود. کتابی (۱۳۷۷: ۱۴) به روسی بودن نام این برنج اشاره کرده است؛ برگرفته از صفت نسبی *ханский* در معنای «خانی، متعلق به خان».

۹) خوزین [xuzaɣɪn] به معنای «ارباب، ثروتمند و سرمایه‌دار» است و برگرفته از *хозяин* [xazyain] «ارباب، صاحب‌کار، مدیر، خانه‌دار و فرمانروا» است. در واژه‌نامه گویش گیلکی به منشأ روسی این کلمه اشاره شده است (مرعشی، ۱۳۶۳: ۱۹۵).

۱۰) داشکه [daške] به معنی «فرغون» است. این وامواژه برگرفته از *тачка* [tāška] در همین معناست. تبدیل دو همخوان [ت] و [د] به یکدیگر برای یکسانی آنها در جایگاه تولید

1. internal history

(همخوان‌های دندانی-لثوی) و شیوه تولید (همخوان‌های انسدادی) از فرایندهای رایج آوایی است. بنابر قواعد آواشناسی روسی هجایی که تحت ضربه نباشد از لحاظ کمی و یا کیفی دستخوش تغییر می‌شود.<sup>۱</sup> منظور از تغییر کمی کاهش قدرت و کشیدگی واکه و منظور از تغییر کیفی تضعیف و تغییر واکه در هجای بدون ضربه است. در این کلمه هجای آخر تحت ضربه نیست و واکه [a] کوتاه‌تر تلفظ می‌شود، چیزی بین دو واکه [a] و [ɪ] و حالت زبان که در تولید واکه نقش دارد از منظر میزان افراستگی نیمه‌بسته یا میانه<sup>۲</sup> و از موضع محرک زبان در حالت میانه<sup>۳</sup> قرار دارد (کنیازف، ۲۰۱۱: ۷۲-۶۹). بنابراین شاهد کوتاه تلفظ شدن [a] در هجای دوم و تبدیل آن به [e] هستیم. این کلمه در واژه‌نامه‌های گیلکی ثبت نشده است، اما گویشوران گیلکی آن را به کار می‌برند.

۱۱) دامیسکی [dāmiski] به معنای «دوچرخه زنانه، دوچرخه بدون تنه» است و در فرهنگ لغت به روسی بودن کلمه اشاره شده (مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۰۴). برگرفته از صفت نسبی дамский [dāmski] به معنای «زنانه، مربوط به زنان» است. در خصوص تغییر آوایی باید اشاره کرد که ساختار هجایی این کلمه در زبان مبدأ به شکل [CVC-CCVC]<sup>(۴)</sup> است و از آنجاکه در فارسی سه الگوی هجایی کوتاه (CV)، متوسط (CVC) و بلند (CVCC) وجود دارد (حق‌شناس، ۱۳۸۶: ۱۴۰) و ساختار CCVC در زبان فارسی نامتعارف است، برای سهولت در تلفظ ساختار هجایی در زبان مقصد به شکل [CV-CVC-CVC] درآمده است. نکته دیگر این است که در بیشتر موارد شاهد قرض‌گیری اسامی هستیم، اما در اینجا واژه قرضی صفت است. گویا به دلیل طولانی بودن ترکیب وصفی برای نامیدن این وسیله (دوچرخه زنانه = дамский велосипед)، موصوف حذف شده و صفت باقی مانده است.

۱۲) دوات صد آدین [davātsedādin] به بازی بیست‌ویک با ورق گفته می‌شود و معادل روسی آن [dvātsat adno (ačko)] [двадцать одно (очко)] است. در واژه‌نامه گویش گیلکی به منشأ روسی آن اشاره شده است (مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۱۴). نام این بازی در روسی برگرفته از عدد شمارشی مرکب «بیست‌ویک» است. در روسی عدد یک دارای جنس (مذکر، مؤنث و خنثی) و شمار (مفرد و جمع) است و بنابر قواعد صرفی روسی مانند صفات از لحاظ جنس و

1. Количественная и качественная редукция
2. Средний подъем
3. Средний ряд

شمار و حالت با معدود خود منطبق می‌شود. لذا عدد یک (одно) به کار رفته در نام این بازی خنثی است چراکه معدود آن اسم خنثی очко به معنای «خال» است. اما در وامواژه گیلکی عدد یک مذکر (один) جایگزین شده‌است.

۱۳) زاکاس [zākās] در گیلکی به معنای «سفارش غذا و مشروب» است و برگرفته از zakáz [zakāc] در معنای «سفارش» است. در زبان مقصد از لحاظ معنایی جزئی‌تر شده، اما در روسی در معنای عام‌تر به کار می‌رود و همه نوع سفارش را شامل می‌شود.

۱۴) زانیط [zānit] در گیلکی به معنی «دریست» و مأخوذ از واژه zānit [zānit] در معنای تحت‌اللفظی «پر شده، مشغول شده، اشغال شده» است. واژه دخیل از لحاظ معنایی دستخوش تغییر شده و در مفهوم جزئی‌تری نسبت به اصل واژه به کار می‌رود. نکته در خصوص این واژه تغییر صرفی است؛ در روسی صفت فعلی مفعولی کوتاه<sup>۱</sup> است و دارای جنس (مذکر) و شمار (مفرد)، اما در زبان مقصد به عنوان اسم به کار می‌رود. گویشوران گیلکی با کمک فرایند واژه‌سازی ترکیب جدید «زانیط کودن [zānit-kudan]» را ساخته‌اند که به معنی «کرایه کردن اتومبیل به شکل دریست» است. منوچهر ستوده (۱۳۳۲: ۱۲۸) این واژه را به شکل «زنیط کودن [zanit-kudan]» ثبت کرده‌است.

۱۵) سالفت [sālfat] در معنی «دستمال سفره» و از واژه салфетка [salfetka] با دو معنا وام‌گیری شده‌است: ۱. دستمال سفره ۲. رومیزی کوچک. در واژه‌نامه گویش گیلکی به منشأ روسی واژه اشاره شده (مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۵۱). هجای آخر این کلمه (ка) در گویش گیلکی حذف شده‌است. واژه از عصر پتر کبیر وارد ذخیره لغوی روس‌ها شده و از طریق salvette آلمانی که خود مأخوذ از salvietta ایتالیایی است وارد زبان روسی شد (فاسمر، ۱۹۸۶: ج. ۳، ۵۵۱).

۱۶) شاپکا [šāpka] به معنای «کلاه شاپو» و مأخوذ از шапка [šāpka] است. در روسی علاوه بر به کار رفتن در معنای «کلاه خز، کلاه بافتنی»، معانی مجازی «گنبد، سرتیتر» هم دارد. در واژه‌نامه گیلکی مدخل «کولا شاپکا [kulā-šāpka]» با معنای مشابه ثبت شده‌است (مرعشی، ۱۳۶۳: ۳۵۶). شاپکا وارد زبان فارسی نیز شده بود، اما به مرور با افزایش نفوذ زبان فرانسوی در ایران و کم شدن آشنایان با روسی وامواژه‌های روسی متروک شد و جای آنها را واژه‌های فرانسوی گرفت؛ «شاپکا»ی روسی جای خود را به «شاپو»ی فرانسوی داد. لذا اکثراً

1. краткое страдательное причастие



می‌پندارند این واژه محرف شاپوی فرانسوی است (صادقی، ۱۳۸۴: ۱۱). شاپکا در روسی نوعی کلاه پشمی و گرم است که با شاپو در فارسی متفاوت است. شاپو به‌عنوان کلاه فرنگی و یا تمام لبه در ایران شناخته شده‌است.

۱۷) ضالوک [zālok] به معنی «بیعانه و یا پیش‌بها» و برگرفته از залог [zalok] در معنای «گرو، وثیقه، رهن، ضامن» است. فریدون نوزاد (۱۳۶۵: ۳۱۵) به ریشه روسی این کلمه اشاره کرد. بنابر قواعد آواشناسی روسی صامت زنگ‌دار [Г] (گ) در انتهای کلمه به جفت بی‌زنگ خود [к] (ک) تبدیل می‌شود. می‌بینیم که شکل گفتاری واژه روسی وارد گیلکی شده و این نشان می‌دهد که بیشتر وام‌واژه‌های روسی شفاهی وارد گیلکی شدند. در ضمن وام‌واژه با حرف (ض) که نسبت به (ز) کم‌بسامدتر است در فرهنگ گیلکی ثبت شده‌است و این امر در موارد دیگری مانند پوط، زانیط نیز تکرار شده‌است.

۱۸) فانتال [fantal] در فرهنگ گیلکی با معنای «فوران، جهش مایعات از عمق» ثبت شده، ضمن آنکه به بومی نبودن واژه نیز اشاره شد (نوزاد، ۱۳۸۱: ۳۴۱)، که به احتمال زیاد از фонтан [fontān] به معنای «فواره» وام گرفته شده‌است. این واژه از زمان پتر کبیر و به واسطه زبان‌های لهستانی یا ایتالیایی وارد زبان روس‌ها شد، اما خود این زبان‌ها واژه را از fontana لاتین وام گرفته‌اند (فاسمر، ۱۹۸۶: ج. ۴، ۲۰۲).

۱۹) فیریشکا [firiškā] در واژه‌نامه گویش گیلکی به معنی «نوعی کلاه» ثبت شده‌است و برگرفته از фура́жка [furāška] است که در روسی به «کلاه‌های نظامی لبه‌دار» اطلاق می‌شود. معادل روسی کلمه با فرایند اختصارسازی ترکیب وصفی фуражная шапка ساخته شده‌است. به نقل از فاسمر این واژه از фураж (علیق، علوفه) مشتق شده، و фура́жка در معنای تحت‌اللفظی «کلاهی که در هنگام غذا دادن به حیوانات بر سر می‌گذارند» (فاسمر، ۱۹۸۶: ج. ۴، ۲۱۰) است. گویشوران گیلکی با کمک واژه دخیل کلمه مرکب «قالب فیریشکا [qāleb-firiškā]» به معنای «قالب کلاه فیریشکا» را ساختند.

۲۰) گارشوت [garšot] به معنای «لگن بچه» و برگرفته از горшók [garšok] است و در واژه‌نامه گیلکی به منشأ روسی آن اشاره شد (مرعشی، ۱۳۶۳: ۳۷۰). کلمه در زبان مبدأ دارای چند معنی است: «۱. ظرفی گرد برای خوراک‌پزی، ۲. گلدان، ۳. ظرف مخصوص ادرار». پس این واژه با معنای سوم وارد گیلکی شده و کاربرد گسترده‌ای پیدا کرده‌است.

۲۱) لبت‌کا [labatkā] به معنای «بیل جاده‌سازی» از [lapátka] (مصغر) [lapáta] (بیل) وام گرفته شد. تبدیل واج [پ] به [ب] در زبان مقصد به سبب یکسانی دو همخوان در شیوه تولید (انسدادی) و جایگاه تولید (دولبی) از فرایندهای رایج آوایی است. این واژه در گیلکی یادآور امتیاز روس‌ها در ساخت جاده شوسه قزوین-رشت - انزلی است.

۲۲) ماتروس [mātros] به معنای «ملوان» و برگرفته از واژه روسی [matrós] [matrós] به همین معناست. گیلک‌ها با کمک واژه دخیل کلمه مرکب جدیدی به شکل «ماتروسی یقه» [matrosi-yaqe] = یقه مدل ملوانی ساخته‌اند.

۲۳) ماروژنی [mārožni] به معنای «بستنی» مأخوذ از [maróženaye] [maróženaye] در همین معناست. مرعشی به منشأ روسی این کلمه اشاره کرده‌است (مرعشی، ۱۳۶۳: ۴۰۳).

۲۴) ماز [māz] به معنای «واکس» و از واژه [mas] [mas] «روغن، مرهم» گرفته شده‌است. در روسی ترکیب وصفی сапожная мазь با معنای تحت‌اللفظی «روغن کفش» مترادف [váksa] [váksa] (واکس) [váksa] است. در گیلکی کلمات مرکب دیگری با این وام‌واژه ساخته شدند: «ماززن» [māz-zen] [māz-zen] «مازی واکسن»، «مازی واکسی» [māzi] [māzi] «مازه قوطی» [māze-quti] [māze-quti] «مازه شوت» [māze-šot] [māze-šot] برس واکسن‌زنی<sup>(۴)</sup>.

۲۵) مسکوویسکی [moskoviski] در گیلکی به «نوعی بازی بلیارد» گفته می‌شود. این واژه از صفت نسبی [maskófski] [maskófski] «مسکویی، متعلق به مسکو» وام‌گیری شده‌است. این صفت در فرم مذکر وارد زبان مقصد شده، چراکه در روسی صفت باید از نظر جنس، شمار و حالت با اسم خود منطبق باشد (московский бильярд «بلیارد مسکویی»). به گفته صادقی واژه «بلیارد» در فارسی برگرفته از روسی [bilyārd] [bilyārd] است. فاسمر (۱۹۸۶: ج. ۱، ۱۶۵) این واژه را که از سال ۱۷۲۰م در روسیه متداول شد مأخوذ از [bigliardo] [bigliardo] ایتالیایی می‌داند. همچنین واژه «شار» در معنای «گلوله بلیارد» برگرفته از [šār] [šār] روسی است. کلمه دیگری که در معنای «نوعی بازی بلیارد» وارد فارسی شد «یتالسکی» است برگرفته از صفت نسبی [italiyānski] [italiyānski] (ایتالیایی) (صادقی، ۱۳۸۴: ۳۷).

۲۶) ودره [vedre] در گیلکی به معنی «سطل» است و از [vidró] [vidró] در همین معنا وام‌گیری شده‌است. در روسی واحد اندازه‌گیری مایعات با حجم تقریبی ۱۲ لیتر نیز هست.

در پایان به برخی کلمات گیلکی اشاره خواهیم کرد که یا خود صفت نسبی «روسی» یا مکان‌های مربوط به روسیه را به همراه دارند: ۱. نام ابزار: (اورسی [ursi] «کفش پاشنه‌دار»، اورسی [orsi] «پنجره یا در بالارونده با شیشه رنگی»، قلم روسی [qalam-rusi] «قلم چوبی رنگ‌شده و سرقلم‌دار»، میسکویی [miskoi] «کلاه مسکویی، از انواع کلاه‌های قدیمی»); ۲. نام بازی: (آب‌خور روسی [āb-xorā-rusi] «نوعی بازی پسرانه که به بازی بیس‌بال شباهت دارد»); ۳. نام حیوانات: (اورسی مورغ [urusi-murq] «مرغ روسی یا بوقلمون»، استور روسی [astore-rusi] «ماهی ازون‌برون»); ۴. واژه‌هایی که بر ملیت اشاره می‌کنند: (اوروس [urus] «روس»، اوروسی [urusi] «روسی»، اوروسی [urusie] «روسیه»).

## ۵- نتیجه‌گیری

با بررسی وام‌واژه‌های روسی در گویش گیلکی می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱. وام‌واژه‌های روسی در گویش گیلکی بیشتر با حوزه‌های معیشتی مردم، به‌ویژه ماهیگیری و شیلات مرتبط است (بانکا، شرف، پاپروس، ماز، شوک، سولتکا، لاسمان و ...). برخی نیز در حوزه اقتصاد، تجارت و نظامیگری است (منات، پوط، پاتران، سالدات و ...). وام‌واژه‌های مشترک فارسی و گیلکی بیشتر نظامی و سیاسی است.
۲. در اکثر وام‌واژه‌های بررسی شده دگرگونی معنایی شدیدی مشاهده نمی‌شود. برخی وام‌واژه‌ها از نظر معنایی محدودتر شدند، مانند زاکاس، زاکوسکا، سیستوب و ...، اما معنای اولیه برخی کاملاً تغییر کرد، مانند بالون، زانیط، فانتال و ... . واژه‌هایی مانند ماسکا یا اردال - که در زبان معیار فارسی هم ثبت شدند- در گیلکی در معنای مجازی به کار می‌روند.
۳. از انواع وام‌گیری (آوایی و دستوری)، وام‌گیری واژگانی رایج‌تر است و بیشتر شاهد وام‌گیری اسامی هستیم. دیگر اقسام کلمه مانند صفت (دامیسکی، مسکوویسکی) و عدد (دوات صد آدین) نیز وارد گیلکی شدند که بیانگر تماس طولانی و تأثیر عمیق روسی بر گیلکی است.
۴. در گیلکی با وام‌واژه روسی کلمات مرکب جدیدی ساخته شده‌است که در آنها واژه بیگانه با تکواژهای فارسی یا گیلکی ترکیب شده و واژه تازه‌ای ساخته‌است، مانند لوتکاچی، فایتونچی، قلاجی «بربری‌پز». گاه اسم مرکب از ترکیب دو اسم وارداتی یا یک اسم بومی و وارداتی ساخته می‌شود، مانند مازه شوت، دغان لوتکا، شیشه آبوشکا، قالب فیریشکا و ... .

۵. برخی اسامی که در روسی فقط به صورت جمع به کار می‌روند، مانند *галоши, боты* به هنگام ورود به گیلکی پایانه جمع خود را از دست می‌دهند و به صورت مفرد به کار می‌روند، هرچند اصولاً این اسامی به شکل مفرد در روسی به کار نمی‌روند. اکثر لغات گردآوری شده در این مقاله برگرفته از فرهنگ‌های گیلکی است، اما چه بسیارند واژه‌هایی که در حافظه شفاهی مردم گیلان وجود دارند و با مرگ گویشوران، گرد فراموشی بر آنها خواهد نشست. از آنجاکه در دهه‌های اخیر گویش‌های ایرانی در همگرایی با فارسی و تأثیرپذیری از رسانه‌های گروهی به سرعت تحول و استهلاک یافته‌اند، حفظ، مطالعه و ثبت ویژگی‌های آنها اهمیت بسیار دارد و این مقاله گامی در این راه است.

### پی‌نوشت

۱. سکه طلای روسیه تزاری، با وزن ۱۱/۶۱ گرم که از سال ۱۷۵۵م با ارزش ۱۰ روبل و از ۱۸۹۷م با ارزش ۱۵ روبل در روسیه ضرب می‌شد.
۲. حرف C کوتاه‌نوشت consonant به معنای همخوان و حرف v نشانگر vowel به معنای واکه است.
۳. «واکس» در زبان فارسی برگرفته از واژه روسی *Вакса* است (صادقی، ۱۳۸۴: ۴۱).
۴. در گیلکی، برخلاف فارسی، هسته به وابسته اضافه می‌شود. در عبارت آخر، هر دو کلمه ماز و شوت از زبان روسی وام گرفته شده‌اند.

### منابع

- اعلم، ه. ۱۳۶۶. «واژه‌نامه‌های گویشی و واژه‌های بیگانه». آئینه (۱۳): ۴-۵: ۳۰۶-۳۰۴.
- انوری، ح. ۱۳۸۲. فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- حق‌شناس، ع. م. ۱۳۸۶. *آواشناسی*، تهران: آگاه.
- دهخدا، ع. ۱۳۷۷. *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. چراغی، ر. ۱۳۸۷. «واژه‌شناسی اجتماعی گویش گیلکی». *مجله زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، (۱۶۱): ۹۵-۱۱۰.
- ستوده، م. ۱۳۳۲. فرهنگ گیلکی، تهران: نشریه انجمن ایران‌شناسی.
- سمیعی گیلانی، ا. ۱۳۷۸. «گویش گیلکی و مروری اجمالی بر تاریخچه مطالعه آن». *نامه فرهنگ*، (۳۴): ۱۳۳-۱۳۹.

سیدآقایی رضایی، م. حسینی، ا. ۱۳۹۳. «وام‌واژه‌های روسی در زبان فارسی و زبان‌های کرانه جنوبی دریای مازندران: با تکیه بر نام ماهیان دریای مازندران». *پژوهش‌های زبانشناختی در زبان‌های خارجی*، ۴(۱): ۲۱-۴۶.

شیخان. ن. ۱۳۹۵. «تأثیر زبان روسی بر گویش گیلکی و ورود برخی واژگان روسی به این گویش»، از سایت مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی؛ <https://cgie.org.ir/fa/news/127540>. آخرین بازدید ۱۳۹۸/۰۱/۲۲.

صادقی، ع. ا. ۱۳۸۴. «کلمات روسی در زبان فارسی». *زبانشناسی*، ۲۰(۲): ۳-۴۶.

عمید، ح. ۱۳۴۲. فرهنگ عمید، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.

کتابی، ا. ۱۳۷۷. «پژوهشی در اسامی برنج‌های ایرانی»، *گیله‌وا*، (۲۶): ۱۴.

گلکار، آ. سیدآقایی رضایی م. ۱۳۹۰. «بررسی وام‌واژه‌های روسی در گویش مازندرانی». *پژوهش‌های زبانشناختی در زبان‌های خارجی*، ۱(۲): ۶۷-۷۹.

عزیزمحمدی، ف. ۱۳۸۲. «بررسی برخی فرایندهای رایج قرض‌گیری در زبان فارسی». *علوم اطلاع‌رسانی*، ۱۸(۲و۱): ۷۱-۷۴.

عسکری، ل. ۱۳۸۵. «واژه‌های دخیل فارسی در روسی». *نامه فرهنگستان*، ۸(۱): ۱۵۰-۱۷۴.

مداینی، ع. ۱۳۹۱. *واژه‌شناسی زبان روسی*، تهران: سمت.

مرعشی، ا. ۱۳۶۳. *واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی*، رشت: طاعتی.

محمدی، م. عبدالتاج‌دینی، ن. ۱۳۹۲. «وام‌واژه‌های روسی در زبان فارسی و فرهنگ بزرگ سخن». *جستارهای زبانی*، ۴(۳): ۱۵۵-۱۷۷.

معین، م. ۱۳۶۲. *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر.

نوزاد، ف. ۱۳۸۱. *گیله‌گب*، رشت: دانشگاه گیلان.

نیکویخت، ن. ایروانی، م. ۱۳۹۱. «بررسی علل و عوامل تاریخی-سیاسی ورود واژگان بیگانه نظامی به زبان فارسی در دوره قاجاریه تا سال ۱۳۰۰ش». *تاریخ ادبیات (پژوهشنامه علوم انسانی)*، ۳(۶۹): ۱۶۵-۱۸۶.

Бугайцкий, А. 16 октябрь 2018, «как приготовить афганский плов», [http://www.gastronom.ru/article\\_recipe.aspx?id=1004432](http://www.gastronom.ru/article_recipe.aspx?id=1004432)

Князев СВ., Пожарицкая С.К. 2011. *Современный русский литературный язык*, М.: Академический Проект; Гаудеамус, 430 с.

Крысин Л.П. 2007. *Современный русский язык. Лексическая семантика. Лексикология. Фразеология. Лексикография: учеб. пособие для студ. филол. фак. высш. учеб. заведений / Л. П. Крысин. - М.: Издательский центр Академия.*

- Ожегов С.И., Шведова Н.Ю. (1991), Толковый словарь русского языка, М.: «АЗЪ» Ltd.
- Расторгуева, В.С. 1990. *Сравнительно-историческая грамматика западно-иранских языков*, – М.: Наука.
- Фасмер, М. 1986-1987. *Этимологический словарь русского языка*, в 4 т. издание 2-ое. Стереотипное, – М.: Прогресс.



## تصحیح انتقادی و ترجمه چهار غزل اوحدی مراغه‌ای به گویش اصفهانی قرن هفتم و هشتم هجری

علی خانی حبیب‌آبادی<sup>۱</sup>  
سید مهدی نوریان<sup>۲</sup> ✉  
محمود براتی خوانساری<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۷

### چکیده

در دیوان اوحدی مراغه‌ای چهار غزل به گویش قدیم مردم اصفهان دیده می‌شود که در نسخه‌های خطی، کاستی‌ها و تصرفات فراوانی بدان‌ها راه یافته‌است، به‌گونه‌ای که گاهی برخی واژه‌ها حتی در دو دست‌نویس هم یکسان نیست، و متن‌های چاپی دیوان اوحدی نیز وضعیت مناسب‌تری ندارد. اگرچه ادیب طوسی به سال ۱۳۴۲ خورشیدی، سه غزل از این چهار غزل را در مقاله‌ای تصحیح، برگردان به فارسی و آوانگاری، و تا حدی اشکالات این سه غزل را برطرف کرده‌است، اما کار او نیز خالی از اشکال نیست و کاستی‌هایی دارد. از این‌رو، تصحیح و گزارش دوباره این سه غزل، و البته غزلی که وی بدان نپرداخته‌است، بایسته می‌نماید. در این جستار، پس از مقدمه و بیان پیشینه پژوهش و معرفی نسخه‌ها و متن‌های دسترس، همه غزل‌های گویشی اوحدی مراغه‌ای تصحیح انتقادی، گزارش و در صورت لزوم حرکت‌گذاری یا آوانگاری گردیده‌است. نیز از برخی کاستی‌های مقاله ادیب طوسی، در گزارش ابیات سخن رفته‌است.

واژگان کلیدی: اوحدی مراغه‌ای، گویش قدیم اصفهان، غزل‌های گویشی، ادیب طوسی

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان

۲ و ۳. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان



## ۱- مقدمه

شیخ اوحالدین بن حسین، متخلص به اوحدی و معروف به اوحدی مراغه‌ای یا اصفهانی، شاعر و عارف نامدار اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری، گویا به سال ۷۳۳ق زاده شده و آن‌گونه که بر سنگ کهن آرامگاه وی نوشته‌اند، در ۷۳۸ چشم از جهان فروبسته‌است. پدرش اصفهانی بود و خود نیز روزگاری در اصفهان می‌زیسته اما چون سالیانی دراز در مراغه گذرانیده، به مراغی یا مراغه‌ای شهرت یافته‌است. بر سنگ آرامگاه او در مراغه نگاشته‌اند: «اوحد المله والدین بن الحسین الاصفهانی» (صفا، ۱۳۶۹: ۳/ ۸۳۱-۸۳۴).

در دیوان اوحدی چهار غزل هست که به گویش قدیم مردم اصفهان سروده شده‌است؛ از آن‌روی که خوانش و معنای این چهار غزل برای بیشتر رونویسان دشوار بوده‌است، تصرفات فراوانی در آن‌ها کرده‌اند و از جهت ضبط واژگان، ناهمگونی بسیار میان آنها دیده می‌شود، و البته متن‌های چاپی نیز بهتر از دست‌نویس‌ها نیست. این پژوهش به بررسی و تصحیح انتقادی و گزارش بیت‌بیت این چهار غزل می‌پردازد.

مردم اصفهان در گذشته به یکی از گویش‌های مرکزی ایران گفت‌وگو می‌کردند، ولی امروز در زبان مردم شهر، از آن گویش جز واژه‌هایی برجای نمانده‌است. خوشبختانه کلیمیان اصفهان و برخی از شهرها و روستاهای پیرامون هنوز به همین گویش سخن می‌گویند و اگر چنین نبود، خوانش و دریافت معنای برخی ابیات اصفهانی اوحدی، کاری بس دشوارتر یا شاید نشدنی بود. چنین می‌نماید که گویش کهن اصفهان، از زمان به پایتختی برگزیده شدن به فرمان شاه‌عباس اول، و مهاجرپذیر شدن آن، جای خود را به زبان فارسی داده باشد. در برخی منابع کهن از جمله «احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم» نوشته «مقدسی» جغرافی‌نویس سده چهارم و «محاسن اصفهان» در سده پنجم از «مافروخی اصفهانی» به گویش پیشین اصفهان اشاره شده‌است (نک. تفضلی، ۱۳۵۰: ۸۵-۱۰۳؛ برجیان، ۱۳۹۴: ۳۳-۳۷).

نواحی مرکزی ایران در طول زمان از چهار زبان تأثیر گرفته‌است: نخست زبان مادی که با جای‌گیر شدن گروه‌های مهاجر ماد در نواحی غربی و مرکزی ایران، جایگزین زبان ناشناخته‌ای شد که احتمالاً پیش از آن در این نواحی رایج بوده‌است؛ براین پایه لایه زیرین گویش‌های مرکزی ایران باید مادی باشد. دوم، زبان پارسی یا پهلوی اشکانی که با فتوحات اشکانیان بر گویش‌های مرکزی ایران تأثیر نهاده‌است. سوم، زبان فارسی میانه یا پهلوی ساسانی که زبان اداری ساسانیان بود و ناگزیر گویش‌های مرکزی ایران را تحت تأثیر قرار داد.

چهارم، زبان فارسی دری که از سده سوم هجری به بعد، زبان رسمی و ادبی این سرزمین شده و از این‌روی گویش‌های مرکزی ایران از آن تأثیر پذیرفته‌است (نک. برجیان، ۱۳۹۲: ۳۲).

ابن مقفع (نیمه نخست سده دوم هجری) زبان‌های ایران را به پهلوی و دری و فارسی و خوزی و سریانی تقسیم کرده‌است و زبان پهلوی را منسوب به پهلّه دانسته که شامل اصفهان و ری و همدان و ماه‌نهند و آذربایجان می‌شود (نک. ابن‌ندیم، بی‌تا: ۱۹)؛ حمزه اصفهانی نیز (۲۸۰-۳۶۰ هجری) همین تقسیم‌بندی را کرده‌است (نک. حمزه اصفهانی، ۱۹۹۲م: ۲۳). پهلّه و قلمرو زبان پهلوی سرزمین‌هایی شمرده‌شده که گویش‌های مرکزی ایران در آنجاها رواج داشته و در برخی از آنها هنوز رواج دارد. پهلوی یا فهلوی مشهورترین نامی است که به این گویش‌ها داده شده‌است و دوبیتی‌های باباطاهر را فهلویات گفته‌اند.

گویش‌های مرکزی ایران که به جز فهلوی، مادی و ولایتی نیز خوانده می‌شود (نک. برجیان، ۱۳۹۴: ۳۳)، خود چندین گروه دارد: ۱- گویش‌های اصفهانی و کاشانی؛ جز آنکه شاخه‌ای از آن در میان کلیمیان اصفهان زنده مانده‌است، در پیرامون اصفهان و کاشان همچون جزایری پراکنده، در مناطقی مانند خوانسار و دلیجان و محلات، جوشقان و نطنز و ابیان، برخوار و جرقویه و سگری و سده (خمینی‌شهر) به حیات خود ادامه داده‌است، هرچند امروزه، در خطر نابودی است. چهار غزل گویشی اوحدی نیز در همین گروه از گویش‌های مرکزی ایران سروده شده، به‌ویژه به گویش کلیمیان اصفهان و مناطقی چون برخوار و جرقویه و سده و سگری نزدیک‌تر است، البته طبیعی است که از سده هفتم و هشتم تا به امروز دگرگونی‌هایی نیز به این گویش‌ها راه‌یافته باشد. ۲- گویش زرتشتیان یزد و کرمان؛ ۳- گویش نائینی و انارکی؛ ۴- گویش خوری و مهرنجانی؛ ۵- گویش‌های ناحیه تفرش؛ ۶- گویش‌های حوزه سمنان (نک. برجیان، ۱۳۹۴: ۳۸-۴۵؛ خانلری، ۱۳۶۵: ۱/ ۳۰۰؛ باقری، ۱۳۷۱: ۱۰۰؛ حسن‌دوست، ۱۳۸۹: شانزده).

## ۲- پیشینه پژوهش

سعید نفیسی دیوان اوحدی را در ۱۳۴۰ خورشیدی تصحیح کرده و این چهار غزل را نیز به پیروی از دست‌نویس‌ها، پس از دیگر غزل‌ها آورده‌است که البته چون این گویش برای وی ناآشنا بوده، اشتباهات زیادی به متن آنها راه یافته‌است (نک. اوحدی، ۱۳۴۰: ۴۳۱-۴۳۲). ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۸۷-۴۰۰) نیز سه غزل از این چهار غزل را در مقاله «سه غزل اصفهانی از اوحدی مراغی» تصحیح، ترجمه و آوانگاری کرده‌است که اگرچه کوشش او در پنجاه‌وشش سال پیش مشکور است و برخی مشکلات را برطرف کرده‌است، اما با توجه به امکانات آن

زمان، در برخی موارد حق مطلب ادا نشده و کاستی‌هایی دیده می‌شود. از این‌رو، تصحیح و گزارش دوباره این سه غزل و آن غزلی که ادیب طوسی بدان نپرداخته‌است، بایسته می‌نماید.

### ۳- معرفی نسخه‌ها و متن‌های در دست

دست‌نویس‌ها و متن‌هایی که در تصحیح غزل‌های گویشی اوحدی استفاده شده عبارت‌اند از:

۳-۱- «فخ»: دست‌نویس ۱۴ شوال ۸۳۷ق کتابخانه مرحوم فرخ که اکنون در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد با شماره فرخ-۴۳ نگهداری می‌شود؛ این دست‌نویس در تصحیح غزل‌های گویشی اوحدی نسخه اساس قرار گرفت، زیرا کهن‌ترین نسخه موجود است که این چهار غزل را در بر دارد و جز این از نظر درستی کتابت و کمی اشتباهات نیز درست‌ترین نسخه‌های در دست است.

۳-۲- «سل»: دست‌نویس ۸۷۰ق کتابخانه سلطنتی (کاخ گلستان) شماره ۳۳۹ به خط میرک شیرازی که هر چهار غزل گویشی اوحدی را داراست.

۳-۳- «مج»: دست‌نویس اوایل سده یازدهم هجری کتابخانه مجلس (شماره ۹۵۳) که هر چهار غزل گویشی اوحدی را در بر دارد.

۳-۴- «تب»: دست‌نویس اواخر سده یازدهم هجری کتابخانه ملی تبریز (شماره ۴۹۷) که تنها یک غزل از چهار غزل گویشی اوحدی در آن درج است.

۳-۵- «مک»: دست‌نویس سده سیزدهم هجری کتابخانه ملی ملک (شماره ۵۳۶۳) که سه غزل گویشی اوحدی را داراست.

۳-۶- «چا»: متن چاپی دیوان اوحدی تصحیح سعید نفیسی که در ۱۳۴۰ خورشیدی انتشارات امیرکبیر به چاپ رساند و هر چهار غزل گویشی اوحدی را دارد.

۳-۷- «طو»: مقاله ادیب طوسی که در ۱۳۴۲ خورشیدی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز به چاپ رسید و سه غزل از چهار غزل گویشی اوحدی تصحیح، ترجمه و آوانگاری شد؛ نسخه اساس ادیب طوسی، دست‌نویس ۸۳۰ مرحوم انصاری بود که امروزه نشانی از آن نیست، از این‌رو، در تصحیح دوباره این سه غزل، مقاله ادیب طوسی می‌تواند جایگزینی برای دست‌نویس مورخ ۸۳۰ باشد، اگرچه آن‌گونه که از این مقاله برمی‌آید، آن نسخه با وجود قدمت در ضبط این چهار غزل اشتباهات فراوانی داشته‌است.

## ۴- تصحیح انتقادی غزل‌ها

غزلیات اصفهانی<sup>(۱)</sup>

\*۱

او زِیرو<sup>۲</sup> راده<sup>۳</sup> ای م<sup>۴</sup> تا<sup>۵</sup> رو  
 اندوه تو تا و<sup>۷</sup> دل درآم<sup>۸</sup>  
 گر زیرک<sup>۱۰</sup> عالمت پوینو  
 دیم تو خورو و<sup>۱۵</sup> چشم م<sup>۱۶</sup> تر<sup>۱۷</sup>  
 تا کی و کی انتظار فردا<sup>۲۰</sup>  
 زلف تو و<sup>۲۳</sup> گرد گنج<sup>۲۴</sup> دیمت<sup>۲۵</sup>  
 بر تش<sup>۲۷</sup> دل ویست شارو<sup>۲۸</sup> آهنن<sup>۲۹</sup>  
 دل کت پُر زور<sup>۳۳</sup> غم ودی<sup>۳۴</sup> کرت  
 ویداد<sup>۳۶</sup> کر<sup>۳۷</sup> همیشه<sup>۳۸</sup> آخر

از بوی تو واد<sup>۶</sup> صبح تارو  
 نش‌هشت که دل دمی ورآرو<sup>۹</sup>  
 سن<sup>۱۱</sup> گیژ<sup>۱۲</sup> ببو که گیژ<sup>۱۳</sup> خارو<sup>۱۴</sup>  
 هُشکِش ویکر د آن<sup>۱۸</sup> خوژ آرو<sup>۱۹</sup>  
 آروم بپرس<sup>۲۱</sup> آرو آرو<sup>۲۲</sup>  
 ماریو سیا<sup>۲۶</sup> که دل نمارو  
 فریاد کرو<sup>۳۰</sup> که<sup>۳۱</sup> دل که دارو<sup>۳۲</sup>  
 چاریش<sup>۳۵</sup> بپر که سخت زارو  
 کاری وه از این کر<sup>۳۹</sup> این چه کارو

\* فح، سل، مچ، تب، مک، چا، طو.

۱. سل، مچ، تب: - غزلیات اصفهانی؛ مک، چا، طو: فی لسان الاصفهانیه. ۲. سل: ریژوو؛ مچ: ریرو؛ مک: ذیره؛ چا: ذیر و؛ طو: دیره. ۳. مک، چا: راده؛ طو: راده. ۴. تب: راده یم؛ چا: راده دیم.
۵. تب: با. ۶. تب: داد؛ مک: راد؛ چا: واذ؛ طو: وا د. ۷. تب: به. ۸. تب: درومه؛ مک، چا، طو: درمه. ۹. مک، چا، طو: دل وماورا بو (طو) + (رو).
۱۰. مک، چا: ژیرک. ۱۱. مچ: سین؛ تب: سان. ۱۲. تب: کیژه؛ چا: کژا؛ ۱۳. چا: کژه. ۱۴. سل: خوارو. ۱۵. مچ: - وا؛ تب: دو. ۱۶. فح، مچ: مه؛ سل: هر؛ تب، چا: مو؛ مک، طو: تو. ۱۷. تب: تو. ۱۸. تب: پیش دگران که تا؛ مک، طو: هشگیر و بکر د آن؛ چا: هشکش ویکروان. ۱۹. فح، تب: خوارو؛ سل، مچ: خورآرو؛ مک، چا: خوزآرو؛ طو: خودارو. ۲۰. تب: تا کی وی که انتظار خود آ!
۲۱. تب: پرسش؛ طو: بپرسن. ۲۲. تب، طو: اروارو؛ مک: ازو ازو. ۲۳. فح، مچ، مک، چا، طو: د. ۲۴. چا: کیخ؛ تب: زلف تو چه کرد به رخ و! ۲۵. مک: ویمت. ۲۶. تب، مک، طو: مارو سیاه. ۲۷. تب: بریش؛ طو: بُرِتش.
۲۸. فح: شار؛ تب: سارو؛ مک، طو: ساو. ۲۹. سل: آهنن؛ تب: هش؛ طو: اینن. ۳۰. مک، چا، طو: فردا کر و کر. ۳۱. سل: - که! ۳۲. تب: وارو. ۳۳. تب: بر روی؛ مک: بروی؛ چا: پر ذرو؛ طو: پرووی. ۳۴. تب: غمخوری. ۳۵. چا: جاریش. ۳۶. تب: دی داد؛ مک: دیداد؛ چا: ویداد. ۳۷. تب: که؛ مک، طو: کره. ۳۸. تب، مک، طو: همه رو. ۳۹. سل: کاری وه این کر؛ مچ: کاری وکر؛ تب: کاری ده این کر؛ مک، طو: کاری ده بکر که؛ چا: کاری وه کر که.

## \*۲

دل نَشو کَرت که خاکِ کَفِ پای تو نَبو  
 روشنو اینکِه به سوی تو و سَایِ تو نَبو  
 چشَمِ شیخ و دلِ قاضی دِ گَوایِ تو نَبو  
 یَعْلَمُ اللهُ که هیچ کیم<sup>۱۲</sup> به پای تو نَبو  
 سَهَل بو این همه ترسان<sup>۱۶</sup> که جَزایِ تو نَبو  
 و<sup>۱۹</sup> سَرِ کو<sup>۲۰</sup> اِگَرُم سَر و<sup>۱۹</sup> سَرای تو نَبو  
 کِی م ویکاره توقع به وفای تو نَبو  
 مردِ ویدادِ سَرِ زلفِ سیای<sup>۲۶</sup> تو نَبو  
 سر به سر بِشکِشه<sup>۳۰</sup> یک ذره وفای<sup>۳۱</sup> تو نَبو  
 چشم آن خود چه بوینو<sup>۳۵</sup> ک و<sup>۳۶</sup> شای<sup>۳۷</sup> تو نَبو

سر بر اینیم<sup>۱</sup> ک پابندِ هوای تو نَبو  
 دیم<sup>۲</sup> خورشید ک گیتیش<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup> سَر گفَت به شو<sup>۵</sup>  
 شیخ و قاضیت نوبند به ره و<sup>۶</sup> رَک به مهر  
 و<sup>۷</sup> رَم هَریا ک<sup>۸</sup> هَژیر یو<sup>۱۱</sup> اِگَر عرض کَرند  
 هَز اتوات<sup>۱۳</sup> که دین و دل و دنیی<sup>۱۴</sup> دَرواز<sup>۱۵</sup>  
 م<sup>۱۸</sup> زمین بوس تو ناچار بگو کرت آی رو  
 آر نه<sup>۲۱</sup> واژن ک و<sup>۲۲</sup> وفا<sup>۲۳</sup> گِردِ جهان کمتر کو<sup>۲۳</sup>  
 پای<sup>۲۴</sup> جور تو کی شو<sup>۲۵</sup> اِدارت<sup>۲۶</sup> ک این<sup>۲۷</sup> چرخ کوود<sup>۲۸</sup>  
 اِگَر ت ذره صفت خلق و رُسْتند به مهر  
 اوحدی تا ک به شای<sup>۳۲</sup> تو بَشه<sup>۳۳</sup> چیش ندی<sup>۳۴</sup>

\*. فح، سل، مچ، چا.

۱. سل: سر برسیم؛ مچ، چا: سر ترسم! ۲. مچ: دیدیم! ۳. سل: لیبش؛ مچ، چا: لسبش. ۴.
- سل: - و! ۵. سل، مچ، چا: سر کفت با! ۶. سل، مچ، چا: به سوی و سیمای! ۷. سل، مچ:
- برینند بر هورک؛ چا: برینند بر به رک! ۸. سل، مچ، چا: و. ۹. چا: گوی. ۱۰. سل: هربالی؛
- مچ، چا: هرمالی. ۱۱. سل: مزیرتر؛ مچ، چا: هژیرتر. ۱۲. چا: هیچ کسم! ۱۳. فح، مچ: هزرت
- وات؛ سل: هزرت وات؛ چا: هزرت دات. ۱۴. سل: دنیا؛ چا: دینی. ۱۵. چا: ایرو. ۱۶. فح:
- تَرسَن؛ سل: توسن. ۱۷. سل، مچ، چا: رای! ۱۸. فح: مُم؛ مچ: مُه. ۱۹. فح: د. ۲۰. سل:
- کوی. ۲۱. سل، چا: وازنه؛ مچ: ورنه. ۲۲. مچ: - وفا! چا: ون! ۲۳. سل، مچ، چا: کوش.
۲۴. مچ: + تو! ۲۵. مچ: کشو. ۲۶. سل: دات. ۲۷. چا: دین. ۲۸. سل: کبود. ۲۹.
- سل، مچ، چا: سمن سایی! ۳۰. فح، سل: بکشه که؛ مچ، چا: بکشته که! ۳۱. سل: وبای؛ مچ، چا:
- ونای. ۳۲. سل، مچ: تا که بشار؛ چا: تا که تسار. ۳۳. سل، مچ، چا: توشه! ۳۴. سل، مچ، چا:
- بدی. ۳۵. سل: خود جو یوینو. ۳۶. فح، سل، مچ: د. ۳۷. مچ: شادی.

## \*۳

وا خورم<sup>۴</sup> گرم<sup>۵</sup> ویشه<sup>۶</sup> ک<sup>۷</sup> بختش وراده<sup>۸</sup> بو  
 قَصَدِ سوارِ سُن<sup>۱۳</sup> تو نه<sup>۱۴</sup> کارِ پیاده بو  
 عیبش مَکِر<sup>۱۷</sup> که این دِلچی<sup>۱۸</sup> تَنَدِ<sup>۱۹</sup> ساده بو  
 خاصه امانتی<sup>۲۴</sup> که هِمَامان<sup>۲۵</sup> هِناده بو  
 آن<sup>۲۸</sup> سَر<sup>۲۹</sup> کِشو<sup>۳۰</sup> به مِهَر تو کِش<sup>۳۱</sup> پا و شاده<sup>۳۲</sup> بو

هر کِش ارادتی<sup>۱</sup> چِش<sup>۲</sup> این<sup>۳</sup> حورزاده بو  
 ای دوست م<sup>۶</sup> شوی<sup>۱۰</sup> به<sup>۱۱</sup> وصال تو کی<sup>۱۲</sup> رَسَن  
 وی فکر اگَر<sup>۱۵</sup> به دام<sup>۱۶</sup> تو دَرگَفْتِه او دِلَم  
 دِلمان<sup>۲۰</sup> هِنَا<sup>۲۱</sup> زلف تو خوارت<sup>۲۲</sup> نِکو هِناشت<sup>۲۳</sup>  
 پای<sup>۲۶</sup> م بَسْتِه او به وفا سر کیا کِشان<sup>۲۷</sup>

کاین<sup>۳۴</sup> سوتهدل به هرچه تو<sup>۳۵</sup> وات ایستاده بو  
چشمش همیشه روشن و گانش<sup>۳۸</sup> وچاده<sup>۳۹</sup> بو  
باور مکر<sup>۴۳</sup> کُ مثل تو<sup>۴۴</sup> پوریش زاده بو  
بیچاره چژ<sup>۴۸</sup> کرو که قلم سین روا<sup>۴۹</sup> ده بو

واتت که سر فدا<sup>۳۳</sup> کر و هینی تو ساعتی  
هرکس شکن<sup>۳۶</sup> تو زهره جینی و شاهنو<sup>۳۷</sup>  
آوروی<sup>۴۰</sup> روزگار<sup>۴۱</sup> پد<sup>۴۲</sup> و ماد روزگار  
وازند کاوحدی خط سوزش<sup>۴۵</sup> و دل<sup>۴۶</sup> چراو<sup>۴۷</sup>

\*. فح، سل، مچ، مک، چا، طو.

۱. سل، مچ: ارادت. ۲. سل: روی. ۳. سل، مچ: آن؛ مک، چا، طو: ای. ۴. سل، طو: خوزم؛ مک: خرم. ۵. چا: کرم؛ طو: گُر. ۶. سل، مچ، مک، چا، طو: همیشه. ۷. سل: - ک. ۸. سل: وازاده؛ مک: واده؛ چا: وراذه. ۹. سل: هر. ۱۰. مک: - ی! ۱۱. سل، مچ، مک، چا، طو: ز. ۱۲. سل: وصال بر دل؛ مچ: وصال ب؛ مک: وصال ترک؛ چا: وصال رک؛ طو: وصال تو رک. ۱۳. سل، طو: شن؛ مک: ش! ۱۴. سل: که نه؛ مچ، چا، طو: نه که؛ مک: زر که! ۱۵. مک: دی فکر اگر؛ چا: دی فکر و گُر. ۱۶. سل، مک، چا: دم. ۱۷. سل، مک، طو: مکن. ۱۸. مچ، چا: ولجی. ۱۹. مک، طو: سد؛ چا: سه. ۲۰. سل، مچ: دل مو؛ مک، چا، طو: دلمون. ۲۱. مچ: هنت؛ چا: نهناذا! ۲۲. سل: خوادت؛ طو: خوازت. ۲۳. سل، مچ: بکوهناد؛ مک: بکوهنات؛ چا: مکوبنات؛ طو: نکو هُناست. ۲۴. سل: خا صا ایمن؛ مچ، چا: حاصا ایمنی؛ مک: حاصا اعنی؛ طو: ها صای ایمنی. ۲۵. سل، مچ، مک، چا، طو: همای. ۲۶. چا: بای. ۲۷. سل، مچ، چا: کشی؛ مک: کش؛ طو: کِشن. ۲۸. سل، مچ، مک، چا: از؛ طو: ار. ۲۹. مچ: هر. ۳۰. سل: کشی. ۳۱. مچ، طو: کس. ۳۲. سل، مچ: یار ساده؛ مک: پا رساده؛ چا: مار ساده. ۳۳. سل: - فدا! مچ: فدای؛ مک، چا، طو: فلا. ۳۴. سل، چا: + آه! ۳۵. سل، مک: - تو! طو: سوتهدل به مهر جه. ۳۶. فح، سل، مچ، مک، چا، طو: هرکش سکن. ۳۷. مچ: و شاه نو. ۳۸. چا، طو: کانش؛ سل: همیشه روکانش! ۳۹. مچ: جاده؛ چا، طو: وجاده. ۴۰. فح: آ روی؛ سل، چا، طو: از روی؛ مک: ار روی. ۴۱. فح، مچ: + و؛ سل: روز! ۴۲. سل: پدرا! ۴۳. مک، طو: مکن. ۴۴. سل: - تو! ۴۵. فح، مک، چا، طو: صوزش؛ سل: صورش. ۴۶. سل، مچ، مک، چا، طو: رک. ۴۷. سل: مژو؛ مچ، چا: جزو. ۴۸. چا: جز. ۴۹. سل: زوا.

\*۴

دینه<sup>۲</sup> و بیبو<sup>۳</sup> و به سودای نگاری درکو  
این وینانه<sup>۷</sup> و ترسان<sup>۸</sup> ک<sup>۹</sup> به<sup>۱۰</sup> کاری درکو  
مرد عاقل بنبو<sup>۱۳</sup> تا ک<sup>۱۲</sup> به کاری درکو<sup>۱۴</sup>  
محنتی بو که پیاده به<sup>۱۷</sup> سواری درکو

هردم این<sup>۱</sup> دل به کمند غم یاری درکو  
پُر گرتو<sup>۴</sup> دل<sup>۵</sup> م<sup>۵</sup> گرد زنه ساده دلیر<sup>۶</sup>  
پند<sup>۱۱</sup> گیرو دلم انبار یقین زانا، نه<sup>۱۲</sup>  
بای آن شوخ<sup>۱۵</sup> ندارن ار و کاره و<sup>۱۶</sup> خود

نَپَسَنَدُو<sup>۱۸</sup> سِر زلفش که کِرو دلها صید  
 ارچه وس<sup>۲۰</sup> گوشه‌نشینو<sup>۲۱</sup> دل و گوشم دَر هو  
 اوحدی رنج بگو بَرَت<sup>۲۶</sup> اگرت کامی گو<sup>۲۷</sup>  
 گر دِلت میل به آن دیم کِرو<sup>۲۸</sup> گَرْدِش<sup>۲۹</sup> گَرَت

گرنه هرلحظه به آن دام هزاری<sup>۱۹</sup> درکو  
 مگر آروش<sup>۲۲</sup> به<sup>۲۳</sup> این<sup>۲۴</sup> گوشه و داری<sup>۲۵</sup> درکو  
 عاشقی سعی بکر بوکه شکاری درکو  
 بوکه آرو و غلط بَر به کناری درکو<sup>۳۰</sup>

\*. فح، سل، مچ، مک، چا، طو.

۱. مک، چا، طو: ای. ۲. سل: وین نه؛ طو: وینه. ۳. سل: وینو. ۴. سل: پُرکروتو؛ مک، طو: بر کوه تو؛ چا: پرکرتو. ۵. مک، طو: مه. ۶. فح، مچ، چا: دلیر؛ مک، طو: واز. ۷. سل: این وتیسه؛ مچ: این وینان؛ مک: ان وهنه؛ چا: این ونینه؛ طو: اَنَ وَاْمِنَه. ۸. سل، طو: وترسن؛ مک: وترسن کن! چا: وترش کن. ۹. سل: کی. ۱۰. مچ: و. ۱۱. چا: بند. ۱۲. سل: یقین ز تن آرا! مچ: یقین زانن از آنک؛ مک: یقین ز بن ارا! چا: لفتن ز تن ارا! ۱۳. سل: نه بنو. ۱۴. طو: بیت. ۱۵. فح، مچ: پای شوخ تو («تو» در فح با خط دیگری بعداً در بالای «شوخ» افزوده شده)؛ سل: پای شوخ! چا: مای شوخ! ۱۶. سل: آر و بجاده؛ مچ: از ویچاره و؛ چا: ارد بخاره و. ۱۷. سل: و. ۱۸. چا: نپسندد. ۱۹. فح: سواری. ۲۰. مک، چا: رس. ۲۱. سل، مچ، مک، طو: گوشه‌نشین؛ چا: کرشه‌لشین. ۲۲. فح، چا: ابروش. ۲۳. سل، مچ، مک، چا، طو: و. ۲۴. چا: امن! ۲۵. مک، طو: وزاری. ۲۶. چا: بکر برت؛ طو: نکو برت. ۲۷. چا، طو: کو. ۲۸. مک: لرو؛ طو: و لو و. ۲۹. مچ: کَرْتَش. ۳۰. سل: - بیت.

## ۵- گزارش بیت‌ها

### ۵-۱- غزل ۱

#### وزن: مفعول مفاعیلن فاعولن

ب. ۱. اَو: (ow) آب (حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۳)؛ شادابی و طراوت (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل آب)؛ نیز می‌تواند «او (u)» باشد به معنی «اون» یا «آن» (حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۱۰۴۷)؛ ولی «اَو (ow)» (آب) مناسب‌تر می‌نماید، چه ترکیب «زاده» با آب مناسبت دارد و چنانکه نگارندگان بارها شنیده‌اند، کشاورزان برخی مناطق استان اصفهان آن را در معنی رها ساختن آب به کار می‌برند. در مقاله ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۴) «اَو (ow)»، بر و پهلوی معنا شده که درست نمی‌نماید. ژیر: زیر (برجیان، ۱۳۹۴: ۱۸۹)؛ نیز می‌تواند به معنی چهره باشد چنانکه در واژه هُژیر (خوب‌چهر) دیده می‌شود؛ کردی و گورانی: Ğīr = چهره (حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۳۶۴). ژیرَو: (žirua یا žirova) ژيرو + فتحه معرفه‌ساز؛ به جز معنای چهره می‌تواند کنایه از خالی چهره که

در زیر گیسو نهان شده<sup>(۲)</sup>، یا رخسار زیر گیسو، و یا زلف گره‌زده در زیر مقنعه باشد. را: راه (حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۶۰۶). **را ده:** (rā deh) راه بده، رهاساز؛ ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۴) «را» به معنی راه را «roā» خوانده و رخ‌ها معنا کرده‌است که درست نمی‌نماید. **م:** مَه؛ ماه (برجیان، ۱۳۹۴: ۱۵۳). **رو:** روز (همان، ۱۶۰). **واد:** باد (رزاقی، ۱۳۹۵: ۱۶۸)؛ کلیمیان اصفهان: واذ (کلباسی، ۱۳۷۳: ۱۹۸)؛ ایرانی باستان: -vāta\* از ریشه vā- به معنی وزیدن (حسن‌دوست، ۱۳۸۳: ذیل باد)؛ اوستا: vāta (پورداود، ۱۳۸۱: ۲۳۳)؛ سنسکریت: -vāta (حسن‌دوست، ۱۳۸۳: ذیل باد)؛ پهلوی اشکانی: wād (همان)؛ پهلوی ساسانی: wād (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۹۱). در مقاله ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۵) به جای «واد»، «وا د» آمده و «باید در» معنا شده که درست نمی‌نماید. **واد صبح تارو:** (etāru + wade sobh) باد صبح را بیاورد؛ etāru مرکب است از ات یا اد پیشوند مضارع<sup>(۳)</sup> + آرو به معنی آرد، آورد (آر = بن مضارع از آوردن + او (ū) شناسه سوم‌شخص مفرد مضارع (نک. حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۷۶۳-۷۶۴؛ تفضلی، ۱۳۵۰: ۹۳).

**معنی بیت:** ای ماه، طراوت چهره (یا طراوت زیر گیسوانت) را چون آب روان رها ساز<sup>(۴)</sup>، تا روز، از بوی تو باد صبح را بیاورد.

**ب ۲. و:** حرف اضافه به معنی به (کیا، ۱۳۹۰: ذیل به). **دَر آمه:** (darāme) در آمد. **نش هشت:** نگذاشت.<sup>(۵)</sup> **وَر آرو:** بر آرد.

**معنی بیت:** اندوه تو تا به دل در آمد، نگذاشت که دل دمی بر آرد (نفسی بکشد). ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۸۹) مصرع دوم را این گونه آورده: «نش هشت که دل و ماورا بو (رو)» و چنین معنا کرده‌است: «نگذاشت که دل به جایی دیگر باشد (یا رود)» که درست نمی‌نماید. **ب ۳. بوینو:** ببیند (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۲۲). **سُن:** چنان (همان، ۱۷۱). **گیژ:** گیج. **ببو:** (bebu) شود، بشود (همان، ۲۵۸). **گیژِه:** گیجگاه (ادیب طوسی، ۱۳۴۲: ۳۹۶). **خارو:** خارَد (تفضلی، ۱۳۵۰: ۹۳). **معنی بیت:** اگر زیرک عالم تو را ببیند، چنان گیج شود که گیجگاه خود را بخارد.

**ب ۴. دیم:** (dim) روی، چهره (کلباسی، ۱۳۷۳: ۲۱۴؛ برهان، ۱۳۷۶: ذیل دیم)؛ ایرانی باستان: -daiman\* از ریشه day- به معنی دیدن؛ قس اوستایی: -daēman به معنی چشم و تخم چشم، نگاه؛ پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی: dēm (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ذیل دیم)<sup>(۶)</sup>. **خورو:** خور است، خورشید است؛ خور + u به معنی است (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۹۳). **م:** من (همان، ۱۶۸). **هشک:** خشک (همان، ۱۸۶؛ نیز، نک. براتی، ۱۳۸۳: ۶۴)؛ اوستا: -huška (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۱۸۹)؛



پهلوی اشکانی ترفانی: hušk (همان)؛ پهلوی ساسانی: hušk (مکنزی، ۱۳۷۹: ۲۳۴). **ویکر:** (viker) = وِکِر، بِکِر؛ بگَن (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۶۳). **د:** دیگر (کیا، ۱۳۹۰: ذیل دیگر؛ فره‌وشی، ۱۳۵۵: ۶۵). **خوژ:** (xōž) خودش (برجیان، ۱۳۹۴: ۱۶۸). **آرو:** آسیاب است؛ (آر به معنی آسیاب (همان، ۱۱۶-۱۱۷؛ نیز، نک. براتی، ۱۳۸۳: ۵۶) + u به معنی است).

**معنی بیت:** چهره تو خورشید است و چشم من تر؛ دیگر بار چشم مرا خشک کن که همچون آری پر از آب شده است.

مصراع نخست در مقاله ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۸۹) «دیم تو خورو و چشم تو تر» آمده، و «روی تو از چشم تو تیر مخور (چشم زخم می بیند)» معنا شده که درست نمی نماید، باید به جای «چشم تو»، «چشم م» و به جای «تر» که ادیب طوسی مخفف تیر گرفته، «تر»، و معنای مصراع چنین باشد: «چهره تو خورشید است و چشم من تر»، چه نگاه به خورشید باعث ریزش آب از چشم می شود؛ صائب گوید:

نیست چشمی کز فروغ روی او پرآب نیست  
 بخل در سرچشمه خورشید عالم تاب نیست  
 (صائب، ۱۳۶۵: ۱۲/۶۲۵)

**ب.۵. آرو:** امروز<sup>(۷)</sup> (کلباسی، ۱۳۷۳: ۱۹۷). **آروم:** آرو + م؛ امروزم. **پرسیدن:** حال کسی را پرسیدن، جویای حال شدن (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل پرسیدن).

**معنی بیت:** تا کی انتظار فردا را بکشم، امروز حالم را بپرس؛ امروز، امروز.  
 مصراع دوم در مقاله ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۰): «آروم بپرسن اروارو» آمده: «ārum beporsen á ru vá ru امروز مرا به پرسش آی روبه‌رو (یا امروز، امروز)»؛ که پیداست «آی روبه‌رو» درست نیست و همین معنای دومی که ادیب طوسی در پراگماتیک قرار داده درست است، چه در برخی شهرها و روستاهای پیرامون اصفهان «آرو» را «آرو» تلفظ می کنند (نک. برجیان، ۱۳۹۴: ۱۵۸)، یعنی همین «اروارو» هم که در دست‌نویس «تب» و مقاله ادیب طوسی آمده به معنی «امروز امروز» است. «بپرسن» نیز که ادیب طوسی مخفف «پرسیدن» دانسته، در هیچ نسخه درستی نیامده و باید مصحف «بپرس» باشد.

**ب.۶. و:** نک. ب.۲. **دیم:** نک. ب.۴. **گنج دیم:** اضافه تشبیهی. **ماريو:** ماری است. **سیا:** سیاه (برجیان، ۱۳۹۴: ۱۶۶). **نمارو:** در گویش‌های اطراف اصفهان و فرهنگ‌های گویشی، این واژه یافت نشد؛ اگر «نمارو» دگرگون شده «نمالو» به معنی نمالد باشد، یعنی دل را تنبیه

نمی‌کند و گوشمال نمی‌دهد (نک. ناظم‌الاطبا، ۱۳۵۵: ذیل مالیدن)، که چندان مناسب نیست؛ اما شاید بتوان نامارو را از مصدر جعلی ماریدن شمرد، یعنی همچون مار نیش نمی‌زند و دل را گزندی نمی‌رساند؛ چنانکه طرزی افشار از واژه پلنگ مصدر پلنگیدن را ساخته‌است:

با من دل خسته ای دلدار جنگیدن چرا  
تو غزال گلشن حسنی پلنگیدن چرا  
(طرزی، ۱۳۹۵: ۷۲)

نیز شاید بتوان «دل‌نمار» را صفت شمرد و به صورت ترکیبی «دل‌نمارو» خواند یعنی دل‌نمار است، دل‌نیازار است، دل‌آزار نیست.

**معنی بیت:** زلف تو در پیرامون گنج رویت، مار سیاهی است که دل را گزندی نمی‌رساند (یا، مار سیاهی است که دل‌آزار نیست).

**ب. ۷. تش:** آتش (برجیان، ۱۳۹۴: ۱۵۲)؛ فارسی میانه زرتشتی: thš (ابوالقاسمی، ۱۳۷۴: ۵۹). **ویست:** (vīst) بیست (کلباسی، ۱۳۷۳: ۲۰۱؛ رزاقی، ۱۳۹۵: ۱۷۴)؛ نیز ویست می‌تواند به معنی «همه» باشد، چه در گویش کلیمیان اصفهان gešt که با «ویست» همانندی بسیار دارد، به‌همین معناست (نک. کلباسی، ۱۳۷۳: ۲۳۴)؛ ابدال «و» به «گ»، و «س» به «ش»، و مصوت «ای (ī)» به «(e)» پیشینه دارد (نک. خانلری، ۱۳۶۵: ۸۵ / ۱، ۶۱ / ۲ و ۷۸). **شار:** شهر (کلباسی، ۱۳۷۳: ۲۱۹). ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۰ و ۳۹۷) به جای «شار»، «سا» آورده و مخفف ساعت دانسته و معانی اکنون، حال، دیگر، و پس، برای آن آورده‌است، درحالی‌که «سا» در این گویش معانی دیگری دارد؛ مانند: سایه، صد، مسکن و مأوا (نک. یزدانی، ۱۳۹۱: ۴۲۰)؛ به‌هرحال «سا» مناسب اینجا نیست. **شارو:** شهر است. **آهنن:** اکنون؛ پارسی میانه ترفانی: ahanūn؛ قس کِشه‌ای: hātūn ابیانه‌ای: hatan محلاتی: hētōn نراقی: haton بلوچی: hannūn (نک. حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۷۱). در مقاله ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۰ و ۳۹۷) به جای «آهنن»، «اینن» آمده و «این است» معنا شده، که درست نمی‌نماید، زیرا در این گویش، «اینو» معنای «این است» می‌دهد، نه «اینن»؛ شاید در دست‌نویس ادیب طوسی این واژه آهنن بوده و وی به اشتباه اینن خوانده‌است، چه جز در «فخ» که های آهنن به صورت دوچشم آمده، در همه نسخه‌های دیگر، حرف «ها» شکسته نوشته شده که می‌تواند گاهی با حرف «ی» اشتباه گرفته شود. **کرو:** گند (تفضلی، ۱۳۵۰: ۹۳). **دارو:** دارد (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۵۰).

**معنی بیت:** اکنون دل بیست شهر (یا همه شهر) بر آتش عشق اوست ولی باز هم فریاد می‌کند که چه کسی دل دارد؟ (یعنی آیا کسی مانده که من دلش را بر آتش ننهاده باشم؟).

در مقاله ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۰) به جای «فریادِ کرو»، «فردا کر و گر» آمده و بیت این-گونه معنا شده است: «اکنون برده‌اش تمام دل هاست و فردا کر و کور است که دل که دارد؟ (یعنی از داشتن دل‌ها اظهار بی‌اطلاعی می‌کند)»؛ در حالی که در همه دست‌نویس‌ها جز دست‌نویس «مک» عبارت «فریادِ کرو» آمده و درست‌تر می‌نماید.

**ب ۸. ودی:** بدی (برجیان، ۱۳۹۴: ۱۷۲). **گرت:** کرد (همان، ۲۶۲). **چاریش:** چاره‌ایش، چاره‌ای او را. **زارو:** زار است.  
**معنی بیت:** دل را پر از زورِ غم کردی، بدو بد کردی؛ اکنون چاره‌ایش کن که سخت زار است.

**ب ۹. ویداد:** بیداد، ستم. **کر:** گنی؛ **کر (= گُن)** + e شناسهٔ دوم‌شخص مفرد مضارع (نک. تفضلی، ۱۳۵۰: ۹۵). **وه:** به، بهتر. **کر:** گُن (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۶۳). **کارو:** کار است.  
**معنی بیت:** همیشه بیداد می‌کنی، (آخر) کاری به از این کن، این چه کاری است!؟

## ۵-۲- غزل ۲

### وزن: فعلاتن فعلاتن فعلن

این غزل در مقاله ادیب طوسی نیامده است.

**ب ۱. بر اینیم:** بر این عزمیم. **ک:** که (حرف ربط). **نبو:** نباشد (گزی، ۱۳۷۱: واژه‌نامهٔ مصححان، ۵۱۶). **نشو گرت:** (našu kart) نتواند کرد (نک. برجیان، ۱۳۹۴: ۲۴۲ و ۲۶۲).  
**معنی بیت:** بر اینیم که سر پابندِ عشق تو نباشد، اما دل نمی‌تواند که خاکِ کفِ پای تو نباشد (عشق بر عقل غلبه دارد).

**ب ۲. دیم:** نک. غزل ۱، ب ۴. **و:** نک. غزل ۱، ب ۲. **گفت:** گرفت (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۶۵).  
**شو:** (šow) شب (حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۶۳). **روشنو:** روشن است، مشخص است. **سو:** نور (کیا، ۱۳۹۰: ذیل نور). **سا:** سایه (حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۴۲).

**معنی بیت:** چهرهٔ خورشید که گیتی را در شب به سر گرفت (رخش تاریک شد)، مشخص است که تاریکی‌اش در شب برای این است که در نور و سایهٔ تو نیست (علت تار شدن رخ خورشید در نور و سایهٔ تو نبودن است = صنعت حُسن تعلیل).

ب ۳. **نَوینند:** نبینند (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۲۲). **وَرکُ به مهر:** وگرنه از روی عشق و محبت.

د: نک. غزل ۱، ب ۴.

**معنی بیت:** مبادا که شیخ و قاضی تو را در راه ببینند وگرنه عاشق تو می‌شوند و مهر آنها به تو باعث می‌شود که دیگر چشم شیخ و دل قاضی نتوانند گواه تو باشند (چون عشق کر و کور می‌کند و شهادت را مخدوش می‌سازد).

ب ۴. **وَر م:** نزد من (در فخ این‌گونه آمده و برای وزن مناسب‌تر است وگرنه وَر م هم می‌توان خواند). **هَر یا:** هرجا (نک. گزی، ۱۳۷۱: ۴۲-۴۳). **هَژیر:** (در فرهنگ‌ها به ضم یا فتح اول) نیکو (اسدی، ۱۳۶۵: ذیل هَژیر)؛ پسندیده و خوب (برهان، ۱۳۷۶: ذیل هَژیر)؛ زیبا (ناظم‌الاطباء، ۱۳۵۵: ذیل هَژیر)؛ ایرانی باستان: \*hu-čīra- (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ذیل هَژیر)؛ اوستا: hu-čithra = خوب‌نژاد و نیکوسرشت؛ همین چیتهر است که در فارسی چهار شده (پورداود، ۱۳۸۱: ۷۷)؛ پهلوی اشکانی: hužihr = خوب‌چهر (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ذیل هَژیر)؛ پهلوی ساسانی: hučihhr = خوب‌چهر (برهان، ۱۳۷۶: حاشیه، ۲۳۳۶). **یو:** آید (گزی، ۱۳۷۱: واژه‌نامه مصححان، ۵۱۷). **کَرند:** کنند. **عَرَض کَرند:** بیان کنند، عَرَضه دارند. **یَعْلَمُ اللهُ:** خدا می‌داند. **هیچ کیم:** هیچ کس مرا، هیچ کس برای من.

**معنی بیت:** پیش من هرکجا زیباترین چهره را عرضه دارند، خدا می‌داند که هیچ کس برای من (در زیبایی) به پای تو نمی‌رسد.

ب ۵. **هَز:** دیروز (برجیان، ۱۳۹۴: ۱۶۰). **اِت‌وات:** گفتی (این واژه تصحیح قیاسی شده است زیرا در این گویش‌ها شناسه فعل به جای آخر فعل، بین جزء ترکیبی فعل و فعل قرار می‌گیرد: اِم‌وات: گفتم؛ اِت‌وات: گفتی؛ اِژوات: گفت؛ اِمون‌وات: گفتیم؛ اِدون‌وات: گفتید؛ اِژون‌وات: گفتند). **دُنئی:** ممال دنیا (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل دنی). **دَرِواز:** درواز، بباز. **بو:** (bu) باشد (گزی، ۱۳۷۱: واژه‌نامه مصححان، ۵۱۰). **تَرسان:** تَرسم؛ ترس (= بن مضارع) + ān شناسه اول شخص مفرد مضارع.

**معنی بیت:** دیروز گفתי که دین و دل و دنیای خود را بباز، این همه آسان است می‌ترسم که جزای تو نباشد (یعنی در برابر عشق تو کم باشد).

ب۶. م: نک. غزل ۱، ب۴. **بِگُو کَرَت**: باید کرد. **اَی رُو**: یک‌روز. **و**: نک. غزل ۱، ب۲. **کُو**: کوه (کلباسی، ۱۳۷۳: ۲۲۶).

**معنی بیت**: من به‌ناچار روزی زمین‌بوسِ تو را به سرِ کوه باید بکنم اگر سرم بر آستان سرای تو نباشد.

ب۷. **نَه‌واژُن**: (= نه‌واژان) نگویم (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۲۸)؛ مصوت «ژ» چیزی میان *o* و *ā* تلفظ می‌شود. **کُو**: افتد (گزی، ۱۳۷۱: واژه‌نامه مصححان، ۵۱۵). **م**: نک. غزل ۱، ب۴. **ویکارِه**: (vikāre) بیکاره (کلباسی، ۱۳۷۳: ۱۱۸)، بی‌هنر، آن‌که به هیچ‌کار نشاید (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل بیکاره). **معنی بیت**: اگر نگویم که وفا در گردِ جهان کمتر رخ می‌دهد، برای این است که من بیکاره را به وفای تو توقع باشد (کی من بیکاره را به وفای تو توقع نباشد، استفهام انکاری است، یعنی توقع هست).

ب۸. **پای**: (= پی، پی) تاب و طاقت (برهان، ۱۳۷۶: ذیل پا). **کی شو دارت**: (ki šu dārt) که تواند داشت؟ (نک. برجیان، ۱۳۹۴: ۲۴۲ و ۲۵۱). **گُوود**: کبود. **ویداد**: نک. غزل ۱، ب۹. **سیا**: نک. غزل ۱، ب۶.

**معنی بیت**: تاب جور تو را چه کسی تواند داشت؟ (هیچ‌کس ندارد) زیرا که این چرخ کبود هم مردِ بیدادِ سرِ زلفِ سیاهِ تو نیست.

ب۹. **وَرُسْتِنَد**: برخیزند (نک. حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۷۷۵). **بِشکِشِه**: او را بکشی (وزن کنی)، او را بسنجی (این واژه تصحیح قیاسی شده‌است). **معنی بیت**: اگر خلق ذره‌صفت به مهر برخیزند (اظهار وفای در عشق کنند)، اگر سربه‌سر همه را بسنجی به‌اندازهٔ یک‌ذره از وفای تو نیست (وفای تو بیشتر از وفای همهٔ خلق است).

ب۱۰. **شای**: چنین می‌نماید که از مصدرِ شایستن و شاییدن باشد؛ سنایی گوید:

گر دستۀ گل نیاید از ما                      هم هیزم دیگ را بشاییم  
(سنایی، ۱۳۸۵: ۹۴۶)

**بِشِه**: بشود.<sup>(۸)</sup> **چیش نَدی**: چیزی ندید. **بُوینو**: نک. غزل ۱، ب۳. **و**: نک. غزل ۱، ب۲. **معنی بیت**: اوحدی برای اینکه شایستهٔ (دیدار) تو بشود، چیزی ندید، چشمی که شایستهٔ دیدار تو نباشد اساساً چه ببیند؟<sup>(۹)</sup>

## ۵-۳- غزل ۳

## وزن: مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن

ب ۱. چش: چشم (برجیان، ۱۳۹۴: ۷۸). بو: نک. غزل ۲، ب ۵. وا: بگو (همان، ۲۶۶). خورم: هُرم، گرما و حرارت؛ «خ» و «ه» قابل ابدال است، مانند خشک و هَشک (نک. غزل ۱، ب ۴)، یا خوشه که در برخی گویش‌های مرکزی ایران هوشه (نک. حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۱۴۹)، و یا خونه که در بختیاری و پاره‌ای از دیگر گویش‌ها هونه می‌گویند (نک. همان، ۵۹۸-۵۹۹). ویشه: بشه، بشود. وِراده: برآورده، بلندکرده‌شده، بالابرده‌شده.

معنی بیت: هرکس ارادتش به چشم این حورزاده باشد (عاشق چشم او باشد)، بگو هُرم گرم بشود (سرتاپا شور و حرارت شود)، زیرا که بختش برآورده‌است. ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۰)، مصرع نخست را این‌گونه ترجمه کرده: «هرکه را حورزاده‌ای به چشم ارادت نگرد»، و مصرع دوم را «وا خوزمُ گر همیشه که بختش ورا ده‌بو» آورده و «از غبطه می‌سوزم که بختش به‌راه است» معنا کرده که درست نمی‌نماید.

ب ۲. م: نک. غزل ۱، ب ۴. شوی: (šovi) شَبی. رَسَن: (= رَسان) رَسَم. سَن: چون؛ ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۱ و ۳۹۸) به جای «سَن»، «شِن» آورده و معنای «شدن» برای آن گرفته و مصرع را این‌گونه نوشته و معنا کرده‌است: «فُصِد سوار شِن نه که کار پیاده بو»: «قاصد سوارشدن که کار پیاده نیست» که درست نمی‌نماید.

معنی بیت: ای دوست، کی من شَبی به وصال تو برسم (هرگز نمی‌رسم)، قصد برابری با سواری چون تو کار پیاده نیست (تقابل سوار و پیاده در بیت چهارم از غزل چهارم نیز هست).

ب ۳. وی فکر: بی فکر. دَر کَفْتِه او: درافتاده‌است (نک. برجیان، ۱۳۹۴: ۲۳۲). مَکِر: مَکَن (همان، ۲۶۲). دِلچی: دل + چی پسوند تصغیر؛ دلک، دل کوچک. معنی بیت: اگر دل من بی فکر و غافلانه به دام تو درافتاده‌است، عیبش مکن که این دلک من شتاب‌زده ساده است.

ب ۴. هِنَا: نهادن، گذاشتن (همان، ۲۶۴). ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۹) این واژه را به ضم اول خوانده و خانه معنا کرده‌است که درست نمی‌نماید. د: حرف اضافه به معنی در (کیا، ۱۳۹۰: ذیل در). نکو هِنَاشْت: نیکو نهادن. هِمَامان هِنَادِه بو: ما آن را نهاده باشیم (همامان ضمیر اول شخص جمع است).

**معنی بیت:** دل‌مان را در زلفِ تو نهادیم، این دل‌های خوار را نیکو بدار، به‌ویژه دلی که ما

در زلف تو به امانت نهاده‌ایم.

در مقاله ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۱) بیت این‌گونه آمده: «دلِ مون هُنا دِ زُلفِ تو خوازِتِ نِکو هُناست / ها صای ایمنی که هُمایِ هُنا دِه بو» آمده و این‌چنین معنا شده‌است: «دل ما خانه در زلف تو می‌خواهد، نیکوخانه‌ای است این سایه ایمنی که خانه هُماست» که درست نمی‌نماید.

**ب ۵. م:** نک. غزل ۱، ب ۴. **بسته‌او:** بسته‌است. **کیا:** کجا. **کشان:** کشم. **کشو:** کشد (برجیان،

۱۳۹۴: ۲۶۲). **وِشاده:** گشاده (ابدال «و» به «گ» پیشینه دارد، چنانکه «ویشتاسپ» در اوستا و فارسی باستان، در فارسی نو «گشتاسپ یا گشتاسب» شده و «ویشاتن» فارسی میانه، در فارسی نو «گشادن» گردیده‌است (نک. حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ذیل گشادن و گشتاسب؛ باقری، ۱۳۷۱: ۱۲۸).

**معنی بیت:** پای من به وفا بسته است، کجا سر کشم؟ (هرگز سرکشی نکنم)<sup>(۱۰)</sup>، آن کس

می‌تواند از مهر تو سر کشد که پایش گشاده باشد (پابسته مهرت نباشد).

**ب ۶. وات:** گفתי (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۲۶). **کر:** نک. غزل ۱، ب ۹. **هینی:** بنشین؛ خورزوقی و

کلیمیان اصفهان: ini کوپایی: hanig کمندانی: hāninge زفره‌ای: hening (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۶۸) در برهان قاطع (۱۳۷۶)، در ذیل واژه هانی آمده‌است: «به زبان پهلوی امر به نشستن باشد یعنی بنشین». **ساعت:** دم، لحظه (ناظم‌الاطبا، ۱۳۵۵: ذیل ساعت). **سوته‌دل:** سوخته‌دل (دهخدا،

۱۳۷۷: ذیل سوته‌دل). **تو وات:** تو گفתי (نک. یزدانی، ۱۳۹۱: ۵۰۷).

**معنی بیت:** گفתי که سرت را فدا کن، ای یار لحظه‌ای نزد من بنشین تا ببینی که این

سوخته‌دل به هرچه تو گفتی ایستاده‌است (و سر را فدا می‌کند).

ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۲) را «وات» را «گفتمت» معنا کرده و به جای «فدا»، «فلا» آورده و

«فرا» معنا کرده که درست نمی‌نماید. مصرع دوم را این‌گونه نوشته و ترجمه کرده‌است: «کاین سوته‌دل به مهر چه وات ایستاده بو»: «که این سوخته‌دل به سخن مهر ایستاده‌است» و گفته نشده که «جه (je)» در این میان به چه معناست.

**ب ۷. شگن:** پیچ و جعدِ گیسو، چینِ زلف (برهان، ۱۳۷۶: ذیل شکن). **زهره‌جبین:** زیبارو،

آن که چون ستاره زهره چهره‌ای زیبا و درخشان دارد. **وِشاهنو:** گشاده نهد، باز کند.

**گان:** جان (حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۳۴۹). **وچاده:** آسوده، آرام‌گرفته؛ «شاید با مصدر کردی وچان به

معنای استراحت و آرام گرفتن مربوط باشد» (بهار، ۱۳۷۵: ۱۰۶).

**معنی بیت:** هر کس شکن زلف زهره‌جبینی چون تو را بگشاید، همیشه چشمش روشن و جانش آسوده باشد.

ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۲) این بیت را چنین معنا کرده‌است: «کسی را که تو زهره‌جبین ساکن شاهین باشی، چشمش همیشه روشن و دولتش به کام است» که درست نمی‌نماید.

**ب ۸. اُرووی:** (ow + ruye) آبروی. **پد:** مخفف پدر (برهان، ۱۳۷۶: ذیل پد). **ماد:** مخفف مادر (همان، ذیل ماد). **پد و ماد روزگار:** اضافه تشبیهی. **مکر:** نک. **ب ۳. پور:** پسر، فرزند نرینه؛ اوستا: puera (پورداد، ۱۳۸۱: ۲۴۰)؛ پارسی باستان: puca- سنسکریت: putrá- سکایی: pūra- پهلوی اشکانی: puhr (حسن دوست، ۱۳۸۳: ذیل پور)؛ پهلوی ساسانی: pus, pular, puhr (فروه‌وشی، ۱۳۸۸: ۱۱۲).

**معنی بیت:** آبروی روزگار، باور مکن که پدر و مادر روزگار پسری چون تو زاده باشد.

**ب ۹. واژند:** گویند؛ اگر دال با کسره خوانده شود، مضارع اخباری می‌شود و معنای می‌گویند می‌دهد (نک. برجیان، ۱۳۹۴: ۲۲۸). **خط:** ریش و محاسن و سیل و بروت (ناظم‌الاطبا، ۱۳۵۵: ذیل خط). **سوز:** (sowz) سبز (برجیان، ۱۳۹۴: ۱۶۶). **خط سوز:** خط سبز؛ خطی که تازه از رخساره خوبان برآمده باشد (برهان، ۱۳۷۶: ذیل خط سبز). **و:** نک. غزل ۱، **ب ۲. چراو:** (čerāw) چرا هست؟ **چژ:** (čež) چه‌اش؛ **če** (= چه) + **ž** (= اش). **کرو:** نک. غزل ۱، **ب ۷. سین:** چنین، این چنین (یزدانی، ۱۳۹۱: ۴۳۶). **روا ده بو:** (ravā de bu) روا داده باشد.

**معنی بیت:** گویند که ای اوحدی خط سبزش چرا در دلت هست؟ بیچاره با دل خود چه کند که قلم سرنوشت این‌گونه روا داده‌است.

#### ۴-۵- غزل ۴

**وزن:** فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلمن

**ب ۱. درکو:** درافتد، افتد (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۳۲). **دینه:** بینی، دقت کنی. **ویبو:** (veybu) وی (= به) + بو (نک. غزل ۲، **ب ۵**)؛ بهتر باشد. ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۳) به جای «دینه ویبو»، «وینه ویبو» آورده و «در عین بینایی» معنی کرده‌است که درست نمی‌نماید. **سودا:** عشق (غیاث‌الدین رامپوری، ۱۳۲۷: ذیل سودا)؛ میل شدید؛ هوس و آرزو (ناظم‌الاطبا، ۱۳۵۵: ذیل سودا).

**معنی بیت:** هر دم این دل در کمند غم یاری می‌افتد، چون نیک بنگری، برایش بهتر است که به سودای نگاری درافتد.



**ب ۲. گرتو:** گردد، دور زند (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۶۴). **م:** نک. غزل ۱، ب ۴. **ساده‌دلیژ:** ساده‌دلی‌اش. **این وینانه:** این را وامگذار. **وترسان:** و (= ب) + ترسان (نک. غزل ۲، ب ۵)؛ بترسم. در مقاله ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۴۰۰) «وترسن» آمده و این‌گونه معنا شده: «ve + tersan = می‌ترسم (ve = مخفف = می‌استمرار)» درحالی‌که «و» به معنی می‌استمرار نیست بلکه همان «ب» است که در آغاز افعال می‌آید، در این گویش به جای می مضارع اخباری فارسی، کسره‌ای به پایان فعل افزوده می‌شود، مانند: tarsue به معنای می‌ترسد<sup>(۱۱)</sup> (نک. برجیان، ۱۳۹۴: ۲۴۰).

**معنی بیت:** دل من از ساده‌دلی‌اش به گردِ کوی تو بسیار می‌گردد، او را به حال خود وامگذار می‌ترسم که به کاری درافتد.

در مقاله ادیب طوسی (۱۳۴۲: ۳۹۳ و ۳۹۹) به جای «پُر گرتو دلِ م»، «پُر کوه تو دلِ مه»، و به جای «دلیژ»، «واز» (veez) آمده و مصراع این‌چنین معنا شده است: «کوه بر تو در دلم دور می‌زند، ای ساده برخیز» که درست نمی‌نماید.

**ب ۳. گیرو:** می‌گیرد (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۶۴). **انبار:** این بار، این دفعه. **زانا:** (= زنان) دانم<sup>(۱۲)</sup>. **بَنبو:** هرگز نشود؛ بای تأکید<sup>(۱۳)</sup> + نبو به معنی نشود.

**معنی بیت:** دلم این بار پند می‌گیرد؟ به یقین دانم که نمی‌گیرد؛ مرد، عاقل نشود تا آن‌زمان که به کاری درافتد<sup>(۱۴)</sup>.

این بیت در مقاله ادیب طوسی از قلم افتاده است.

**ب ۴. پای:** نک. غزل ۲، ب ۸. **شوخ:** زیبا و دلاویز (ناظم‌الاطباء، ۱۳۵۵: ذیل شوخ). **ندارن:** ندارند. **ار:** (= اره، era) غیره، بیگانه (ادیب طوسی، ۱۳۴۲: ۴۰۰). **کاره:** کس و کار، خویشاوند، آشنا (همان). **بو:** نک. غزل ۲، ب ۵.

**معنی بیت:** بیگانه و آشنا و خویشاوند تابِ پایداری در برابر آن زیباروی را ندارند، برای پیاده محنتی است که با سواری درافتد [او همگامی کند] (تقابل سوار و پیاده در بیت دوم از غزل سوم نیز دیده می‌شود).

**ب ۵. نپسندو:** نپسندد (تفضلی، ۱۳۵۰: ۹۳). **کرو:** نک. غزل ۱، ب ۷.

**معنی بیت:** سر زلفش نمی‌پسندد که دل‌ها را صید کند، و گرنه هر لحظه هزار دل به دام زلف او درمی‌افتاد.

ب ۶. **وَسْ**: بس (کلباسی، ۱۳۷۳: ۲۰۰)؛ پهلوی ساسانی: was (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۵۴).  
**گوشه‌نشینو**: گوشه‌نشین است. **هو**: هست (برجیان، ۱۳۹۴: ۱۹۲). **آی‌روش**: (ayrūš)  
 یک‌روزش. **وِذار**: گذار، گذر (نک. کیا، ۱۳۹۰: ذیل گذشتن)؛ پهلوی ساسانی: widār به معنی گذار،  
 گذر، عبور (مکنزی، ۱۳۷۹: ۲۹۱).

**معنی بیت**: اگرچه آن زیبارو بسی گوشه‌نشین است، اما دل و گوشم به در است تا مگر  
 یک‌روز گذرش بدین گوشه بیفتد.

ب ۷. **بِگو بَرَت**: باید بُرد. **کامی گو**: (= کامی اگو) کامی می‌خواهی (نک. حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۸۱۳).  
**بِکَر**: بکن (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۶۲). **بوکه**: کلمه تمنّاست؛ باشد که (برهان، ۱۳۷۶: ذیل بوک).  
**معنی بیت**: اوحدی اگر کامی می‌خواهی باید رنج ببری، اگر عاشقی سعی کن، باشد که  
 شکاری (به دامت) درافتد.

ب ۸. **دیم**: نک. غزل ۱، ب ۴. **کِرو**: نک. غزل ۱، ب ۷. **گرت**: گرد، بگرد (برجیان، ۱۳۹۴: ۲۳۶).  
**بوکه**: نک. ب ۷. **آی‌رو**: نک. غزل ۲، ب ۶. **و**: نک. غزل ۱، ب ۲. **بَر**: آغوش و بغل (برهان، ۱۳۷۶: ذیل بر).  
**کنار**: گوشه و طرف (غیاث‌الدین رامپوری، ۱۳۲۷: ذیل کنار).  
**معنی بیت**: اگر دلت میلِ بدان روی می‌کند به گردش بگرد او چون پرستندگان  
 طواف کن، باشد که یک‌روز به‌اشتباه آغوشی (وصالی) در گوشه‌ای رخ دهد.

## ۶- نتیجه‌گیری

تصحیح علمی و انتقادی متن‌های کهن از ارزنده‌ترین و بایسته‌ترین پژوهش‌های ادبی است، زیرا نسخه‌های خطی میراث فرهنگی ملت ماست و پرداختن به این سرچشمه‌های گران‌مایه، بازشناسی هستی و کیستی خود و پاسداشت فرهنگ و زبان این مردمان است. امروزه به یاری پیشرفت‌های دانش بشری و افزایش ابزارها و گسترش رسانه‌ها، دست‌نویس‌هایی نویافته از متون کهن در دسترس پژوهندگان است و تصحیح دوباره بسیاری از آثار گذشتگان گریزناپذیر می‌نماید. یکی از این متن‌های ارزنده، دیوان اوحدی مراغه‌ای، به‌ویژه چهار غزل اصفهانی اوست که به گویش قدیم مردم اصفهان سروده شده و امروزه به دلیل تصرفات بسیاری که در طول زمان بدان‌ها راه‌یافته‌است، بسیاری از ابیات آن، حتی برای مردمانی که هنوز به این گویش سخن می‌گویند قابل‌فهم نیست. خوانش و درک معنای این غزل‌ها برای بیشتر

رونویسان دشوار بوده‌است، در آنها فراوان تصرف کرده و متن‌هایی بس آشفته و بی‌معنا ساخته‌اند، و از همین روی، در دست‌نویس‌ها در ضبط واژگان، ناهمگونی بسیار دیده می‌شود، و البته متن‌های چاپی نیز بهتر از دست‌نویس‌ها نیست. بایسته می‌نمود که این چهار غزل تصحیح انتقادی شود و واژگان آن گزارش و بیت‌ها ترجمه گردد، و همچنین در هنگام گزارش ابیات، نقدی نیز بر مقاله ادیب طوسی که سه غزل از این چهار غزل را تصحیح، ترجمه و آوانگاری کرده‌است، نوشته شود و برخی کاستی‌های آن که تصحیح و ترجمه دوباره این سه غزل را ضروری ساخته‌است، بیان گردد؛ یکی از این کاستی‌ها، نادرست‌خوانی و دیگرگون‌نویسی برخی واژگان و ترکیب‌هاست که البته خاستگاه این کاستی، بیشتر دست‌نویس‌های موجود بوده‌است، و دیگری گزارش نادرست پاره‌ای از کلمات و ابیات است و نیز برخی اشتباهات که در آوانگاری واژه‌ها دیده می‌شود، که در این پژوهش، سعی شد با یاری گرفتن از دست‌نویس‌های کهن تا حد امکان این کاستی‌ها برطرف شود. البته شاید کار نگارندگان این مقاله نیز خالی از اشکال نباشد، از این‌رو، انتظار می‌رود که دانشمندان و پژوهندگان، نقادانه در آن بنگرند و اشکالات و خطاهای احتمالی را گوشزد کنند تا با گذشت زمان و شاید به دست آمدن دیگر دست‌نویس‌های کهن، تصحیح و گزارش این غزل‌ها درست‌تر شود، تا جایی که به یاری خداوند نیکی دهش از هرگونه کاستی به‌تمامی تهی گردد.

### پی‌نوشت

۱. «نوعی از خوانندگی و گویندگی باشد که آن خاصه فارسیان است و شعر آن به زبان پهلوی باشد» (برهان، ۱۳۷۶: ذیل اورامن).
۲. اوحدی (۱۳۴۰: ۷۸) در غزلی دیگر گوید:  
ای زیر زلف عنبرین پوشیده مشکین‌خال را  
فرخنده باشد دم‌بدم روی تو دیدن فال را
۳. در برخی از گویش‌های اطراف اصفهان - همچون خوانساری - فعل مضارع با پیشوند «د» ساخته می‌شود، مانند ادِبرو (می‌برد)، و گاهی «د» به «ات» تبدیل می‌شود (الف «د» یا «ات» پیشوند مضارع، در کلمه پیش از خود ادغام می‌شود و به‌جای «صبح اتارو» نوشته و خوانده می‌شود: «صبح تارو»).
۴. تشبیه تازگی و طراوت چهره یار به آب، بازهم در شعر اوحدی (همان، ۳۶۵) دیده می‌شود:  
آن خطِ عنبرین که چو آبش نبشته‌ای  
مشکِ ختاست گرچه صوابش نبشته‌ای
۵. در این گویش فعل گذشته ساده متعدی، از ترکیب پیشوند وجه (be-) به‌اضافه ضمائر شخصی پیوسته و ستاک گذشته، ساخته می‌شود: گذشته ساده متعدی = پیشوند وجه + ضمیر شخصی پیوسته + ستاک گذشته فعل: بِم‌هشت (be-m-hešt) = گذاشتیم؛ بدهشت (be-d-hešt) = گذاشتی؛ بِش‌هشت (be-š-hešt) = گذاشت؛ بِمون‌هشت (be-mun-hešt) = گذاشتیم؛ بدون‌هشت (be-dun-hešt) =

گذاشتید؛ بشون هِشت (be-šun-hešt) = گذاشتند؛ این نوع فعل با یکی از گونه‌های پیشوند نفی که به جای پیشوند وجه می‌نشینند، منفی می‌شود؛ مانند: نَم هِشت (na-m-hešt) = نگذاشتیم؛ نَش هِشت (na-š-hešt) = نگذاشت (نک. کلباسی، ۱۳۷۳: ۷۸-۷۹).

۶. واژه «دیم» افزون بر اشعار گویشی در پاره‌ای از دیگر اشعار نیز به‌کاررفته‌است:

کی بود کی که بازینم باز  
آن همایون لقا و فرخ دیم  
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۸۸۷/۲)

۷. درویش عباس گزی (۱۳۷۱: ۴۲) گوید:

آرو که آشنا چون سیمرخ و کیمیا هو  
هَریا وینه پَرَسُنش داعای آشنا را

امروز که آشنا چون سیمرخ و کیمیا دست‌نیافتنی است، هر جا ببینی اش دعا و سلام مرا بدو برسان.

۸. اگرچه در این گویش «بِشِه» فعل امر و به‌معنی برو است، اما در این بیت این معنا را نمی‌دهد و ظاهراً فارسی، و صورت گفتاری «بشود» است (اوحدی در این چهار غزل، گاه از واژگان فارسی نیز بهره برده‌است؛ البته احتمالاً شاعر در اینجا با به‌دنبال هم آوردن «به شای» و «بشه» می‌خواسته‌است نوعی جناس بسازد، چه اوحدی به موسیقی درونی ابیات به‌ویژه جناس بسیار توجه دارد).

۹. سعدی (۱۳۶۳: ۴۱۸) گوید:

دیده را فایده آن است که دلبر ببند  
ور نبیند چه بود فایده بینایی را

۱۰. اوحدی (نسخه فح، مورخ ۸۳۷ق: برگ ۱۷۳) در غزلی دیگر نیز گفته‌است:

دل چون نبندم بر رخس سر چون کشم کآن بی‌وفا  
دام دل من ساخته‌ست آن زلف همچون دال را

۱۱. مضارع اخباری = ستاک فعل (بن مضارع) + شناسه فعل + پسوند استمرار: tars + u + e = tarsue می‌ترسد (نک. کلباسی، ۱۳۷۳: ۷۶-۷۷).

۱۲. زانستن به‌جای دانستن، در شعر باباطاهر عریان (۱۳۴۷: ۴۳) هم به‌کاررفته‌است:

مُ آن مستم که پا از سر نزونم  
سر و پای به جز دلبر نزونم

۱۳. آوردن بای تأکید بر سر فعل منفی اگرچه از ویژگی‌های سبک خراسانی است ولی در سبک عراقی نیز هنوز کم‌وبیش کاربرد داشته‌است (نک. شمیسا، ۱۳۷۲: ۱۶۶).

۱۴. عطار (۱۳۹۳: ۳۸۶) گوید:

مردِ کارافتاده باید عشق را  
مردمِ آزاده باید عشق را

## منابع

- ابن ندیم، م. بی‌تا. *الفهرست*، مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
- ابوالقاسمی، م. ۱۳۸۱. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: سمت.
- ابوالقاسمی، م. ۱۳۷۴. *ریشه‌شناسی (اتیمولوژی)*، تهران: ققنوس.
- ادیب طوسی، م. ۱۳۴۲. «سه غزل اصفهانی از اوحدی مراغی»، *پژوهش‌های فلسفی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، (۶۷): ۳۸۷-۴۰۰.
- اسدی طوسی، ا. ۱۳۶۵. *لغت فرس*، تصحیح ف. مجتبابی - ع. صادقی، تهران: خوارزمی.
- اوحدی مراغه‌ای، ا. ۱۳۴۰. *دیوان*، تصحیح س. نفیسی، تهران: امیرکبیر.
- اوحدی مراغه‌ای، ا. ۱۳۳۷. *دیوان (دست‌نویس)*، مشهد: فرخ (دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی).
- اوحدی مراغه‌ای، ا. ۱۳۷۰. *دیوان (دست‌نویس)*، تهران: کتابخانه کاخ گلستان.
- اوحدی مراغه‌ای، ا. بی‌تا. *دیوان (دست‌نویس اوایل سده یازدهم هجری)*، تهران: مجلس.
- اوحدی مراغه‌ای، ا. بی‌تا، *دیوان (دست‌نویس اواخر سده یازدهم هجری)*، تبریز: کتابخانه ملی.
- اوحدی مراغه‌ای، ا. بی‌تا. *دیوان (دست‌نویس سده سیزدهم هجری)*، تهران: کتابخانه ملی ملک.
- باباطاهر عربان. ۱۳۴۷. *دیوان*، تصحیح وحید دستگردی، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.
- باقری، م. ۱۳۷۱. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: دانشگاه پیام نور.
- براتی خوانساری، م. ۱۳۸۳. «پیوندهای میان فرهنگی گویش‌ها (گویش خوانساری)»، *زبان‌های ایرانی و زبان‌شناسی ایران*، همایش دوم ایران‌شناسی (congres2.iranology.ir)، بنیاد ایران‌شناسی: ۵۳-۶۶.
- برجیان، ح. ۱۳۹۴. *گنجینه گویش‌های ایرانی استان اصفهان*، ج ۲، تهران: نشر آثار.
- برهان، م. ۱۳۷۶. *برهان قاطع*، تصحیح و تحشیه م. معین، تهران: امیرکبیر.
- بهار، م. ۱۳۷۵. «گویش باباطاهر»، *باباطاهرنامه*، تدوین پ. اذکابی، تهران: توس.
- پورداد، ا. ۱۳۷۷. *بشت‌ها*، تهران: اساطیر.
- پورداد، ا. ۱۳۸۱. *یادداشت‌های گات‌ها*، تهران: اساطیر.
- تفضلی، ا. ۱۳۵۰. «اطلاعاتی درباره لهجه پیشین اصفهان»، *نامه مینوی*، تهران: چاپخانه کاویان: ۸۵-۱۰۳.
- حسن دوست، م. ۱۳۸۳. *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، ج ۱، تهران: آثار.
- حسن دوست، م. ۱۳۸۹. *فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو*، تهران: آثار.
- حسن دوست، م. ۱۳۹۵. *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، ج ۲ و ۴، تهران: آثار.
- حمزه اصفهانی، ح. ۱۹۹۲. *التنبیه علی حدوث التصحیف*، تحقیق م. طللس، بیروت: دار صادر.
- خانلری، پ. ۱۳۶۵. *تاریخ زبان فارسی*، ج ۱ و ۲، تهران: نشر نو.

- دهخدا، ع. ۱۳۷۷. *لغتنامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- رزاقی، ط. ۱۳۹۵. *گنجینه گویش‌های ایرانی استان اصفهان*، ج ۳، تهران: آثار سعدی، م. ۱۳۶۳. *کلیات*، به‌اهتمام مع. فروغی، تهران: امیرکبیر.
- سنایی، م. ۱۳۸۵. *دیوان*، به‌اهتمام مت مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- شمیسا، س. ۱۳۷۲. *سبک‌شناسی*، ج ۱، تهران: دانشگاه پیام نور.
- صائب تبریزی، م. ۱۳۶۵. *دیوان*. به‌کوشش م قهرمان، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- صفا، ذ. ۱۳۶۹. *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۳، تهران: فردوس.
- طرزی افشار، م. ۱۳۹۵. *دیوان*، تصحیح ف. مدرس؛ و. رضایی، تهران: آثار عطار، م. ۱۳۹۳. *منطق‌الطیر*، تصحیح م. شفیع کدکنی، تهران: سخن.
- غیاث‌الدین رامپوری، م. ۱۳۲۷. *غیاث‌اللغات*، به‌کوشش م. دبیرسیاقی، تهران: کانون معرفت.
- فروهوشی، ب. ۱۳۵۵. *واژه‌نامه خوری*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- فروهوشی، ب. ۱۳۸۸. *فرهنگ فارسی به پهلوی*، تهران: دانشگاه تهران.
- کلباسی، ا. ۱۳۷۳. *گویش کلیمیان اصفهان*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کیا، ص. ۱۳۹۰. *واژه‌نامه شصت‌وهفت گویش ایرانی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گزی، ع. ۱۳۷۱. *غزلیات*، به‌تصحیح ح. محمدی - م. قوتمند - ا. خاکسار، اصفهان: فیروزنشر سپاهان.
- مسعود سعد. ۱۳۶۴. *دیوان*، تصحیح م. نوریان، اصفهان: کمال.
- مکنزی، د. ۱۳۷۹. *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه م. میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ناظم‌الاطبا (نفیسی)، ع. ۱۳۵۵. *فرهنگ نفیسی*، تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- یزدانی گزی، م. ۱۳۹۱. *ساختار دستوری و واژه‌نامه زبان گزی*، اصفهان: هشت‌بهشت.



## گویش‌سنجی رایانشی تنوعات آوایی گویش تالشی در استان گیلان

بهر روز قسمت پور<sup>۱</sup>

علی رضا قلی‌فامیان<sup>۲</sup>

سیف‌الله ملایی پاشایی<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۲۴

### چکیده

گویش‌سنجی، گرایشی نوین و برآمده از گویش‌شناسی کلاسیک است که در آن تفاوت‌ها و تمایزات گویش‌های یک ناحیه به صورت آماری محاسبه و با نقشه‌ها و اطلس‌های گویشی بازنمایی می‌شود. در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم براساس روش تحلیل انبوهه داده‌های گویشی و با بهره‌گیری از بسته نرم‌افزاری گویش‌سنجی و نقشه‌نگاری RuG/L04، چشم‌اندازی از تنوعات آوایی زبان تالشی را ارائه دهیم. جامعه آماری این پژوهش ساکنان آبادی‌های تالش‌زبان ۵ شهرستان تالش، رضوانشهر، ماسال، فومن و شفت است. از هر شهرستان ۱۰ روستای بالای ۱۰۰ خانوار انتخاب، و روستای تالش‌زبان «عنبران» از شهرستان نمین استان اردبیل نیز اضافه شد و جمع روستاها به ۵۱ رسید. از هر روستا سه گویشور در رده سنی نوجوان، میان‌سال و سالمند انتخاب، و با آنها مصاحبه‌حضوری انجام شد. ابزار پژوهش، از پرسشنامه‌های زبانی سوادش و لاییزیک بود که مشتمل بر ۶۵ واژه در ۱۰ مقوله‌واژگانی بود. نتایج پژوهش نشان داد که در تمام گونه‌های تالشی تشابهات و تنوعات آوایی وجود دارد که در حوزه‌های تناوب آوایی و تنوعات در همخوان‌ها و واژه‌ها بررسی گردید.

واژگان کلیدی: گویش‌سنجی رایانشی، گونه‌های زبانی، تنوعات آوایی، زبان تالشی، تحلیل انبوه

✉ b\_ghesmatpoor@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور تهران  
۲. به ترتیب دانشیار و استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور تهران  
۳. به ترتیب دانشیار و استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور تهران



## ۱- مقدمه

رشد سریع رسانه‌های جمعی و فناوری‌های نوین، زبان‌ها و گویش‌های محلی را بسیار تحت تأثیر خود قرار داده و آنها را با خطر خاموشی و نابودی روبه‌رو ساخته‌است؛ از این منظر می‌توان با پژوهش‌های گویش‌شناختی و ثبت گونه‌ها و تنوعات زبانی به حفظ زبان‌ها و گویش‌های محلی کمک شایانی نمود.

بدیهی است که پژوهش‌های گویش‌سنجی در جزئی از گویش‌شناسی سنتی‌اند. از آنجا که ابزارهای آماری و رایانه برای تحلیل داده‌ها در پژوهش‌های گویش‌سنجی به کار می‌روند، لذا قدمت این‌گونه آثار زیاد نمی‌تواند دور باشد (ملایی پاشایی، نجفیان، ۱۳۹۳: ۷۲).

زبان تالشی از نظر رده‌شناسی از مهم‌ترین زبان‌های ایرانی نو شاخه شمال‌غربی است که در طول تاریخ دست‌خوش تغییراتی شده‌است. در حاشیه جنوب‌غربی دریای خزر، در گیلان، و نیز در جمهوری آذربایجان به آن تکلم می‌شود و لهجه‌ها و گونه‌های متعددی دارد. رضایتی (۱۳۸۶: ۱۸) معتقد است تالشی به سه گویش شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم می‌شود. تالشی شمالی در جمهوری آذربایجان در ناحیه لنگران، آستارا، لریک، مَسَلی، و یاردملی، در مناطق تالش‌نشین استان اردبیل (نمین و عنبران)، در گیلان (آستارا و بخش‌هایی از شهرستان تالش) رایج است. مراد از تالشی مرکزی گویش‌هایی است که در قلمرو میان دو رودخانه سفارود در جنوب و نورد در شمال متداول است و منظور از تالشی جنوبی، تالشی مناطق میان سفارود تا سفیدرود است که شامل تالشی خوشابری، ماسالی، ماسوله‌ای، سیاهمزیگی و دیگر گویش‌های جلگه‌ای گیلان می‌شود.

پژوهش گویش‌سنجی حاضر با گردآوری داده‌های گویشی با پرسشنامه سوادش<sup>۱</sup> و لایپزیک<sup>۲</sup> تنوعات آوایی زبان تالشی را در ۵ شهرستان تالش‌زبان تالش، رضوانشهر، ماسال، فومن و شفت در استان گیلان و روستای تالش‌زبان «عنبران» استان اردبیل بررسی کرده‌است.

از هر شهرستان ۱۰ روستای بالای ۱۰۰ خانوار تالشی‌زبان انتخاب و روستای عنبران اردبیل هم به آنها افزوده شد. انتخاب آبادی‌ها به روش نمونه‌گیری طبقه‌بندی‌شده انجام شد. در این روش، افراد جامعه با توجه به صفات درون‌گروهی به طبقاتی تقسیم می‌شوند و افراد نمونه به

1. Swadesh <https://www.comparalex.org/dexin> گرفته شده از سایت

2. Leipzig <https://www.researchgate.net> گرفته شده از سایت

تناسب از بین تمامی طبقات انتخاب می‌گردند. با توجه به این روش، آبادی‌های هر شهرستان یک طبقه محسوب و از هر طبقه تعدادی آبادی به صورت تصادفی انتخاب شدند. علی‌رغم آنکه دستاوردهای پژوهش حاضر، بر مبنای نرم‌افزار گویش‌سنجی و نقشه‌نگاری RuG/L04 و تحلیل انبوهه داده‌های گویشی به دست آمده و از زاویه‌ای نو به مسأله نگریسته شده، نتایج به دست آمده با کار پژوهشگران پیشین تفاوت زیادی دارد. روش‌شناسی نوین و بهره‌گیری از ابزارهای رایانشی و به‌کارگیری روش‌های ریاضی و آماری و نیز تدوین نقشه‌های دیجیتال، مؤید متمایز بودن این پژوهش است.

## ۲- پیشینه پژوهش

پژوهش‌ها در زبان تالشی، عمدتاً در حوزه گویش‌شناسی سنتی و به شکل توصیفی است، بیشتر به بررسی دستور زبان تالشی و واژگان آن پرداخته شده‌است تا بررسی‌های مبتنی بر زبان‌شناسی. اولین اثر مهم در توصیف زبان تالشی از پاول ریس<sup>۱</sup> (۱۸۳۱-۱۸۶۱) با عنوان «درباره تالش‌ها، طرز زندگی و زبان آنها» است که در شماره سوم مجله انجمن جغرافیایی قفقاز، سال ۱۸۵۵، در تفلیس به چاپ رسید. این اثر به عنوان اولین تجربه علمی در بررسی ریشه زبان‌های ایرانی و قفقاز حائز اهمیت بسیار است. مهم‌ترین کتابی که تاکنون در توصیف تالشی شمالی نوشته شده، «زبان تالشی» ب.و. میلر، محقق روسی است که به‌رغم گذشت بیش از پنجاه سال از تألیف آن، هنوز هم از آثار معتبر و ارزشمند در زمینه مطالعات زبان تالشی است. میلر در این کتاب، تالشی منطقه لنکران، از مناطق تالش‌نشین جمهوری آذربایجان فعلی را مورد پژوهش قرار داده‌است. اثر مهم دیگر که اخیراً نوشته شده، کتاب پروفیسور ولفگانگ شولتز با عنوان «تالشی شمالی» است (رضایتی، ۱۳۸۶: ۱۹). کتاب اخیر از آن جهت مهم است که نویسنده از نظریه‌های جدید زبان‌شناسی و همچنین روش‌های آماری با تأکید بر ویژگی‌های گونه‌شناسی بهره برده‌است تا بتواند به توصیف ساختار علی زبان و ظهور ساختارهای مجزا در تالشی شمالی بپردازد.

بازن<sup>۲</sup> (۱۹۷۸) کوشید تا مرز جغرافیایی گونه‌های تالشی را روشن نماید. وی مجموعه‌ای از جمله‌های فارسی را به گویشوران با لهجه‌های گوناگون تالشی داد تا ترجمه کنند. در این

1. Pavel Riss , "O talyšintcax, ix obraze žizni iazyke [The Talishis, their life and language]", Zapiski Kavkazskogo Otdelenia imperatorskogo russkogo geografičeskogo obščestva, vol. 3, Tiflis, 1855: 1-72.

1. Marcel Bazin

تحقیق واژه‌نامکی با ۲۴۰ واژه تالشی فراهم آورده که تفاوت هر واژه در جاهای مختلف آمده‌است.

رضایتی (۱۳۷۰ و ۱۳۸۵) به توصیف گویش تالشی و مصدر و ساختمان آن در زبان تالشی پرداخته‌است. وی (۱۳۸۶) همچنین به ساخت آوایی، ساختواژی و نحوی گویش مرکزی زبان تالشی همت گمارده‌است. نغزگوی کهن (۱۳۷۴) گویش تالشی طاسکوه از توابع شهرستان ماسال را بررسی کرده‌است. شیخ سنگ‌تجن (۱۳۸۰) به بررسی عناصر واج‌شناختی گویش تالشی ماسال پرداخته و جنبه‌های واج‌شناسی تالشی جنوبی را بیان کرده‌است. حاجت‌پور (۱۳۸۳) ویژگی‌های کلی گویش خوشابر، و عزیزی نژاد (۱۳۸۴) توصیف وندهای اشتقاقی و تصریفی در گویش تالشی بخش اسالم را موضوع تحقیق خود قرار داده است. امیریان (۱۳۸۴)، به توصیف بخش‌هایی از زبان تالشی شمالی در قلمرو جغرافیای سیاسی ایران پرداخته‌است. رحیمی جوکندان (۱۳۸۵) توصیف صرفی یا ساختواژه گویش تالشی جوکندان تالش را واکاوی کرده‌است. پورشفقی (۱۳۸۵) به توصیف دستگاه فعل در زبان تالشی پرداخته‌است. رفیعی جیردهی (۱۳۸۶) به فعل پیشوندی در زبان تالشی و سبزعلیپور (۱۳۸۹) به نشانه‌های تالشی در مناطق تات نشین خلخال، و میرزاپور (۱۳۹۰)، به بررسی پدیده دو یا چندزبانگی در جغرافیای قومی تالش پرداخته‌است. دبیرمقدم (۱۳۹۲) توصیف نحوی زبان تالشی روستای عنبران، و کمالی عنبران (۱۳۹۶)، فرایندهای واجی گونه عنبرانی تالشی شمالی را بررسی کرده‌است. خلیلی (۲۰۱۶) تحرک دو واکه (ə و ʔ) را در سه گویش تالشی تحقیق نموده‌است.

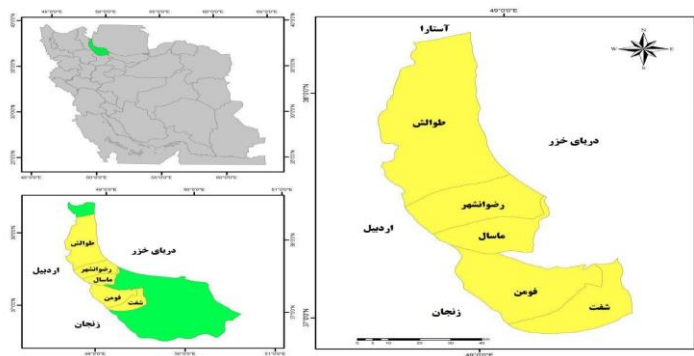
### ۳- اهداف و پرسش‌های پژوهش

اهداف پژوهش حاضر در برگیرنده موارد زیر است:

- ۱- توصیف نظام آوایی و آواها و واج‌های زبان تالشی رایج در قلمرو پژوهش؛
  - ۲- تحلیل تفاوت‌های آوایی در تلفظ واژه‌ها و جملات پژوهش برای مشخص کردن گروه‌های گویشی و نیز ترسیم فاصله زبانی؛
  - ۳- گردآوری پیکره‌های زبانی قابل اتکا از نظر تنوع آوایی در زبان تالشی؛
- پرسش‌های پژوهش هم موارد زیر را در بر می‌گیرد:
- ۱- در میان گویش‌های زبان تالشی چه تنوعات آوایی وجود دارد؟
  - ۲- الگوی جغرافیایی و میزان پراکندگی تنوعات آوایی در نواحی پژوهش شده چگونه است؟
  - ۳- آیا در میان گویش‌های زبان تالشی فرایندهای آوایی خاصی وجود دارد؟

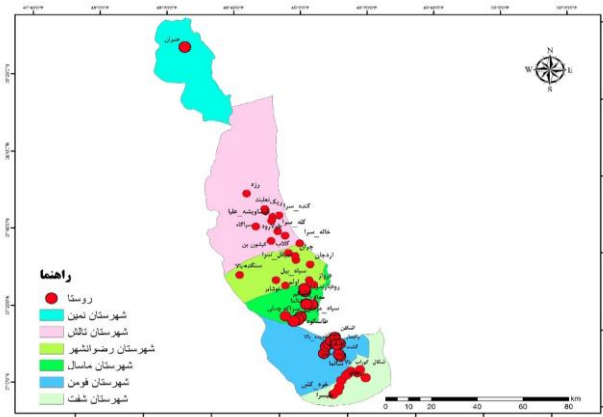
## ۴- حوزه جغرافیایی پژوهش

شکل (۱) که با نرم‌افزار نقشه‌کشی Arc Map از نرم‌افزار Arc GIS ترسیم شده‌است، موقعیت جغرافیایی استان گیلان و شهرستان‌های حوزه پژوهش حاضر را نشان می‌دهد.



شکل ۱- نقشه استان گیلان و موقعیت شهرستان‌های حوزه پژوهش

با توجه به محدودیت‌ها در قلمرو پژوهش، مصاحبه‌شوندگان همگی مرد، بومی و ساکن روستا بودند. شکل (۲) نقشه کامل روستاها و آبادی‌های را نشان می‌دهد.



شکل ۲- نقشه روستاها

در انتخاب حوزه جغرافیایی، معیارهایی چون همانندی گویشی، بُعد مسافت، تنگناهای پژوهش و گویش‌های منحصر به فرد مد نظر بود؛ بدین معنی که تلاش شد آبادی‌هایی انتخاب شوند که ضمن تنوع، نزدیک به هم نباشند. بنابراین از هر روستا حداقل با یک و حداکثر با سه گویشور بومی مرد، مصاحبه شده‌است. مصاحبه‌شوندگان در سه رده سنی ۱۰ تا ۳۰، ۳۱ تا ۵۰ و ۵۱ تا ۷۰ سال بودند و در مجموع با محاسبه روستای عنبران اردبیل، ۱۵۳ نفر

مصاحبه شدند. سواد متوسط مصاحبه‌شوندگان دیپلم بود و همه مسلط به گویش خود بودند. همگی به فارسی و تالشی تسلط داشتند. شغل آنها دانش‌آموز، کشاورز، کاسب و کارمند بود.

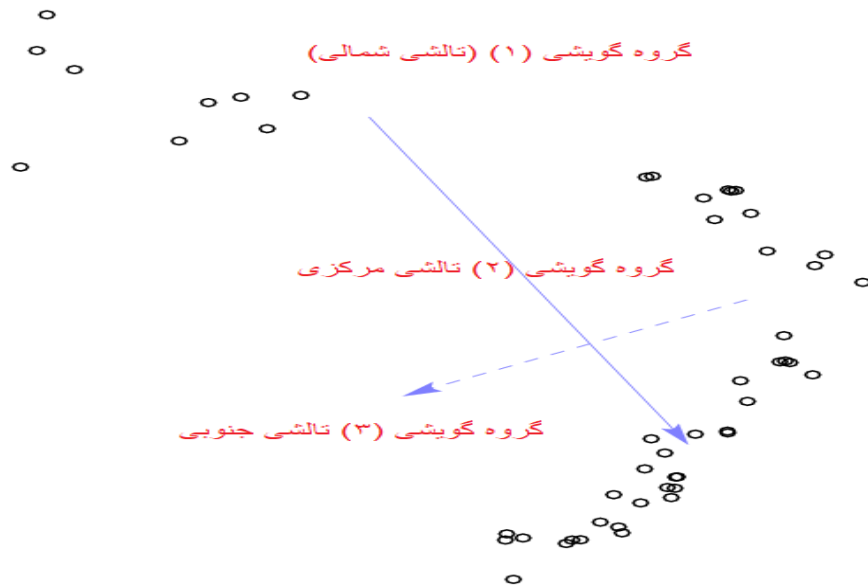
### ۵- داده‌های زبانی

در این پژوهش از فهرست واژگانی لایپزیک استفاده شده‌است. این فهرست دارای ۱۰۰ واژه در حوزه‌ها و مقولات مختلف است، اما از آنجا که برخی مقولات در این پرسشنامه نبود، بنابه ضرورت از برخی مقولات واژگانی پرسشنامه سوادش هم استفاده شد. در این پرسشنامه از ۱۰ مقوله یا حوزه معنایی استفاده شد، که به ترتیب شامل پدیده‌های طبیعت؛ هشت واژه، اعضای بدن؛ هشت واژه، حیوانات؛ هشت واژه، نسبت خانوادگی؛ شش واژه، رنگ‌ها؛ چهار واژه، افعال؛ شش واژه، مواد غذایی؛ چهار واژه، صفات؛ ده واژه، ضمائر؛ شش واژه، پرسش‌واژه‌ها؛ پنج واژه بودند (جدول مقوله‌ها در ایندکس شماره ۱).

### ۵-۱- تحلیل انبوهه داده‌ها

با استفاده از نرم‌افزار گویش‌سنجی RuG/L04 می‌توان امکانات آماری و تحلیلی متنوعی را بر پایه تحلیل انبوهه داده‌ها به دست آورد. در واقع این نرم‌افزار امکانات آماری و تحلیلی متنوع و گوناگونی را که شامل نمودارها، نقشه‌ها و سنجه‌هاست در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. از جمله مهم‌ترین نمودارها و سنجه‌های این نرم‌افزار مقیاس‌گذاری چندبُعدی<sup>۱</sup> و نمودار خوشه‌ای<sup>۲</sup> است. تکنیک مقیاس‌گذاری چندبُعدی، یک روش ریاضی برای تعیین موقعیت اشیا (زبان یا گویش) در دو یا چند محور در فضایی هندسی است. این تکنیک، به لحاظ آماری، پایایی بالایی دارد و در آن، زبان‌گونه‌های بسیار شبیه، نزدیک به یکدیگر و زبان‌گونه‌های بسیار متفاوت، دور از یکدیگر واقع می‌شوند (کروسکال و وبش، ۱۹۸۴ به نقل از ملایی پاشایی، ۱۳۹۳: ۶۴). در (شکل ۳) که با نرم‌افزار گویش‌سنجی ترسیم شده‌است، ۵۱ مکان جغرافیایی قلمرو پژوهش براساس تکنیک مقیاس‌گذاری چندبُعدی به نمایش گذاشته شده‌است. این نمودار دُوبُعدی است و ابعاد آن را «فاصله جغرافیایی» و «فاصله زبانی» تشکیل می‌دهد و گروه‌های گویشی پژوهش را به نمایش می‌گذارد.

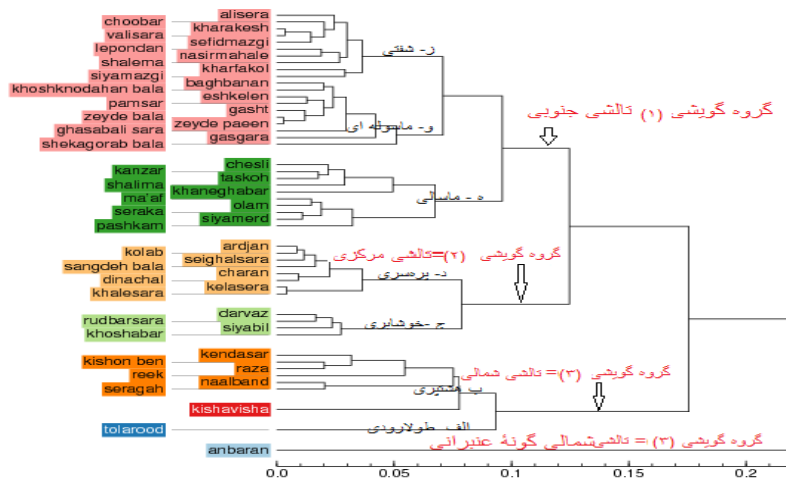
1. Multidimensional Scaling(MDS)  
2. dendrogram



شکل ۳- نمودار مقیاس‌گذاری چندبُعدی مکان‌های حوزه پژوهش

همان‌طور که مشاهده می‌شود دوری و نزدیکی نقاط از همدیگر نشانه تفاوت و تشابه گویشی آنهاست، این نمودار سه گروه گویشی را در زبان تالشی به نمایش می‌گذارد. گروه گویشی نخست، ۹ آبادی یا مکان جغرافیایی در شهر تالش را در بر می‌گیرد که در بین این مکان‌ها، شمالی‌ترین نقطه، یعنی روستای عنبران در استان اردبیل قرار دارد و سایر آبادی‌ها و روستاها در شهرستان تالش قرار دارند. در گروه گویشی تالشی شمالی فاصله آبادی‌ها از یکدیگر نشانه تفاوت در تلفظ واژه‌های پژوهش است و در مناطق مرکزی که تالشی مرکزی رواج دارد، فاصله آبادی‌ها در برخی آبادی‌ها با هم کمتر شده و نزدیکی بیشتری با هم پیدا می‌کنند که نشان از نزدیکی گویش‌های این مناطق به هم است و در مناطق جنوبی نزدیکی نقاط و آبادی‌ها بیشتر از نقاط دیگر است و نشانه نزدیکی و شباهت گویشی زیاد این مناطق است.

بدین ترتیب مشخص شد که با استفاده از نمودار مقیاس‌گذاری چندبُعدی، سه گروه گویشی در حوزه جغرافیایی استان گیلان در زبان تالشی، قابل تفکیک است. برای تحلیل دقیق‌تر رابطه این گروه‌های گویشی، با تحلیل انبوهه مجموع ۶۵ واژه و ۷ جمله، نمودار درخت‌نگار مکان‌های قلمرو پژوهش را با استفاده از نرم‌افزار گویش‌سنجی به صورت شکل (۴) ترسیم نمودیم. در این نمودار نیز همانند نمودار مقیاس‌گذاری چندبُعدی، سه گروه گویشی عمده به دست می‌آید.



شکل ۴- نمودار درخت‌نگار خوشه‌ای زبان‌گونه‌های زبان تالشی در غرب استان گیلان

براساس اطلاعات درخت‌نگار خوشه‌ای در نمودار شکل (۴)، فاصلهٔ گویشی تالشی گونهٔ عنبرانی روستای عنبران اردبیل از سایر مناطق تالش زبان گیلان زیاد است، این فاصله با شاخص فاصلهٔ زبانی ۰/۲۲ نسبت به گروه گویشی تالشی جنوبی است. بعد از آن گونه‌های طولارودی و هشتپری از دیگر گونه‌های تالشی شمالی قرار دارند که فاصلهٔ گویش آنها ۰/۱۸ است. گروه گویشی دیگر تالشی مرکزی است که دو گونهٔ «خوشابری» و «پره‌سری» از گونه‌های رایج در این مناطق است و فاصلهٔ گویشی آنها ۰/۱۳ است. آخرین گروه گویشی هم گویش تالشی جنوبی است که سه گونهٔ «ماسالی»، «ماسوله‌ای» و «شفتی» دارد و در آبادی‌های ماسال، فومن و شفت رایج و دارای فاصلهٔ گویشی ۰/۱۰ است.

#### ۵-۲- یافته‌های پژوهش

در بررسی داده‌های پژوهش که در ۱۰ مقوله بررسی شد، نتایج نشان می‌دهد که گویشوران تالشی در به‌کارگیری این مقوله‌ها در برخی موارد دارای تشابه آوایی و در برخی حوزه‌ها تنوع آوایی دارند.

در بررسی تنوعات آوایی، به دلیل گستردگی حوزهٔ پژوهش، از اصطلاح «تناوب»<sup>۱</sup> بهره می‌گیریم. تناوب پدیده‌ای است که به موجب آن یک تکواژ، بیش از یک صورت دارد. مثلاً در

1. alternation

زبان فارسی، تکواژ نفی صورت‌های متناوب [ne-] و [na-] دارد (مدرسی قوامی، ۱۳۹۴: ذیل تناوب به نقل از سنایی: ۱۳۹۵). اصطلاح «تناوب»، به ارتباط موجود بین صورت‌ها و تنوعات جایگزین، برای یک واحد زبانی اشاره دارد و نشانهٔ مرسوم آن علامت ~ است (کریستال، ۲۰۰۸: ۲۱). واحد زبانی در این تعریف می‌تواند «آوا»، «واج»<sup>۱</sup> یا «تکواژ»<sup>۲</sup> یا حتی نشانه‌های زیرزنجیری<sup>۳</sup> مانند «تکیه»<sup>۴</sup> باشد. برای مثال سه واژهٔ diplomatic ~ diplomat ~ diplomacy به ترتیب از چپ به راست، تکیه از هجای اول به هجای دوم و در نهایت بر هجای سوم واقع می‌شود و هر سه مورد در «تناوب آوایی» با هم قرار دارند (لدفوگت، جانسون، ۲۰۱۰: ۱۱۳). در سطح دیگر، با تناوب مشروط به بافت آوایی مواجه می‌شویم که وقوع تنوعات (/s/، /z/، /-es/) به عنوان نشانه‌های جمع در زبان انگلیسی، با توجه به بافت آوایی قابل پیش‌بینی هستند. همچنین، تناوب مشروط به بافت دستوری را می‌توان در نمونه‌های ساخت مجهول مانند (frozen) در زبان انگلیسی مشاهده کرد (کریستال، ۲۰۰۸: ۲۲).

اصطلاح «تناوب» با «صورت زیرساختی»<sup>۵</sup>، «بازنمایی زیرین»<sup>۶</sup> و نیز «صورتِ روساختی»<sup>۷</sup> در ارتباط است. صورت زیرساختی یکی از مفاهیم اصلی دستور زایشی است (کریستال، ۲۰۰۸: ۵۰۱). در مکتب زایشی هر گاه بین دو مشخصه یا دو آوا، تناوب دیده شود می‌توان نتیجه گرفت که این دو تناوب، واج‌گونه‌های یک واج هستند یا این دو مشخصه روساختی از یک مشخصهٔ واحد زیرساختی نشأت گرفته‌است به طوری که این بازنمایی زیرین، با یکی از دو مشخصهٔ در تناوب، یکی است (زعفرانلو، ۱۳۹۲: ۲۶-۲۵).

### ۵-۳- تنوعات و تناوب‌های آوایی در همخوان‌ها

اکنون نمونه‌های تناوب را بررسی می‌کنیم. بسامد وقوع برخی از تناوب‌ها در مجموعهٔ داده‌ها زیاد و در برخی اندک است و برای اثبات این تغییرات و نیز تعیین جهت وقوع آن، به داده‌های بیشتری خارج از پرسشنامهٔ این پژوهش نیاز است.

- تناوب بین همخوان /b/ و /p/: تناوب بین همخوان /b/ و /p/ را در جدول (۱) مشاهده می‌کنیم.

2. phoneme
3. morpheme
4. suprasegmentals
5. stress
6. deep structure
7. underlying representation (UR)
8. surface structure



جدول ۱- نمونه‌ای از تناوب بین همخوان /b/ و /p/

معنی فارسی	همخوان /b/	همخوان /p/
اسب	æsb	æsp
سگ	æsbæ	æspæ
سفید	isbi	ispi

همخوان انسدادی و واکنار /b/ در تناوب با همخوان /p/ است. در نمونه اول جایگاه وقوع همخوان /b/ و /p/ در پایان هجاست، ولی در نمونه‌های دوم و سوم این همخوان بعد از همخوان /s/ و قبل از واکنه‌های /æ/ و /ɪ/ به کار رفته‌است. نکته جالب اینکه در هر سه نمونه، همخوان /b/ و /p/ بعد از همخوان سایشی /s/ به کار رفته‌است، بنابراین قاعده این تناوب را می‌توان این گونه نشان داد:

$$b \rightarrow p/c \text{ \_\_\_ } \#$$

قاعده نشان می‌دهد که همخوان انسدادی- لبی و واکنار /b/ در محیط همخوانی، تبدیل به واج /p/ می‌گردد که یک واج انسدادی - لبی و بی‌واک است.

- **تناوب بین همخوان‌های /z/ و /ʒ/:** بررسی داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که همخوان لثوی-کامی /z/ با همخوان انفجاری- سایشی /ʒ/ در تناوب است. با بررسی این تناوب در داده‌های پژوهش مشخص شد که از ۵۱ آبادی، در ۳۲ آبادی در هر سه گویش معادل واژه «زن»، /zen/ بیان می‌شود و در ۱۹ آبادی از گویش جنوبی معادل این واژه /jen/ تلفظ می‌گردد، که این نشانه‌ای از وجود تناوب بین این دو واج است.

- **تناوب بین همخوان‌های /m/ و /ʃ/:** در سطح محدودی از داده‌های تناوبی بین این دو همخوان در بیان معادل واژه «چشم» مشاهده شده‌است. بر این اساس در ۱۲ آبادی گویش مرکزی از ۵۱ آبادی این واژه به صورت /ʃæm/ بیان می‌شود، که در آن واج پایانی /m/ قرار دارد که یک واج خیشومی و دولبی است، اما در ۹ آبادی گویش شمالی این واژه به /ʃæj/ ادا می‌گردد که واج پایانی آن یعنی /j/ یک واج سایشی و لثوی است که تناوب این دو واج را در تلفظ واژه «چشم» نشان می‌دهد. در گویش جنوبی این واژه /fem/ بیان می‌شود.

- **تناوب بین همخوان /dʒ/ و /t/:** براساس تحلیل داده‌های پژوهش تناوبی بین دو همخوان /dʒ/ و همخوان /t/ در تلفظ معادل واژه «نوشیدن» وجود دارد. این واژه در حدود ۱۲ آبادی گویش جنوبی /xænte/ ادا می‌گردد که واج ماقبل پایانی آن /t/ است؛ واجی انفجاری و دندانی، و در برخی آبادی‌های دیگر گویش جنوبی؛ حدود ۷ آبادی، /xændʒe/ ادا می‌شود که در آن

واج ماقبل پایانی /dʒ/ تلفظ می‌شود که واجی انفجاری-سایشی و لثوی-کامی است و تناوب بین این دو واج را نشان می‌دهد. در گویش شمالی، این واژه /hærde/ و /harde/ و در گویش مرکزی به /hente/ ادا شده‌است.

- **تناوب بین همخوان‌های /dʒ/ و /ʒ/:** در بررسی داده‌ها، تناوبی هم بین دو همخوان /dʒ/ و /ʒ/ وجود دارد که در تلفظ معادل واژه «پرنده» مشاهده می‌شود. در گویش تالشی مرکزی و جنوبی که آبدی‌های زیادی را در بر می‌گیرد واژه «پرنده»، /kɪdʒæ/ تلفظ می‌گردد که واج ماقبل پایانی آن یعنی /dʒ/ همخوان انفجاری-سایشی و لثوی-کامی است، اما همین واژه در تالشی شمالی و در «عنبران» /kɪʒæ/ ادا می‌شود، که همخوانی سایشی و لثوی-کامی است. این نشانه وجود تناوب بین این دو همخوان است. در گویش جنوبی این واژه چند معادل دارد و به صورت‌های /mutʃ/، /mirkiyæ/ و /pærændæ/ بیان شده‌است.

- **تناوب بین همخوان‌های /s/ و /ʃ/:** در مقوله «صفات» در معادل واژه «کوچک» بین همخوان انسایشی /ʃ/ و سایشی /s/ در پایان واژه تناوب وجود دارد. این واژه در آبدی‌های گویش مرکزی به صورت /gəʃ/ تلفظ می‌شود که در آن آوای پایانی به /ʃ/ ختم می‌شود، اما در برخی آبدی‌های گویش شمالی واج پایانی به /s/ تبدیل شده و به صورت /gəs/ بیان می‌گردد که نشان دهنده تناوب بین این دو همخوان است.

#### ۵-۴- تنوعات و تناوب‌های آوایی در واژه‌ها

با بررسی بیشتر و یافتن شاهدمثال‌های دیگر و نیز نگاهی تیزبینانه به برخی تناوب‌ها و تنوعات آوایی موجود در واژه‌ها در داده‌های این پژوهش می‌توان نشانه‌هایی از مبحث گسترده و تاریخی «گردش واژه‌ها»<sup>۱</sup> را در گونه‌های زبانی حوزه پژوهش ردیابی نمود. مطابقت‌ها و تناوب‌های منظمی که تا حدودی در بخش‌های پیشین، بدان اشاره شد، تنها بین همخوان‌ها یافت نمی‌شود بلکه انتظار می‌رود تناوب‌های واژه‌ای نیز، بین گونه‌های زبانی یک ناحیه، چه به لحاظ تاریخی و در مقایسه با اجداد زبانی خود و چه به لحاظ مقایسه «هم‌زمانی» بین آن گونه‌های خاص، منظم باشد.

در زبان تالشی و گونه‌های زبانی حوزه پژوهش، تاکنون پژوهش مدونی در این خصوص انجام نشده‌است. بی‌گمان داده‌های آورده شده در این نوشته می‌تواند سرنخ‌هایی هرچند اندک و محدود به یک ناحیه خاص به‌دست دهد تا پژوهشگران در آینده بتوانند به چگونگی رخداد وقایع زبانی بپردازند.

1. vowel gradation (ablaut)

- **تناوب بین واکه‌های /i/ و /ə/:** در ۲۶ آبادی از ۵۱ آبادی در هر سه گویش برای معادل «بینی» از واژه /vini/ استفاده می‌شود که واج دوم این واژه یعنی /i/ یک واکه بسته و پیشین است، این در حالی است که در تعداد معدودی از آبادی‌های دیگر در گویش شمالی، یعنی ۶ آبادی به جای واکه اول /i/ از واکه نیمه‌باز و میانی /ə/ استفاده می‌گردد و به صورت /vəni/ بیان می‌شود. این پدیده نشان‌دهنده تناوب بین این دو واکه است. در ۱۹ آبادی گویش جنوبی به این واژه /dæmaq/ می‌گویند.

- **تناوب بین واکه‌های /a/ و /u/:** در داده‌های پژوهش بین این دو واکه تناوب مشاهده می‌شود، به طوری معادل واژه «آتش» در گویش تالشی مرکزی و جنوبی همانند فارسی به صورت /atæf/ بیان می‌شود، در حالی که در تالشی شمالی، به‌ویژه گویش عنبرانی /utæf/ ادا می‌شود که نشان از وجود تناوب بین دو واکه /a/ و /u/ دارد. همچنین این مورد از تناوب در معادل واژه «باد» هم مشاهده می‌شود، این واژه در تالشی مرکزی و جنوبی /va/ و در گویش تالشی شمالی /vu/ ادا می‌گردد، که تناوب بین این دو واکه را نشان می‌دهد. قاعده‌ای که می‌توان برای این تناوب واکه‌ای مطرح کرد فرایند «تقویت» است که طی آن واج ناسوده یا سایشی به انسدادی تبدیل می‌شود. تقویت، عکس تضعیف است و در آن، آواها با افزایش قدرت ماهیچه‌ای و جریان هوا تولید می‌شوند. در این تناوب واکه /a/ که پسین و افتاده است به واکه /u/ که افراشته، پسین و بسته‌تر از واکه /a/ است، تبدیل شده‌است.

- **تناوب بین واکه‌های /æ/ و /ə/:** در پژوهش، تناوبی هم بین دو واکه /ə/، که یک واکه نیمه‌باز و مرکزی است و واکه /æ/ وجود دارد. در ۴۲ آبادی در هر سه گویش واژه «سنگ»، /sæn/ تلفظ می‌شود که در آن واج میانی /ə/ به کار می‌رود، و در ۹ آبادی در گویش مرکزی و جنوبی این واژه /sæn/ ادا می‌شود که واج میانی آن به صورت /æ/ تلفظ شده‌است. البته این واژه در برخی آبادی‌های گویش شمالی به صورت /ket/ و در روستای عنبران /səq/ و در ۳ آبادی گویش مرکزی /sə/ تلفظ شده‌است.

- **تناوب بین واکه‌های /e/ و /æ/:** تناوبی بین واکه‌های /e/ و /æ/ در تلفظ معادل واژه «چشم» مشاهده گردید. این واژه در ۳۰ آبادی در گویش جنوبی /tʃem/ بیان می‌شود که واج میانی آن یعنی /e/ یک واکه نیمه‌باز و پیشین است، ولی در ۱۲ آبادی از آبادی‌ها در گویش مرکزی، این واژه /tʃæm/ تلفظ می‌گردد، که یک واکه باز و پیشین است و با یکدیگر در تناوب هستند. نمونه تلفظ دیگر این واژه /tʃæf/ در گویش شمالی است.

- تناوب بین واکه‌های /æ/ و /a:/ در تلفظ معادل واژه «استخوان» تناوبی بین واکه‌های /æ/ و /a/ وجود دارد، به طوری که معادل این واژه در تالشی مرکزی و برخی از آبادی‌هایی که گویش تالشی جنوبی دارند، /æstæ/ بیان می‌شود، در حالی که در تالشی شمالی و در «عنبران» /astæ/ که نشان می‌دهد بین واکه باز و پیشین /æ/ و واکه باز و پسین /a/ تناوب وجود دارد. تلفظ دیگر این واژه در گویش جنوبی به دو صورت /xɑj/ و /ustuxun/ است که مورد اخیر از فارسی گرفته شده است.

- تناوب بین واکه‌های /a/ و /i:/ در بررسی واژگان بخش «نسبت خانوادگی» معادل واژه «خواهر» در هر سه گویش بیشتر به دو صورت /xɑlɑ/ و /xɑli/ است که در واکه‌های پایانی /a/ و /i/ دارای تناوب هستند و به جای هم استفاده می‌شوند. نمونه تلفظ دیگر این واژه /huæ/ یا /huvæ/ در گویش شمالی و /xɑ/ در گویش جنوبی است.

## ۶- فرایندهای آوایی داده‌های پژوهش

### ۶-۱- هماهنگی واکه‌ای<sup>۱</sup>

فرایند هماهنگی واکه‌ای بدین معنی است که یک واکه تحت تأثیر واکه دیگری که در هجای مجاور قرار دارد پاره‌ای از مختصات آوایی خود را از دست می‌دهد و به جای آنها مختصات واکه مجاور را به خود می‌گیرد و یا مختصاتی نزدیک به آنچه در هجای مجاور وجود دارد حاصل می‌کند (حق‌شناس، ۱۳۸۳: ۱۵۶).

وقتی واکه‌های موجود در یک کلمه، در بعضی مشخصه‌های واجی با یکدیگر همگون می‌شوند، در این صورت هماهنگی واکه‌ای به وجود می‌آید. هماهنگی واکه‌ای برای توصیف محدودیت موجود در مجموعه‌ای از واکه‌ها در یک حوزه واجی، که معمولاً کلمه است به کار می‌رود. به عبارت دیگر، نظام هماهنگی واکه‌ای، نظامی است که در آن واکه‌های یک زبان به دو زیرمجموعه یا بیشتر تقسیم می‌شوند (زعفرانلو، ۱۳۹۲: ۱۹۰).

در حوزه معنایی «پدیده‌های طبیعت» معادل واژه «باران» در حدود ۳۶ آبادی گویش مرکزی و جنوبی /kəlak/ است، اما در گویش تالشی شمالی و گونه عنبرانی /kuluk/ بیان می‌شود که در آن واکه هجای اول یعنی /u/ با واکه هجای مجاور یا بعدی خود هماهنگ شده و نشان از تغییرات آوایی آن در اثر هماهنگی واکه‌ای دارد. همچنین در برخی گونه‌های

1. vowel harmony

«شفتی» این واژه /kəɪək/ تلفظ می‌شود که در اینجا واکه /ə/ که یک واکه مرکزی، نیمه‌باز و خنثی است در هجای دوم با هم‌نوع خود در هجای اول هماهنگ شده‌است. این نوع هماهنگی واکه‌ای که در آن واکه هجای دوم با واکه هجای اول هماهنگ شده، و یا به عبارتی دیگر، واکه هجای اول بر واکه هجای دوم تأثیر گذاشته «هماهنگی واکه‌ای پیشرو» نام دارد. در مقوله «حیوانات» تلفظ واژه «گره» در گویش تالشی مرکزی و جنوبی به صورت /puʃu/ ادا می‌شود که در اینجا هم نوعی هماهنگی بین واکه هجای اول /u/ با هم‌نوع خود در هجای دوم حاصل شده‌است، اما معادل همین واژه در تالشی شمالی /pɪʃik/ است که در آن واکه /i/ که یک واکه پیشین بسته و گسترده است با هم‌نوع خود در هجای دوم هماهنگ شده‌است. با بررسی مقوله «مواد غذایی» در معادل واژه «شکر» هماهنگی واکه‌ای مشاهده گردید، به طوری که این واژه در فارسی /ʃəkær/ بیان می‌شود، ولی با بررسی تلفظ این واژه در تمام ۵۱ آبادی، این واژه /ʃækær/ ادا می‌گردد که دارای هماهنگی واکه‌ای است و در آن واکه /e/ در هجای اول با هم‌نوع خود در هجای دوم هماهنگ شده و به صورت /æ/ درآمده‌است. در مقوله «اعضای بدن» معادل واژه «زانو» دارای هماهنگی واکه‌ای است. این واژه در فارسی /zənu/ تلفظ می‌شود و در گویش تالشی جنوبی /zunu/ بین واکه هجای اول و دوم هماهنگی واکه‌ای برقرار است و واکه /ɑ/ در هجای اول با واکه /u/ در هجای دوم هماهنگ شده و به /u/ تبدیل شده‌است.

## ۶-۲- حذف

در فرایند «حذف» گاهی ممکن است آوایی از بافت صوتی حذف شود. قاعده کلی حذف آوا را می‌توان به صورت زیر نمایش داد:

الف — ب \ Φ → x

این قاعده نشان می‌دهد که ممکن است هر صدای x در بافت آوایی «الف — ب» حذف شود. حذف صدا ممکن است در آغاز، میان و یا پایان واژه روی دهد (مشکوٰه‌الدینی، ۱۳۷۷: ۱۳۷). با بررسی داده‌های پژوهش چندین مورد حذف آوا یا صدا و حتی در برخی حذف هجا در واژگان مشاهده شد که برخی در آغاز واژه و برخی میان واژه و برخی نیز در پایان واژه رخ داده‌است:

۶-۲-۱- حذف آوای آغازی<sup>۱</sup>

در حوزه «حیوانات» معادل واژه «سگ» در گویش تالشی مرکزی و جنوبی /əsbæ/ تلفظ می‌شود، اما در تالشی شمالی و عنبران این واژه با حذف آوای آغازی مواجه شده و /səpæ/ ادا می‌شود که در آن آوای آغازی /ə/ حذف گردیده‌است. همچنین در مقوله «رنگها» معادل واژه «سفید» در گویش تالشی مرکزی /isbi/ ادا می‌گردد، اما در برخی آبادی‌های گویش شمالی تلفظ این واژه با حذف همراه است و /səpi/ تلفظ می‌شود و در آن آوای آغازین /i/ حذف شده‌است.

۶-۲-۲- حذف آوای میانی<sup>۲</sup>

در برخی گونه‌های زبان تالشی آوای میانی در برخی واژه‌ها حذف می‌شود که این حذف گاهی حتی تا مرز حذف هجا هم پیش می‌رود. برای مثال معادل واژه «برنج» در اکثر آبادی‌های گویش شمالی، مرکزی و جنوبی /bərz/ بیان می‌گردد، اما در برخی گونه‌ها مانند گونه «شفتی» این واژه /bədʒ/ تلفظ می‌شود که در آن آوای میانی /r/ حذف می‌شود و آوای پایانی /z/ هم به /dʒ/ تبدیل می‌گردد.

در برخی نمونه‌ها حذف هجای میانی هم صورت می‌گیرد. برای مثال معادل واژه «دهان» در برخی آبادی‌ها به‌ویژه در گویش تالشی جنوبی /dəhæn/ تلفظ می‌شود و همین واژه در برخی آبادی‌های گویش جنوبی دچار حذف هجای میانی شده و /dæn/ بیان می‌شود که طی آن هجای میانی /hæ/ حذف شده که به نظر می‌رسد به جهت کوتاه‌سازی و در جهت کمینگی باشد. مثال دیگر در این زمینه درباره معادل واژه «ستاره» است. این واژه در گویش تالشی جنوبی نزدیک به فارسی معیار، /sətərə/ تلفظ می‌شود ولی در معدود آبادی‌های گویش جنوبی /sərə/ ادا می‌گردد که طی آن دو آوا یا واج میانی /ə/ و /t/ حذف می‌شود. همچنین در بررسی بخش «پرسش‌واژه‌ها» مشخص شد که معادل پرسش‌واژه «کجا» در برخی آبادی‌ها دچار حذف آوای میانی است، به‌طوری که این واژه در برخی آبادی‌های گویش مرکزی به صورت /kiya/ تلفظ می‌شود، اما در آبادی‌های گویش جنوبی با حذف آواهای میانی /i/ و /y/ به صورت /ka/ که در آن دو آوای میانی حذف شده‌است. نمونه دیگر حذف هجای میانی در معادل واژه «دویدن» وجود دارد که در آبادی‌های گویش مرکزی /virite/ تلفظ می‌شود اما در

1. aphaeresis

2. syncope/syncopation

تعدادی از آبادی‌های گویش شمالی با حذف هجای میانی /ri/ به صورت /vite/ بیان می‌شود که نشان از فرایند حذف هجای میانی دارد.

با تحلیل داده‌ها در بخش «پرسش‌واژه‌ها» یک نمونه از حذف همخوان میانی در معادل واژه «چطور» قابل بررسی است. معادل این پرسش‌واژه در اکثر آبادی‌های گویش‌های شمالی و مرکزی /tʃəntæ/ و یا /tʃəŋə/ تلفظ می‌شود اما در گویش جنوبی با حذف همخوان خیشومی-لثوی /n/ به صورت /tʃətæ/ بیان می‌شود که حذف همخوان میانی /n/ را موجب شده‌است.

### ۳-۲-۶- حذف آوای پایانی<sup>۱</sup>

در فرایند حذف آوا یا صدای پایانی، یک آوا در برخی از داده‌های تحقیق نسبت به سایر نمونه‌ها حذف شده‌است. برای مثال در مقوله «پدیده‌های طبیعت» معادل واژه «درخت» در اکثر آبادی‌های هر سه گویش /dax/ تلفظ می‌شود ولی در برخی آبادی‌های گویش شمالی با حذف همخوان پایانی /r/ به صورت /da/ یا /du/ بیان می‌شود. همچنین در همین مقوله معادل واژه «سنگ» در اکثر آبادی‌های هر سه گویش /sən/ یا /sæn/ بیان می‌گردد، اما در بعضی از آبادی‌های گویش مرکزی با حذف آوای پایانی /n/ به صورت /sə/ ادا می‌شود.

نمونه دیگر حذف آوای پایانی در مقوله «اعضای بدن» در معادل واژه «ناخن» دیده می‌شود. این واژه در گویش مرکزی /mænər/ تلفظ می‌شود، ولی در آبادی‌های گویش تالشی جنوبی با حذف آوای پایانی /r/ /mænə/ بیان می‌شود. همچنین در همین مقوله واژگانی معادل واژه «دهان» در آبادی‌های گویش مرکزی به صورت /gæv/ بیان می‌شود ولی در برخی آبادی‌های گویش مرکزی و جنوبی با حذف واکن پایانی تلفظ این واژه کوتاه شده و به صورت /gæ/ ادا می‌شود. واژه دیگری که در همین مقوله قرار دارد و دارای فرایند حذف در برخی آبادی‌هاست واژه «دست» است که در برخی آبادی‌های گویش شمالی و مرکزی /dæst/ بیان می‌شود و در آبادی‌هایی در گویش شمالی و جنوبی با حذف همخوان دندانی-لثوی /t/ /dæs/ تلفظ می‌شود.

یکی دیگر از موارد حذف آوای پایانی که در معدودی از آبادی‌ها در مقوله «ضمایر» مشاهده شد، حذف همخوان خیشومی-لثوی /n/ در معادل واژه «من» بود. این واژه در گویش تالشی جنوبی در اکثر آبادی‌ها به صورت /mən/ تلفظ می‌شود، اما در تعداد اندکی از آبادی‌های این گویش با حذف همخوان پایانی /n/ آن را به صورت /mə/ بیان می‌کنند.

1. apocope

با بررسی داده‌ها در بخش «نسبت خانوادگی» در تلفظ معادل «خواهر» حذف هجای پایانی رخ می‌دهد، به طوری که این واژه در گویش مرکزی /xalɑ/ تلفظ می‌شود، اما در گویش جنوبی با حذف هجای پایانی، /xɑ/ ادا می‌شود که نمونه‌ای از حذف آوای پایانی به حساب می‌آید. در گویش شمالی این واژه در برخی آبادی‌ها /huæ/ یا /huvæ/ تلفظ می‌شود.

یکی از مقوله‌های واژگانی داده‌ها مقوله «رنگ‌ها» است که در آن معادل واژه «قرمز» به دو صورت در آبادی‌ها تلفظ می‌شود. این واژه در گویش مرکزی و جنوبی به صورت /sər/ بیان می‌شود، اما در گویش شمالی با حذف آوای پایانی /r/ به صورت /sə/ تلفظ می‌شود که در آن حذف آوای پایانی رخ می‌دهد.

با بررسی داده‌ها در مقوله «صفات» به موردی از حذف آوای پایانی برمی‌خوریم که در آن معادل واژه «بزرگ» در گویش جنوبی دارای دو گونه تلفظ است. این واژه در برخی آبادی‌ها /pilæ/ و در برخی آبادی‌های دیگر با حذف واکنه پایانی /æ/ به صورت /pil/ تلفظ می‌شود که فرایند حذف آوای پایانی در آن مشاهده می‌شود. این واژه در گویش شمالی /yul/ و در گویش مرکزی به صورت /yal/ و /tul/ تلفظ می‌شود.

آخرین مقوله‌ای که در آن فرایند حذف آوای پایانی مشاهده شده است، مقوله «پرسش‌واژه» است که در آن معادل واژه «چه وقت» دارای حذف هجای پایانی در برخی آبادی‌هاست. این واژه در گویش شمالی و مرکزی /kæyni/ تلفظ می‌گردد، ولی در گویش تالشی جنوبی با حذف هجای پایانی و کوتاه کردن واژه /kæy/ بیان می‌شود که به نوعی حذف هجای پایانی در آن دیده می‌شود.

### ۶-۳- اضافه یا افزایش صدا

گاهی تحت شرایطی یک واحد زنجیری به زنجیره گفتار اضافه می‌شود، این فرایند را «اضافه» می‌خوانیم (حق‌شناس، ۱۳۸۳: ۱۵۹). برخلاف فرایند حذف، از راه فرایند اضافه یا افزایش صدا ممکن است صدا و یا هجایی در واژه افزوده شود. افزایش صدا را به صورت قاعده زیر می‌توان نشان داد:

الف — ب \ x → Φ

قاعده فوق نشان می‌دهد که ممکن است هر صدای x در بافت آوایی «الف — ب» افزوده شود. افزایش صدا ممکن است به شکل افزایش یک همخوان، افزایش یک واکنه، و یا افزایش یک هجا باشد (مشکوة الدینی، ۱۳۷۷: ۱۴۱).



در داده‌های زبان تالشی نمونه‌هایی از اضافه یا افزایش صدا گاه در میان واژه و یا در پایان واژه، مشاهده می‌شود:

### ۶-۳-۱- افزایش همخوان<sup>۱</sup>

از نمونه‌های افزایش در زبان تالشی افزایش همخوان سایشی - دندانی /v/ در مقولۀ «ضمایر» است که در انتهای واژه رخ می‌دهد. معادل ضمیر «او» در اکثرآبادی‌ها /æ/ است، اما در برخی آبادی‌های گویش شمالی و مرکزی با افزودن همخوان /v/ به پایان واژه، آن /æv/ بیان می‌کنند، که نوعی افزایش همخوان در آن مشاهده می‌گردد.

### ۶-۳-۲- افزایش واکه<sup>۲</sup>

از موارد افزایش واکه اضافه کردن واکه /ə/ در پایان واژه «زانو» در مقولۀ «اعضای بدن» است. این واژه، در گویش شمالی و مرکزی /zən/ تلفظ می‌شود، اما در سه آبادی از آبادی‌های گویش جنوبی، با افزودن واکه /ə/ به پایان آن /zənə/ بیان می‌شود، که نشان از افزایش یا اضافه شدن آوا دارد.

از دیگر موارد فرایند اضافه، افزایش واکه میانی /ɑ/ در مقولۀ «افعال» در ۱۴ آبادی در هر ۳ گویش زبان تالشی است. معادل فعل «گوش کردن» در اکثر آبادی‌ها /guʃkærde/ تلفظ می‌شود، ولی در برخی آبادی‌ها با افزودن واکه میانی /ɑ/ بین دو واژه /guʃ/ و /kærde/ آن را /guʃɑkærde/ بیان می‌نمایند که به نظر می‌رسد جهت ایجاد سهولت آوایی باشد.

آخرین نمونه از افزایش واکه در مقولۀ «صفات» مشاهده گردید که در آن واکه /æ/ در انتهای واژه به آن اضافه شده‌است. معادل واژه «کوچک» در اکثر آبادی‌ها /ruk/ بیان می‌شود، اما در سه آبادی گویش جنوبی با افزودن واکه /æ/ به پایان آن، /rukæ/ تلفظ می‌شود که دارای افزایش واکه در پایان واژه‌است.

### ۷- نتیجه‌گیری

از نتایج تحلیل انبوهه و نیز نمودارها و نقشه‌هایی که بر پایه فاصله زبانی ترسیم شده‌اند و همچنین از بررسی داده‌های پژوهش می‌توان دریافت که در هر حوزه تشابهات آوایی و تفاوت‌ها و تنوعات آوایی و واژگانی وجود دارد.

1. consonant epenthesis  
2. anaptyxis

با بررسی فراوانی داده‌های پژوهش مشخص شد که بیشترین فراوانی مربوط به واژه‌های «گاو» با تلفظ /gɑ/، «شکر» با تلفظ /ʃækær/، «ما» با تلفظ /æmæ/، «شما» با تلفظ /ʃəmæ/، «تو» با تلفظ /tə/، «چرا» با تلفظ /ʃərə/ و «چه کسی» با تلفظ /ki/ است، که دارای فراوانی ۱۰۰٪ است، یعنی در تمام ۵۱ آبادی، گویشوران به‌طور یکسان از یک صورت تلفظی برای اطلاق به این واژه‌ها استفاده کردند.

از طرف دیگر، صورت‌های متفاوت تلفظی ۳۷ واژه فقط در آبادی عنبران استان اردبیل از آبادی‌های تالشی شمالی استفاده شده‌است، که با فراوانی ۲٪، کمترین فراوانی را داشتند. در میان این واژه‌ها می‌توان به ۴ واژه «سنگ»، «کوه»، «ستاره» و «باران» از مقوله «پدیده‌های طبیعت»، ۴ واژه «دست»، «زانو»، «دندان» و «استخوان» از مقوله «اعضای بدن»، ۴ واژه «سگ»، «ماهی»، «مورچه» و «پرنده»، از حوزه «حیوانات»، ۴ واژه «خواهر»، «مادر»، «پدر» و «برادر» از حوزه «نسبت خانوادگی»، واژه «سبز» از مقوله «رنگ‌ها»، ۵ واژه «گریه کردن»، «نوشیدن»، «خندیدن» و «گوش کردن» از مقوله «افعال»، ۸ واژه «کوچک»، «کوتاه»، «تازه»، «کهنه»، «سرد»، «گرم»، «پایین» و «بالا» از بخش «صفات»، ۲ واژه «من» و «آنها» از مقوله «ضمایر» و ۲ واژه «کجا» و «چه وقت» از مقوله «پرسش‌واژه‌ها» اشاره نمود.

داده‌های این پژوهش همچنین معرف تنوعات آوایی شامل حذف، اضافه، هماهنگی واکه‌ای و افزایش است، اما نوشتن قواعد آوایی به علت کمبود نمونه‌های بیشتر در این زمان مقدور نیست. علاوه بر این، گویش آبادی‌هایی که با توجه به موقعیت جغرافیایی در مناطق کوهپایه‌ای قرار دارند شامل تنوعات آوایی کمتر و در مقابل گویش آبادی‌هایی که در جلگه قرار دارند دارای تنوعات آوایی بیشتری هستند. این نکات نشان‌دهنده تأثیر زبان‌های مجاور بر تغییرات آوایی زبان تالشی است. از آنجا که قلمرو پژوهش بین دو زبان ترکی و گیلکی واقع شده‌است، تأثیر این دو زبان بر برخی تنوعات آوایی در مناطق همجوار کاملاً مشهود است. برای مثال واژه «برنج» در اغلب آبادی‌ها به صورت /bærz/ ادا می‌شود اما در مناطق نزدیک به زبان گیلکی گویشوران به صورت /bædʒ/ که واژه‌ای در زبان گیلکی است، بیان می‌شود. در مجموع با در نظر گرفتن کل تنوعات آوایی، داده‌های این پژوهش هیچ قاعده و فرایند خاصی را که مختص به فقط یکی از گویش‌های زبان تالشی باشد، نشان نمی‌دهد و تمام فرایندها در تمام گویش‌ها قابل مشاهده هستند.

آنچه در این مقاله بررسی شده، محدودی از فرایندهای آوایی موجود در زبان تالشی است. به طور قطع با تحقیقات گسترده‌تر نه تنها می‌توان نمونه‌های بیشتری جمع‌آوری کرد و قواعد آوایی کامل‌تری ارائه داد، بلکه فرایندهای دیگری را هم می‌شود به این مجموعه افزود.

پیوست

#### مقوله‌ها و واژگان تحقیق

ردیف	مقوله یا حوزه معنایی	نمونه‌های منتخب
۱	پدیده‌های طبیعت	آب- آتش- سنگ- کوه- باد- ستاره- باران- درخت
۲	اعضای بدن	دست- چشم- دهان- زانو- بینی- دندان- استخوان- ناخن
۳	حیوانات	سگ- گربه- ماهی- اسب- مورچه- پرنده- گوسفند- گاو
۴	نسبت خانوادگی	پدر- مادر- خواهر- برادر- شوهر- زن (همسر)
۵	رنگ‌ها	قرمز- سیاه- سفید- سبز
۶	افعال	گریه کردن- گاز زدن- نوشیدن- خندیدن- گوش کردن- دویدن
۷	مواد غذایی	برنج- چای- شکر- نمک
۸	صفات	بزرگ- کوچک- دراز- کوتاه- تازه- کهنه- بالا- پایین- گرم- سرد
۹	ضمایر	من- تو- او- ما- شما- آنها
۱۰	پرسش‌واژه‌ها	کجا؟- چه وقت؟- چه کسی؟- چرا؟- چطور؟

#### منابع

- امیریان بودالو، ر. ۱۳۸۴. گویش تالشی عنبران، تهران: جامعه‌نگر.
- بازن، م. ۱۹۷۸. *طالش منطقه‌ای قومی در شمال ایران*، ترجمه م. فرشچیان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- پورشغقی، م. ۱۳۸۵. *توصیف دستگاه فعل در گویش تالشی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان [چاپ نشده].
- حاجت‌پور، ح. ۱۳۸۳. *زبان تالشی، گویش خوشابری*. رشت: نشر گیلکان.
- حق‌شناس، ع. م. ۱۳۸۳. *آواشناسی*، تهران: آگاه.
- رحیمی جوکندان، آ. ۱۳۸۵. *توصیف صرفی گویش تالشی جوکندان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز [چاپ نشده].

- رضایتی کیشه‌خاله، م. ۱۳۷۰. توصیف گویش تالشی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز [چاپ نشده].
- رضایتی کیشه‌خاله، م. ۱۳۸۵. «مصدر و ساختمان آن در گویش تالشی». گویش‌شناسی. (۵): ۳۰-۷.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. ۱۳۸۶. زبان تالشی، توصیف گویش مرکزی. رشت: فرهنگ ایلیا.
- رفیعی جیردهی، ع. ۱۳۸۶. «فعل پیشوندی در تالشی»، ادب پژوهی. (۱): ۱۰۷-۱۲۶.
- زعفرانلو ک، ع. ۱۳۸۵. واج‌شناسی رویکردهای قاعده بنیاد. تهران: سمت.
- سبزعلیپور، ج. ۱۳۸۹. «نشانه‌های تالشی در مناطق تات‌زبان خلخال». ادب پژوهی: (۱۳): ۱۰۹-۱۴۰.
- شیخ سنگ تجن، ش. ۱۳۸۰. «بررسی عناصر واج‌شناختی گویش تالشی ماسال»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تهران [چاپ نشده].
- عزیزی‌نژاد، س. ۱۳۸۴. «توصیف وندهای اشتقاقی و تصریفی در گویش تالشی اسالمی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی، [چاپ نشده].
- کمالی عنبران، ر. ۱۳۹۶. «بررسی فرایندهای واجی گویش شمالی زبان تالشی (گونه عنبرانی)». زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، ۲(۳): ۱۸۵-۱۹۷.
- مدرسی قوامی، گ. ۱۳۹۴. فرهنگ توصیفی آواشناسی و واج‌شناسی، تهران: علمی.
- ملایی پاشایی، س. ۱۳۹۳. «گویش‌سنجی رایانشی دامنه شمالی البرز مرکزی بر پایه الگوریتم لونتین: تدوین یک اطلس زبان‌شناختی»، رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی. تهران: دانشگاه پیام نور.
- ملایی پاشایی، س و آ. نجفیان. ۱۳۹۳. «اعتبارسنجی گویش‌سنجی کرانه جنوب خاوری دریای مازندران به روش بسامد آوایی هوینبروورس»، پژوهش‌های زبان‌شناسی، ۶(۲): ۷۱-۸۸.
- میرزاپور، ف. ۱۳۹۰. «بررسی پدیده دو یا چندزبانگی در جغرافیای قومی تالش»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان [چاپ نشده].
- مشکوة‌الدینی، م. ۱۳۷۷. ساخت آوایی زبان، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- نغزگوی کهن، مهرداد. ۱۳۷۴. «بررسی گویش تالشی طاسکوه ماسال». پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه تهران، [چاپ نشده].
- نغزگوی کهن، مهرداد. ۱۳۸۴. «دستگاه واجی گویش تالشی و کاربرد آن در تحلیل بعضی خصوصیات فارسی جدید». زبان‌شناسی، ۲۰(۱): ۳۹-۵۶.
- Crystal, D. 2008. A Dictionary of linguistics and Phonetics, Blackwell Publishing, 6<sup>th</sup> Edition.

- Khalili, Niloofar. 2016. Contact-Induced Cross-Dialectal Phonetic Variability in an Endangered Iranian Language: the Case of Taleshi, Doctoral Dissertation thesis, University of Colorado, Published by ProQuest LLC, Ann Arbor, MI
- Ladefoged, Peter; Johnson, Keith. 2010. A Course in Phonetics, WADSWORTH cengage learning, Sixth Edition.

## گزینش واژگانی، رهیافتی به تحلیل شخصیت قیصر امین‌پور

سیده فاطمه نیک‌گهر<sup>۱</sup>  
علی‌اکبر باقری خلیلی<sup>۲</sup> ✉

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۶/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۲۵

### چکیده

هر واژه با تکیه بر دو اصل گزینش و ترکیب، مشخصه‌های معنایی-زبانی و کنش‌های مفهومی-شناختی ویژه‌ای می‌یابد و خواننده با شناخت واژه‌ها علاوه بر دریافت متن، شاعر را نیز می‌شناسد. در مقاله حاضر مشخصه‌های معنایی-زبانی و کنش‌های مفهومی-شناختی واژه‌ها در اشعار قیصر امین‌پور به‌عنوان یکی از نمودهای شخصیتی با تکیه بر جدول تیپ‌های پنج‌گانه دانیل ناتل بررسی شد و براساس نتایج تحقیق، شخصیت قیصر در اشعارش چند بُعدی است. او در تنفس صبح به سبب ویژگی‌هایی چون زودجوشی، پرشوری، هیجانی، شخصیت برونگرا دارد. در *آینه‌های ناگهان* به خاطر کمال‌گرایی، سازمان‌یافتگی ذهنی، هدفمندی و واکنش‌های اجتماعی، شخصیت دوراندیش دارد. در *گل‌ها همه آفتابگردانند*، خلاقیت، تخیل قوی، اعتقاد به ماوراءالطبیعه، علاقه‌مندی به گرایش‌های عرفانی و هنری او را واجد شخصیت گشوده‌ذهن کرده و ویژگی‌های بیزاری از رنج‌های اجتماعی، عشق‌ورزی و مهربانی، شکیبایی، شیفتگی به فضایل اخلاقی در *دستور زبان عشق*، شخصیت او را *درونگرا* و *سازگار* نموده‌است.

واژگان کلیدی: واژه، مشخصه‌های معنایی-زبانی، کنش‌های مفهومی-شناختی، شخصیت، قیصر امین‌پور

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران

۲. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران

✉ aabagheri@umz.ac.ir

## ۱- مقدمه

با ورود علوم شناختی به حوزه زبان‌شناسی، اهمیت به خود متن و کشف مناسبات درونی آن به‌عنوان مهم‌ترین دغدغه زبان‌شناسان ساخت‌گرا جای خود را به رویکردی جدید داد که با پرداختن به رابطه بین ذهن و زبان، مدعی است معنی یک عبارت در زبان از طریق تعیین معنای فرهنگی آن ممکن نیست، بلکه تعیین در شبکه نسبتاً پیچیده دانش پیش‌زمینه در ذهن و افکار و آرای انسان روی می‌دهد و ساختار زبان بازتابنده یک مفهوم شناختی است (آلبیرزاتی، ۲۰۰۶: ۱۰-۱۲).

بعد از انقلاب شناختی معنای تک‌بعدی واژه‌ها جای خود را به انعطاف‌مناوبی داد؛ به طوری که در نظر گرفتن هرگونه معنای مطلق برای واژه‌ها مردود شد. اینها دستاورد نظریه‌پردازانی نظیر چامسکی است که واژه را واحد اندیشه می‌دانند. چامسکی جنبه‌های واژگانی زبان را ابزاری برای نمایش تصور فرد از پدیده‌های جهان خارج معرفی می‌کند (چامسکی، ۱۳۹۳: ۵۸)؛ یعنی افکار و عقاید هر فرد در پردازش بخش معنایی واژه و بسامد به کارگیری آن مؤثر است، زیرا کاربست هر واژه نیازمند فعال کردن یک حوزه شناختی و مفهومی برآمده از درک آن است و هر حوزه شناختی، نمایش ذهنی از نحوه دریافت و طبقه‌بندی جهان در ذهن کاربر آن است که می‌تواند در برگزیده مفاهیم تجربی، خیالی و حتی خرافی افراد باشد (لوریا، ۱۳۶۸: ۸۲). لذا، روان‌شناسان نیز معتقدند که از روی تنوع، بسامد و نحوه واژه‌گزینی هر شاعر می‌توان گرایش‌های فکری، عاطفی، اجتماعی و سیاسی ذهن او را تشخیص داد. کشف این دریچه شناختی در زبان، پژوهشگران را قادر می‌سازد که به تحلیل و بازیابی کارآمدتری از واقعیت‌های زبانی دست یابند و الگوهای زبانی را که به ساخت‌های ذهنی و فرهنگی منتج می‌شوند، شناسایی نموده و تعمیم دهند. استاک ول (۱۳۹۳: ۶۲) می‌گوید «مدل‌های شناختی که مشترک هستند، به مدل‌های فرهنگی تبدیل می‌شوند».

در پژوهش‌های ادبی به این رویکرد کمتر توجه شده و پژوهشگران کمتری به تحلیل ابعاد شخصیتی شاعران و نویسندگان از راه‌گزینش و کاربرد واژگان پرداخته‌اند و اهتمام در این حوزه به دلیل اینکه ماده و ابزار ادبیات، زبان است، ضروری است. آثار قیصر امین‌پور، شاعر معاصر را از ابعاد مختلف بررسی کرده و حتی درباره «واژه‌گزینی» در اشعار وی پژوهش نموده‌اند، اما کسی واژه‌گزینی را برای تحلیل شخصیت قیصر برنگزیده. بیشتر از نظر گفتمان و سبک‌شناسی با اشعار وی مواجه شده‌اند که اتفاقاً پژوهش‌های موفق‌تری هم بوده‌اند، لیکن به

نظر می‌رسد جای تحلیل شخصیت قیصر امین‌پور خالی است. از این رو، حدود این پژوهش، واژه در اشعار امین‌پور است که در پیوند تنگاتنگ زبان با معنا، به دنبال شناخت اندیشه و شخصیت شاعر است و البته از میان گروه‌های مختلف واژگانی، گروه اسمی به دلیل جامعیت، اساس قرار گرفته. سؤال پژوهش این است: تحلیل گزینش واژگانی اشعار قیصر امین‌پور چه شخصیتی از او به دست می‌دهد؟

## ۲- پیشینه پژوهش

براساس جست‌وجوها، پژوهش مستقلی درباره موضوع این مقاله یافت نگردید؛ اما مقاله‌های زیر، در تعمیق نگرش و نگارش نویسندگان این مقاله مفید بوده‌اند:

- (۱) روشنفکر، ک. و همکاران. ۱۳۹۲. «نماد، نقاب و اسطوره در شعر پایداری قیصر امین‌پور».
- نویسندگان در مقاله فوق معتقدند قیصر به‌عنوان شاعر انقلاب و جنگ با نمادینه کردن مفاهیم پایداری، آنها را از خطر روزمرگی و ابتذال دور کرده و خصلت فرازبانی و فراملیتی به آنها بخشیده و با بازآفرینی شخصیت‌های تاریخی، ملی و دینی، الگوهای دیروزین را با واقعیت‌های امروزین جنگ پیوند زده و از عناصر نماد، نقاب و اسطوره برای غنای هنری اشعار جنگ، هویت‌سازی ملی و پیوند اندیشه دینی با فضای جامعه استفاده کرده‌است.
- (۲) صالحی، پ. و نیکوبخت، ن. ۱۳۹۱. «واژه‌گزینی‌های شعری قیصر امین‌پور از منظر تحلیل گفتمان انتقادی».

نویسندگان در این مقاله واژه‌گزینی امین‌پور را به‌عنوان یک شاعر ایدئولوژیک، معتقد به ارزش‌های دینی و انقلابی در قالب گفتمان انتقادی و اشعارش را در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین بررسی کرده و فرایند و ابعاد شکل‌گیری گفتمان انتقادی را تشریح نموده‌اند.

- (۳) عسگری حسنکلو، ع. ۱۳۹۲. «سیر و سلوک قیصر امین‌پور از آرمان‌گرایی حماسی تا واقع‌گرایی تراژیک».

نویسنده تأثیر جامعه و تحولات آن را بر ذهن و زبان و اندیشه امین‌پور بررسی کرده و سیر تأملات شاعرانه و تفکرات اجتماعی او را نشان داده‌است. تکیه و تأکید نویسنده در این پژوهش بر سیر تحول مضامین عمده‌ای، نظیر آرمان‌گرایی حماسی، شهادت و شهادت‌طلبی، دردهای شخصی و دردهای اجتماعی و تفکرات عرفانی و فلسفی در باب ماهیت مرگ است.



۴) فتوحی، م. ۱۳۸۷. «سه صدا، سه رنگ، سه سبک در شعر قیصر امین‌پور».

نویسنده حیات شعری قیصر را براساس تمایزهای زبانی، بلاغی و اندیشه، در سه دوره با عنوان سه سبک فعال، منفعل و انعکاسی از هم متمایز کرده‌است. حیات شعری شاعر در سه دوره حماسی (فعال)، رمانتیک غمگنانه (منفعل) و تقدیرگرایی درونگرا (انعکاسی) در سه رنگ سرخ، خاکستری و بی‌رنگ تبیین شده‌است.

۵) محمدی‌افشار، هد و شایان‌مهر، ک. ۱۳۹۶. «سبک‌شناسی لایه‌ای مجموعه اشعار قیصر امین‌پور».

نویسندگان در این مقاله با توجه به التزام و تعهد امین‌پور به ارزش‌های مذهبی و آرمان‌های اجتماعی به جست‌وجوی ویژگی‌های سبکی او با تمرکز بر چهار لایه آوایی، واژگانی و نحوی و بلاغی پرداخته ولی به تحلیل شخصیت شاعر روی نیاورده‌اند.

### ۳- روش پژوهش

روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و واحد تحلیل، واژه‌ها در اشعار قیصر امین‌پور است. این پژوهش با تلفیق دو رویکرد؛ کنش‌های معنایی-زبانی و مفهومی-شناختی از حوزه زبان‌شناسی شناختی و نیز جدول شخصیت‌های پنج‌گانه دانیل ناتل براساس نظریه گالتون از حوزه روان‌شناسی، در صدد تحلیل شخصیت شعری امین‌پور است. حدود پژوهش، یک سوم مجموعه کامل اشعار قیصر امین‌پور (۱۳۸۹) و ترتیب آن، شعر اول، چهارم، هفتم، و ... به صورت دو تا در میان است. البته به سایر اشعار وی نیز به فراخور استناد شده‌است.

### ۴- چارچوب نظری

زبان از دیدگاه روان‌شناختی، ابزار بازتاب افکار و احساسات است و حد فاصل تشخیص‌های زبانی که مرز تفاوت‌های فکری و شخصیتی افراد از یکدیگر است، در دریافت‌ها و برداشت‌های مفهومی پدیده‌های عینی و ذهنی معنا می‌یابد و علم شناخت در گستره زبان به‌دنبال همین تفاوت‌هاست.

### ۴-۱- ارتباط زبان و شخصیت

اغلب روان‌شناسان، زبان‌شناسان و معناشناسان تا دهه‌های اخیر، زبان را جدا از مقوله شناخت فرض می‌کردند، اما با تغییر نگرش به حوزه شناخت، تجارب حسی به‌عنوان نمادهایی که

همانند واژه، ادراک را به ارجاع‌هایش در جهان خارج متصل می‌کند، تغییر ماهیت داد و در تلفیقی با ادراک مفهومی، فرایندهایی ذهنی تلقی شد که لانگاکر در اشاره به آنها به‌جای اصطلاح مفهوم، از مفهوم‌سازی بهره گرفت. مفهوم‌سازی بر پویایی معنی تأکید دارد که در زبان‌شناسی شناختی منعکس‌کننده برخی ویژگی‌های بنیادی و اساسی ذهن انسان است (راسخ مهند، ۱۳۹۳: ۹). از این رو، ساختار زبان در ارتباطی مستقیم با ذهن قرار دارد و شخصیت، آن الگوهای مشخص از تفکر و رفتار است که شیوه به‌خصوص هر فرد را در تعامل با جهان اطرافش رقم می‌زند (نولن و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۶) و زبان به‌عنوان نماد بالفعل تفکر، شخصیت ظهور یافته زبان‌آور است.

#### ۴-۲- انواع شخصیت

شخصیت به معنای نقاب اجتماعی، تصویری ظاهری و بیرونی است که براساس نقشی که فرد در جامعه بازی می‌کند، معنا می‌یابد (شاملو، ۱۳۸۸: ۱۵)؛ چنان‌که وقتی در ادبیات بحث از شخصیت می‌شود، قطعاً به شخصیت نهفته در نقش ادبی فرد توجه می‌شود نه شخصیت فعال در زندگی مادی و واقعی. پژوهشگران مدل شخصیتی را که گالتون ارائه می‌کند، مناسب‌ترین مدل برای بررسی شخصیت در حوزه‌های زبانی و ادبی دانسته و درباره درستی مدل‌های شخصیتی او اتفاق نظر دارند. دانیل ناتل در تکامل نظریه گالتون، جدولی ارائه می‌دهد و بر آن است که «این پنج مدل حاصل اختلاط پژوهش‌های بسیاری است که در این زمینه در چند دهه اخیر انجام گرفته و به نظر می‌رسد قابل اعتمادترین و قابل درک‌ترین چهارچوبی است که در قالب آن می‌توان به بحث و بررسی در مورد ویژگی‌های شخصیتی پرداخت. براساس این الگو، پنج گستره اصلی وجود دارد که شخصیت همه انسان‌ها با تفاوت در این گستره می‌گنجد» (ناتل، ۱۳۹۳: ۱۳-۱۴). ناتل (همان: ۲۱) می‌گوید قصدش پرداختن به پژوهش زبان‌شناختی نیست، اما نمی‌تواند اهمیت آن را در شکل‌گیری تقسیم‌بندی پنج‌گانه شخصیت به قرار ذیل، نادیده بگیرد. بنابراین تحلیل زبانی می‌تواند به این تقسیم‌بندی منتهی شود.

جدول ۱- پنج بعد شخصیتی دانیل ناتل براساس نظریه گالتون (ناتل، ۱۳۹۳)

شاخص شخصیتی	امتیاز کم	امتیاز زیاد
برون‌گرا	گوشه‌گیر، ساکت، همدم افکار خود، جوای تنهایی و آرامش	معاشرتی، زودجوش، پرشور، آسان‌گیر، به طرز حساسی ناپذیری فعال، میل شدید به سفر، اجتماعی بودن، پرحرف و اهل هیجان.
روان‌رنجور	ثابت در هیجان و احساسات، اندیشمند، همدل، خرسند	مستعد استرس، وحشت‌زده، پر از احساس گناه، بیزار و غمگین، دارای نگرانی‌هایی مثل طرد شدن، بدنامی، بیماری، وسواس، گناه بسیار خجالتی، ازدواج‌های متعدد و کوتاه‌مدت.
دوراندیش	خودانگیخته، بی‌توجه، بی‌خیال	سازمان‌یافته، خودفرمان، تابع قوانین و برنامه‌ها، کمال‌گرا، دارای قدرت سازمان‌دهی بالا، پریشان در مقابل تغییرات محیطی، هدفمند. پایبند به هنجار، کارایی بالا در محیط کار.
سازگار	تک‌رو، متخاصم و ستیزه‌جو، بی‌اعتماد، بی‌تفاوت، جامعه ستیز، خود محور و ظالم، دغل و ناتوان در عشق‌ورزی.	قابل اعتماد، همدل، بیزار از ضرب و شتم و آزار، پرداخت فراوان به کلماتی نظیر مهربانی، تسلا و کمک، یاری‌دهنده، متوازن، آرام و صبور، بخشنده، دوری‌کننده از سرزنش، عاشق همکاری، خانواده‌دوست، داوطلب در کمک به دیگران، شیفته فضایل اخلاقی.
گشوده‌ذهن	واقع‌بین، (اهل عمل)، متعارف	خلاق، تخیل قوی، نامتعارف (غیرعادی)، اسرارآمیز، دارای نیروی عقلانی بالا، دارای تجربه‌های روان‌پزشانه، دارای افکار تله‌پاتی، بیزار از سنت‌ها، مخالف با نهادهای رسمی قدرت، دارای باورهای غیرمتعارف، معتقد به ماوراءالطبیعه، مایل به هیپنوتیزم، مایل به مشاغل هنری، روان‌نژند.

#### ۴-۳- توانش شناختی واژه‌ها

زبان در واژه‌ها شکل می‌گیرد و چون واژه‌گزینی با زبان سر و کار دارد و بر فرایندهای عالی ذهن، مثل تفکر و جهان‌بینی نیز متکی است، فعالیت زبانی- شناختی است و یکی از مهم‌ترین شیوه‌های دریافت متن، وابسته به شناختی است که خواننده نسبت به اجزا و سازه‌های کوچک‌تر متن، از جمله واژه دارد. اصول بنیادی معنی‌شناسی شناختی واژه‌ها که با عنوان رویکردهایی با اصول ثابت و مشترک مطرح هستند، عبارت‌اند از:

۴-۳-۱- مشخصه‌های معنایی-زبانی: هر واژه در نوع دلالت‌ها و مشخصه‌های محتوایی- معنایی خود دارای ویژگی‌های منحصر به فردی از قبیل عینی یا ذهنی، تیره یا روشن، جنس یا نوع، صریح یا ضمنی، بی‌نشان یا نشان‌دار، رسمی یا محاوره‌ای، عادی یا ابداعی هستند (فتوحی، ۱۳۹۲: ۲۵).

۱) **نشان‌داری واژه‌ها:** «در نتیجه بحث درباره مؤلفه‌های معنایی مطرح می‌گردد» (صفوی، ۱۳۸۶: ۲۴). واژه‌های بی‌نشان تنها نمادی از واقعیت‌اند و به مصادیق ذاتی یا تجربیدی اشاره دارند؛ درحالی که واژه‌های نشان‌دار علاوه بر اشاره به مصداق خاص، نگرش‌گوینده و نویسنده را نیز در بر دارند (یارمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۳۴). واژه‌های بی‌نشان، طبیعی‌ترین و بنیادی‌ترین واژگان زبان‌اند. واژه‌های نشان‌دار در بر دارنده معانی ضمنی و ارزشی نیز هستند که طرز تلقی نویسنده را نشان می‌دهد. مشخصه ایدئولوژیکی واژه‌های نشان‌دار، محصول وجود معانی ضمنی و تداعی‌های مثبت یا منفی در این واژه‌هاست (فتوحی، ۱۳۹۲: ۲۶۴).

۲) **واژه‌های عینی و ذهنی:** واژه‌هایی که بر عقاید، کیفیات، معانی و مفاهیم ذهنی دلالت دارند، ذهنی/انتزاعی و واژه‌هایی که بر اشیای واقعی و محسوس دلالت دارند، عینی/حسی‌اند. غلبه واژه‌های عینی، متن را حسی می‌کند و کثرت واژه‌های ذهنی موجب انتزاعی شدن متن می‌گردد. شفافیت یک متن ادبی و تأثیر هنری آن، ناشی از غلبه واژه‌های حسی و تیرگی و ابهام آن، محصول بسامد بالای واژه‌های ذهنی است (همان: ۲۵۱).

۳) **واژه‌های عام و خاص:** اسم خاص بر یک فرد مشخص و اسم عام بر همه اعضای آن دلالت می‌نماید. اسم خاص بر مدلول خارجی دلالت می‌کند و ذهن در این حالت تصویرگراست (میل، ۱۹۰۶: ۳۲-۳۳)، اما اسم عام بر مدلول ذهنی دلالت دارد و صفت سبکی کاربران آن، ذهن‌گرایی است (فتوحی، ۱۳۹۲: ۲۵۰) و کاربرد واژه‌های عام نشان از روحیه محتاط شاعر و پیچیدگی ذهنی او دارد.

۴) **واژه‌ها/معانی صریح و ضمنی:** معنای صریح، همان معنای قاموسی و آشکار است که معنای تحت‌اللفظی یا مبتنی بر دریافت عام خواننده می‌شود (سجودی، ۱۳۸۷: ۷۷)، اما معنای ضمنی، معنای نهانی و درونی یا تلویحی است و بیشتر در موقعیت‌های «مبتنی بر جنبه‌های عاطفی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی» (ضمیران، ۱۳۸۳: ۱۲۰)، مثل «معانی استعاره‌ای و سمبلیک» (سجودی، ۱۳۸۷: ۱۸۶) کاربرد دارد و گویی در داستان ایدئولوژی اسیر است و ایدئولوژی معنای ضمنی را خلق می‌کند.

#### ۴-۳-۲- کنش‌های مفهومی-شناختی

دنیای اندیشه و تخیل شاعران در بستر واژه‌ها پنهان است و بازآفرینی معنا در حوزه مفهوم‌سازی از یک پدیده در دنیای ذهنی آنها، دارای هویتی خاص است و مسلماً شیوه

برخورد هر شاعر با معنا ناشی از نظام شخصیتی و اندیشگی حاکم بر زبان اوست. این نظام معنایی براساس مهم‌ترین رویکردهای معناشناسی شناختی عبارت‌اند از:

(۱) نظریه سرنمون: سرنمون یعنی اینکه انسان‌ها به طور طبیعی پدیده‌ها را در دسته‌های مختلفی قرار می‌دهند و در دنیای مقوله‌بندی‌شده زندگی می‌کنند و درک ما از مقولات، ذهنی است (وانز و گرن، ۲۰۰۶: ۲۵۵). شیوه مقوله‌بندی هر فرد، ریشه در ذخایر ذهنی او از موجودیت‌ها و نشانه‌هایی دارد که آن موجودها را با آن می‌شناسد و در حکم لغت‌نامه ذهنی است و از منظر روان‌شناختی، لغت‌نامه ذهنی عبارت است از شبکه کلمه‌هایی که در ذهن اشخاص مسلط به زبان ذخیره شده و به علاوه تمام اطلاعات مورد نیاز برای تولید یا تفسیر جمله‌ها در آن زبان محسوب می‌شود (لاینز، ۱۳۸۵: ۱۰۹). در یک کلام، هستی‌شناختی ماست. ما پدیده‌ها را در فرایند دسته‌بندی به واسطه جنبه‌های طبیعی آنها به جنبه ادراکی، حرکتی، نقش‌مند و هدف‌مند، مقوله‌بندی می‌کنیم (لیکاف، ۱۳۹۵: ۲۴۹) و هر توصیفی، جنبه‌ای متفاوت از آن فرد را برجسته می‌کند و در حقیقت جنبه‌های مطرح‌شده فرد، جنبه‌های تعاملی هستند که اساس آنها سیستم ادراکی انسان در کنار شخصیت رشد یافته اوست.

(۲) دایره‌المعارفی بودن معنا: اندوخته شناختی فرد از هر واژه و پدیده را دایره‌المعارفی بودن معنا می‌نامند؛ یعنی اینکه فرد براساس دانش برآمده از تجربیات اجتماعی، فرهنگی و فیزیکی و ... در قالب نظامی متشکل از اندوخته‌ها و دریافته‌های شخصی و کاملاً مفهومی یک پدیده را درک می‌کند. در حقیقت «هر عبارت زبانی به صورت بی‌واسطه منعکس‌کننده واقع نیست، بلکه بیانگر مفهوم‌سازی ذهن متکلم از یک واقعیت خارجی است و آن واقعیت را از مجرای این مفهوم‌سازی، نشان می‌دهد (لانگاکر، ۲۰۰۶: ۱).

##### ۵- بررسی واژه‌ها در اشعار قیصر امین‌پور

واژه‌گزینی امین‌پور در مجموعه‌های چهارگانه: (۱) تنفس صبح (۱۳۶۳)؛ (۲) آینه‌های ناگهان (۱۳۶۴ تا ۱۳۷۲)؛ (۳) گل‌ها همه آفتابگردانند (۱۳۸۰) و (۴) دستور زبان عشق (۱۳۸۶) که هر کدام محصول موقعیت‌ها و شرایط خاص سیاسی-اجتماعی و نگرش و بینش فردی او بوده و می‌توانند ابعاد شخصیتی او را بشناسانند، در دو محور؛ مشخصه‌های معنایی-زبانی واژه‌ها، و کنش مفهومی-شناختی بررسی می‌شوند:

## ۵-۱- مشخصه‌های معنایی-زبانی واژه‌ها

## ۱) نشان‌داری واژه‌ها

نشان‌داری واژه‌ها مبتنی بر معانی ضمنی و تداعی‌های مثبت یا منفی آنهاست. «در سبک‌شناسی واژه‌ای را که به یک نظام اعتقادی تعلق دارد و زنده، محرک و سرشار از بار احساسی و عاطفه ایدئولوژیک هست، واژه غنی شده می‌نامند. چنین واژه‌هایی نشان ارزش‌های خاص یک گفتمان را در خود دارند» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۱). نشان‌داری واژه‌ها با احساسات ایدئولوژیک را در مجموعه «تنفس صبح» می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

**الف) جنگ:** وادی خون (۳۶۹)، سلاح، لوله تفنگ، واژه فشنگ، لفظ ناخوش موشک، وضعیت خطر، آژیر قرمز، شبگردهای دشمن، انفجار، فاتح (۳۸۲-۳۸۸)، نیزه، خنجر، غلاف، مصاف (۳۹۱)، حماسه (۴۰۲) رجز، هجوم، شمشیر (۴۰۴). این واژه‌ها به صراحت در خدمت توصیف جنگ و تحریض به مقابله و دفاع در مقابل دشمن هستند.

**ب) دین:** اگرچه واژه‌های حوزه دین را می‌توان در دسته‌های مختلفی جای داد، اما واژه‌های بُعد اعتقادی و انقلابی دین را می‌توان دو دسته اصلی واژه‌گزینی‌های شاعر به شمار آورد؛ اعتقادی، مثل: خدا، کلام الهی (قرآن) (۳۸۱)، نماز (۴۱۷)، فردوس، دوزخ (۴۵۱)، لات، منات، عزّی، ابراهیم (۳۷۳)، بلال، فرشته (۳۹۶)، اسماعیل (۳۹۲)، طواف، ضریح، مسجد، اعتکاف (۳۹۱)؛ و انقلابی، مانند: فتوا، ایثار (۳۸۸)، لیبیک (۳۹۲)، مرگ سرخ (۳۹۵)، شهادت، عروج، شهید، زیارت (۳۷۷)، رهنوشه شهید (۳۸۱). قیصر با کاربرد واژه‌های اعتقادی در تحکیم ایمان و باور درونی مخاطبان می‌کوشد و با واژه‌های انقلابی، شور و احساسات جنگ و پیکار را در آنان برمی‌انگیزد. او چنان از شور انقلابی سرشار است که پرسش از چرایی شهادت را هم کفر می‌داند:

مپرس از دل خود لاله‌ها چرا رفتند      که بوی کفاری از این سؤال می‌آید  
(۳۹۶)

**پ) طبیعت:** پاره‌ای از واژه‌های مربوط به طبیعت عبارت‌اند از: آسمان، باد، ابر (۳۷۱)، باران، آب، آتش (۳۹۱)، چمن، گل، آفتاب (۳۹۰)، باغ، نسیم، برگ، شاخه (۴۰۳)، رود (۴۰۵)، دریا (۴۰۷). شاعر این واژه‌ها را با کاربرد هدفمند برای بازتاب مفاهیم ایدئولوژیک، نشان‌دار کرده و در حقیقت، کاربرد ایدئولوژیک به آنها بخشیده‌است:

برگ‌ها می‌روند شاد ولی      زخم‌ها روی شاخه می‌مانند  
گرچه گل دسته‌دسته پرپر شد      باز از این دست گل، فراوانند  
(۴۰۳)

از میان ۱۸۲۷ واژه بررسی شده، ۱۰۹ واژه به اشکال فوق، نشان‌دار هستند و با توجه به اینکه ایدئولوژی و انقلابیگری، اساساً در خدمت آرمان‌خواهی است و جنبش‌ها، نهضت‌ها و انقلاب‌ها اهداف آرمانی را طلب می‌کنند، می‌توان گفت وجه غالب واژه‌گزینی قیصر در تنفس صبح، آرمانگرایانه بوده و شور و احساس و عواطف انقلابی بر آن حاکم است.

ماهیت نشان‌داری واژه‌ها در «آینه‌های ناگهان» دگرگون می‌شود. با پایان آمدن جنگ و ورود به جامعه و مشاهده زندگی و واقعیت‌های اجتماعی، نگاه قیصر نیز در واژه‌گزینی و نشان‌دار کردن آنها تغییر می‌کند و می‌توان آنها را در سه دسته جای داد:

**الف) عاطفی:** واژه‌های مربوط به جنگ، نشان‌داری خود را در آینه‌های ناگهان از دست داده و جایش را به واژه‌های عاطفی می‌دهند؛ مثل: احساس، چشم‌های خسته، دست‌های صمیمی، التماس، خواهش، زانوان خسته، وفور لبخند، قانون مهربانی (۲۳۵-۲۳۸)، درد، درد دوستی (۲۴۱-۲۴۳)، پایتخت درد (۲۴۷)، صرفه‌جویی لبخند (۲۴۹)، بوسه‌های پوسیده (۲۴۹)، لبخند استخوانی، لبخند یخ‌زده (۲۴۹-۲۵۰)، بغض، سکوت (۲۹۵)، بغض‌های کال، گریه‌های لال (۳۱۲)، غربت، غریب (۳۳۵). واژه‌های عاطفی در آینه‌های ناگهان از روحی دردمند حکایت دارند نه شاد و خرسند. شاعر در لبخند، مضایقه می‌بیند و در بوسه، بی‌طراوتی و بی‌جانی، بغض‌هایش در گلو می‌خشکد و گریه‌هایش بی‌صدا می‌شود. آنچه او را به این عواطف می‌کشاند، تعاملات و رخداد‌های ناخوشایند سیاسی-اجتماعی است.

**ب) دینی:** اگرچه واژه‌های دینی در این مجموعه صلابت و کثرت کاربرد در تنفس صبح را ندارند، اما هم‌چنان از واژه‌های نشان‌دار و هدفمند قیصر به شمار می‌آیند و بر دینداری او دلالت دارند، واژه‌هایی مثل: خدا (۲۴۰)، نماز، نماز جماعت، سجده (۲۴۸)، جهنم (۲۹۳)، تقدیر (۳۲۰)، لوح محفوظ و سوره نور (۳۲۱). نکته اینکه غالب این واژه‌ها در معنای نمادین به کار می‌روند و نه در معنای اعتقادی و قاموسی صرف، مثل:

تمامی جنگل / بر جنازه خورشید / نماز می‌خواندند / ولی ز خیل درختان / به رگم باور باد- / در این نماز جماعت / یکی به سجده خواهد افتاد / سر بر خاک (۲۴۸).

**پ) اجتماعی:** واژه‌گزینی‌های اجتماعی شاعر نشان از تغییر نگرش و بینش او دارد، یعنی روایتگر فاصله‌گیری قیصر از آرمانگرایی انقلابی و روی آوردن به آرمان‌های اجتماعی و انسانی است و می‌توان گفت این رویکرد، همان چیزی است که آینه‌های ناگهان را از تنفس صبح متمایز می‌گرداند و در همان نخستین شعرهای این مجموعه، یعنی «روز ناگزیر» (۲۳۵) و

«دردواره‌های ۱، ۲ و ۳» (۲۴۱-۲۴۸) رخ می‌نماید. بعضی از این واژه‌ها عبارت‌اند از: نان تازه، روزنامه (۲۳۷)، صرفه‌جویی، زخم‌های خشک (۲۴۹-۲۵۰)، آسیاب نان (۲۸۸)، بغض گلوگیر، قوت لایموت (۲۹۵)، خمیازه فریاد، قانون سکوت، مهر بر لب (۳۰۷). او این واژه‌ها را با دردها، حسرت‌ها و محرومیت‌های انسان‌ها نشان‌دار می‌سازد، چنان‌که در شعر «نان» غم نان آدمیان را حکایت می‌کند:

و بوی حسرت نان / ما را / -تمام ما را- / خواهد خورد / ما ایستاده‌ایم / و لحظه لحظه نوبت خود  
را / خمیازه می‌کشیم / اما این آسیاب کهنه به نوبت نیست / شاید همیشه نوبت ما / فرداست!  
(۲۸۸-۲۸۹)

نشان‌داری واژه‌ها در «گل‌ها همه آفتابگردانند» در همان دسته‌های سه‌گانه آینه‌های ناگهان ادامه می‌یابند، با این تفاوت که شاعر در حوزه واژه‌های دینی با کاربرد واژگانی مثل الهه الهام، پری (۱۰۷)، سوره، تحریم و موعود (۱۷۲) به جای بعد اعتقادی، بیشتر بر بعد رفتاری و تجربی دین تأکید می‌ورزد و در حوزه گزینش واژه‌های اجتماعی نیز به دو شیوه کاملاً متمایز تأکید می‌کند: (۱) حقوق شهروندی و زندگی ماشینی، مثل: قبض‌های آب، برق، برگه حقوق، بیمه، جریمه، مساعده (۱۴۳)، قسط‌های وام، بلیت، اسکناس (۱۴۴)؛ (۲) گرایش‌های عرفانی، مانند: صوفیان ساده سرگردان، درویش گمشده دوره‌گرد، خرقة، کشکول (۱۰۶)، حضور، خلسه، خلوت، خرقة تبرک (۱۰۷). گویی واژه‌گزینی اجتماعی، تقابل دو گرایش مادی و معنوی را در وجود آدمیان به تصویر می‌کشد و قیصر در عین حال که از حقوق شهروندی و سیاسی-اجتماعی مردم دفاع می‌کند، اما آنها را سیراب‌کننده درون خویش نمی‌یابد و دردش درد نان و غم نام نیست بلکه او به دنبال جاودانگی می‌گردد. از این رو، واژه‌های نشان‌دار شده به گرایش‌های عرفانی، زمینه‌های ورود به عوالم و حالات عرفانی را هموار می‌سازند و شعر «همزاد عاشقان جهان (۲)» از چنین تمایلاتی مایه‌ور است:

امروز هم / ما هرچه بوده‌ایم، همانیم / ما صوفیان ساده سرگردان / درویش‌های گمشده دوره‌گرد/  
حتی درون خانه خود هم / مهمانیم (۱۰۶)

نشان‌داری واژه‌ها در «دستور زبان عشق» نیز در همان دسته‌های سه‌گانه آینه‌های ناگهان و گل‌ها همه آفتابگردانند جای می‌گیرد و چنان‌که اشاره کردیم در گل‌ها همه آفتابگردانند، نشان‌داری اجتماعی در واژه‌گزینی قیصر صبغه غالب دارد، اما در «دستور زبان عشق»، نشان‌داری عاطفی در واژه‌گزینی قیصر بر سایر نشانه‌ها غلبه می‌یابد و واژه‌هایی چون غم، درد



(۳۸ و ۴۲)، داغ (۴۲)، اندوه (۴۳)، حرمان (۴۸)، بی‌تابی (۶۱) و تقابل‌های دوگانه عاطفی، مثل: پرنده و قفس (۳۲)، زندان و زنجیر (۳۳)، ماهیگیر و طعمه (۳۰) ظهور پیدا کرده، نهایت دردمندی، سکوت و درونگرایی قیصر را به نمایش می‌گذارند؛ مثلاً «اندوه» واژه نشان‌دار در شعر «قدر اندوه» است. شاعر به سبب شدت درد و رنج‌های اجتماعی و فردی، زبان به ستایش اندوه می‌گشاید و آن را شکوه بیکران، آسماندریای جنگلکوه، نیمه سیب دل، لنگرگاه تسکین دل و نوح خود می‌خواند و به آن می‌بالد و بدین شکل درد درون و حالات تراژیک خود را بازگو می‌کند:

ای شکوه بیکران اندوه من! / آسماندریای جنگلکوه من! / گم شدی ای نیمه سیب دلم / ای من  
من ای تمام روح من! (۴۳)

## ۲) واژه‌های عینی و ذهنی

زبان و تفکر قیصر، صراحت و شفافیت در واژه‌گزینی را می‌پسندد، چنان‌که از میان ۱۸۲۷ واژه، حدود ۱۰۰۰ واژه عینی هستند. بعضی از این واژه‌ها در مجموعه‌های اشعار قیصر عبارت‌اند از:

الف) تنفس صبح: آسمان، ابر (۳۷۱)، دفتر مشق شب، پاک‌کن، کاغذهای باطله، دفتر پاکنویس (۳۷۶)، سنگ، خاک، آهن، چرخ خیاطی (۳۸۶)، خیابان، کوچه (۴۰۰)، خیش، داس، خورجین (۴۱۰).

ب) آینه‌های ناگهان: پروانه، مسلسل، کفش، عنکبوت، توپ (۲۳۸)، اجاق (۲۹۸)، کویر (۳۰۰)، آینه (۳۰۸)، دشنه، خنجر (۳۹۴)، درخت (۲۴۷)، تیر، جنگل (۳۲۵).

پ) گل‌ها همه آفتابگردانند: سنگ، درخت، دوچرخه، گاری، گربه (۱۰۱-۱۰۲)، خرجه، کشکول، خانقاه، دفتر، میز (۱۰۶)، قطار، ایستگاه (۱۲۴)، کیف، پوشه، کارت‌های اعتباری، قبض آب، برق، برگه حقوق، بیمه، جریمه (۱۴۳)، باغ، باغچه (۱۷۸)، کاج و سرو (۱۹۷).

ت) دستور زبان عشق: قطار، ایستگاه، نرده (۷)، مدرسه، کتابخانه، کتاب (۸)، چاه (۸)، بره، زنگوله (۲۱)، خنجر (۴۸)، آئینه، گرد، غبار (۴۸).

چیره‌دستی قیصر در بهره‌وری از واژه‌های عینی سبب حسی شدن اشعارش شده و نشان از قدرت ذهن تصویرگر او دارد. کاربرد واژه‌های عینی و حسی در حقیقت ابزاری برای بیان احساسات و اندیشه‌های شاعر با زبان هنری است و متن را به سوی تصویری شدن و دلپذیری بیشتر پیش می‌برد؛ مثلاً شاعر در شعر «فصل وصل» در تنفس صبح، به واژه‌های عینی مانند

داس، خورجین، تیغ و زین، حیات استعاری یا معنای نمادین می‌بخشد و می‌کوشد تا مخاطب را به حرکت و جنبش در راه نیل به آرمان‌های انقلابی‌اش وادارد:

فصل داسِ خسته و خورجین سرخ  
فصل تیغِ لخت، فصل زین سرخ  
فصل گندم، فصل بار و برکت است  
عاشقان این فصل، فصل حرکت است  
(۴۱۰-۴۱۱)

یا در *آینه‌های ناگهان*، شعر «قطعنامهٔ جنگل» را بر کاربرد استعاری و نمادین واژه‌های عینی چون تبر و جنگل بنا می‌نهد و تصویری حسی و زیبا و تأثیرگذار خلق می‌کند که حمله به ارزش‌ها و آرمان‌های انقلابی شاعر در تنفس صبح را در ذهن تداعی می‌نماید و در حقیقت مرثیه‌ای سوزناک در سوگ آرزوهاست و همین نگرش به تدریج او را به خلوت درون پیش می‌برد:

طوفانی از تبر / ناگه به جان جنگل / افتاد / و هرچه را که کاشته بودیم / طوفان بر باد داد. (۳۲۵)

واژه‌های ذهنی اساساً نمود تأملات فلسفی و هستی‌شناختی و غایت‌گرایانهٔ شاعر و مفاهیمی هستند که گاهی ادراک آنها برای مخاطب دشوار است و به همین سبب، شاعر با ایجاد ارتباط بین واژه‌های ذهنی و عینی با شگردهای هنری، مانند استعاره، آنها را قابل فهم می‌نماید؛ برخی از واژه‌های ذهنی در مجموعه اشعار قیصر عبارت‌اند از:

الف) تنفس صبح: اتفاق زرد (۰۳۷۲)، سماع (۴۰۳)، سبز سرخ (۳۸۰)، مرگ سرخ (۳۹۵)، عقل سرخ (۳۹۷)، خوبی (۴۰۷)، غریبی (۴۰۸)، عطش (۴۳۷).

ب) آینه‌های ناگهان: پرواز، التماس، گناه، مهربانی (۲۳۶-۲۳۸)، صخرهٔ درد (۲۴۷)، گیج و گنگ (۲۵۸)، سکوت، خمیازهٔ فریاد (۳۰۷)، حیرت، بغض، خیال (۳۱۲).

پ) گل‌ها همه آفتابگردانند: عشق، (۹۹)، مهربانی (۱۰۱)، آه، ناله، دروغ (۱۲۹)، کمال (۱۴۹)، مرگ (۱۵۰)، تقصیر، خوبی (۱۶۰)، هبوط (۱۶۷)، غم (۱۷۱).

ت) دستور زبان عشق: عشق (۸)، سکوت، هیس (۹)، خواب (۱۰-۱۱)، زمانه، روزگار (۱۳)، دریغ (۱۴)، صلح (۱۵-۱۷)، فتح، دشمنی (۱۶)، پیروزی (۱۷)، تقدیر (۲۲)، آرمان، حرمان (۴۸)، بی‌تابی (۶۱).

چنان‌که مشاهده می‌شود، واژه‌های ذهنی نیز هم‌سو با واژه‌های نشان‌دار، ابعاد شخصیتی قیصر را بازتاب می‌دهند. از این‌رو، شاعر در تنفس صبح، شخصیتی انقلابی و آرمانگرا دارد ولی در آینه‌های ناگهان گویی نخستین تردیدها در نگرش‌های شاعرانهٔ دههٔ آغازینش جرقه می‌زند و او را به سوی برون و واقعگرایی به پیش می‌برد:

این روزها تنها / حس می‌کنم گاهی کمی گنگم / گاهی کمی گیجم / حس می‌کنم / از روزهای  
پیش بیشتر / این روزها را دوست دارم... / این روزها گاهی خدا را هم / یک جور دیگر می‌پرستم.  
(۲۵۸)

این تردیدها ذهن‌گرایی او را تقویت کرده و واژه‌های ذهنی به کار گرفته در گل‌ها همه  
آفتابگردانند، با تکیه بر واژه‌هایی مثل عشق، (۹۹)، کمال (۱۴۹)، مرگ (۱۵۰)، هبوط (۱۶۷)  
بیشتر شخصیت کمال‌گرا و به تعبیر دانیل ناتل شخصیت گشوده ذهن او را به تصویر می‌کشند.  
فرایند کمال‌گرایی در دستور زبان عشق با تجربه‌های درد و رنج‌های فردی به هم می‌آمیزد و  
شاعر با واژه‌های ذهنی چون عشق، سکوت، هیس، خواب، دریغ، تقدیر، آرمان، حرمان، بی‌تابی،  
به عشق و شعر پناه می‌برد و شدت تنهایی و درونگرایی خود را روایت می‌کند.

### ۳) واژه‌های عام و خاص

از میان ۱۸۲۷ واژه بررسی شده در اشعار قیصر، اکثر واژه‌ها عام‌اند و تنها ۲۳۰ واژه خاص  
استخراج شده است. قیصر با کاربرد واژه‌های عام، کلان و کلی‌نگری خود را در واژه‌های  
بی‌طرف به تصویر می‌کشد و بیشتر بر اصل و اصالت موضوع تأکید دارد تا بر مصادیق خاص  
آن و به همین سبب واژه‌های عام، گستردگی و تنوع زیادی در مجموعه‌های قیصر دارند.  
«هرچه دامنه اندیشه شاعر وسیع‌تر باشد و طیف گسترده‌تری از جامعه را در بر بگیرد، نیاز به  
واژگان متنوع‌تر با بار معنایی بیشتری دارد و به دنبال آن، هرچه واژگان مورد استفاده شاعر از  
وسعت و تنوع بیشتری برخوردار باشد، صورت‌های برساخته از خیال او متنوع‌تر و زیباتر  
است» (عمران‌پور، ۱۳۸۶: ۱۵۴). البته باید توجه داشت که این کلی‌نگری نیز پیوند تنگاتنگی با  
ایدئولوژی، گفتمان اعتقادی و اجتماعی شاعر دارد. برخی از واژه‌های عام در اشعار قیصر  
عبارت‌اند از:

الف) تنفس صبح: خانه، شهر (۳۶۹)، بیابان (۳۷۱)، آتش، کینه (۳۷۴)، ستاره، شهادت، عروج،  
اشتیاق، آبشار، تواضع، امام، اشراق، تهاجم، قیام، آیه، سوره، استقامت، جان (۳۷۷-۳۷۹)،  
جنگ، سلاح، تفنگ، فشنگ، موشک، جسد، گور، انفجار، مادر، عروسک، کودک، فاجعه،  
استقامت، ایثار (۳۸۲-۳۸۸). این واژه‌ها دقیقاً جهان‌بینی و ایدئولوژی شاعر را توصیف  
می‌کنند و همه آنها آگاهانه و هدفمند گزینش شدند تا شاعر مفاهیم و مصادیق ارزشی و  
آرمانی و گفتمان انقلاب، به‌ویژه جنگ را به صورت عام و فارغ از انتساب به حزبی یا انگیزه‌ای  
خاص بازگو کند.

ب) آینه‌های ناگهان: روز، جاده، چشم، پنجره، جنگل، آب، نامه، آینه، دیوار (۲۳۵-۲۳۹)، درد، مردم، زمانه (۲۴۱)، تقویم، روزنامه (۲۵۸)، لنگر، ساحل (۲۷۷)، داغ (۳۱۳-۳۱۴). اگرچه این واژه‌ها با توجه به موقعیت کاربردی و بافت‌های اجتماعی‌شان، عام و مردمی و آرمانگرایانه هستند، اما تغییر دیدگاه شاعر از آرمان‌های انقلابی به آرمان‌های اجتماعی و انسانی را با خود دارند: «دردهای من / گرچه مثل دردهای مردم زمانه نیست / درد مردم زمانه هست» (۲۴۱).

پ) گل‌ها همه آفتابگردانند: عشق (۹۹، ۱۰۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴)، بی‌خیالی (۱۰۴)، فراموشی، خاموشی (۱۱۶)، قطار، ایستگاه (۱۲۴)، درد جاودانگی (۱۴۴)، مرگ (۱۴۷، ۱۵۰، ۲۲۵)، غم (۱۸۴)، داغ (۱۸۵)، حزن (۲۱۰). گزینش واژه‌های عام در این مجموعه بر عشق و دردمندی قیصر دلالت داشته و شخصیت درونگرایی او را بازگو می‌کند. «امین‌پور در این دفتر عشق را به عنوان کلیدواژه برگزیده ... و به جستجوی حقیقت آن برآمده‌است تا از عشق، این درد بی‌درمان راه‌علاجی بیابد: «به جز عشق، دردی که درمان ندارد / به جز عشق راه‌علاجی ندیدم»، در کنار عشق، مضمون مرگ و مرگان‌اندیشی از مضامین عمده این مجموعه است. شاعر با نگاهی فلسفی و در عین حال تراژیک به موضوع مرگ می‌اندیشد» (عسگری، ۱۳۹۲: ۱۱۳-۱۱۴).

ت) دستور زبان عشق: سفر ایستگاه (۸)، هیس، سکوت (۹)، خاموشی (۱۲)، دریغ، مردن (۱۴)، گریه (۱۵)، مجلس ترحیم (۲۱)، مسلخ تقدیر (۲۳)، پرواز (۲۸)، مرگ (۳۰)، قفس (۳۲)، غم، عشق، درد (۳۸، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۷)، داغ، اندوه، اندوه‌تر (۴۲-۴۳)، برگ زرد، گرد و غبار، حرمان (۴۸)، زمانه قهر، زمینه کین (۵۲)، دریای تلاطم (۵۶)، سایه باری گران (۵۷)، روزها و سوزها، نیش‌ها و نوش‌ها (۵۷)، باغ کاغذین شادباش‌ها، کاش‌ها (۵۸)، خشک‌سالی، غربت (۶۰)، بی‌تابی، رخت سوگ (۶۱)، حسرت (۶۲)، حبس ابد (۷۰). این واژه‌ها حتی بدون توجه به کاربردهای بافتی‌شان، آکنده از حسرت و تأسف نسبت به گذشته، مملو از درد و غم از زمان حال و خالی از هرگونه امیدی نسب به آینده است. زندگی در دستور زبان عشق، داستان تراژیک قهرمان حماسی در تنفس صبح است. «دستور زبان عشق، در مفهوم فلسفی آن، اثری تراژیک است ... همان شاعری که از «حماسه بی‌انتهای سخن می‌گفت و «حکم آغاز توفان» صادر می‌کرد، در این آخرین مجموعه از لحظه‌های تراژیک خویش، سخن می‌گوید:

چه غربتی است؟ عزیزان من کجا رفتند؟ / تمام دور و برم پر ز جای خالی‌هاست.

و یا از بر باد رفتن کاشته‌هایش می‌سراید، از روزهای از دست رفته می‌گوید و نیز از اکنونی که دیگر گوشی برای شنیدن سخنان او نمانده‌است:  
هرچه کاشتم به باد رفت و ماند / کاش‌ها و کاش‌ها و کاش‌ها ...

مضمون بسیار مهم دیگر در مجموعهٔ دستور زبان عشق، مرگ و مرگ‌اندیشی است. آخرین اشعار امین‌پور با این مضمون پیوند شگفتی یافته‌است (عسگری، ۱۳۹۲: ۱۱۷ و ۱۱۹). از این‌رو، براساس جدول ابعاد شخصیتی دانیل ناتل دارای شخصیت درونگرا و دوراندیش است. چنان‌که اشاره شد، کاربرد اسم‌های خاص نسبت به عام در اشعار قیصر اندک است که بعضی از آنها عبارت‌اند از: الف) تنفس صبح: ابراهیم (۳۷۳)، اسماعیل (۳۹۲)، موسی (۳۷۸)، خضر (۳۹۵)، فردوس (۴۵۱)، آلاله، لاله، بنفشه (۴۰۶، ۴۵۸). ب) آینه‌های ناگهان: خورشید (۳۲۳)، ماه (۳۴۶)، افاقیا (۲۶۷)، مریم (۲۶۱)، محبوب شب (۲۶۱)، لاله (۳۴۲)، گندم (۳۲۳)، سیمرغ (۳۲۸)، ذوالفقار (۳۵۴). پ) گل‌ها همه آفتابگردانند: حافظ (۱۰۲، ۱۷۳، ۲۱۱، ۲۲۷)، فروغ (۱۱۴)، چنگیز مغول (۱۶۱)، آدم (۱۶۷)، حلاج (۱۹۰)، بنفشه، حسن یوسف، شمعدانی (۱۱۹)، یاس، بابونه، شب‌بو (۱۲۱)، شقایق (۱۳۰)، گل آفتابگردان (۱۴۵). ت) دستور زبان عشق: کربلا (۲۰)، زلیخا، یوسف (۲۳)، فروردین، اردیبهشت، مشهد، شیراز، اصفهان (۳۵)، پاییز، شمشاد (۳۱)، مسیح (۳۷)، ذوالفقار (۸۱). واژه‌های خاص بر شخصیت برونگرا، جزئی‌نگر و تصویرگر قیصر دلالت دارند و او از اسامی خاص گاهی برای استشهاد و استناد به مدعاهای خویش استفاده می‌کند و گاهی نیز به کمک آنها متناسب با گفتمان حاکم بر متن، معانی استعاری و نمادین می‌آفریند، چنان‌که «مسیح» در بیت زیر، نماد رأفت، مهربانی و پاکی درون» بوده (روشنفکر و همکاران، ۱۳۹۲: ۴۷) و برای اثبات مهربانی خود شاعر به کار رفته:

این تویی، خود تویی، در پس نقاب من      ای مسیح مهربان، زیر نام قیصرم  
(دستور زبان عشق: ۳۷)

یا در بیت زیر از شعر «هرچه شعر گل کنم» که برای سیدحسن حسینی سروده، «آفتاب» و «ذوالفقار» به ترتیب می‌توانند نماد از «درخشش و صداقت» و «اشعار ناب و تأثیرگذار» باشند:

از سلالهٔ سحاب، از تبار آفتاب      آتش زبان او ذوالفقار آبدار  
(همان: ۸۱)

#### ۴) واژه‌ها/ معانی صریح و ضمنی

معانی صریح واژه‌ها همان معانی قاموسی یا لغت‌نامه‌ای است که غالباً برای کاربران زبان روشن است، اما «معانی ضمنی واژه‌ها در کاربردها و موقعیت‌های خاصی که واژه قرار می‌گیرد، رخ می‌نماید و بیشتر مبتنی بر جنبه‌های عاطفی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی است ... برخلاف زبان علمی که نویسنده سعی می‌کند واژه‌های آن دارای معنی صریح و مشخصی باشد، در شعر، واژه‌ها چندپهلوی هستند و غالباً معانی ضمنی آنها مورد توجه است» (عمران‌پور، ۱۳۸۶: ۱۷۰-۱۷۲). قیصر از غالب واژه‌ها معانی ضمنی و تلویحی‌شان را اراده می‌کند؛ مثلاً در شعر «نان ماشینی» می‌آورد:

آسمان تعطیل است / بادها بیکارند / ابرها خشک و خسیس / هق هق گریه خود را خوردند  
(تنفس: ۳۷۱).

معنای ضمنی آسمان: فضای اجتماعی کشور؛ باد: اسباب خیر؛ ابر: عوامل رحمت و نعمت؛ و گریه: باران که خود باران نیز در معنای نمادین رحمت و مدد به کار رفته‌است. یا در بیت زیر:  
این ترانه بوی نان نمی‌دهد / بوی حرف دیگران نمی‌دهد  
(آینه‌ها: ۳۰۹)

معنای ضمنی ترانه: غزل؛ بوی نان: بو به معنی طمع و چشمداشت و نان: صله و پاداش است و بو در مصراع دوم نیز به معنی تقلید از دیگران است. امین‌پور در «عصر جدید» می‌آورد:  
ما / در عصر احتمال به سر می‌بریم / در عصر شک و تردید / در عصر پیش‌بینی وضع هوا / از هر طرف که باد بیاید. (همان: ۲۷۵)

معنای صریح پیش‌بینی وضع هوا به کمک باد، روشن است، اما شاعر در صدد خلق معنای انتقادی ضمنی است. از وضع هوا، وضعیت جامعه و موقعیت‌های سیاسی-اجتماعی و از باد، منفعت و سودجویی را مد نظر دارد که شیطان درون را نوازش می‌دهد. او در شعر «خاطره» معنی صریح گزاره‌ها را با آوردن گزاره پایانی: «اما / آن اتفاق ساده نیفتاد» (گل‌ها: ۱۳۶)، با ابهام توأم می‌سازد و خواننده ناگزیر از معنای ضمنی آن، یعنی «عشق» است؛ چنان‌که در «ترانه آبی اسفند» گوید:  
عشق هم شاید / اتفاقی ساده و عادی است. (همان: ۱۰۵)

قیصر در شعر «فراخوان» می‌آورد:

مرا / به جشن تولد / فراخوانده بودند / چرا / سر از مجلس ختم / درآورده‌ام» (دستور: ۲۲).

«جشن تولد و مجلس ختم»، هردو معنای ضمنی ایدئولوژیک سیاسی-اجتماعی را به صورت بسیار انتقادی و گزنده در خود نهفته‌اند؛ جشن تولد: آرمان‌های حیات‌بخش، و مجلس ختم: مرگ آرمان‌ها، آرمان‌هایی که بر باد رفته و شاعر اینک در سوگوش نشسته‌است یا در شعر «نیمه پر لیوان» می‌آورد:

این روزها که می‌گذرد / شادم / زیرا یک سطر در میان / آزادم (همان: ۳۵).

معنای ضمنی «یک سطر در میان»، دیالیز یک روز در میان در سال ۱۳۸۴ است: «در سال هشتاد و چهار، امین‌پور کلیه پیوندی را از دست می‌دهد و دیالیز دور دومش آغاز می‌شود. به همین دلیل او یک روز در میان در بیمارستان بستری می‌شود» (عسگری، ۱۳۹۲: ۱۱۹).

#### ۵-۲- کنش مفهومی-شناختی واژه‌ها

شیوه برخورد قیصر با معنا برخاسته از احساس نزدیکی او با طبیعت، انزجارش از جنگ، تعلق خاطرش به ادبیات و تپیدن دلش برای عشق بوده و در محورهای زیر قابل بحث است:

#### ۱) سرنمون

قیصر مفهوم‌سازی با اشیا و پدیده‌ها را غالباً به طور طبیعی و براساس تجربه خود از طبیعت انجام می‌دهد و آنها را با مجموعه‌ای از ویژگی‌های ذاتی، درک و مقوله‌بندی می‌کند. نتایج واژه‌های بررسی‌شده نشان می‌دهد که دیدگاه او به حدود دو سوم واژه‌ها نقشمند و ادراکی است: (نقشمند: ۷۰۱ واژه/ ادراکی: ۵۶۳ واژه/ هدفمند: ۵۰۲ واژه/ حرکتی: ۹۲ واژه). این آمار حاکی است که برجسته‌ترین درک قیصر از جهان اطرافش، نقشی است که هر مقوله در زندگی‌اش ایفا می‌کند و نیز درکی که او از آنها دارد. این هر دو مقوله، بر احساسات تکیه دارند و مانند دیدگاه هدفمند ابزاری نیستند. قیصر از دنیای اطرافش تأثیر می‌پذیرد و بیش از آنکه فاعل باشد، منفعل است و بیشتر از آنکه تلاش کند تأثیر بگذارد، پذیرنده است. او نگاه می‌کند و دقیقاً می‌بیند و عمیقاً احساس می‌کند و زندگی‌اش با آنچه دریافت می‌کند، شکل می‌گیرد. مثلاً قیصر در شاهکارش، «شعری برای جنگ»، شعر را با واژه «جنگ» نقشمند می‌کند و درک خود از جنگ را با واژه‌های کشنده و ویرانگر هم‌خانواده جنگ: تفنگ، فشنگ، موشک، انفجار، آژیر قرمز؛ و آثار دردناک و فاجعه‌بار آن: جیغ مادر، سر بریده، آهن و خانه‌های خونین، عروسک خون‌آلود، چرخ کوچک خیاطی خاموش، انفجار مغز سری کوچک، دست قطع شده و کودک بی‌سر (۳۸۲-۳۸۹)، با احساساتی غمبار و جانگذار روایت می‌کند:

باور کنید / من با دو چشم مات خود دیدم / که کودکی ز ترس خطر تند می‌دوید / اما سری نداشت / لختی دگر به روی زمین افتاد / و ساعتی دگر / مردی خمیده پشت و شتابان / سر را به ترک بند دوچرخه / سوی مزار کودک خود می‌برد (۳۸۷).

او شعر «باد بی‌قراری» از مجموعه آینه‌های ناگهان را با واژه «غربت» نقشمند می‌کند و با تأکید بر غربت و غریب و داستان حضرت یوسف و برجسته‌سازی واژه‌های «بو و باد»، گویی شهدا را شبیه یوسف، نماد معصومیت و غربت و بی‌پناهی قرار می‌دهد، زخم‌هایش سرباز کرده، احساس بی‌قراری و بی‌تابی و آرزوی رفتن می‌کند:  
این بوی غربت است / که می‌آید / بوی برادران غریبم / شاید / بوی غربت پیرهنی پاره / در باد / ... انگار / بوی رفتن / می‌آید (۳۳۵-۳۳۶).

امین پور شعر «پرده‌های دیدار» را با تقابل دوگانه واژه‌های «دیوار و آینه» نقشمند نموده؛ آینه را ۴ بار و دیوار را ۸ بار تکرار کرده و گویی درک خود از این تقابل را با شبه جمله عاطفی حسرتناک «آه» که مخاطب یا معشوق را سراسر شفافیت و صداقت و خود را تیرگی و آلودگی می‌بیند، بازگو می‌کند:

آینه‌ها در چشم ما چه جاذبه‌ای دارند! / آینه‌ها که دعوت دیدارند / ... دیوارهای تو / دیوارهای من / دیوارهای فاصله بسیارند! / آه! / دیوارهای تو همه آینه‌اند! / آینه‌های من همه دیوارند! (۳۳۸).

امین پور در گل‌ها همه آفتابگردانند، بعضی از شعرها را با نام روزهای هفته: شنبه (۱۶۵)، سه‌شنبه (۱۶۶) و جمعه (۱۶۷) نقشمند کرده‌است، مثلاً «سه‌شنبه» را به سبب تداعی خاطره و احساس تلخ و غم‌انگیزی که فاصله و دوری در ذهن شاعر ایجاد کرده، نقشمند کرده و ادراک او از این خاطره به قرینه کوه، تحمل و ایستادگی است:  
سه‌شنبه؛ / چرا تلخ و بی‌حوصله؟ / سه‌شنبه؛ چرا این‌همه فاصله؟ / سه‌شنبه؛ / چه سنگین! چه سرسخت، فرسخ به فرسخ! / سه‌شنبه خدا کوه را آفرید! (۱۶۶).

یکی دیگر از نگاه‌های قیصر، نگاه حرکتی است و آن را در واژه‌های نشان‌دار ایدئولوژیک و انقلابی بیشتر می‌توان دید. «اصولاً متن ایدئولوژیک، ناآرام، بی‌تاب، حرکت‌زا، و بی‌احتیاط و سرشار از باور و ایمان به مبانی اعتقادی است. گاه هم‌چون سلاحی است برای هجوم و غلبه بر دشمن» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۳). واژه‌هایی مثل باد (۳۷۱)، قیام (۳۸۸)، مصاف (۳۹۱)، سفر، هجوم، گردباد (۴۰۲ و ۴۰۴) تلاطم، دریا، توفان (۴۰۷)، خروشیدن، جوشیدن، رود ناآرام (۴۰۵) بر حرکت‌های انقلابی و آرمان‌خواهانه دلالت می‌کنند و این نگاه بر اکثر اشعار انقلابی و حماسی تنفس صبح حاکم است، مثل:



نـاگه رـجـز هـجـوم خـوانـدنـد      بـر گـردۀ گـردباد رانـدنـد  
مانـدنـد بـه عـهد خـویـش و رـفتـنـد      رـفتـنـد و لـی هـمـیـشه مانـدنـد  
(۴۰۴)

نگاه حرکتی قیصر در شعر فوق و نظایر آن در تنفس صبح، انقلابی و آرمانی و به سوی شهادت است و چگونه پایان بخشیدن به زندگی، از جمله نگاه‌های مهم هستی‌شناختی اوست. «در نگاه آرمانگرایانه شاعر مرگ (شهادت در راه خدا) پیروزی است. او مرگ را توأم با یک حماسه و تجربه پاک و اشراقی در قربانگاه معشوق (خدا) قلمداد می‌کند و شیفته‌وار به سویش می‌رود» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۶). نگاه حرکتی قیصر گاهی انتزاعی صرف و حتی در مقابل حرکت حماسی جمعی بوده و تراژیک و غمبار است:

قطار می‌رود / تو می‌روی / تمام ایستگاه می‌رود / و من چقدر ساده‌ام / که سال‌های سال / در انتظار تو / کنار این قطار رفته ایستاده‌ام ... (دستور: ۷).

صرف نظر از نگاه حرکتی قیصر، «جمله کلیدی در این شعر 'و من چقدر ساده‌ام' است. وقوف شاعر به این 'ساده' بودن، اوج تراژدی است. این شعر آغازین مجموعه، به خواننده دقیق و پرحوصله و پیگیر اشعار امین‌پور تذکر می‌دهد که دیگر از آن حماسه‌های جمعی و آرمانگرایی-های سابق، در این مجموعه نشانی نخواهد یافت، بلکه باید با دقت و حسرت با لحظه‌های تراژیک یکی از صادق‌ترین شاعران معاصر ایران هم‌نشین باشد» (عسگری، ۱۳۹۲: ۱۱۷-۱۱۸). او در شعر «جنگل خاطره» از مجموعه *آینه‌های ناگهان*، ردیف «نشستیم» را برمی‌گزیند و به نقد آحاد جامعه می‌پردازد و از ساکت نشستن و بی‌حرکت ماندن مردم گله می‌کند:

برخاست صدا از در و دیوار، ولی ما / با این همه فریاد فروخورده نشستیم (۳۰۳).

نگاه حرکتی قیصر نسبت به پدیده‌ها در شعر «چرا چنین؟» به دو گونه قابل تأویل است:

الف) توقف حرکت:

جزر و مد یال آبی‌ام چه شد؟ / اهتزاز بال من، چرا چنین؟ (۳۱۲).

یعنی گویی آرزوهای والا و بیکران دریامانندش از حرکت افتاده و متوقف شده‌است و بال پرنده آرمان‌هایش، شکسته و از پرواز مانده‌است؛ ب) تغییر جهت یا مسیر حرکت از آرمانخواهی به واقعگرایی:

سال و ماه و روز تو چرا چنان؟ / روز و ماه و سال من چرا چنین؟ (همان).

حرکت در مجموعه *گل‌ها همه آفتابگردانند*، غالباً ذهنی و انتزاعی و برای «شدن» و «رسیدن به کمال» است؛ چنان‌که شاعر در «از اگر» یکسره در حال دوییدن و گذر از «الف» و

«اگر» و رسیدن به «یا»؛ و گذر از «کجا» و رسیدن به «ناکجا» است، اما بازهم می‌دود؛ زیرا در این دویدن و رفتن از گم‌شدن خبری نیست:  
هرچه می‌دوم / با گمان رد گام‌های تو / گم نمی‌شوم (۱۶۴).

در شعر «غمخواری» نیز حرکت ذهنی و گذر از «درد آب و نان و خط و خال» و رسیدن به «دل خونین و درد جاودانگی» است:  
این دردها به درد دل من نمی‌خورند / این حرف‌ها به درد سرودن نمی‌خورند  
(۱۸۲)

نگاه هدفمند، ناظر بر استفاده از اشیا در موقعیت‌های خاص است و نگاه هدفمند قیصر نیز عموماً مادی و دنیوی نیست؛ یعنی نگاه معیشتی را به‌ندرت می‌توان در واژه‌ها دید. او به عشق به عنوان ابزاری برای زنده ماندن (۱۲)، شعر ابزاری برای بیان درونیات (۱۹)، دعا ابزاری برای دریافت عنایتی از دوست (۴۷)، نام حضرت دوست ابزاری برای طراوت بخشیدن به فضای اشعارش (۵۲)، حنجره و صدا و تکلم ابزاری برای بیان هویت و اصالت (۶۶)، دل ابزاری برای حفظ راز (۶۶)، چشم ابزاری برای دیدار محبوب (۷۲)، بال ابزاری برای عروج و وصال (۱۱۷)، خاطرات ابزاری برای ایجاد انگیزه (۱۳۶) است؛ مثلاً قیصر در شعر «قصیده‌ای برای غزل»، «عشق» را از سر صمیمیت با ضمیر دوم شخص مفرد «تو» مخاطب قرار داده و آبرو، روشنی، شادی، سرخوشی، بیدلی، جانبازی، و همه بود و نابودها را از عشق می‌داند:

به شمار ستاره‌ها گل کرد / داغ چشم انتظارها با تو  
ای حقیقی‌ترین مجاز، ای عشق! / ای همه استعاره‌ها با تو  
(۱۹۰-۱۹۱)

## ۲) واژه‌های دایره‌المعارفی

اگر بپذیریم که واژه‌هایی مثل خدا، زندگی، جنگ، مرگ، عشق، شعر، درد، دل و سکوت، کلیدواژه‌های اشعار امین پور هستند، ذهن قیصر حول واژه‌های سازگار با آنها و مفاهیمی می‌گردد که این واژه‌ها را تفسیر و تبیین کند. از این‌رو، بررسی واژه‌های اشعار قیصر از دیدگاه معرفتی دال بر این است که زندگی مسیری گنگ، نافرجام، آلوده، جبری و پر از تردید می‌پیماید:

پشت شیشه می‌تپد پیشانی یک مرد / در تب دردی که مثل زندگی جبری است (۳۵۷).

و با اینکه زندگی، زمانه و مردم زمانه مطابق آرمان‌های او عمل نمی‌کنند، اما او سازگاری و صبوری می‌نماید تا با عشق و شعر به زندگی و زمانه، معنا ببخشد:

زنده بودن، سرودن بهانه / هرچه جز با تو بودن بهانه / شعر دعوی، سرودن دروغین / زندگی عذر، بودن بهانه (۱۷۳).

و اگرچه زندگی او از سرخوشی‌ها خالی نیست، اما غلبه با غم غربت و فاصله‌هاست و با اینکه چنگی به دل نمی‌زند، ولی او آن را تلفیقی از تاریکی و نور می‌داند:  
لحظه‌های زندگی / چون قطاری در عبور / ایستگاه این قطار / بین تاریکی و نور (۱۳۹۳: ۴۶۶).

و با همه بد و خوب، دوستش دارد:

زندگی، ترکیب شادی با غم است / دوست می‌دارم من این پیوند را / گرچه می‌گویند شادی بهتر است / دوست دارم گریه با لبخند را (۱۳۹۳: ۵۱۵).

یکی از دغدغه‌های اصلی هستی‌شناختی قیصر، مرگ است و در تنفس صبح غالباً مفهوم شهادت دارد و شاعر شیفته آن است:

پیراهنی از شتاب خواهم پوشید / دیدار تو را به شوق خواهم کوشید / گر آتش صد هزار دوزخ باشی / ای مرگ تو را چو آب خواهم نوشید (۴۲۶).

و از سر آرمان شهادت طلبانه است که می‌گوید:

ما دشمن آه و آوخ و افسوسیم / با شوق لبان مرگ را می‌بوسیم (۴۴۷).

اما به موازات تغییر نگرش قیصر در *آینه‌های ناگهان*، نگاه او به مرگ نیز تغییر می‌کند و گویی عاشقانه می‌گردد. این بار او شیفته پیوستن به محبوب است، اما اندکی هراسان که خود علت آن را ناپختگی می‌داند:

موجیم و وصل ما، از خود بریدن است	ساحل بهانه‌ای است، رفتن رسیدن است...
بی‌درد و بی‌غم است، چیدن رسیده را	خامیم و درد ما، از کمال چیدن است

(۳۵۲)

شاید بتوان گفت مرگ در *گل‌ها همه آفتابگردانند* و به‌ویژه *دستور زبان عشق*، به معنای وصال و پایان دردها و داغ‌ها و دلتنگی‌ها و تراژیک است. گذر زمان، تشدید عشق و فشار درد و رنج‌ها، به خصوص در دو مجموعه مذکور، پذیرش مرگ را با همه هراس‌ها برای او آسان کرده و او تقدیر ناگزیر را می‌پذیرد و گویی تقدیرگرایی پیشه می‌کند:  
وقتی که بره‌ای / آرام و سربه‌زیر / با پای خود به مسلخ تقدیر ناگزیر / نزدیک می‌شود / زنگوله‌اش چه آهنگی / دارد؟ (۲۲).

درد و داغ، و غم و اندوه از دیگر مفاهیم دایره‌المعارفی اشعار قیصر است که آنها را براساس تجربیات فرهنگی و اندوخته شخصی خود، مفهوم‌سازی می‌کند. عشق از چشم او زندگی‌بخش

(۵۶)، ارزشمند (۱۳۰)، مقدس (۱۸۹)، آزاردهنده و خونریز (۱۹۶)، رهای‌بخش (۲۱۰)، معجزه و خداگونه (۲۷۲) است و می‌توان گفت عشق، درد همیشگی و جاودانگی قیصر (۱۴۴) است، چنان‌که او قوم و خویش خود را از قبیله غم، عشق را خواهر و درد را برادر خود می‌خواند (۳۸) و به همین سبب، این درد و اندوه را با شکوه و اصیل و عامل تسکین دل و کشتی نوح خود می‌داند:

ای شکوه بی‌کمران اندوه من!  
ای تو لنگرگاه تسکین دلم  
آسماندریای جنگل‌کوه من!...  
ساحل من، کشتی من! نوح من!  
(۴۳)

صبوری و شکیبایی و پختگی و آرمانگرایی قیصر حتی در مواجهه او با رنج‌های اجتماعی، از او شخصیتی سازگار و والا ساخته‌است. دردش را با فریاد همراه نکرده و ترجیح می‌دهد در مقابل همه نامرادی‌ها و اندوه‌ها سکوت نموده و اندوهش را در سینه حبس کند:  
مثل همیشه آخر حرفم/ و حرف آخرم را / با بغض می‌خورم» (۲۵۱) یا «آواز عاشقانه ما در گلو شکست/ حق با سکوت بود، صدا در گلو شکست (۲۹۶).

اگرچه در رویارویی با دردهای جانکاه و طاقت‌فرسای فردی به‌ویژه در دو مجموعه آخر که به تعبیر شاعر «تقدیر» داستان زندگی او را «تراژیک» می‌سازد، گاه زبان به شکایت می‌گشاید:  
کشت تقدیر تو ما را به که باید گفت  
مردم از درد خدا را به که باید گفت؟  
مو به مو حادثه بارید به هر بندم  
تیر باران بلا را به که باید گفت؟  
شکوه از هرچه و هرکس به خدا کردم  
گله از کار خدا را به که باید گفت؟  
(۲۲۵-۲۲۶)

واژه‌های بومی و اقلیمی که برآمده از محیط جغرافیایی و محل زندگی قیصر هستند، از دیگر واژه‌های دایره‌المعارفی اشعارش محسوب می‌شوند، مثل باد (۱۸، ۳۴، ۶۰، ۳۷۱)، گردباد (۴۰۴)، گرد و غبار (۴۸) و روستا (۳۲۳، ۴۱۲)، کویر (۴۹)... که به کمک آنها به مفهوم‌سازی اندیشه‌هایش پرداخته‌است.

## ۶- نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی فرایند گزینش واژه‌ها و اهداف کاربردشناسه آنها در اشعار امین‌پور و تطبیق‌شان با جدول پنج بُعد شخصیتی دانیل ناتل براساس نظریه گالتون، نتیجه دال بر این است که نمی‌توان شخصیت قیصر را در یک بُعد خلاصه کرد بلکه شخصیت او در اشعارش

چندبُعدی است و با تمرکز بر مشخصه‌های معنایی-زبانی و کنش‌های مفهومی-شناختی واژه‌ها بایدگفت یکی از ابعاد شخصیتی او در هریک از مجموعه‌ها بر دیگر ابعاد غلبه دارد، به قرار ذیل:

(۱) از میان ۱۸۲۷ واژه بررسی‌شده، ۱۰۹ واژه نشان‌دار است و به سبب غلبهٔ واژه‌های نشان‌دار به خصلت‌های روح جمعی، انقلابیگری و ایدئولوژیک در مجموعهٔ *تنفس صبح*، قیصر در این مجموعه، شخصیت آرمان‌خواهانه دارد و با توجه به تطبیق این خصلت‌ها با جدول ابعاد شخصیتی دانیل ناتل و آراسته بودن شاعر به ویژگی‌هایی چون زودجوشی، پرشوری، خستگی‌ناپذیری اجتماعی و اهل هیجان بودن، می‌توان گفت شخصیت قیصر در این مجموعه، برون‌گراست.

(۲) با توجه به کیفیت و رویکرد واژه‌گزینی قیصر در *آینه‌های ناگهان* که عمدتاً بر آرمان‌های اجتماعی و انسانی دلالت دارند و تطبیق آنها با ویژگی‌هایی مثل کمال‌گرایی، خودفرمانی، معاشرتی، سازمان‌یافتگی ذهنی، هدفمندی، واکنش در مقابل تغییرات محیطی و اجتماعی در جدول ابعاد شخصیتی دانیل ناتل، قیصر دارای شخصیت دوراندیش است.

(۳) گزینش واژه‌های عام در مجموعهٔ *گل‌ها همه آفتابگرداند* و تمرکز قیصر بر دو کلیدواژهٔ عشق و مرگ، کلی‌نگری و ذهن‌گرایی او را بازتاب می‌دهد و با توجه به ویژگی‌هایی چون خلاقیت، تخیل قوی، دردمندی و رازداری، انتقاد نسبت به نهادهای رسمی قدرت، اعتقاد به ماوراءالطبیعه، علاقه‌مندی به گرایش‌های معنوی و عرفانی و هنری، قیصر واجد شخصیت گشوده ذهن است.

(۴) گزینش و کاربرد واژه‌ها در *دستور زبان عشق*، حالاتی آکنده از حسرت و تأسف، درد و غم و ناامیدی را روایت می‌کند و براساس ویژگی‌هایی مثل قابل اعتماد بودن، بی‌زاری از رنج‌های اجتماعی، عشق‌ورزی و مهربانی، یاریگری، صبوری و شکیبایی، خانواده‌دوستی، شیفتگی به فضایل اخلاقی، می‌توان گفت او از شخصیت درونگرا و سازگار برخوردار است. اگرچه قیصر از زمان و مردم زمانه به سبب دردها و رنج‌های جانکاه فردی و اجتماعی، منتقد، شاکو و رنجیده خاطر است، اما روان‌رنجور نیست. خاستگاه رنج‌ها و رنجیدگی‌های او، عدم تحقق آرمان‌های اجتماعی و انسانی است. باری، اگر از مجموع این ابعاد شخصیتی قیصر بخواهیم یکی از آنها را در همهٔ مجموعه‌ها برجسته‌تر ببینیم، شخصیت سازگار قیصر است.

## منابع

- استاک ول، پ. ۱۳۹۳. *بوطیقای شناختی*. ترجمه م. ر. گلشنی. تهران: علمی.
- امین‌پور، ق. ۱۳۸۹. *مجموعه کامل اشعار*. تهران: مروارید.
- امین‌پور، ق. ۱۳۹۳. *مجموعه کامل اشعار*. تهران: مروارید.
- چامسکی، ن. ۱۳۹۳. *زبان و اندیشه*. ترجمه ک. صفوی. تهران: هرمس.
- راسخ‌مهند، م. ۱۳۹۳. *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی نظریه‌ها و مفاهیم*. تهران: سمت.
- روشنفکر، ک. و همکاران. ۱۳۹۲. «نماد، نقاب و اسطوره در شعر پایداری قیصر امین‌پور». *فنون ادبی دانشگاه اصفهان*، (۱)۵: ۳۵-۵۲.
- سجودی، ف. ۱۳۸۷. *نشانه‌شناسی کاربردی*. تهران: علم.
- شاملو، ا. ۱۳۸۸. *مکاتب و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*. تهران: رشد.
- صالحی، پ و نیکویخت، ن. ۱۳۹۱. «واژه‌گزینی‌های شعری قیصر امین‌پور از منظر تحلیل گفتمان انتقادی». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، (۲۴): ۷۵-۹۹.
- صفوی، ک. ۱۳۸۶. *آشنایی با معناشناسی*. تهران: پژوهش‌کده کیهان.
- ضمیران، م. ۱۳۸۳. *درآمدی بر نشانه‌شناسی هنر*. تهران: قصه.
- عسگری حسنکلو، ع. ۱۳۹۲. «سیر و سلوک قیصر امین‌پور از آرمان‌گرایی حماسی تا واقع‌گرایی تراژیک». *زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز*، (۶۶)۲۲۸: ۱۰۱-۱۲۲.
- عمران‌پور، م. ۱۳۸۶. «اهمیت عناصر و ویژگی‌های ساختاری واژه در گزینش واژگان شعر». *پژوهش-نامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)*، (۱): ۱۰۱-۱۲۲.
- فتوحی، م. ۱۳۸۷. «سه صدا، سه رنگ، سه سبک در شعر قیصر امین‌پور». *ادب پژوهی*، (۵): ۹-۳۰.
- فتوحی، م. ۱۳۹۲. *سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*. تهران: سخن.
- لاینز، ج. ۱۳۸۵. *مقدمه‌ای بر معنی‌شناسی زبان شناختی*. ترجمه ح. واله. تهران: گام نو.
- لوریا، ا. ۱۳۶۸. *زبان شناخت*. ترجمه ح. قاسم‌زاده. ارومیه: انزلی.
- لیکاف، ج. و جانسون، م. ۱۳۹۵. *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*. ترجمه ه. آقابراهیمی. تهران: علم.
- محمدی‌افشار، ه. و شایان‌مهر، ک. ۱۳۹۶. «سبک‌شناسی لایه‌ای مجموعه اشعار قیصر امین‌پور». *ادبیات پایداری*، (۱۶)۹: ۲۵۹-۲۸۱.
- ناتل، د. ۱۳۹۳. *شناخت تیپ‌های شخصیتی*. ترجمه ا. شیخ‌الاسلام. تهران: عطایی.
- نولن، ه. و دیگران. ۱۳۹۴. *زمینه روان‌شناسی اتکینسون و هیلگارد*. ترجمه ح. رفیعی و م. ارجمند. تهران: ارجمند.
- یارمحمدی، ل. ۱۳۸۳. *گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی*. تهران: هرمس.

- Albertazzi, L. 2006. *Which Semantics?*, in Albertazzi, Liliانا(ed), *Meaning and cognition*, Amsterdam Philadelphia: John Benjamin, Publishing company.
- Evans, V. and M. Green. 2006. *An introduction to cognitive linguistics*. Edinburgh University Press.
- Langaker, R. 2006. *Cognitive Grammar Introduction to Concept; Image, and Symbol*; *Cognitive Linguistics: Basic Reading*; Ed Dirk Greeraerts, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mill, J.S. 1906. *A System of Logic*, London: Longmans, Green and Company.

## بررسی تاریخی بن ماضی افعال در زبان بلوچی امروز (گویش‌های بلوچی غربی)

شیما جعفری دهقی<sup>۱</sup>

سعید دامنی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۳

### چکیده

بن ماضی افعال با نشانه‌های متنوع در گویش‌های مختلف زبان بلوچی، اهمیت خاصی دارد. این مقاله در پی آن است تا با روشی توصیفی و دیدگاهی در زمانی و هم‌زمانی به بحث ساخت‌واژی بن ماضی در زبان بلوچی بپردازد. منابع پایه، ۲۰۱ فعل ساده بلوچی - گویش بمپوری - است. پس از ارائه فهرست افعال، موارد آوایی و بسامد آنها تبیین می‌شود. این افعال، بر اساس تکواژ ماضی‌سازی که می‌گیرند مرتب شدند. یافته‌ها نشان می‌دهد که بن ماضی در بلوچی به ۱۰ صورت مشخص می‌شود. از اینها، ۵ صورت باقاعده و ۵ صورت بی‌قاعده هستند<sup>(۱)</sup>. این اختلاف صورت‌ها ۴ دلیل عمده دارد: ۱- صورت بن ماضی بازمانده صورت‌های تاریخی باشد؛ ۲- بافت واجگانی بن ماضی باعث اختلاف صورت‌ها شود؛ ۳- اختلاف در گویش‌ها باعث تنوع صورت‌های بن ماضی شده باشد؛ ۴- بن ماضی از طریق قیاس با افعال دیگر ساخته شده باشد.

واژگان کلیدی: بلوچی، گویش بمپوری، بن ماضی

<sup>۱</sup> sh.jafari@velayat.ac.ir

۱. استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه ولایت ایرانشهر

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ولایت ایرانشهر



## ۱- مقدمه

بلوچی از زبان‌های دسته «شمال غربی ایرانی» است که از طریق زبان‌های ایرانی به گروه «زبان‌های هندوایرانی» و از آنجا به خانواده «زبان‌های هندواروپایی» متصل می‌شود. این زبان بعضی از ویژگی‌های زبان‌های ایرانی شرقی را نیز در خود می‌نمایاند (جهانی، ۲۰۰۱: ۵۹). زبان بلوچی توسط برخی از زبان‌شناسان اروپایی مورد مطالعه قرار گرفته است (نک. مالرب، ۱۳۸۶: ۲۲۳-۲۲۴؛ کاتسرنر، ۱۳۷۶: ۱۹۴-۱۹۵؛ کامری و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۶).

پژوهشگران برای زبان بلوچی دو گویش عمده شرقی و غربی در نظر می‌گیرند. قبایل مری و بگتی به گویش شرقی تکلم می‌کنند. گویش غربی به دو زیرگویش مکرانی / جنوبی با گونه‌های ساحلی، کچی، لاشاری؛ و سرحدی / رخشانی / شمالی با گونه‌های پنجگوری، سراوانی، سرحدی، کلاتی قابل تقسیم است (رضایی باغییدی، ۱۳۸۸: ۱۸۱). از پذیرفته‌ترین نظرها درباره رده‌بندی گویش‌های بلوچی، نظریه ژوزف الفنباین است. او بر مبنای بعضی از خصوصیات واجی و واژگانی، در رده‌بندی اولیه، دو گویش شرقی و غربی را پیشنهاد می‌دهد، و در رده‌بندی فرعی‌تر، شش زیرگویش را به شرح زیر مطرح می‌کند: گویش‌های ارتفاعات شرقی، رخشانی، سراوانی، کچی، لاشاری، گویش‌های سواحل دریای عمان (الفنبین، ۱۹۸۹: ۳۵۹).

امروزه، بلوچی غربی بیشتر نام زبان بلوچی را پوشش می‌دهد و اگر نامی از بلوچی برده می‌شود، بیشتر منظور همین گویش‌های سرحدی و مکرانی است. به این گویش غربی گاهی نام بلوچی عام<sup>۱</sup> هم داده می‌شود. زیرگویش‌هایی از زبان بلوچی که در مرزهای ایران کنونی تکلم می‌شوند، همه وابسته به گویش غربی هستند. مطالب این مقاله، بیشتر مرتبط با بلوچی گویش غربی در حوزه جغرافیایی ایران امروز است. گویشوران این زبان، اکنون، به‌طور عمده در بخش‌هایی از جنوب غربی کشور پاکستان، در جنوب شرق ایران در استان سیستان و بلوچستان، به‌صورت پراکنده در چند استان دیگر در ایران، در بخشی از جنوب افغانستان، در داخل و اطراف کشورهای حوزه خلیج فارس زندگی می‌کنند. گروه‌های کوچک‌تری از بلوچ‌زبانان به صورت جمعیت‌های پراکنده قبیله‌ای یا خانوادگی در مَرُو، در کشور ترکمنستان و در بعضی از کشورهای آفریقایی و اروپایی به سر می‌برند. کارینا جهانی (۲۰۰۱: ۵۹) جمعیت آنها را بین ۵ تا ۸ میلیون نفر تخمین زده‌است.

1. Common Balochi

از لحاظ تاریخی، تاکنون از دوران باستان و میانه زبان بلوچی اثری به دست نیامده است. آنچه از کهن‌ترین مستندات این زبان در دسترس است، تعدادی شعر حماسی است که ماجراهایی مربوط به حدود ۶۰۰ سال پیش را بازگو می‌کند و به صورت شفاهی نقل شده و اکنون حدود ۱۵۰ سال است که بعضی از آنها نوشته شده. با این حال، با کمک زبان‌های خویشاوند و موازی آن، می‌توان به بسیاری از ویژگی‌های این زبان دست یافت و حتی بازسازی‌هایی کرد.

تنوع در گویش‌های زبان بلوچی و ایجاد مشکلاتی برای خواندن و نوشتن و فهم متقابل آن باعث شده است که پژوهشگران و علاقه‌مندان به زبان بلوچی، به معیار قرار گرفتن یکی از گویش‌های این زبان به عنوان «بلوچی معیار»<sup>۱</sup> و پیروی از شیوه نگارشی واحد برای نوشتن آن گرایش یابند. اگرچه این علاقه‌مندی هنوز به موفقیت نرسیده است، اما کوشش‌ها ادامه دارد. این مقاله نیز می‌کوشد تا به معیارسازی یک مقوله ساخت‌وازی؛ توصیف بن ماضی افعال، کمک کند. در این مقاله به ساختمان بن ماضی فعل در بلوچی گویش‌های غربی با توجه به صورت‌های باقاعده و بی‌قاعده با تبیین بافت آوایی-هجایی پرداخته‌ایم. از آنجا که گویش شرقی تفاوت‌های شاخصی در این زمینه با گویش‌های غربی دارد، آگاهانه، به گویش شرقی پرداخته‌ایم.

درباره ساخت بن ماضی در زبان بلوچی، پیش از این، پژوهش‌هایی شده است: ساخت بن‌های مضارع و ماضی بلوچی گویش سرحدی در مقایسه با فارسی میانه و نو (برجسته دلفروز، ۲۰۰۳: ۱۹-۳۱)؛ ساخت باقاعده و بی‌قاعده افعال ساده بلوچی گویش بمپوری در مقایسه با فارسی (محمودزهی، ۱۳۷۷؛ ۱۳۸۵: ۱-۱۶)؛ شکل‌گیری بن‌های مضارع و ماضی افعال بلوچی از صورت ایرانی باستان آن به بلوچی امروزی (کرن، ۲۰۰۵)؛ به کارگیری بن‌های مضارع و ماضی فعل‌ها در مثال‌های پراکنده برای بحث رده‌شناسی زبان بلوچی (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۲۲۰-۳۲۵). با این پژوهش‌ها، طرح این مقاله در نوع خود تازه است.

از آنجا که صرف فعل در مقولات مختلف مانند شخص، شمار، زمان، باب و نمود و ... و بسیاری از ساخت‌های وجه وصفی و اشتقاق کلمات و آموزش و یادگیری زبان و استانداردهای زبان رابطه مستقیمی با دانستن بن ماضی و مضارع افعال دارد، این تحقیق شده است. در واقع، اهمیت آشنایی با بن ماضی افعال بیشتر بر این موضوع متمرکز است که اولاً، در ساخت و صرف واژگان بلوچی در موارد زیر از بن ماضی استفاده می‌شود: یکی از دو نوع مصدر<sup>(۲)</sup>، صفت‌های مفعولی<sup>(۳)</sup>، صفت لیاقت<sup>(۴)</sup>، بعضی اسم‌ها<sup>(۵)</sup>، بعضی ترکیبات<sup>(۶)</sup> و ...

1. Standard Balochi

دوم، اگر در جهت معیارسازی واژگان بلوچی، به خصوص در مبحث فعل کاری شود، انتخاب صورت معیار در میان صورت‌های متنوع ارتباط مستقیم با بن ماضی دارد. پس از معرفی هر نوع ساخت بن ماضی، به صورت مجزا که جمعاً ده نوع را در بر می‌گیرد، زیر هر کدام به ترتیب از نوع اول تا دهم مثال‌هایی برحسب فراوانی مثال‌ها به صورت شماره‌پی‌درپی ارائه می‌گردد. پس از آشنایی با انواع ساخت‌ها و مثال‌های آن، به تبیین موارد آوایی و بسامد آنها با دیدگاهی در زمانی و هم‌زمانی پرداخته می‌شود. منبع پایه این مقاله، مجموعه ۲۱۰ فعل است که در مقاله محمودزهی، ۱۳۸۵ فهرست شده‌اند. این فعل‌ها براساس تکواژ ماضی‌سازی که می‌گیرند دسته‌بندی و همه با بن‌های مضارع و ماضی فرهنگ بلوچی - فارسی (جهان‌پدیده، ۱۳۹۶) مطابقت داده شده‌اند.

## ۲- بحث

### ۲-۱- تعاریف بن مضارع و بن ماضی

۲-۱- الف. بن مضارع در بلوچی با پایه فعل یکسان است. به عبارت دیگر، پایه فعل از طریق اشتقاق صفر به بن مضارع تبدیل می‌شود. این پدیده را می‌توان بدین صورت نمایش داد: پایه فعل + (اشتقاق صفر) < بن مضارع (محمودزهی، ۱۳۸۵: ۳).

۲-۱- ب. برای بن ماضی در بلوچی نشانه ماضی‌ساز به پایه فعل اضافه می‌شود. در این صورت، ممکن است برای فعل‌های باقاعده پایه فعل بدون تغییر باقی بماند یا برای فعل‌های بی‌قاعده تغییرات واجی در پایه فعل پدید آید. ساخت فرایند بن ماضی برای فعل‌های باقاعده و بی‌قاعده به قرار زیر است:

### ۲-۲- ساخت فعل‌های باقاعده و بی‌قاعده

۲-۲- الف. فعل‌های باقاعده: پایه فعل + (-ât, -et, -t) < بن ماضی.

۲-۲- ب. فعل‌های بی‌قاعده: تغییرات متفاوت واجی با گشتارهایی در پایه فعل < بن ماضی (همان: ۴).

### ۲-۳- انواع ساخت بن ماضی

ساختار فعل به حوزه صرف زبان مربوط می‌شود و براساس ویژگی‌های صوتی یا قواعد دیگر می‌توان بن‌های ماضی افعال بلوچی را به گونه‌های مختلف دسته‌بندی کرد. برای مثال، بهروز دلفروز (۲۰۰۳: ۲۷-۳۰) بن‌های ماضی افعال بی‌قاعده بلوچی را در گویش سرحدی براساس واج‌های پایانی پایه‌های فعلی به هفت نوع تقسیم و دو نوع دیگر را خارج از بحث واج‌های

پایانی پایه‌های فعلی مطرح کرده‌است. اما در این مقاله ملاک دسته‌بندی پایانه اشتقاقی است که به پایه فعل می‌پیوندد و به واج پایانی پایه ارتباطی ندارد. مطابق الگوی کار در این مقاله، ساخت بن ماضی در افعال بلوچی دارای ده صورت به شرح زیر است.

**نوع اول** - بن‌های ماضی که در فعل‌های باقاعده با نشانه ماضی ساز -ât ساخته می‌شوند، مانند:

۱. (hōšt-ât) بن ماضی، از پایه فعل (hōšt) به معنی «ایستادن»

**نوع دوم** - بن‌های ماضی که در فعل‌های باقاعده با نشانه ماضی ساز -et ساخته می‌شوند، مانند:

۲. (âj-et) بن ماضی، از پایه فعل (âj) به معنی «آجیدن»

۳. (čorr-et) بن ماضی، از پایه فعل (čorr) به معنی «سرازیر شدن»

۴. (dranz-et) بن ماضی، از پایه فعل (dranz) به معنی «پاشیدن، افشاندن»

۵. (rêz-et) بن ماضی، از پایه فعل (rêz) به معنی «پوده و فرسوده شدن»

۶. (rakk-et) بن ماضی، از پایه فعل (rakk)<sup>(۷)</sup> به معنی «نجات یافتن»

**نوع سوم** - بن‌های ماضی که در فعل‌های باقاعده با نشانه ماضی ساز -t ساخته می‌شوند، مانند:

۷. (yâr-t) بن ماضی، از پایه فعل (yâr) به معنی «آوردن»

۸. (zân-t) بن ماضی، از پایه فعل (zân-) به معنی «دانستن»

۹. (ramên-t) بن ماضی، از پایه فعل (ramên) به معنی «حمله کردن»

۱۰. (šân-t) بن ماضی، از پایه فعل (šân) به معنی «پرتاب کردن، استفرغ کردن»

۱۱. (kap-t) بن ماضی، از پایه فعل (kap) به معنی «افتادن»

**نوع چهارم** - بن‌های ماضی که در فعل‌های باقاعده به صورت گونه‌های آزاد<sup>(۸)</sup> هم با نشانه

ماضی ساز -et و هم با -ât ساخته می‌شوند، مانند:

۱۲. (bakš-et/bakš-ât) بن‌های ماضی، از پایه فعل (bakš) به معنی «بخشیدن»

**نوع پنجم** - بن‌های ماضی که در فعل‌های باقاعده به صورت گونه‌های آزاد هم با نشانه

ماضی ساز -et و هم با -t ساخته می‌شوند، مانند:

۱۳. (tâp-et/tâp-t) بن‌های ماضی، از پایه فعل (tâp) به معنی «تافتن»

۱۴. (trapp-et/trapp-t) بن‌های ماضی، از پایه فعل (trapp) به معنی «زیرگرفتن»

۱۵. (šalâp-et/šalâp-t) بن‌های ماضی، از پایه فعل (šalâp) به معنی «مایعات را دور ریختن»

۱۶. (hoš-et/hoš-t) بن‌های ماضی، از پایه فعل (hoš) به معنی «خشک شدن»

نوع ششم - بن‌های ماضی که به دو صورت با قاعده (همراه با نشانه ماضی‌ساز -et) و بی‌قاعده (با صورت‌های متنوع) خود را می‌نمایانند، مانند:

۱۷. tač-et/tatk) بن‌های ماضی، از پایه فعل (tač) به معنی «دویدن، تاختن»

۱۸. sâč-et/saht) بن‌های ماضی، از پایه فعل (sâč) به معنی «ساختن، مناسب بودن»

۱۹. somb-et/sopt) بن‌های ماضی، از پایه فعل (somb) به معنی «سُفتن، سوراخ کردن»

۲۰. bôj-et/boht) بن‌های ماضی، از پایه فعل (bôj) به معنی «رها کردن»

۲۱. gêj-et/geht) بن‌های ماضی، از پایه فعل (gêj) به معنی «سقط کردن»

نوع هفتم - بن‌های ماضی که به دو صورت با قاعده (همراه با نشانه ماضی‌ساز -t) و بی‌قاعده (با صورت‌های متنوع) خود را می‌نمایانند، مانند:

۲۲. prôš-t/prošt) بن‌های ماضی، از پایه فعل (prôš) به معنی «شکستن»<sup>(۹)</sup>

نوع هشتم - بن‌های ماضی فعل‌های بی‌قاعده‌ای که فقط به یک صورت ظاهر می‌شوند، مانند:

۲۳. šošt) بن ماضی، از پایه فعل (šôd) به معنی «شُستن»

۲۴. sest) بن ماضی، از پایه فعل (send) به معنی «گُستن»

۲۵. (yaht)<sup>(۱۰)</sup> بن ماضی، از پایه فعل (yây) به معنی «آمدن»

۲۶. ropt) بن ماضی، از پایه فعل (rôp) به معنی «رُفتن، جارو کردن»

۲۷. mešt) بن ماضی، از پایه فعل (mêz) به معنی «ادرار کردن»

نوع نهم - بن‌های ماضی فعل‌های بی‌قاعده‌ای که خود را به بیش از یک صورت می‌نمایانند، مانند:

۲۸. meht/mêtk/metk) بن ماضی، از پایه فعل (meč) به معنی «مکیدن»

۲۹. doht/dôtk) بن ماضی، از پایه فعل (dôč) به معنی «دوختن»

۳۰. zet/zit) بن ماضی، از پایه فعل (zen) به معنی «به زور گرفتن»

۳۱. nešt/nest) بن ماضی، از پایه فعل (nend) به معنی «نشستن»

۳۲. kort/kot/kert)<sup>(۱۱)</sup> بن ماضی، از پایه فعل (kan) به معنی «کردن»

۳۳. grast/grâst)<sup>(۱۲)</sup> بن ماضی، از دو پایه (grad/grâd) به معنی «پُختن»

نوع دهم - فعل‌های دوپایه‌ای<sup>۱</sup> که بن‌های مضارع و ماضی آنها از دو پایه مختلف می‌آیند و در دسته فعل‌های بی‌قاعده جای می‌گیرند، مانند:

۱. suppletive verbs

۳۴. (dit/dist) بن ماضی، از پایه‌های فعلی (diten/disten/gendag) به معنی «دیدن»

۳۵. (šot) بن ماضی، از پایه‌های فعلی (šoten/rapten) به معنی «رفتن»

۳۶. (but/bit) بن ماضی، از پایه‌های فعلی (buten/biten/hasten) به معنی «بودن/

هستن»<sup>(۱۳)</sup>

## ۲-۴- تجزیه و تحلیل انواع بن‌های ماضی

برای تحلیل صورت‌های متنوع بن ماضی ناگزیریم وارد مطالعات تاریخی زبان بلوچی شویم اما از آنجا که عمر مستندات مکتوب این زبان کوتاه است، ناگزیر به زبان‌های خویشاوند، مانند فارسی متوسل می‌شویم. قدمت کهن‌ترین نوشته‌ها به بلوچی به کمتر از دو قرن می‌رسد و اطلاعاتی از بلوچی باستان، میانه و متأخر در دست نیست<sup>(۱۴)</sup>. با این حال، بررسی ساخت‌های مذکور نشان می‌دهد که این تنوع صورت‌ها به دو دلیل است: تحول تاریخی اصوات و قیاس با افعال دیگر. اکنون به بررسی این دو دلیل در تنوع بن‌های ماضی‌ساز فعل‌ها می‌پردازیم.

### ۲-۴- الف. تبیین تحول تاریخی اصوات و بسامد انواع ده‌گانه ساخت بن ماضی

صورت بن ماضی فعل بلوچی از پایه فعل و پایه فعل از ریشه باستانی آن ساخته می‌شود<sup>(۱۵)</sup>. در زبان‌های ایرانی باستان، ریشه فعل عمدتاً با گردش واکه‌ها<sup>(۱۶)</sup>، به صورت‌های مختلف (ضعیف، قوی، قوی‌تر) درمی‌آید. این پدیده در بلوچی باقی مانده است (دلفروز، ۲۰۰۳: ۲۱). افزون بر این، نشانه ماضی‌ساز امروزی بلوچی واج /t/ است که خود را به صورت سه‌گانه /et/، /ât/ نشان می‌دهد و آن همان واج /t/ است که در فارسی میانه و فارسی نو خود را با چهار گونه به صورت /t/، /d/، /âd/، /âd/ می‌نمایاند (همان: ۲۵). اکنون به تبیین تحول تاریخی اصوات و بسامد انواع ده‌گانه ساخت بن ماضی پرداخته می‌شود.

**نوع اول،** مثال ۱: این ساخت بن ماضی‌ساز باقاعده به تنهایی فقط در همین یک فعل و به صورت گونه آزاد در نوع چهارم، مثال ۱۲ نیز به چشم می‌خورد. به نظر می‌آید که کم‌کاربردترین نشانه بن ماضی‌ساز برای فعل‌های باقاعده همین -ât است. نشانه -ât خود گونه‌ای از t است و از نظر تاریخی t خود بازمانده‌ای از پسوند صفت مفعولی‌ساز -ta (با حذف واکه پایانی a) در زبان‌های ایرانی باستان است. نشانه‌های بن‌های ماضی‌ساز فارسی امروز هم بازمانده پسوند -ta ایرانی باستان است (همان: ۲۵).

**نوع دوم،** مثال‌های ۲-۶: این ساخت بن ماضی سازِ باقاعده، پُربسامدترین ساخت است. نشانه ماضی ساز -et- نیز مانند -ât- گونه‌ای از t است و از نظر تاریخی t خود بازمانده‌ای از پسوند صفت مفعولی ساز -ta- (با حذف واکه پایانی a) در زبان‌های ایرانی باستان است. همچنین، تمام پایه‌های فعلی که به صوت مشدد ختم می‌شوند، با این نشانه به بن ماضی تبدیل می‌شوند. این نوع ساخت به صورت گونه آزاد در ساخت‌های نوع ۴، ۵ و ۶ نیز کاربرد دارد. به عبارتی، این نوع ساخت باقاعده‌ترین ساخت بن ماضی ساز برای فعل‌های باقاعده بلوچی در گویش‌های غربی است که در گویش‌های شرقی گاهی خود را به صورت -eθ- می‌نمایاند. به عبارت دیگر، این نوع ساخت باقاعدگی بن ماضی در بلوچی را نشان می‌دهد<sup>(۱۷)</sup> و بالاترین بسامد را دارد. می‌توان پیش‌بینی کرد که در آینده هر کدام از فعل‌های بی‌قاعده که میل به باقاعده شدن داشته باشند، براساس اصل قیاس خود را با این ساخت همگون کنند.

**نوع سوم،** مثال‌های ۷-۱۱: این ساخت بن ماضی سازِ باقاعده، پس از نوع دوم بیشترین بسامد را دارد. از نظر تاریخی، پسوند -t- در این نوع بازمانده‌ای از پسوند صفت مفعولی ساز -ta- (با حذف واکه پایانی a) در زبان‌های ایرانی باستان است. این نوع ساخت به صورت گونه آزاد در ساخت نوع ۷ نیز کاربرد دارد. همچنین، پایه‌های فعلی که به پایانه سببی ساز -ên- ختم می‌شوند، با گرفتن همین نشانه بن ماضی آنها شکل می‌گیرد. بسامد فعل‌های باقاعده با نشانه ماضی ساز -t-، از -et- سازها کمتر و از -ât- سازها بیشتر است.

**نوع چهارم،** مثال ۱۲: این ساخت بن ماضی سازِ باقاعده که صورت‌های انواع اول و دوم را یکجا در خود نشان می‌دهد، به نظر می‌آید که نشانگر اختلافات گویشی باشد<sup>(۱۸)</sup>. از نظر بسامد، در این پژوهش تنها همین یک مورد از آن دیده شده‌است.

**نوع پنجم،** مثال‌های ۱۳-۱۶: این ساخت بن ماضی سازِ باقاعده که صورت‌های انواع دوم و سوم را یکجا در خود نشان می‌دهد، به نظر می‌آید که اختلافات گویشی را نشان می‌دهد و از صورت نوع سوم خود را براساس اصل قیاس با نوع دوم منطبق کرده‌اند. بنابراین صورت نوع سوم را می‌توان صورت اصلی، و صورت نوع دوم را صورت قیاس شده/ ثانویه در نظر گرفت. تعداد این گونه افعال نسبتاً چشمگیر است.

**نوع ششم،** مثال‌های ۱۷-۲۱: این ساخت بن ماضی ساز دو صورت باقاعده و بی‌قاعده را هم‌زمان برای یک فعل نشان می‌دهد. صورت باقاعده آن مانند نوع دوم است و صورت‌های

بی‌قاعده آن به شکل‌های متنوع خود را می‌نمایانند. به نظر می‌آید از نظر تاریخی، صورت بی‌قاعده اصالت بیشتری دارد و صورت باقاعده، در واقع، به قیاس با نوع دوم، بعداً ساخته شده‌است. این ساخت، غالباً برای فعل‌هایی استفاده می‌شود که پایه آنها به یکی از واج‌های /č/، /z/ و /b/ ختم می‌شود. این ساخت نیز نسبتاً پرکاربرد است.

**نوع هفتم،** مثال ۲۲: این ساخت بن ماضی ساز دو صورت باقاعده و بی‌قاعده را هم‌زمان برای یک فعل نشان می‌دهد. صورت باقاعده آن مانند نوع سوم است و صورت بی‌قاعده آن به شکلی دیگر خود را می‌نمایاند. صورت بی‌قاعده اصالت بیشتری دارد و صورت باقاعده در واقع به قیاس نوع سوم، بعداً ساخته شده‌است. این ساخت کاربرد نسبتاً محدودی دارد و لازم یا متعددی بودن فعل در این خصوص مؤثر است.

**نوع هشتم،** مثال‌های ۲۳-۲۷: این ساخت بن ماضی ساز بی‌قاعده کاربرد نسبتاً بسیاری دارد. این ساخت از نظر تاریخی نمایانگر صورت‌های قدیمی‌تری در بلوچی است که قواعد قیاسی هنوز بر آن تأثیر نگذاشته‌است، همچنین بیشتر مربوط به پایه‌های فعلی یک‌بخشی است که پایه آنها به واج‌های دندانی و سایشی ختم می‌شوند.

**نوع نهم،** مثال‌های ۲۸-۳۳: این ساخت بن ماضی ساز بی‌قاعده که تمام گونه‌های آزاد آن با یکدیگر فرق دارند، نسبتاً پرکاربرد است و بیشتر نمایانگر اختلافات گویشی، بافت اجزای افعال و رد پای بازمانده‌های تاریخی است.

**نوع دهم،** مثال‌های ۳۴-۳۶: این ساخت ماضی ساز بی‌قاعده به فعل‌های دوپایه‌ای مربوط می‌شود که بیشتر گویای روند تاریخی بلوچی است. البته در خصوص بن‌های ماضی فعل‌های دوپایه‌ای اختلافات گویشی نیز مشهود است. برای مثال، جهانی (۱۹۸۹) صورت ماضی فعل rawag (رفتن) را از پایه‌ای دیگر می‌گیرد؛ -šot از شُدَن، در حالی که در گویش بمپوری صورت ماضی آن از همان یک پایه به صورت rapt رایج است. این اختلاف تابع اصل قیاس از فعل‌های دیگر مانند -raw/-rapt، /kapt-ka(p)/ و شاید هم قرض‌گیری از زبانی مانند فارسی باشد<sup>(۱۹)</sup>، همچنان‌که در فارسی امروز هر دو بن از یک پایه می‌آیند به صورت -rav/-raft<sup>(۲۰)</sup>. افزون‌بر این، بن ماضی فعل «شُدَن» در فارسی معیار امروز بیشتر در کاربرد ادبی و به‌عنوان فعل کمکی در صرف ماضی نقلی و بعید رایج است. در بعضی از گویش‌های فارسی مانند نیشابوری در کاربرد گفتاری برای فعل کمکی هم از پایه roftan (رفتن) به‌عنوان فعل کمکی استفاده می‌شود و شُدَن رایج نیست (نک. حشمتی، ۱۳۹۰: ۱۲۴).



## ۲-۴-ب. قیاس

دلفروز (۲۰۰۳: ۲۶) نشانهٔ بن ماضی ساز بلوچی امروز را واج /t/ می‌داند که خود را به صورت سه گونهٔ /t/، /et/ و /ât/ نشان می‌دهد. در واقع، او این گونه ساخت را قیاسی می‌داند. آرلاتو (۱۳۷۳: ۱۷۹) در تعریف قیاس می‌گوید: «قیاس روندی است که به موجب آن صورتی در یک زبان با صورتی دیگر که با آن به نوعی مرتبط است، همانند می‌گردد. کارکردهای روند قیاس هیچ صورت یا مقولهٔ جدیدی در یک زبان به وجود نمی‌آورد، بلکه تنها سبب گسترش یا تعمیم صورت‌های از پیش موجود می‌گردد». غالباً قیاس زمانی صورت می‌گیرد که بعضی از صورت‌های زبانی به خاطر تغییرات آوایی یا روابط دستوری، چندگانه و به اصطلاح بی‌قاعده می‌شوند. در این صورت، زبان سعی می‌کند به کمک قواعد غالب، اکثریت و تخصصی‌شده، قواعد چندگانه را یکسان‌سازی و به اصطلاح باقاعده کند. در روند بن ماضی‌سازی بلوچی ملاحظه می‌شود که واج /t/ گسترش یافته و از یک صورت به سه صورت درآمده‌است. اکنون به نمونه‌هایی از فرایند قیاس<sup>(۲۱)</sup> در یکی از صورت‌های دوگانهٔ ماضی‌ساز از شمارهٔ ۱۶ تا ۱۹ (صورت et-دار) اشاره می‌شود. در واقع، در مثال‌های زیر، صورت بدون et- بن ماضی اولیه و صورت et-دار بن ماضی ثانویه (قیاس‌شده) محسوب می‌شود.

(tač-et/tatk) بن‌های ماضی، از پایهٔ فعل (tač) به معنی «دویدن، تاختن»

(sâč-et/saht) بن‌های ماضی، از پایهٔ فعل (sâč) به معنی «ساختن، مناسب بودن»

(somb-et/sopt) بن‌های ماضی، از پایهٔ فعل (somb) به معنی «سفتن، سوراخ کردن»

(prenč-et/preht) بن‌های ماضی، از پایهٔ فعل (prenč) به معنی «فشردن»

فعل‌های جعلی هم خود را با این نوع ساخت منطبق کرده‌اند، مانند:

(dozz): دزد، با بن ماضی (dozz-et) «دزدید»

(jang): جنگ، با بن ماضی (jang-et) «جنگید»

(čokk): بوسه، با بن ماضی (čokk-et) «بوسید»

## ۳- نتیجه‌گیری

یافته‌های مقاله نشان می‌دهد:

- بن ماضی فعل، اعم از باقاعده و بی‌قاعده، به‌خاطر کاربرد آن در ساخت یکی از دو نوع مصدر، صفت‌های مفعولی، صفت لیاقت، بعضی اسم‌ها، بعضی ترکیبات، و موارد دیگر در زبان بلوچی اهمیت زیادی دارد.

- نشانه شاخص بن ماضی ساز بلوچی امروز واج /t/ است که خود را به صورت سه گونه /t/، /et/ و /ât/ نشان می‌دهد و آن همان واج /t/ است که در فارسی میانه و فارسی نو خود را با چهار گونه به صورت /t/، /d/، /âd/ و /âd/ می‌نمایاند. مطابق الگوی کار در این مقاله، ساخت بن ماضی در افعال بلوچی دارای ۱۰ صورت (۵ صورت باقاعده و ۵ صورت بی‌قاعده) است که باقاعده‌ترین و پُرسامدترین آنها نوع دوم است و به عبارتی بن ماضی ساز بلوچی است. براین اساس، می‌توان پیش‌بینی کرد چنانچه در آینده هر کدام از فعل‌های بی‌قاعده میل به باقاعده شدن داشته باشند، یا فعل جدیدی در زبان بلوچی ساخته شده، یا به آن وارد شود، براساس اصل قیاس، غالباً خود را با ساخت نوع دوم همگون می‌کند.

- این تنوع صورت‌ها دو دلیل دارد: تحول تاریخی اصوات و قیاس با افعال دیگر. این دو عامل عمده به اختلافات گویشی و دشواری معیارسازی زبانی برای بلوچی معیار منجر می‌شود.

### پی‌نوشت

۱. ساخت بن ماضی باقاعده معادل پایه فعل + (-t, -et, -ât) است و بن ماضی بی‌قاعده با تغییرات متفاوت واجی با گشتارهایی در پایه فعل ایجاد می‌شود.
۲. مانند jat-en با بن ماضی در مقابل jan-ag با بن مضارع در معنی مصدری زدن.
۳. مانند bort-agên صورت صفت مفعولی در معنی برده شده.
۴. مانند wârt-eni بن ماضی از فعل wârt-en/war-ag، به معنی قابل خوردن.
۵. مانند kešt بن ماضی از فعل kešt-en/keš-ag، به معنی کشت، دوره کشت.
۶. مانند košt- بن ماضی از فعل košt-en/koš-ag، در ترکیب košt o košâr به معنی قتل و کشتار.
۷. در بعضی از فعل‌ها، لازم یا متعدی بودن فعل در گرفتن نشانه ماضی ساز تفاوت ایجاد می‌کند. مانند پایه فعل rakk (نجات یافتن) در مقابل rakkên (نجات دادن)، اولی نشانه ماضی ساز -et و دومی -t می‌گیرد، بدین صورت: rakk-et و rakkên-t.
۸. در مطالعات زبانی، گونه‌های آزاد (free variants) به معنی آن است که کاربرد یک عنصر زبانی مانند واج، تکواژ، ساخت نحوی و ... به دو یا چند گونه به صورت هم‌زمان در یک زبان رایج باشد.
۹. در اینجا تفاوت به خاطر لازم یا متعدی بودن فعل است. برای موارد دیگر نک. پی‌نوشت‌های ۸ و ۱۲.
۱۰. در بعضی گویش‌ها به صورت -ât/-hât (در گویش‌های رخشانی) و به صورت -âtk در گویش‌های سربازی و زرباری نیز دیده می‌شود.

۱۱. در گویش بلوچی شرقی بن ماضی این فعل به صورت *koht*- دیده می‌شود (نک. جهانی، ۱۹۸۹: ۱۷۳، یا رسالهٔ دکتری شه‌بخش، ۲۰۰۴).
۱۲. در این مورد تفاوت به خاطر لازم یا متعدی بودن فعل است (برای موارد دیگر نک. پانوش‌های ۸ و ۹).
۱۳. جالب اینکه همین فعل‌ها در فارسی هم از دو پایهٔ مختلف هستند (برای فعل‌های دوپایه‌ای فارسی، نک. طباطبایی، ۱۳۷۶: ۴۶ و برای ریشهٔ این فعل‌ها نک. برجستهٔ دلفروز، ۲۰۰۳: ۲۷).
۱۴. محتوای شعرهای حماسی و تغزلی بازمانده از حدود ۵۰۰ سال پیش و تاریخ شفاهی قبایلی مانند رند و لشار، از زبان آن دوره اطلاعاتی به خواننده می‌دهند (نک. عبدالغفور جهان‌دیده، حماسه سرایی در بلوچستان، و منظومه‌های عاشقانهٔ بلوچی، ۱۳۹۰؛ میراث فقیرشاد، ویل پرینترز، ۲۰۰۰م، پاکستان).
۱۵. لازم است بدانیم که گاه پایه با ریشه یکسان و گاه متفاوت است.
۱۶. برای گردش واژه‌ها در ایرانی باستان نک. ابوالقاسمی، ۱۳۹۳: ۳-۵.
۱۷. نظریهٔ اختصاصی/انحصاری شدن این گونه ساخت‌ها متعلق به برئال است (برای نظریهٔ اختصاصی/انحصاری شدن ساخت‌های دستوری نک. آراتو، ۱۳۷۳: ۱۸۴).
۱۸. اختلاف سراوانی در میان گویش‌های غربی با گویش‌های دیگر برجسته و چشمگیر است (برای صورت‌های بن ماضی در گویش سراوانی که با بلوچی معیار متفاوت است، نک. شه‌بخش: ۲۰۰۴).
۱۹. جهانی (۲۰۰۱) اعتقاد دارد که گویش بمپوری این ساخت را از زبان فارسی قرض کرده‌است.
۲۰. برای بن‌های مضارع و ماضی این فعل در زبان فارسی نک. صالحی، زیر مدخل رَفْتَن.
۲۱. پدیدهٔ قیاس، در واقع نوعی قرض‌گیری درونی (از بلوچی) و یا بیرونی (غیر از بلوچی) است.

## منابع

- ابوالقاسمی، م. ۱۳۹۳. دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت.
- آراتو، آ. ۱۳۷۳. درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمهٔ ی. مدرس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- افراشی، آ. ۱۳۹۳. ساخت زبان فارسی، تهران: سمت.
- جهان‌دیده، ع. ۱۳۹۶. فرهنگ بلوچی-فارسی، تهران: معین.
- جهان‌دیده، ع. ۱۳۹۰ الف. حماسه سرایی در بلوچستان، تهران: معین.

- جهاندیده، ع. ۱۳۹۰. ب. منظومه‌های عاشقانه بلوچی، تهران: معین.
- حشمتی، ا. ۱۳۹۰. بررسی و توصیف زبان شناختی گویش نیشابوری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۹۲. رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران: سمت.
- رضایی باغبیدی، ح. ۱۳۸۸. تاریخ زبان‌های ایرانی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- صالحی (بختیار)، پ. ۱۳۷۱. فرهنگ مصدری- مصدرهای فارسی و مشتقات آن، تهران: هوش و ابتکار. طباطبایی، ع. ۱۳۷۶. فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فقیرشاد، میراث، ویل پرینترز، ۲۰۰۰م، پاکستان.
- کاتسینر، ک. ۱۳۷۶. زبان‌های جهان، ترجمه ر. هیرمندی (خدادادی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کامری، ب. و دیگران. ۱۳۸۴. زبان‌های دنیا، ترجمه ک. صفوی، تهران: سعاد.
- مالرب، م. ۱۳۸۶. زبان‌های مردم جهان، تهران: علمی و فرهنگی.
- محمودزهی، م. ۱۳۷۷. مقایسه زبان بلوچی با زبان‌های ایرانی باستان، رساله دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.
- محمودزهی، م. ۱۳۸۵. «ساخت و صرف فعل ساده بلوچی»، زبان و زبان‌شناسی، ۱(۲): ۱-۱۶.
- Barjasteh Delforooz, B., 2003, "The Structure of Present and Past Stems in Balochi Compared to Old, Middle and New Persian", *The Baloch and Their Neighbors*, edited by Carina Jahani and Agnes Korn, Reichert Verlag Wiesbaden, pp. 19-31
- Elfenbein, J., 1989, "Balôči", in Rüdiger Schmit (eds.), *Compendium Linguarium Iranicarum*, Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag, pp. 350-362
- Jahani, C., 1989, *Standardization and Orthography in the Balochi Language*, Acta Universitatis Upsaliensis, Studia Iranica Upsaliensia, 1, Uppsala
- Jahani, C., 2001, "Balochi", in Jane Garry & Carl Rubino (eds.), *Facts about the World's Languages: An Encyclopedia of the World's Major Languages, Past and Present*, New York and Dublin: H.W. Wilson Company
- Korn, A., 2005, *Towards a Historical Grammar of Balochi*, Wiesbaden
- Shahbakhsh, A., 2004, *The Balochi Verb: An Etymological Study*, University of London

- Arlotto, A. 1994. *Introduction to Historical Linguistics*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [in Persian]
- Dabir Moghaddam, M. 2013. *Typology of Iranian Languages*. Tehran: Samt. [in Persian]
- Elfenbein, J. 1989. Balôči, in Rüdiger Schmit (eds.), *Compendium Linguarium Iranicarum*, Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag. 350-362.
- Jahandideh, A. 2017. *Balochi-Persian Dictionary*, Tehran: Mo'in. [in Persian]
- Korn, A. 2005. *Towards a Historical Grammar of Balochi*. Wiesbaden
- Malherbe, M. 2007. *Languages of People in the World*. Trans. Efat Molanazar. Tehran: Entesharat-e elmi-farhangi. [in Persian]
- Shahbakhsh, A. 2004. *The Balochi Verb: An Etymological Study*, University of London.
- Rezai BaghBidi, H. 2009. *History of Iranian Languages*. Tehran. Center for the Great Islamic Encyclopedia. [in Persian]
- Tabatabai, A. 1997. *Simple Verbs and Word Formation in Persian*. Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi. [in Persian]

The past stem of the verb in Balochi is formed based on the verbs root. The root in ancient Iranian languages is changed in ablaut forms, bearing three different gradation of the vowel (zero, short and long) in the root. This system has remained in Balochi. In addition, the past stem is formed with the phoneme /t/ which is also presented as /et/ and /ât/. This is the phoneme /t/ in Middle Persian and New Persian which has four forms such as /t/, /d/, /îd/, /âd/. The findings of the present study show that there are ten forms for forming past stem in Balochi. Five of these forms are regular while five forms are irregular. The reason for the differences between these forms are: 1. The past stem is the same as the historical past stems, 2. The phonological context of the past stem may cause the differences, 3. The differences between the dialects of Balochi, 4. The past stem is formed by analogy with other stems.

### 5. Conclusions and Suggestions

The results of the present study show that since the past stem, whether regular or irregular, is used for forming infinitives, past participles, nouns and compounds in Balochi, it is an important part of this language. The main mark for past stem in Balochi is the morpheme /t/ which is represented by three different allomorphs namely /t/, /et/ and /ât/ and seems to be similar to the Middle Persian and New Persian /t/, /d/, /îd/, /âd/. Following the methodology outline in this paper, there are ten different forms for past stem construction in Balochi (five regular forms while five irregular forms). The most regular and frequent is the second form which is the regular past stem form in Balochi. Therefore, we can predict that if any of the irregular verbs have a tendency to become regular, or new verbs are coined in Balochi, they will adapt themselves to the second type of stem formation according to the principle of analogy. There are two main reasons for the differences between past stem formations in Balochi, one are the historical changes of the sounds and second is the analogy with other verbs. The outcome of such factors is the difference in the dialects of Balochi which then makes the standardization of this language more difficult.

### Select Bibliography

- Abolghasemi. M. 2014. *Historical Grammar of Persian*. Tehran: Samt. [in Persian]
- Afrashi. A. 2014. *The Structure of the Persian Language*. Tehran: Samt. [in Persian]

Western Balochi dialect in Iran's geographical area. Speakers of this language are now mainly living in parts of southwest of Pakistan, southeast of Iran in Sistan and Balochistan province and are scattered in several other provinces in Iran, in the southern part of Afghanistan and some countries around Persian Gulf. Smaller groups of Balochi speakers live as dispersed tribes or families in Marv in Turkmenistan and in some African and European countries. This article declines in a descriptive manner and diachronic-synchronic view on the morphological structures of past stems in Balochi language. Since the Eastern dialect shows significant differences in this respect from the western dialects, it has been refrained from addressing the Eastern dialects to make the discussion more specific.

## 2. Theoretical Framework

The present stem in Balochi is the same as the verb root. In other words, the root without any derivation is the present stem. This can be illustrated as follows:

root + zero derivation > present stem

For the past stem in Balochi, the suffix for past stem is added to the root of the verb. In this case, it is possible for the root to remain unchanged (for regular verbs) or some phonemic changes may occur (for irregular verbs).

The process for making past stem of regular and irregular verbs in Balochi is as follows:

1. regular verbs: root + (-ât, -et, -t) > past stem
2. irregular verbs: different morphological changes with some transformation in the root > past stem

## 3. Methodology

There are ten different forms for past stem construction in Balochi and here, for each one, up to five examples are given according to the frequency of usage. After that, phonetic changes are studied both synchronically and diachronically. The number of verbs studied in this paper is a total of 210. These verbs are classified according to the endings they have for forming past stem. The past and present stems for all these verbs are checked with *Balochi- Persian Dictionary*.

## 4. Result & Discussion

## A Historical Analysis of Past Stems in Balochi (Western Dialects)

Shima Jaafari Dehaghi<sup>1\*</sup>  
Saeed Damani<sup>2</sup>

Received: 2019/06/24

Accepted: 2019/12/16

### Abstract

The past stem with its varied forms in different dialects of Balochi, like other Iranian languages which are inflected languages, has special value in morphology, grammar, and standardization etc. In this article the authors describe the morphological structures of past stems in Balochi using a diachronic-synchronic method. The basic sources for gathering data are the collection of 201 simple verbs of Bampuri dialect which is a western dialect of Balochi. The verbs are arranged according to the morphemes used for representing past stems. The findings show that past stem in the Bampuri dialect of Balochi, with its varied uses, is represented in ten distinguished forms. Among them, five are regular and five others irregular. In addition, the structural differences are due to the four following factors: 1- historical remnants from Iranian languages, 2- morphological contexts, 3-dialectical differences, 4- analogy with other verbs.

**Keywords:** Balochi, Western Balochi Dialects, Bampuri dialect, Past stems.

### 1. Introduction

Balochi is one of the Northwestern Iranian languages and a descendant of Indo-Iranian and Indo-European language family. It also has some features of the Eastern Iranian languages. Scholars generally consider two major dialects for Balochi, namely Eastern and Western dialects. Today, Western Balochi covers most of the Balochi language and by the name of Balochi, mostly Sarhadi and Makkorani dialects are intended. It is noteworthy that the Balochi mentioned in this article, is more related to

---

1 - PhD in Ancient Iranian Languages, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Velayat University, Iranshahr, Sistan and Baluchistan, Iran

\* Email: [aminsorahi@hotmail.com](mailto:aminsorahi@hotmail.com)

2. PhD in Persian Language and Literature, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Velayat University, Iranshahr, Sistan and Baluchistan, Iran



perfectionism, mental organization, purposefulness, and variability, the forethoughtful personality is seen. In “Flowers are all sunflowers”, because of the choice of general words and creativity, imagination, pain, critical views, mystical and artistic tendencies, he has an open mind and his character in “The Grammar of Love”, is introverted and consistent due to regret, sorrow and frustrations and characteristics of trustworthiness, lovemaking, helpfulness, patience, family-loving, and moral virtues, and the most prominent dimension of Qeysar's personality among all these dimensions is his compatible personality.

### Select Bibliography

- Albertazzi, L. 2006. “Which Semantics?”, in Albertazzi, Liliana(ed.), *Meaning and cognition*. Amsterdam Philadelphia: John Benjamin, Publishing company.
- Aminpour, Q. 2010. *Full Collection of Poems*. Tehran: Morvarid. [in Persian]
- Aminpour, Q. 2014. *Full Collection of Poems*. Tehran: Morvarid. [in Persian]
- Evans, V. & M. Green. 2006. *An introduction to cognitive linguistics*. Edinburgh University Press.
- Fotouhi, M. 2013. *Stylistics of theories, approaches and methods*. Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Lakoff J. and Johnson, M. 2016. *The metaphors we live by*. Translation by: Agha Ebrahimi, H. Tehran: Elm. [in Persian]
- Natel, D. 2014. *Recognizing Personality Types*. Translation by: Shekholeslam, A. Tehran: Atayi. [in Persian]
- Safavi, K. 2007. *Introduction to Semantics*. Tehran: Pezhvak Keyhan.
- Yarmohammadi, L. 2004. *Common and Critical Discourse*. Tehran: Hermes. [in Persian]
- Shamlou, A. 2009. *Schools and Theories in Personality Psychology*. Tehran: Roshd. [in Persian]

realities of social life and has three categories: 1) emotional 2) religious 3) social. "Flowers are all sunflowers" is also in the same three categories. The difference is that in the field of religious words, the poet emphasizes the behavioral and empirical dimension instead of the belief dimension, and in the field of social words, he chooses two distinct types of words: 1) citizenship rights and machine life, and 2) Mysticism tendencies. The markedness of words in "The Grammar of Love" is similar to the last two sets, but the predominant aspect is emotional markedness.

**(2) Objective and subjective words:** The use of objective words makes Qeysar's poems emotional and visual, and reflects his subjective words, philosophical and ontological thoughts.

**(3) General and specific words:** Most of the words in Qeysar's poems are general and indicate generality and originality and are related to his ideology. Specific nouns are less used and the poet uses them to testify his claims and in line with the discourse of the text.

**(4) Explicit and implicit words/meanings:** Explicit meanings, lexical meanings and implicit meanings depend on special situations and are based on emotional and social aspects, and Qeysar uses the implicit meanings from most of the words.

#### **4-2 .Conceptual-Cognitive Action of Words**

**(1) Archetype:** Qeysar conceptualizes the phenomena naturally and based on experience, and categorizes them through a set of intrinsic features. His view of about two-thirds of the words is role-playing, perceptual, and emotion-based. Qeysar's dynamic view point is mostly seen in ideological terms, and his purposeful view is immaterial and based on compassion.

**(2) Encyclopedic words:** From an epistemological point of view, in Qeysar's word choice, life follows a vague, unsuccessful, polluted, forced and doubtful path, and although time and life do not act according to his ideals, he shows compatibility and patience to give meaning to life and time with love and poetry.

#### **5. Conclusion**

Qeysar's personality is extroverted in "The Morning Breath" due to the predominance of ideological words and traits such being a good mixer, passion, indefatigability, and excitement; But in "The Sudden Mirrors", according to social and human ideals and the characteristics of

		efficient
Compatible	Militant, distrustful, anti-social, self-centered, incapable of lovemaking	Reliable, empathetic, disgusted with assault, using kind and relaxing words, helpful, balanced, patient, generous, family-friendly, fascinated by moral virtues
Open-minded	Realistic, practical, conventional	Creative, strong imagination, mysterious, disgusted with traditions, opposed to institutions of power, believe in supernatural, interested in artistic pursuits

**2-3. Cognitive Ability of Words:** The basic principles of cognitive semantics of words are:

**2-3-1. Semantic-linguistic characteristics:** The most important characteristics of each word in terms of implication and semantic characteristics are: 1) Words markedness, 2) Objective and subjective words, 3) General and specific words, 4) Explicit and implicit words/meanings.

**2-3-2. Conceptual-cognitive actions:** The semantic system based on cognitive approaches are: 1) Archetype theory: which is based on categorization and acts as a mental dictionary and our ontological support and pays attention to perceptual, motor, role-playing and purposeful aspects of phenomena, 2) Encyclopedia of meaning which is the cognitive reserve of a person. That is, one understands a phenomenon based on experience and in a completely conceptual way.

### 3. Methodology

The method of this research is descriptive-analytical and the units of the analysis are the words in the poems of Qeysar Aminpour and the data analysis is based on the table of big five personality traits of Daniel Nattel in order to analyze the poetic character of Aminpour.

### 4. Research Results and Discussion

#### 4-1. Semantic-linguistic Characteristics of Words

**(1) Words' Markedness:** Marked words in "The Morning Breath" are divided into three categories based on the implicit meanings and ideological system of the poet: 1) war 2) religion 3) nature, and most of them are idealistic. Markedness in "The Sudden Mirrors" is based on the

the background knowledge network in mind and language, prefers semantic flexibility to one-dimensional meaning and knows the word as a unit of thought. In this regard, psychologists believe that the frequency and word choice of each poet reflects the dimensions of his personality. Attention in this field is necessary in literature research, and the works of Qeysar Aminpour can be studied from this perspective. The scope of this research is the word in Aminpour's poems with the aim of recognizing his thought and personality, and the research question is: What kind of personality is determined by analysis on word choice of Qeysar Aminpour's poems?

**2. Theoretical Framework**

**2-1. The Relationship between Language and Personality**

With the development of cognitive sciences, sensory experiences nature has been changed to the conceptual and mental process, and a connection was made between the structure of language and the mind, and it was said that personality is the specific patterns of thinking and behavior that determine one's way of interacting with the world. Language, as a symbol of thought, is an emerging linguistic personality.

**2-2. Types of Personality**

Personality makes sense based on the role the individual plays in society. Galton's model of personality is appropriate for the study of personality in the literature fields, and Daniel Natel presents a table of big five dimensions of personality based on language in the evolution of Galton's theory.

Table 1- Big Five Personality Dimensions of Daniel Natel.

Personality Trait	Low Score	High Score
Extroverted	Isolated, silent, seeking peace	Sociable, good mixer, passionate, easy-going, active, outdoorsman, outgoing, emotional
Neurosis	Constant in excitement and emotions, thoughtful, empathetic, happy	Prone to stress, terrified, full of guilt, sad, obsessive, shy, multiple and short-lived marriages
Forethoughtful	Spontaneous, inattentive, careless	Organized, self-governing, subject to rules, perfectionist, with the power to organize, disturbed by changes, purposeful, adherent,

## **Word Choice: An Approach to the Personality Analysis of Qeysar Aminpour**

Seyyede Fatemeh Nikgozar<sup>1</sup>  
Aliakbar Bagheri Khalili<sup>2\*</sup>

**Received: 2018/06/15**

**Accepted: 2020/09/01**

### **Abstract**

The choice of words and the representation of their structure and function are of great significance in linguistics. Based on the two principles of selection and collocation, each word finds unique linguistic-semantic features and conceptual-cognitive actions; and readers can understand both the text and the writer via their knowledge of the words. This study analyzes linguistic-semantic features and conceptual-cognitive actions of the words employed in Qeysar Aminpour's poetry and views them as a personal representation of the poet based on Daniel Nettle's table of five personality patterns. The results of the study show that Qeysar's personality is multifaceted. In his *Breathing the Morning*, he is an extrovert due to such features as passion, excitement, and sociability. In *Sudden Mirrors*, he becomes prudent because of his perfectionism, mental organization, goal-orientedness, and social interactions. In *Flowers Are All Sunflowers*, he turns into an open-minded figure following his imagination, creativity, belief in the supernatural, and mystical and artistic tendencies. And in *The Grammar of Love*, traits like aversion to social pains, kindness and lovingness, and attraction to morality makes him introvert and compliant.

**Keywords:** Word, Semantic-linguistic characteristics, Conceptual-cognitive actions, Personality, Qeysar Aminpour.

### **1. Introduction**

With the advent of cognitive science into linguistics, the importance of text has given way to an approach that seeks the meaning of a phrase in

---

1. PhD student in Persian language and literature, Mazandaran University

2. Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mazandaran. Author.

\* Email: aabagheri@umz.ac.ir

- Rezayati Kishekhaleh, M. 1991. *Description of Talshi dialect*. Master Thesis in Persian Language and Literature, supervised by Taghi Vahid Kamyar, Shahid Chamran University of Ahvaz [unpublished]. [in Persian].
- Rezayati Kishekhaleh, M. 2007. *Taleshi language describing the central dialect*. Rasht: Farhang-e Ilia. [in Persian]
- Zafranlo Kambozia, A. K. 2005. *Terminology of foundation rule based phonology*. SAMT publications. [in Persian]

the speakers, the more they used the original native words, and in contrast among the younger speakers, mostly students, there was a greater tendency to use Persian words.

### 5. Conclusions & Suggestions

What was examined in this article was the phonetic variations in the research data in the Taleshi language. The results of aggregate analysis as well as diagrams and maps that are drawn based on linguistic distance and also from the study of research data show that in the areas studied in the field of research, there are phonetic similarities and differences and phonetic and lexical variations.

The data of this study do not show any special rules and processes that are specific to Taleshi language, and all the processes are visible in most of the dialects. The age of the interviewed speakers was effective in using their local language and dialect, so that the more the age of the speakers, the more the use of original local words. Among the young speakers, mainly students, there is a greater tendency to use Persian words.

### Select Bibliography

- Bazen, M. 1978. *Talesh Ethnic Regions in Northern Iran*. Translated by Mozaffaramin Farshchian. Astan Quds Razavi Publishing House. [in Persian]
- Crystal, D. 2008. *A Dictionary of linguistics and Phonetics*. Blackwell Publishing, 6<sup>th</sup> Edition.
- Hajatpour, H. 2004. *Talshi language, Khoshabar dialect*. Rasht: Gilkan Publishing. [in Persian]
- Haghshenas, A. M. 2004. *Phonetics*. Tehran: Agah Publishing Institute. [in Persian].
- Khalili, N. 2016. *Contact-Induced Cross-Dialectal Phonetic Variability in an Endangered Iranian Language: The Case of Taleshi*. Doctoral Dissertation, University of Colorado, Published by ProQuest LLC, Ann Arbor, MI.
- Meshkatodini, M. 1998. *Sound Pattern of Language*. Mashhad: Ferdowsi. [in Persian]
- Molai Pashaye, S. 2014. *Computational dialectology of the northern slopes of Central Alborz based on the Levenstein algorithm: compilation of a linguistic atlas*, PhD Thesis in general linguistics. Tehran: Payame Noor University. [in Persian]

geographical phenomena, body parts, animals, family relationships, colors, verbs, food, adjectives, pronouns, and question words.

The interviewees were in three age groups: 10 to 30, 31 to 50, and 51 to 70 years old, and the average literacy of the interviewees was diploma and they were all fluent in their native language and also Persian. The chief occupations of the people are student, farmer, businessman, self-employed and some are also employee.

Using RuG / L04 dialect software, various statistical and analytical possibilities can be obtained based on aggregate data analysis. In fact, this software provides researchers with a variety of statistical and analytical capabilities, including charts, maps and metrics. One of the most important diagrams and metrics of this software is multidimensional scaling and cluster diagrams.

#### **4. Results & Discussion**

The results showed that the speakers of Taleshi in using these categories have phonetic similarities in some cases and phonetic diversity in some other areas.

Reviewing the research data revealed that there is alternation in the pronunciation of some words. Alternation is a phenomenon whereby a morpheme has more than one form. Alternations in the research data were observed at both the consonant and vowel levels.

The data of this study also represent phonetic processes including deletion, addition, vowel harmony and epenthesis. In addition, the dialect of the settlements located in the foothills due to their geographical location, includes less phonetic variations and in contrast, the dialect of the settlements located in the plains, has more phonetic variations. These points indicate the effect of adjacent languages on the phonetic changes of the Taleshi language. Since the territory under study is located between Turkish and Gilaki languages, the influence of these two languages on some phonetic differences in neighboring areas is quite evident.

Considering all the phonetic variations, the data of this study do not show any special rules and processes that are specific to only one of the dialects of the Taleshi language, and all the processes are visible in most of the dialects.

Another point of this research is the effect of the age of the interviewed speakers on the use of their local language and dialect, that is, the older



dialects by conducting dialectological research and registering linguistic species and variations. Dialectometry is a new trend derived from classical dialectology in which the differences and distinctions between different dialects in a region are statistically calculated, and represented using dialect maps and atlases.

## **2. Theoretical Framework**

Dialectometric methods are in fact a subset of the quantitative approach, and in many cases these two terms are synonymous. Computer methods in dialectometry are called mass or aggregate analysis. It is called aggregate method because it calculates the differences between two or more variables instead of distributing individual linguistic features, and then the result of these differences is added to the total data.

The first study of dialect, which can be called dialectal geography, was carried out in 1876 by Georg Wanker in Germany. In Iran, the largest research program that has started recording and collecting linguistic and dialect data since the early fifties is a national plan called the "Linguistic Atlas of Iran". This plan was a joint action of the "Iranian Academy of Languages" and the "Geographical Organization" during which the collection of linguistic materials from the settlements of the country began. Studies about Talshi have been done by some Iranian and non-Iranian scholars. Rezayati, Naghzguy-Kohan, Sabzalipour, Sheikh Sang-e Tajan, as well as Khalili, Miller, Rees, Bazen, and Oransky, have conducted researches on the Taleshi language.

In our country, the latest work in dialectology and dialectometry is the work of Mr. Mollai Pashaye (2014) on the computational dialectology of the northern slopes of the central Alborz

which is based on the Levenstein algorithm. He studied 62 language forms from 531 speakers and from 425 sites. Sanaei (2016) has compiled a dialect atlas and dialect diversity of the northern regions of Ilam province using computer methods.

## **3. Methodology**

The method used in this research was the interview method and at least one and at most three native male speakers were interviewed to collect data from each village, and a total of 153 people were interviewed. In this research, the lexical list of Leipzig and Swadesh, which is a valid lexical list in linguistic studies, has been used. In this questionnaire, 10 categories or semantic domains were used, which includes; nature or

## Computational Dialectometry of Phonetic Variations of Taleshi in Guilan Province

Behrooz Ghesmatpour<sup>1\*</sup>  
Ali Rezaghali Famian<sup>2</sup>  
Sayfollah Mollaye Pashaye<sup>3</sup>

Received: 2019/11/15

Accepted: 2020/07/26

### Abstract

Dialectometry is a quantitative approach to measure the differences among varying dialects using statistical measurement on a large number of linguistic features in a dialectal area. A dialect atlas, as such, displays variations of language across a geographical area. The present study employs an aggregate data analysis method as well as RuG/L04 dialectometry and cartography software to provide a perspective of phonological and lexical variation in Guilan province, Iran. The statistical population of the study includes residents of five Taleshi-speaking towns in Guilan province, i.e. Talesh, Rezvanshahr, Masal, Fuman and Shaft. Out of each town, 10 villages with more than 100 Taleshi-speaking households were selected. The selected participants were male and they were also classified in three age groups including the teen, the middle-aged and the elderly. The data were collected using Leipzig and Swadesh language questionnaires which include 65 words. The results indicated that there are similarities and differences of sound varieties in three parts of Taleshi i.e. northern, central and southern, which include varieties in alternation, consonants and vowels.

**Keywords:** Computational dialectometry, Linguistic varieties, Aggregate analysis, Taleshi language, Guilan province

### 1. Introduction

Today, the rapid growth of mass media and new technologies have greatly affected local languages and dialects, putting them at risk of extinction. Therefore, it is possible to help preserve local languages and

---

1 PhD Student of Linguistics, Department of Linguistics and Foreign Languages, Payame Noor University

\* Email: b\_ghesmatpoor@yahoo.com

2. Associate Professor, Department of Linguistics and Foreign Languages, Payame Noor University

3. Assistant Professor, Department of Linguistics and Foreign Languages, Payame Noor University

## 5. Conclusions and Suggestions

Since these four dialectical verses have been hard to read and comprehend for most copywriters, they altered them in such a way which led to some overwhelmingly obscure and nonsense texts as they are now even difficult to read and understand for the people who still speak these dialects. Therefore, it seemed necessary to critically correct and translate the words and verses of these four dialectical ghazals. Explaining the verses, Adib Tousi's article, in which dialectical verses were corrected, translated and transliterated, was also criticized and some of its deficiencies were declared. In this study, we tried to eliminate these deficiencies with the help of ancient manuscripts.

## Select Bibliography

- Adib Tousi, M. 1963. Three Isfahani ghazals from Awhadi Maraghei. *Philosophic Research*, Faculty of Literature and Humanities of Tabriz University, 67, 387-400. [in Persian]
- Awhadi Maragheie, A. 1961. *Divan*. correction of Saeed Nafisi. Tehran: Amirkabir. [in Persian]
- Awhadi Maragheie, A. 1458. *Divan* (Manuscript). Mashhad: farrokh (Faculty of literary, Ferdowsi University). [in Persian]
- Awhadi Maragheie, A. 1491. *Divan* (Manuscript). Tehran: Golestan palace library.
- Awhadi Maragheie, A. (no date). *Divan* (Manuscript from early-eleventh Hijri century). Tehran: Library of Iran Parliament. [in Persian]
- Awhadi Maragheie, A. (no date). *Divan* (Manuscript from late-eleventh Hijri century). Tabriz: National library. [in Persian]
- Awhadi Maragheie, A. (no date). *Divan* (Manuscript from thirteenth Hijri century). Tehran: National Malek library. [in Persian]
- Borjian, H. 2015. *Iranian dialects treasure of Isfahan province*. Volume 2, Tehran: Academy of Persian Language and Literature. [in Persian]
- Hasandoust, M. 2010. *The comparative-subjective dictionary of new Iranian languages and dialects*. Tehran: Academi od Pesian Language and Literature. [in Persian]
- Kalbasi, I. 1994. *dialect of Isfahan jews*. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. [in Persian]

translated and transliterated three out of four Awhadi's dialectical ghazals, was mainly based on the manuscript dated 830 Hijri which is unavailable today. Therefore, in the correction of these three ghazals, Adib Tousi's article has been substituted the ancient manuscript dated 830 A.H As it's demonstrated in the article, despite the manuscript antiquity, it had many errors in recording these ghazals.

#### 4. Results and Discussion

Over the years, the many deficiencies and modification that have been made to these four dialectic ghazals, led numerous verses to become very complicated to understand even for the people who still speak these dialects. Therefore, it was necessary to correct and translate them to Persian so everyone could appreciate them. As an example, here is a verse of the Awhadi's dialectical ghazals, which was corrected, transliterated, translated, and its words were briefly explained:

bar taš dele vīst šāru ahnon  
feryād keru ke del ke dāru

bar	taš	del=e	vīst	šār <sup>1</sup> -u	ahnon <sup>2</sup>
on	fire	heart=of	twenty <sup>3</sup> city-PRS.is-3SG		now

‘Now the hearts of the people of twenty cities (or every one in the city) are on fire for her love’

Feryād	ker-u	ke	del	ke	dār-u
shout	PRS.do-3SG	that	heart	who	PRS.has-3SG

‘still shouts that who has a heart? (i.e., is there anybody left whom I would not set his heart on fire?)’

---

1. Adib Tousi considered “sā” instead of “šār” and mentioned it as abbreviation for “time” and also translated it to “now”, “other”, and “then”; however, “sā” in these dialects has other meaning including, “shadow”, “hundred”, and “housing” which are not suitable for this verse.

2. Torfani Middle Persian: “ahanūn”; compare with, Keshe: “hātūn”; Abyaneh: “hatan”; Mahalat: “hētōn”; Naragh: “haton”; Balouchi: “hannūn”. In Adib Tousi’s article, “inen” was substituted “ahnon” and translated to “it is” that seems incorrect because in this dialect “inu” means “it is”.

3. also vīst could mean “every one”, because in Isfahan Jewish dialect “gešt” that is similar to «vīst» means “every one” (The conversion of "v" to "g", "s" to "š", and "ī" to "e" have a history in the evolution of language).

not appear in better conditions. In 1963, Adib Toosi corrected, translated into Persian and transliterated three of these four ghazals in an article; however, his work was not flawless and in several parts of the article some defects could be characterized. Therefore, recorrecting and retranslating these three ghazals in addition to one he had not studied, seems necessary. In this study, these four ghazals, regarding their Isfahani dialect vocabulary, were critically corrected, described, explained, and transliterated wherever was essential. Besides, some defects of Adib Toosi's article were mentioned.

## **2. Theoretical Framework**

This research critically corrects, analyzes, and reports every verse of Awhadi's dialectical ghazals. In the past, the people of Isfahan used to speak in one of the ancient central Iranian dialects. However, nothing has left from these ancient dialects except for a few words. Fortunately, the Isfahan Jews and some of the towns and villages around this city still speak in the same dialect, otherwise, reading and understanding the meaning of some of Awhadi Isfahani's verses would be much more difficult or perhaps impossible.

## **3. Methodology**

In this study, using several manuscripts which among them the oldest and the most authentic one was used as the main manuscript, four Isfahani ghazals have been critically corrected and translated into Persian, and their dialectical terms have been investigated and transcribed, as well as their etymology which was discovered wherever it was required. The manuscripts and texts that were used in the correction of the Awhadi's dialectical ghazals include: 1- The manuscript dated 837 A.H from Farrokh library, with four Awhadi's dialectical ghazals, and being the main manuscript for this correction. 2- The manuscript dated 870 A.H from the imperial library with four Awhadi's dialectical ghazals. 3- The manuscript dated early 11<sup>th</sup> century A.H from the Parlement library containing all of four Awhadi's dialectical ghazals. 4- The manuscript dated late 11<sup>th</sup> century A.H from the Tabriz National library containing only one ghazal out of the four. 5- The manuscript dated 13<sup>th</sup> century A.H from the Malek National Library, which contains three out of the four ghazals. 6- The published Awhadi's divan corrected by Saeid Nafisi with all the four ghazals. 7- Adib Toosi's article which corrected,

## **Critical Correction and Translation of Four Ghazals of Awhadi Maraghai into Isfahan Dialect of 7<sup>th</sup> and 8<sup>th</sup>- Century A.H**

Ali Khani Habibabadi <sup>1</sup>  
Seyyed Mehdi Nourian<sup>2\*</sup>  
Mahmoud Barati Khansari<sup>3</sup>

**Received: 2019/04/27**

**Accepted: 2019/07/22**

### **Abstract**

In the divan of Awhadi Maraghai, four ghazals are found in the ancient dialect of Isfahan people. The manuscripts are documented bearing some defects and modifications, such as some words which are not identical in the two different manuscripts; furthermore, the printed texts do not appear in better conditions. In 1963, Adib Toosi corrected, translated into Persian and transliterated three of these four ghazals in an article; however, his work was not flawless and in several parts of the article some defects could be characterized. Therefore, re-correcting and re-translating these three ghazals in addition to one he had not studied seems necessary. In this study, after the introduction, literature review and introducing the available manuscripts, all of the Awhadi's dialectical ghazals were critically corrected, described, explained, and transliterated wherever it was necessary. Besides, describing and explaining the verses some defects of Adib Toosi's article were mentioned.

**Keywords:** Awhadi Maraghai, Ancient Isfahan dialect, Dialectal ghazals, Adib Toosi.

### **1. Introduction**

In the divan of Awhadi Maraghai, four ghazals are found in the ancient dialect of Isfahan people. The manuscripts are documented bearing some defects and modifications, such as some words which are not even the same in the two different manuscripts; furthermore, the printed texts do

---

1. Ph.D. Student in Persian Language and Literature, Isfahan University.

2,3. Professor, Persian literature department, Literature and Human Sciences faculty, University of Isfahan , Isfahan, Iran

\* Email: mehnourian@gmail.com

most common case. However, other types of word, such as adjectives and numbers, also entered the target language. In the Gilaki dialect, new compound words were created using the Russian loanwords. In these cases, the foreign word was combined with Persian or Gilaki words to create a new word. Some nouns used only in plural forms in Russian, lose their plural endings in the Gilaki dialect and are used in singular forms although in Russian they are never used in singular forms.

### **Select Bibliography**

- Anvari, H. 2003. *Sokhan Comprehensive Dictionary*, Tehran: Sokhan Publications. [in Persian]
- Fasmer, M. 1986-1987. *The etymological dictionary of the Russian language*, in 4 volumes. 2nd edition. Stereotypical, - M.: Progress. [in Russian]
- Marashi, A. 1984. *Gilaki Dictionaries Glossary Including Gilaki Dictionaries and Proverbs*, Rasht: Tarati Publications. [in Persian]
- Nozad, F. 2002. *Gile Gap*, Rasht: University of Gilan. [in Persian]
- Sadeghi, A. 2005. "Russian Words in Persian". *Journal of Linguistics*, 20 (2), 3-46. [in Persian]

In this article, we will discuss in detail the semantic, phonetic, and grammatical changes and will describe the etymological characteristics of these types of loanwords. Moreover, we will discuss the general characteristics of the borrowing process, using a descriptive - analytical method.

#### **4. Results & Discussion**

This article refers to 49 Russian loan words, not only in the Gilaki dialect, but also in the standard Persian language and other dialects, such as Mazandarani. Investigating this group of loanwords is not the subject of this article, although there are some interesting points in the context of Gilaki dialect. So let's briefly mention these points. In most of the common Russian loanwords in Persian and Gilaki, the difference is in the semantic field. Russian loanwords in Persian have often undergone little semantic changes, but in Gilaki the meaning has changed or even the word is used in a virtual sense.

The main part of the article focuses on 26 Russian loanwords that do not exist in Persian. The words are first cited in Gilaki, then they are transcribed and their meanings are expressed in Gilaki. Subsequently, the equivalent of the words, their pronunciations and meanings are recorded in the source language. In the following, we will analyze the process of localization and absorption of the Russian word in Gilaki dialect, and their phonetic, semantic, grammatical, and stylistic changes will be discussed. Finally, based on Vasmer's dictionary, the authenticity of the word in Russian in addition to the etymology will be discussed. At the end of this section, we will mention 10 words that are not derived from the Russian language but carry Russian (Moscow) relative adjective function.

#### **5. Conclusions & Suggestions**

By studying Russian loanwords in Gilaki dialect, we can get the following results: Russian loanwords in Gilaki dialect are mostly related to different aspects of Gilak people's livelihood, especially fishing and fishery industries. That is somehow tied to the daily life of the Gilaks. In most cases, there is no significant semantic change. In some cases, the semantic scope of the loanwords has been limited in the target language or has been applied in a virtual sense. This reflects the Gilaki speakers' worldview. Vocabulary borrowing is more common than the other types of borrowing (phonetic and grammatical), and borrowing names is the



the Iranian province of Gilan and Russia. As a result of geographical proximity and long history of cultural, political, commercial and military relations, many loanwords have entered the Gilaki dialect from Russian. Some of these loanwords could not be seen in the Persian standard language or other local dialects.

In this paper, using Gilaki glossaries, we will list the Russian loanwords and will categorize them into: 1) loanwords which are not exclusive to the Gilaki dialect and could be seen in Persian language or other dialects. 2) loanwords that exclusively exist in the Gilaki dialect. Writing down the Russian equivalent for each loanword, we will also transcribe it. Furthermore, the semantic, phonetic and syntactic changes after transmission to the target language will be analyzed.

## **2. Theoretical framework**

Borrowing means exchanging elements between two languages and can be of phonetic, lexical or syntactic features of which lexical borrowing is the most common. The reason is that words typically change and evolve more rapidly. Loanwords can be classified into four categories: 1) localized loanwords; 2) international loanwords; 3) loanwords with external characteristic; 4) strange loanwords (barbarism). Grafting is a type of borrowing in which, the foreign word does not enter the target language, but the constituent elements (root, prefix, suffix, terminal) are translated into the target language. This could be called hidden borrowing.

Borrowing can have many different extrinsic or intrinsic reasons. The close cultural, political, commercial-economic, and industrial relations are the major extrinsic reasons for borrowing. The most common type of this kind of borrowing is the entrance of a word to a language along with a new concept or phenomenon. Linguistic taboos, social aspects, and savings in the use of linguistic tools are among the linguistic reasons for borrowing.

## **3. Methodology**

In this research, based on Gilaki dialect dictionaries and also field studies, we collected Russian loanwords in Gilaki dialect and classified them into two categories. Some of the words were not specific to Gilaki dialect and were used in standard Persian or other dialects. However, others have entered the Gilaki dialect directly. An indication of direct borrowing is the lack of using these words in Persian and other dialects.

## Russian Loanwords in Gilaki Dialect

Seyede Mohanna Seyyed Aghaie Rezaie<sup>1\*</sup>

Received: 2019/04/12

Accepted: 2019/07/30

### Abstract

As a global phenomenon, loanwords are found in all languages. They could empower the target language, if being applied targetedly. Throughout the history, there have been vast linguistic relations between the Iranian province of Gilan and Russia. As a result of geographical proximity and long history of cultural, political, commercial, and military relations, many loanwords have entered the Gilaki dialect from Russian. Some of these loanwords could not be seen in the standard Persian language or other local dialects. In This paper, using Gilaki glossaries we will list Russian loanwords and will categorize them into: 1- loanwords which are not exclusive to the Gilaki dialect and could be seen in Persian language or other dialects. 2- loanwords that exclusively exist in the Gilaki dialect. Writing down the Russian equivalent for each loanword, we will also transcribe each one. Furthermore, the semantic, phonetic, and syntactic changes after transmission to the target language will be analyzed. The goal of this research is to introduce and explain the general process of word Borrowing in Gilaki. Studying the loanwords, we come to this conclusion that Borrowing mostly happens in lexical terms. The lion's share of the loanwords is used in the everyday life of Gilak people and they rarely experience intensive semantic changes.

**Keywords:** Gilaki dialect, Russian language, Loaning, loanword, Etymology.

### 1. Introduction

As a global phenomenon, loanwords are found in all languages. They could empower the target language, if being applied targetedly. Throughout the history, there have been vast linguistic relations between

---

<sup>1</sup> Assistant professor, Department of Russian language, Faculty of Humanities and Social Sciences, University of Mazandaran, Babolsar

\* Email: m.rezaie@umz.ac.ir

“relative non-past time”. In other words, compared to the reference time, it refers to the future or present (non-past).

**Select Bibliography**

- Akhlaghi, F. 2010. “A Typological Study of Complementation in Persian”, *Grammar*, 6: 100-149. [in Persian]
- Comrie, B. 1985. *Tense*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Darzi, A. & S. Kwak. 2015. "Syntax and Semantics of Subjunctive Clauses in Persian", *Lingua*, 153, 1-13.
- Lazard, G. 2005. *A Grammar of Contemporary Persian*, Translated by M. Bahraini, Tehran: Hermes. [in Persian]
- Portner, P. 2009. *Modality*, Oxford: Oxford University Press.
- Reichenbach, H. 1947. *Elements of Symbolic Logic*. Berkeley: University of California Press.
- Tabibzadeh, O. 2006. *Verb Valency and Basic Sentences Structures in Modern Persian*, Tehran: Markaz. [in Persian]
- Tavangar, M. & M. Amouzadeh. 2009. “Subjective Modality and Tense in Persian”, *Language Sciences*, 31: 853–873. [in Persian]

this mood in simple sentences and relative clauses and adverbial clauses of compound sentences.

### **3. Methodology**

The first step in this study was to extract and categorize all the applications of subjunctive mood in the contemporary Persian language. Thus, initially a corpus including 6 screenplays and volumes 326, 345 and 346 of *Movafaghiat* magazine were selected. Then, about 3,000 sentences were extracted in which present subjunctive was used. After that, based on the aforementioned theoretical framework, the data about the subjunctive mood were analyzed.

### **4. Results & Discussion**

The results indicate that subjunctive present is used both in simple sentences and in relative clauses, complement clauses and adverbial clauses of compound sentences; however, the frequency of using subjunctive present in complement and adverbial clauses is much more than relative clauses and simple sentences. Simple sentences with subjunctive mood could be divided into three semantic groups: wishful, advising, and interrogative. In these sentences, “subjunctive making element” is necessarily semantic. However, in complement and adverbial clauses, respectively, the main verb and the conjunctive are subjunctive elements. Moreover, the adverbial clauses in which subjunctive verb is used, based on the semantic features of their conjunctives are divided into various groups, including adverbial clauses of time, purpose, negation, substitution, condition, etc.

### **5. Conclusions & Suggestions**

In this research, in order to find a consistent explanation for all the uses of present subjunctive in Persian, by relying on a corpus of 3000 sentences, while considering the difference between relative time and absolute time, it was concluded that reference time in simple and relative clauses is simultaneous with the speech time; such that these kinds of verbs necessarily refer to present or future. The subjunctive making elements in complement and adverbial clauses are the main clause verb and conjunction respectively. However, the reference time in adverbial clauses, depending on the conjunction, may be equal to the speech time or time of the main verb. Whether the reference time is simultaneous with the speech time or main verb time, the subjunctive verb has got a

## **1. Introduction**

In linguistics, Modality is a phenomenon through which grammar allows talking about situations that are not essentially real. In other words, modality is a grammatical and semantic category which explains the speaker's attitude regarding the proposition and generally shows realis/irrealis distinction. The right way to discover modality is to begin with some of the features of language which most obviously involve modality. In all typological studies, there is a considerable variation in the ways in which languages deal with this category. Verbal mood is one of these ways which appears in the structure of the verb. Mood is an aspect of linguistic form which indicates how a proposition is used in the expression of a modal meaning. Modal forms are divided into three categories: sentential modality, sub-sentential modality and discourse modality. Verbal mood is included within sub-sentential modality. Sub-sentential modality operates below the level of proposition expressed by a complete sentence. It includes modal adjectives, modal nouns, propositional attitude verbs (verbs which take an argument which expresses a proposition), verbal mood, and infinitives among other types. Root and subordinate clauses with different verbal moods can be used to help represent various cognitive states and mental events, such as beliefs, desires, and dreams (Portner, 2009). Among the three distinctions of declarative, subjunctive and imperative verbal mood, the current study reviews the present subjunctive uses in positive sentences.

## **2. Theoretical Framework**

Reichenbach (1947) refers to three points of “speech time”, “event time” and “reference time” to determine time implications. Time has a deictic nature, and speech time is its reference point. In other words, relying on speech time, in all languages the time is divided into past, present and future. As Comrie has mentioned (1985), absolute time is a time that to determine we just need speech time and event time (as for absolute time, reference time and speech time are the same). However, this is not the case in all situations and if reference time point is defined by context or another element, we would have a Relative Time. In this study, relying on the threefold division suggested by Reichenbach and the difference between Absolute and Relative Time put by Comrie (1985), and also following the approach of Darzi and Kwak (2015) in determining subjunctive uses relying on the time implications, we review the uses of

## **The Role of Time Reference in Explaining the Present Subjunctive Functions in Contemporary Farsi**

Mona Valipour<sup>1\*</sup>  
Shafie Naeimayi Aali<sup>2</sup>

**Received: 2019/08/25**

**Accepted: 2020/01/26**

### **Abstract**

In this research, in order to find a consistent explanation for all the uses of present subjunctive in Farsi, by relying on a corpus of 3000 sentences, we managed to extract and classify all the functions of present subjunctive. We concluded that present subjunctive is used both in the simple and (relative, adverbial and complementary clauses in) compound sentences. In the simple sentences as well as the relative clauses subjunctive making elements are usually considered to be semantic. The subjunctive making elements in complementary and adverbial clauses are the main clause verb and linking word respectively. The paper also employs Comrie (1985) and Reichenbach's (1947) tripartite distinction between speech time, event time, and reference time to show that present subjunctive has relative time. And also by choosing Darzi and Kwak (2015) approach in explaining the present subjunctive functions in complimentary clauses, we discussed its function in simple, relative and adverbial clauses in compound sentences. We concluded that reference time in simple and relative clauses is simultaneous with the speech time; such that these kinds of verbs necessarily refer to present or future. In the complementary clauses the main clause verb is considered to be the reference time of the present subjunctive verb. Reference time in the adverbial clauses, depending on the linking word, may be simultaneous with the speech time or main verb time. Whether the reference time is simultaneous with the speech time or main verb time, the subjunctive verb has got a "relative non-past time". In the other words, compared to the reference time it refers to the future or present.

**Keywords:** Mood, Tense, Subjunctive, Relative time, Reference time

---

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University

\* Email: m\_valipour@sbu.ac.ir

2. M.A. in Persian Language Teaching to Non-Persian Speakers, Allameh Tabataba'i University

- Sharifian, F. 2009. On collective cognition and language. In H. Pishwa (ed), *Language and social cognition: Expression of social mind*. Berlin: Mout de Gruyter.
- Sharifian, F. 2011a. *An Introduction to Cultural Linguistics*. Tehran: Nevisheh Parsi Publications. [in Persian]
- Sharifian, F. 2011b. *Cultural conceptualizations and language: Theoretical framework and applications*. Amsterdam: John Benjamins.
- Sharifian, F. 2017. *Cultural Linguistics*. Amsterdam/PA: Benjamins.

The gendered structure exists in both lexical and grammatical levels of both languages and is constantly reproduced. Although there are no such things as gendered pronouns (third person singular in English) or gender markers within a word in Persian, gendered constructs generally appear in larger linguistic units. However, such constructs are still present in English, they do not have much of a conceptual impact and can be said to have been inactivated and largely lost their discriminatory gender sense. Also, studying the conceptualizations in terms of the limitations indicated that the substructures and potentials in Persian stories were far less than the English one. Thus, the result of confluence of language, culture and thought in Persian reflects the mental, cultural and social structures that, in turn, do not allow women to emerge both personally and socially. However, the results of the efforts made in English over the years have come to be seen with a more lively and productive language. Meanwhile, extending the scope of the present study in terms of sample size and content could be a remarkable point considering further studies as examination of children's stories in other higher age groups, moreover, expanding the scope of this comparison can be a valuable contribution to gender-based language research.

#### Select Bibliography

- Alvanoudi A. 2017. The interface between language and cultural conceptualization of gender in interaction: The case of Greek. In: Sharifian F. (ed) *Advances in Cultural Linguistics* (pp. 125-147). Singapore: Springer.
- Browne, B.A. 2013. Gender stereotypes in advertising on children's television in the 1990s: A cross-national analysis. *Journal of advertising*, 27(1), 83-96.
- Gooden, A.M., Gooden, M.A. 2001. Gender representations in notable children's picture books: 1995-1999. *Sex Roles*, 45(1), 45-89.
- Lakoff, G., Johnson, M. 1980. *Metaphors we live by*. Chicago: University of Chicago press.
- Maghsudi, S. 2004. An investigation into the role of women in *kid's* stories. *Women Research*, 3 (2), 43-63. [in Persian]
- Moeinifar, H. 2009. The representation of gender cliché in media: A case study of the yellow pages of Hamshari. *Cultural Research*, 3 (2) 3, 4-5. [in Persian]



referred to as a "conceptual mapping" or "conceptual metaphor"(Sharifian, 2011, P: 23).

### **3. Methodology**

As the research is targeted on the study of 20 stories in each age group of each language, these stories were selected in a randomized manner and examined in the most suited framework of cultural linguistics through a qualitative content analysis. In order to answer the research questions, firstly cultural categories, cultural schemas, and cultural metaphors related to gender stereotypes were identified in the stories and then classified into six categories of family, personality and behavioral characteristics, occupational roles, space, toys, animals, and surreal beings. Then the size of each category in each age group and language besides their similarities and differences were compared to see if there is a meaningful difference in the number of cultural conceptualizations related to gender stereotypes in the stories of the two languages. In the next step and in response to the other two questions of the research, linguistic and cultural analysis of similarities and differences in cultural conceptualizations were presented in both textual and visual contexts.

### **4. Results & Discussion**

The findings suggest that despite the existence of gender stereotypes in the stories of both age groups of Persian and English, the rate and the variety of these stereotypes in cultural categories and schemas in Persian stories were dramatically more than English ones both in texts and pictures. Also, the stereotypes seem to be more deeply rooted, more radical and located in concealed linguistic and cultural layers in Persian stories. English has been able to create a minimal context for gender stereotypes by creating new situations and new language; thus, children's stories in Persian require more serious efforts by the authors and cultural programmers.

### **5. Conclusions & Suggestions**

Results of the analysis of gender stereotypes in children's stories of Persian and English based on cultural linguistics has revealed the fact that alongside with the differences in cultural conceptualization in the two languages, there are similarities such as the «occupational role» which is the most repeated category in both languages.

until the past decade, new approaches consider children's literature in line with other literary genres bearing textual and meta-textual relations. The issue of gender and hence gender stereotypes has arisen in critique and literary theory from mid-twentieth century and is regarded as one of the fundamental categories which has tremendous impact in the process of child's socialization and subjectivity. Therefore, the present study aims to compare gender stereotypes within a total number of eighty stories in English and Persian story books of age groups A and B within the framework of cultural linguistics in order to answer the three basic questions of the study which involve the similarities and differences between the gender stereotypes used in story books of the age groups A and B in Persian and English, in addition to the linguistic interpretation of these similarities and differences in these two languages and also the cultural interpretation of the similarities and differences in these works. In response to the above mentioned questions "ethnographic-conceptual text/visual analysis", a highly effective method for a comparative study, has been employed to compare both linguistic and cultural interpretation of stories in Persian and English.

## **2. Theoretical framework**

Stories in both age groups of Persian and English are examined within the framework of Cultural Linguistics, as it is one of the branches of cognitive linguistics and studies the intersection of language, cultural and cultural conceptualizations. Cultural conceptualizations refer to the kinds of human experiences, constructed by the culture of societies and encoded in language. Many of the characteristics of human languages are embedded in cultural conceptualizations. Cultural linguistics identifies, describes and analyzes these conceptualizations in human languages (Sharifian, 2017a, P:9).

The term refers to fundamental cognitive processes including «schematization», «categorization» and «metaphors». In cultural linguistics, schemas are considered as building blocks of cognition that help human being organize, interpret and communicate information. There are 5 types of schemas namely event schemas, role schemas, image schemas, proposition schemas and emotion schemas. Categorization is another form of conceptualization and is the most fundamental human cognitive activity which begins early in life. Another area of language through which cultural conceptualizations encode concrete experiences is the domain of metaphor. In cognitive linguistics, this form of conceptualization is

## **A Comparative Analysis of Gender Stereotypes in Children's Literature in Persian and English within the Framework of Cultural Linguistics**

Sajede Anet<sup>1</sup>  
Mohammad amin Sorahi<sup>2\*</sup>

**Received: 2019/01/18**

**Accepted: 2019/07/30**

### **Abstract**

Gender stereotypes can be considered as one of the prominent concepts in the field of socio-linguistics. These stereotypes are found at all levels of language application, including children's literature, and play an important role in the reproduction of sexist language and patriarchal discourse. Through a descriptive- analytic method, the present study aims to investigate the aforementioned stereotypes in forty children's stories of age groups "A" and "B" and seeks to compare the amount and the types of common stereotypes within the cultural linguistics framework as proposed by Sharifian (2016). Then, a linguistic and cultural interpretation of the stereotypes will be provided. The results of this study indicate that although the amount of gender stereotypes in children's stories has been diminished in the past decades, patriarchal discourse is still remarkably present on the deep structure level and encodes its values and criteria through the presentation of gendered frameworks and roles in language and affects the audiences.

**Keywords:** Children's literature, Cultural linguistics, Language and gender, Gender stereotypes

### **1. Introduction**

Amongst all kinds of tools for raising a child and passing on the accurate norms and beliefs, children's literature is of special importance as it is associated with words and plays a crucial role in forming the child's mental image of various concepts. While this field has been subdued

---

1. M.A., General Linguistics, University of Guilan  
2. P.h.D, General Linguistics, University of Guilan  
\* Email: aminsorahi@hotmail.com

- Shafiee Kadkani, M. 1993. *Whips of spiritual journeying (Selected Sanai's Poems)*. Tehran: Agah publications. [in Persian]
- Shamisa, S. 2011. *Meanings and expressions (1)*. 18<sup>th</sup> Edition. Tehran: Payame Noor publications. [in Persian]
- Zia Hosseini, M. 2007. *Dr. Zia Hosseini's selected articles*. Tehran: Rahnama Publications. [in Persian]

differences, they are more necessary from the educational point of view. In the other words, since the less common group, have the lowest level of similarity to today's standard language, which means creating the least overlap with it (except for the last, slang, colloquial, and broken linguistic components that can be useful and effective for teaching spoken language), they can be removed from educational texts and make language learning less difficult. Needless to say, since the more common group is rather similar to today's Persian language, this makes it difficult to be learnt and impossible to be removed due to its pervasiveness. Therefore, whilst the more common group, has great educational value, it is equally difficult to be learnt. According to the aforementioned remarks, it is obligatory for the authors of AZFA books to recognize the differences between two literary and standard genres of Persian. It is suggested that instead of eliminating or simplifying the literary works, ..... the authors should make the most appropriate choice of original literary texts, in order to familiarize Persian learners with the valuable themes of Persian literature, and to introduce the vast linguistic and artistic capacities of these works to them.

### Select Bibliography

- Abolghasemi, M. 2002. *Farsi Historical Grammar. 3<sup>rd</sup> edition*. Tehran: SAMT Publications. [in Persian]
- Alipour, M. 1999. *Language structure of today's poetry*. Tehran: Ferdows publications. [in Persian]
- Brumfit, C.& Carter, R. 2000. *Literature and language teaching*. Oxford University Press.
- Farshidvard, Kh. 1969. *Today's Grammar. Contains New Researches in Contemporary Persian Syntax*. Tehran: Safi Alishah Publications. [in Persian]
- Mackey, V. 1991. *Language teaching analysis*. Trans. Moridi, H. Mashhad: Publication Cultural Deputy of Astan Quds Razavi. [in Persian]
- Natel-Khanlari, P. 1969. *History of the Persian language. Volume I*. Tehran: Iran Cultural Foundation Publications. [in Persian]
- Saffar Moghaddam, A. 2012. Spoken and Written genres in Persian and English Languages. *Iranian journal of applied linguistics*, 3 (2), 45-68. [in Persian]

Poetry" by Alipour (1999). Consequently, comparing to standard grammar books such as "Today's Grammar" by Farshidvard (1969) and "Persian Grammar 2" by Anvari and Givi (2003), we identified their differences in twelve domains of "phonetic system, nouns, adjectives, numbers, pronouns, relative pronouns, verbs, adverbs, letters, interjections, vocabulary, and sentences". Finally, by theories of language education, we categorized and rated these differences.

#### **4. Results & Discussion**

We divided each of the two extracted groups into different types; the less common differences are: 1. Obsolete components with no performance in today's standard Persian. 2. Components that belong to local dialects. 3. Low use foreign linguistic components 4. Newfangled components of contemporary poets and writers 5. Components considered as linguistics errors. 6. Components bearing conversational, slang, and broken expression words. We sectioned the remaining linguistic components, which were interestingly inclusive and frequent, into three categories, as more common differences based on language teaching theories. According to the balanced type of confrontational analysis, less distinction in form and content will lead to more difficult learning processes ; therefore, in order to avoid interference effects, among the common differences and high-frequency differences; we have achieved two categories; one is "The elements of the literary language which exists in today's standard Persian but is used differently", and "The components of literary language which exists in today's standard Persian with a slight difference in form but with the same function". We also introduced the remaining components in this group based on non-compliance with the rules of language syntax in literary works and disrupting the regular linguistic pattern entitled "Components that have been either removed from the sentence structure or have moved inside the sentences". Eventually, we presented examples of literary works for each category.

#### **5. Conclusions & Suggestions**

Investigating the data and carefully classifying the differences between literary language and standard language in this research, we found that the first six groups of the less common differences group are less essential for teaching to non-Persian speakers; on the other hand, and since the second three categories from groups of more common differences have been assigned as the most frequent occurrences of the two linguistic

### **1. Introduction**

The differences between standard language and literary language, despite similarities, are fairly remarkable. Standard language is a common type that is public, recognized among most orators of a language community, used in the press, public media and schools, and considered to be a kind of linguistic norm. In a contrasting manner, literary language is actually a departure from linguistic norms, and is considered as a kind of riot against the standard linguistic structures. In the discussion of Teaching Persian to non-Persian Speakers (AZFA) whose primary purpose is teaching a standard language, the use of literary works can be a difficult task and a kind of defeating the purpose; however, given the importance and validity of Persian literature in cultural, social, and international grounds, as well as, its unbreakable link to Persian language, its educational importance cannot be overlooked. In this study, we aimed to extract the linguistic differences between standard language and literary language. In doing so, we compared Dari's literary works with standard grammar books, and we tried, by precisely classifying these differences, to assist the authors of Persian language learning textbooks in selecting an appropriate and efficient literary work for non-Persian speakers.

### **2. Theoretical Framework**

According to the findings of researchers in the field of language education such as Nation (2016), one of the main criteria for selecting texts in the discussion of language teaching is the rate of occurrence or the frequency of a linguistic component. The more inclusive a linguistic component is, the more necessary its education is. In contrast, the less inclusive a linguistic component is, the less necessary it is in the discussion of education. For this reason, and through a careful scrutiny regarding magnitude of differences in literary and standard genres in literary works, we divided the set of differences into two general categories including less common and more common differences.

### **3. Methodology**

In this study, we first investigated the linguistic features of Dari-Persian literature from the dawn to contemporary era by library research, with works such as "The History of Persian Language" by Parviz Natel-Khanlari (3 volumes), "The Historical Grammar of Persian Language" by Mohsen Abolghasemi (2002), "The Language Structure of Today's

## **The Linguistic Differences between Literary Language and Standard Language for Teaching Persian to Non-Persian Speakers**

Farnaz Fotouhi Esfahani<sup>1\*</sup>

Ahmad Khatami<sup>2</sup>

Mahin-naz Mirdehghan<sup>3</sup>

**Received: 2019/07/21**

**Accepted: 2019/11/24**

### **Abstract**

In this research, we aimed to find out the structural differences between the two linguistic languages, namely standard language and literary language. First, based on the contrastive analysis of the grammar books of the literary works with the standard grammar books, the differences between these two languages were extracted and then, based on the prevalence of these differences in literary works, we divided the less common language differences into six categories: 1. Obsolete language components 2. Local language components 3. Linguistic components involved with low use 4. Newborn linguistic components 5. Linguistic errors, and 6. components of colloquial, slang and broken language. Then, based on the interference theory and also relying on the syntactic principles, we categorized the more commonplace language differences into three classes: 1. Elements of the literary language with the identical appearance relative to the standard language but with a different function 2. Components of the literary language with a different appearance from the standard language but with the same function 3. Elimination or displacement of sentence elements. Then, we presented a literary example in twelve language domains including phonetic system, nouns, adjectives, numbers, pronouns, relative pronouns, verbs, adverbs, letters, interjections, word formation (referring to neologism), and sentences.

**Keywords:** Persian language teaching, Literary language, Standard language, Linguistic differences, Prevalence.

---

1. PhD. Candidate, Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University  
Corresponding Author

\* Email: farnazfotoohi@yahoo.com

2. Professor, Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University

3. Associate Professor, Linguistics, Shahid Beheshti University



- Mohanan. K. P. 1993. 'Fields of attraction in phonology'. In *The Last Phonological Rule. Reflections on Constraints and Derivations*. John Goldsmith. ed., Chicago: University of Chicago Press, 61-116.
- Recasens. D. 1982. 'Perception of Nasal Consonants with Special Reference to Catalan'. *Status Report on Speech Research*, 69, 189-226.
- Sadeghi, V. 2012. Place assimilation in nasal alveolar /n/ in Persian: A categorical or gradient process? *Linguistic Researches*, 2, 57-75. [in Persian]

A corpus of Quranic verses read by 12 Qari (three native Arabic and 9 Iranian subjects) at two different rates of speech, namely Tahghigh and Tartil, was designed and gathered. The target words in the verses were those in which the coronal nasal consonant /n/ was placed always in word-final position before words starting either with a pharyngeal/glottal consonant /ʔ.h.ʁ.ħ.ʕ/ (Izhar), Yarmalun phonemes, namely /j.r.m.l.w.n/ (Idgham), the labial stop /b/ (Ighlab), or any consonant other than the three groups of consonants mentioned above (Ikhfa).

#### 4. Results and discussion

Analyses were conducted on both the frequency and duration of the speech signals. Results suggested that Idgham and Ighlab follow one single phonological process whereby /n/ is assimilated to the place and manner of the following consonant while it retains its [+nasal] phonetic feature. /n/ in Izhar before pharyngeal/glottal consonants is realized as a typical coronal nasal, and in Ikhfa, it is not realized at all and is recognizable only through nasalization of the preceding vowel.

#### 5. Conclusion

Overall, the findings of the present research indicate that we need to propose a new classification of Tajvid phonological patterns.

#### Select Bibliography

- Al-Hashmi, A. S. 2001. 'The Phonology of nasal n in the Language of the Holy Qur'an', MA. A thesis. Sultan Qaboos University.
- Durand, J. & Katamba, F. 1995 'Frontiers of phonology: atoms, structures, derivations', Harlow: Longman.
- Fujimura, O. 1962. Analysis of nasal consonants. *The Journal of the Acoustical Society of America*, 34(12), 1865-1875.
- Gow Jr, D. W. 2000. Assimilation, ambiguity, and the feature parsing problem. In ICSLP-2000. vol. 2. pp. 535-538.
- Jun, J. 2004. 'Place assimilation in Phonetically based Phonology, Bruce Hayes, Robert Kirchner, & Donca Steriade. Eds.', Cambridge; Cambridge University Press, 58-86.
- Ladefoged, P & Maddieson, I. 1996. 'The Sounds of the Worlds Languages', Oxford: Blackwell.
- Malecot, A. 1956. 'Acoustic cues for nasal consonants'. An experimental study involving a taps-splicing technique *Language*, 32(2), 274-284.

is designed in several parts. First, we will investigate the phonological foundation of Tajvid. Then, the acoustical correlates of the alveolar nasal /n/ involved in Tajvid phonological patterns are introduced. Third, we will explore the assimilation of /n/ with the place of articulation of the following sounds from a phonetic point of view, and present the relevant literature in this regard. Then, speech data, research variables and instrumentation of the study are explained. Finally, based on the statistical results obtained, we will discuss the phonetic and phonological behavior of the nasal /n/ in Izhar, Idgham, Ighlab and Ikhfa, and also the validity of the definitions assumed for these processes in Tajvid.

## **2. Theoretical Framework**

Tajvid is assumed to be the rules that help read the Holy Quran properly. More specifically, Tajvid deals with how each sound is to be pronounced properly from its place of articulation, and how it is pronounced in isolation and in combination with the neighboring sounds (Al-Hashmi, 2001; Habibi, 2010). Izhar, Idgham, Ighlab and Ikhfa are four phonological processes that are considered in Tajvid. In all these processes, /n/ undergoes different phonological changes based on the quality of the following sounds. It undergoes Idgham when it is followed by /j.r.m.l.w.n/; it involves Izhar when it precedes /ʔ.h.y.χ.h.ʕ/; it is pronounced as Ighlab when it is followed by /b/ and finally it undergoes Ikhfa when it precedes the rest of the sounds. In this article we investigate Tajvid phonological processes, i.e., Izhar, Idgham, Ighlab and Ikhfa within the framework of laboratory phonology, based on the timing patterns of co-articulation of /n/ with the following sounds.

## **3. Methodology**

The research is based on the methodology assumed under laboratory phonology (Beddor, 2007; Browman & Goldstein, 1990; Ladefoged & Maddieson, 1996; Johnson, 2003; Malecot, 1956). The four processes Izhar, Idgham, Ighlab and Ikhfa are investigated in the relevant speech data within laboratory phonology. Izhar is considered to be the basic pattern for comparison with other phonological processes as it involves no or little phonetic changes. Then, Patterns of acoustical changes in the duration and frequency of the nasal /n/ and the following sounds are investigated in Izhar, Idgham, Ighlab and Ikhfa within laboratory phonology.

## **A phonological study of Tajvid processes in the Holy Quran within the framework of laboratory phonology**

Vahid Sadeghi<sup>1\*</sup>  
Maryam Bidi<sup>2</sup>

**Received: 2019/11/26**

**Accepted: 2020/02/24**

### **Abstract**

This article investigates Tajvid phonological patterns, namely Izhar, Idgham, Ighlab and Ikhfa based on laboratory methodology. To this end, a corpus of Quranic verses read by 12 Qari (three native Arabic and 9 Iranian subjects) at two different rates of speech, namely Tahghigh and Tartil, was designed and gathered. The target words in the verses were those in which the coronal nasal consonant /n/ was placed always in word-final position before words starting either with a pharyngeal/glottal consonant /ʔ.h.ʁ.ħ.ʕ/ (Izhar), Yarmalun phonemes, namely /j.r.m.l.w.n/ (Idgham), the labial stop /b/ (Ighlab), or any consonant other than the three groups of consonants mentioned above (Ikhfa). Analyses were conducted on both the frequency and duration of the speech signals. Results suggested that Idgham and Ighlab follow one single phonological process whereby /n/ is assimilated to the place and manner of the following consonant while it retains its [+nasal] phonetic feature. /n/ in Izhar before pharyngeal/glottal consonants is realized as a typical coronal nasal, and in Ikhfa, it is not realized at all and is recognizable only through nasalization of the preceding vowel. Overall, based on the results of the study, we propose a new classification of Tajvid phonological patterns.

**Keywords:** Tajvid, phonological processes, coronal nasal /n/, Tahghigh, Tartil.

### **1. Introduction**

This article investigates Tajvid phonological patterns, namely Izhar, Idgham, Ighlab and Ikhfa based on laboratory methodology. The article

---

1. Department of English language and Linguistics, Imam Khomeini International University

\* Email: vsadeghi@hum.ikiu.ac.ir

2. Master of English Language and Linguistics, Imam Khomeini International University

**Select Bibliography**

- Elwell- Sutton, L. 1976. *The Persian Metres*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Farzad, M. 1966. *Mathematical Basics of Persian prosody*. Tehran: Printing house of Bank Melli Iran. [in Persian]
- Ghahramani Moghbel, A. 2010. *Poetic feet: study of a historical problem in Persian prosody*. Tehran: Niloofar Publications. [in Persian]
- Ghahramani Moghbel, A. 2011. *Arabic prosody and rhyme*. Tehran\ Bushehr: Samt Publications\ Persian Gulf University Publications. [in Persian]
- Ghahramani Moghbel, A. 2018. Definition of imperfect foot and its importance in new Persian prosody. *The Persian metrics: A historical study*. Proceedings of the third Congress on Persian metrics. Ed. O. Tabibzadeh. Tehran: Niloofar Publications, 37-57. [in Persian]
- Najafi, A. 2014. Circular meters: A problem that ancient Persian prosody has ignored it. *Name-ye Farhangestan journal*, 13(2), 6-18. [in Persian]
- Najafi, A. 2018. Classification of the Persian meters. Ed. O. Tabibzadeh. Tehran: Niloofar Publications. [in Persian]
- Nasir al-Din al-Tusi, M. 2014. Me'yar al-ash'ar. Ed. Ali-Asghar Ghahramani Moghbel. Tehran: University Publication Center. [in Persian]
- Shams-e Qeis-e Razi, M. 1981. *Al-Mo'jam fi ma'a'ir ash'ar al-'ajam*. Ed. Qazvini & Modarres-e Razavi. Tehran: Bookstore of Zovvar. [in Persian]

him, pentasyllabic feet include *fa'alīyātun*, *mufta'ilātun*, *mustaf'ilatun*, *mufā'ilātun*, *mufā'ilatun*, *mustafā'ilun*, *mutafā'ilun*, *mufā'alatun*, *fā'ilīyātun*, and *mustaf'ilātun*. Repeating each of these feet would make a family of pentasyllabic meters.

### - The Benefit of Pentasyllabic Feet in Persian Prosody

The important point missed by prosodists is the fact that pentasyllabic feet do not have same characteristics. We may classify pentasyllabic feet into three groups. Such feet may be made up of 1) three long and two short syllables: *mufā'alatun* (⏑- ⏑⏑-) and *mutafā'ilun* (⏑⏑-⏑-); 2) two short and three long syllables: *fa'alīyātun* (⏑⏑---), *mufta'ilātun* (-⏑⏑--), *mustaf'ilatun* (--⏑⏑-), *mufā'ilātun* (⏑-⏑--), *mufā'ilatun* (⏑--⏑-), and *mustafā'ilun* (-⏑-⏑-); and 3) one short and four long syllables: *fā'ilīyātun* (-⏑---) and *mustaf'ilātun* (--⏑--).

In perfect meters formed by repeating each of the feet in the second and third groups, unlike in the first group, each foot can have a neutral syllable (i.e., can be short, long or overlong) at the end. Thus, the poet can make use of an overlong syllable at the end of each foot in the middle of the half-line in addition to the neutral syllable at the end of the half-line. In this way, each foot could serve as part of a circular meter, and each half-line, rather than being formed of two parts, could have three or four parts, each of which could function as a half-hemistich or half-*mistrā'* (i.e., half-half-line) in circular meters ('awzān-e dowrī).

### 5. Conclusion

The following are the most important points that could be concluded from this study:

- Actually practiced pentasyllabic feet are *fa'alīyātun*, *mufta'ilātun*, *mustaf'alatun*, *mufā'ilātun*, *mufā'ilatun*, *mustafā'ilun*, *mutafā'ilun*, *mufā'ilatun*, *fā'ilīyātun*, and *mustaf'ilātun*. Each of these, when repeated, could make a family of meters, but they cannot be alternated with other types of feet to make meters. In other words, they are not found in *mutanāwib-al-arkān* meters.
- Unlike in traditional prosody, pentasyllabic feet are not supposed to be exclusively restricted to the end of half-lines.
- Each complete pentasyllabic foot, except for *mutafā'ilun* and *mufā'alatun*, can serve as part of a circular meter.
- Meters formed by these feet may end in incomplete feet. In such a situation, the complete feet can no longer serve as part of a circular meter.

## 2. Theoretical Framework

There are two different theories in Persian prosody: traditional and modern. I have adopted the modern theory in this study to specify prosodic feet and arrangement of them in meters, although, through a historical view, I have commented on the traditional theory, as well.

## 3. Methodology

I have taken a comparative approach in this article involving Persian and Arabic prosody, but I have mostly focused on Persian here. Also, I have provided a historical view of the development of pentasyllabic feet through the centuries.

## 4. Results and Discussion

Of the ten principal feet of Arabic poetry, two are pentasyllabic: *mufā'alatun* and *mutafā'ilun*. Based on the rules of *zihāf* (pl. *zihāfāt*) and 'illa (pl. *ilal*) of Arabic poetry (which allow certain limited modifications to feet without changing their type), we may obtain the following feet from the *mutafā'ilun* foot which are named *muraffal* feet: *mustaf'ilātun*, *mafā'ilātun*, and *mufta'ilātun*. According to Arabic prosody, these feet are all found at the last foot of the second hemistich (*ḍarb*).

### - Pentasyllabic Feet in Persian Poetry

Traditional prosodists have admitted four pentasyllabic feet (i.e., *mustaf'ilātun*, *mufā'ilātun*, *mufta'ilātun* and *fā'ilīyātun*) on condition that they solely appear at the end of the second half-lines. Due to the fact that meters with pentasyllabic feet were rare until the 14<sup>th</sup> century, prosodists didn't deem it necessary to set the rules for using this kind of feet.

### - Pentasyllabic Feet in Modern Prosody

Mas'ud Farzad was the first modern prosodist who considered pentasyllabic feet in his prosodic system. Compared to the traditional prosodists, Farzad admits a different number of pentasyllabic feet, but the main difference between Farzad and those prosodists lies in the fact that he doesn't restrict the position of such feet to the end of lines (i.e., the end of the second half-lines). He believes that such feet can be found in both *muttafiq-al-arkān* (single-foot-type) and *mutanāwib-al-arkān* (alternate-foot-type) meters.

Abulhassan Najafi recognizes pentasyllabic feet along with trisyllabic and tetrasyllabic ones, but does not view them as non-problematic. For

## Pentasyllabic Feet in Arabic and Persian Prosody and Their Function in Persian Prosody

Ali-Asghar Ghahramani Moghbel<sup>1\*</sup>

Received: 2019/05/06

Accepted: 2019/07/21

### Abstract

The identification of prosodic feet and their syllable arrangements have an undeniably important role in identifying and categorizing families of poetic meters (*buhūr*) in Arabic and Persian prosody. Any confusion in the identification of poetic feet can lead to confusion in understanding and teaching prosody, just as proper organization of feet can facilitate the classification of meters and prosodic pedagogy. In this article, we will consider the Arabic pentasyllabic feet and their effect on Persian traditional prosody and evaluate the viewpoints of contemporary prosodists since Parviz Natel Khanlari, Abolhassan Najafi, and Laurence Paul Elwell-Sutton. We will argue that, based on the poetic evidence, the use of pentasyllabic feet significantly helps us teach and categorize Persian meters and remove one of the important shortcomings of Persian prosody. Moreover, the present article will emphasize the necessity of using pentasyllabic feet in the study of prosody and will discuss the relationship between such feet and the circular ones (*vazn-e dowrī*).

**Keywords:** Arabic prosody, Persian prosody, Poetic feet, Pentasyllabic feet, Circular meters

### 1. Introduction

Grouping poetic feet has been one of the most important issues of Arabic and Persian prosody. This is because, on the one hand, learning any meter involves a knowledge of its feet and meters are remembered in terms of their foot arrangement, and, on the other hand, it is the foot arrangement that determines the place of each meter in the system of meters. Also, the foot arrangement defines the relationship between each meter and its family.

---

1. Associate professor of Arabic Language and Literature Department, Shahid Beheshti University, Tehran.

\* Email: a\_ghahramani@sbu.ac.ir



transitive clause receive the nominative case; and subject of the intransitive clause is distinguished by doubling process. In this way, the Arani language has been able to maintain its ergative pattern.

### 5. Conclusion

This study has examined the agreement and case-marking system of ergative pattern in Arani language. The data analysis showed that the ergative pattern of this language is the second type, meaning that the subject is represented in a direct / unmarked manner and the ergative case by doubling clitic on object or the pre-verb part of compound verb. Due to the incomplete interference of the clitic, verb in Phi features has no agreement with object; the verb always appears in the third person singular, by default.

### Select Bibliography

- Alijanzadeh Arani, H. 1993. *The Language of the Desert*, Kashan: Shafaq Publications. [in Persian]
- Boyce, M. 1998. *Party Writings and Literature*, Amir Kabir Publications. [in Persian]
- Burzio, L. 1986. *Italian syntax. A Government-Binding approach*. Studies in generative grammar, Dordrecht: Foris.
- Chomsky, N. 1986. *Knowledge of Language: Its Nature, Origin and Use*. New York: Praeger.
- Chomsky, N. 2000. Minimalist inquiries: the framework. In Martin, R., Michaels, D. & Uriagereka, J. (Eds.), *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik*, 89-155.
- Chomsky, N. 2001. Derivation by phase. In Kenstowicz, M. (Ed.), *Ken Hale: A Life in Language* 355-426, Cambridge: MIT Press.
- Dabir Moghaddam, M. 2008. *Theoretical Linguistics: The Origin and Development of the Generative Grammar* (Second Edition), Tehran: Samt Publications. [in Persian]
- Karimi, Y. 2010. Unaccusative transitives and the Person-Case Constraint effects in Kurdish. *Lingua*, 120, 693-716.
- Karimi, Y. 2012a. Competition in the Iranian Arbitrary System: The Competition of Vocabulary and Word, *Journal of Linguistic Research*, Vol. 4, No. 2, pp. 1-18. [in Persian]
- Karimi, Y. 2012b. An Overview of the Absolute State in Ergative Structure, *Journal of Linguistic Research*, No. 2, 95-113. [in Persian]

Case-marking of the ergative construction is divided into two groups according to whether it is tagged with the clitic or by the affix: one is the ergative pattern in which the object receives the nominative case, and the subject receives the accusative case; and the verb agrees with the Phi features represented by the affix. Another is the ergative pattern, in which ergative case is denoted by the doubling clitic and the verb is represented by the singular third person.

### **3. Methodology**

To answer the questions and to confirm the research hypotheses, we chose the late forms of theoretical framework of Chomsky's Minimalist Program (MP) (2000, 2001, and 2008) following Karimi (2012a). Data were collected based on both library and field research, however, since most speakers of this language are elderly and often illiterate, the data are mostly field-based and spoken, and collected via face-to-face interviews with 20 speakers; moreover, in a few cases questionnaires were used. The sources of the cited libraries are collections of current clauses, proverbs, vocabulary, and syllables that Alijanzadeh (2018, 2014 and 1994) collected in the 3-volume Desert Language Book.

### **4. Results & Discussion**

The analysis of field-based and libraries data showed that Arani language has a split ergativity pattern; such that the present transitive, and the present and past transitive clauses follow the nominative-accusation pattern, while the past transitive clauses follow the ergative pattern. The ergative case of nominative is represented in the past transitive clauses by a doubling clitic. In this case of the ergative pattern, the verb has no agreement with the object, but the verb always appears in the third person singular, by default. In addition, the examination of the ergative clauses having compound verbs has led us to this generalization, at least in Arani language, that whenever the verb of transitive clause is compound, the clitic does not descend on the object, but as a result of ascending, the clitic moves from the main host, which is the verb, to the pre-verb part. The presence of the doubling clitic can be the result of the disappearance of the distinction between the ergative and nominative of the Arani language in the transition from inflectional to analytic. With the disappearance of case affix, and at the same time, with the tendency of this language to preserve the ergative pattern, the clitics that are currently used in an ergative place, are good alternatives. Entering the doubling process into this language, the subject of intransitive clause and object of

transitive clause, differing from them, receives the ergative case. The Phi features (person, gender and number) of the verb show agreement with the subject of intransitive clause and the object of transitive clause, however, the subject of transitive is not capable of motivating the agreement on the verb. Thus, at least, in some of the ergative languages, the subject of intransitive clause and object of transitive clause play a role in the morphologic or syntactic balance, as well as in agreement and case-marking systems.

Investigating the agreement and case-marking systems of different patterns of ergative model helps linguists achieve an organized system to classify languages. In this regard, the present paper attempts to extend Karimi's (2013, 2009) generalization of the unaccusativity of the ergative verbs by examining the prominent role and the function of the aforementioned nominal groups in agreement and case-marking systems of Arani language, bearing a split ergativity pattern. It also portrays their role in agreement between the time nucleus and the nominal group, and finally it answers the following questions “why does the time nucleus in Arani ergative construction regarding Phi features have no agreement with the nominal group?”, and “why does it always appear as singular third person in the past transitive clauses?”.

## **2. Theoretical Framework**

The theoretical framework of this paper for analyzing the agreement system of ergative construction in Arani language is the late forms of theoretical framework of Chomsky's Minimalist Program (MP) (2001; 2001; 2000). In the minimalist program, there is a close connection between the agreement and the case. In the agreement relation, of the nominative- nominative-accusative system, the person, number, and gender features of the nucleus are valued with the corresponding features of the nominal group; on the other hand, the nucleus determines the value of the nominal group case. The nucleus always conveys the structural case (nominative and accusative) to the closest noun group to which it dominates, regardless of its semantic and phonetic properties. In the case of the time nucleus, this closest nominal group is the subject, and in the case of the present nucleus, it is often the object. However this is not always the case, for example in the passive construction; the closest nominal group dominated by the nucleus of time is object. Interactive and active communication between the nucleus and the nominal group is important in structural case-marking, as the nominal group receives the case from the time nucleus, it should also evaluate the Phi features of verb.

## Case-marking and Agreement System in Arani Language within the Theoretical Framework of Chomsky's Minimalist Program

Asma Karimi Moghaddam Arani<sup>1\*</sup>  
Frideh Haghbin<sup>2</sup>

Received: 2019/06/16

Accepted: 2019/12/24

### Abstract

This paper examines the case-marking and agreement system in Arani language within the theoretical framework of Chomsky's Minimalist Program (MP). Arani is one of the central dialects of Iran whose ancestry is unclear, but is closer to the Persian language (Boyce, 1998). The language has been extensively used in Iran for some time (Brunner, 1977), however, today it is limited to Aran-o-Bidgol, in the northeast of Isfahan province. In order to study and extract its ergative model, the sentences and data were collected through interviews with 20 speakers, and in a few cases, through questionnaires and a collection of books. The results of the data analysis showed that Arani language follows split ergativity. The present transitive verbs in this language represent the Nominative-Accusative pattern, and the past transitive verbs follow the Ergative-Absolute pattern. In addition, the analysis of the data showed that the transitive verbs have no agreement with the object of the sentence, and they appear by default in the form of the third singular. The ergative case of the subject is inherent and conditional, and is marked by the doubling clitic. Also, in the compound verbs, the host of the clitic is the preverb of the compound verb.

**Keywords:** Case-marking and agreement system, Arani language, Minimalist Program, Doubling clitic

### 1. Introduction

In the grammatical model of the ergative construction, the subject of the intransitive clause and the object of the transitive clause bear the same function and receive the absolute case. Various, the subject of the

---

1. Corresponding Author: PhD Linguistics student, Al-Zahra University.

\* Email: Karimiasma90@yahoo.com

2. Linguistics Professor, Al-Zahra University.

- Chomsky, N. 2001. "Derivation by phase". M. Kenstowicz (Ed.), Ken Hale: *A life in language*. Cambridge, MA: MIT Press.1-52.
- Dabir Moghaddam, M. 2004. *Theoretical linguistics: emergence and development of generative grammar*. Tehran: Samt Publication. [in Persian]
- Haegeman, L. 1994. *Introduction to government and binding theory*. Wiley-Blackwell.
- Hornstein, N., Nunes, J., & Grohmann, K. K. 2005. *Understanding minimalism*. Cambridge: CUP.
- Koopman, H., & Sportiche, D. 1991. "The position of subjects". *Lingua*, 85(2-3): 211-258.
- Radford, A. 2009. *English sentence structure*. Cambridge: CUP.
- Sportiche, D. 1988. "A theory of floating quantifiers and its corollaries for constituent structure". *Linguistic inquiry*, 19(3): 425-449.

subject ([Spec,VP]) in Gilaki. The idioms and the raising construction can show us where the subject has been base-generated. A variety of idioms are formed by merging subject, object, and verb as a single constituent in which the subject cannot be freely changed. The important point that can unfold the underlying subject position in such idioms is that the subject together with the verb and its complement are interpreted idiomatically and form a syntactic constituent. This verifies the view that the verb and all its arguments are taken to be a single constituent at some point in the derivation in the sense that subjects and objects occupy [Spec,VP] and the position of the complement of the verb (sister to V) respectively. Then, the subject moves to [Spec,IP] to satisfy the Extended Projection Principle [EPP].

### **5. Conclusions & Suggestions**

In this paper, we provided evidence such as floating quantifiers, coordinate structure constraint, idiom chunks, and the raising construction developed in Hornstein, Nunes and Grohmann (2005) to argue that the Gilaki data are compatible with the basic idea behind PISH. The floating quantifiers demonstrate that in the Gilaki language a quantifier and a DP can make up a syntactic constituent functioning as a subject in [Spec,VP], and then the DP may move out of this position and leave the quantifier stranded. Using the Coordinate Structure Constraint, we showed that active and passive verb phrases can be coordinated and the subjects of the two conjuncts occupying the specifier of the active verb phrase (first conjunct) and passive verb phrase (second conjunct) move to the specifier of a higher IP via ATB movement. Finally, we investigated PISH in the idioms in which subject, object, and verb make up a syntactic constituent and are interpreted idiomatically. In such idioms, verb and its arguments are all merged within VP, and then the subject moves into [Spec, IP] to satisfy the EPP feature.

### **Select Bibliography**

- Adger, D. 2004. *Core syntax: A minimalist approach* (Vol. 20). Oxford: Oxford University Press.
- Chomsky, N. 1995. "The minimalist program MIT Press". Cambridge, MA.
- Chomsky, N. 2000. "Minimalist Inquiries: The framework". *Step by step: Essays on minimalist syntax in honor of Howard Lasnik*, (Eds.), 89-155.

the inflectional phrase is in fact a derived subject. Since the inflectional head, in some languages, has a strong D/N-feature, subject must then move to [Spec,IP] before Spell-Out. In this regard, this research aims to explore PISH in the Gilaki language. We will provide evidence to argue that this hypothesis can be generalized to Gilaki too.

## **2. Theoretical Framework**

This study has been carried out within the framework of The Minimalist Program (Chomsky 1995, 2000, 2001). We will provide evidence such as floating quantifiers, coordinate structure constraint, idiom chunks and raising developed in Hornstein, Nunes and Grohmann (2005) to argue that the Gilaki data are compatible with the basic idea behind PISH.

## **3. Methodology**

This study is regarded as a qualitative research carried out within the framework of The Minimalist Program. The data were collected using the authors' linguistic intuition as well as spoken and written sources. It is worth noting that the variety of Gilaki is often regarded as a language having its own dialects which are phonologically, morphologically, and grammatically different from one another in some respects. The variety of Gilaki described and analyzed in this research is spoken in the center and west of Guilan province. However, it seems that the findings can be generalized to all other varieties of Gilaki.

## **4. Results & Discussion**

The floating quantifiers suggest that in the Gilaki language a quantifier and a determiner phrase (DP) make up a syntactic constituent at some point in the derivation. In sentences containing floating quantifier, the DP may move out of the specifier position of VP and leave the quantifier stranded. This means that the subject has been base-generated within the VP. Under the Coordinate Structure Constraint, one cannot extract out of a single conjunct. Given this constraint, we showed that when an active and a passive verb phrase are coordinated, the subject of the first conjunct is base generated in [Spec,VP], and the subject in the second conjunct moves out of a post verbal position to the specifier of VP. Then the subjects of the two conjuncts occupying the specifier of the active verb phrase (first conjunct) and passive verb phrase (second conjunct) move to the specifier of a higher IP via ATB movement. In fact, this constraint can contribute to determining the underlying position of the



## The Structure of Gilaki Verb Phrase on the Basis of VP Internal Subject Hypothesis

Elahe Jahanpanah<sup>1\*</sup>  
Mansour Shabani<sup>†</sup>

Received: 2019/07/29

Accepted: 2020/01/10

### Abstract

The present paper aims to support the VP-internal subject hypothesis in the Gilaki language within a minimalist perspective. The data of this qualitative research has been collected from different sources including the authors' linguistic intuition and spoken and written texts. It is worth nothing that the variety of Gilaki selected and explored in this research is spoken in the center and west of the Guilan province. However, the findings can be generalized to all other varieties of Gilaki. We provided pieces of evidence from floating quantifiers, coordinate structure constraint, idiom chunks and raising in order to specify the base-position of the external argument (argument), and showed that the Gilaki data verify the VP-internal subject hypothesis. In fact, We argued that subject is base generated in [Spec,VP], and then move to [Spec,IP] to satisfy the Extended Projection Principle [EPP]. In other words, all arguments of the verbs including subject are base generated within VP, and the surface position of the subject [Spec,IP] hosts a derived subject.

**Keywords:** Subject, Move, Internal argument, External argument, Subject position.

### 1. Introduction

Koopman and Sportiche (1991) were the first who proposed the Predicate-Internal Subject Hypothesis (henceforth PISH). Under this hypothesis, the subject is base generated in the specifier of the verb phrase (VP), and then it moves into the specifier position of the inflectional phrase (IP). Therefore, the subject in the specifier position of

---

1. MA in General Linguistics, University of Guilan, Iran

\* Email: elahejahan600@gmail.com

2. Assistant Professor of General Linguistics, University of Guilan







University of Guilan

# Semiannual Persian Language and Iranian Dialects

5<sup>th</sup> Year, Vol. 1, No.9 (Tome 9)  
Spring & Summer 2020

## Extended Abstract

The Structure of Gilaki Verb Phrase on the Basis of VP Internal Subject Hypothesis .....	2-5
<b>E. Jahanpanah, M. Shabani</b>	
Case-marking and Agreement System in Arani Language within the Theoretical Framework of Chomsky's Minimalist Program .....	6-9
<b>A. Karimi Moghaddam Arani, F. Haghbin</b>	
Pentasyllabic Feet in Arabic and Persian Prosody and Their Function in Persian Prosody .....	10-13
<b>A. Ghahramani Moghbel</b>	
A phonological study of Tajvid processes in the Holy Quran within the framework of laboratory phonology .....	14-17
<b>V. Sadeghi, M. Bidi</b>	
The Linguistic Differences between Literary Language and Standard Language for Teaching Persian to Non-Persian Speakers .....	18-22
<b>F. Fotouhi Esfahani, A. Khatami, M. Mirdehghan</b>	
A Comparative Analysis of Gender Stereotypes in Children's Literature in Persian and English within the Framework of Cultural Linguistics .....	23-27
<b>S. Anet, M. Sorahi</b>	
The Role of Time Reference in Explaining the Present Subjunctive Functions in Contemporary Farsi .....	28-31
<b>M. Valipour, S. Naeimayi Aali</b>	
Russian Loanwords in Gilaki Dialect .....	32-35
<b>S. M. Seyyed Aghaie Rezaie</b>	
Critical Correction and Translation of Four Ghazals of Awhadi Maraghai into Isfahan Dialect of 7 <sup>th</sup> and 8 <sup>th</sup> - Century A.H .....	36-39
<b>A. Khani Habibabadi, S. M. Nourian, M. Barati Khansari</b>	
Computational Dialectometry of Phonetic Variations of Taleshi in Guilan Province .....	40-44
<b>B. Ghesmatpour, A. Rezagholi Famian, S. Mollaye Pashaye</b>	
Word Choice: An Approach to the Personality Analysis of Qeysar Aminpour .....	45-49
<b>S. F. Nikgozar, A. Bagheri Khalili</b>	
A Historical Analysis of Past Stems in Balochi (Western Dialects) .....	50-53
<b>S. Jaafari Dehaghi, S. Damani</b>	



University of Guilan

Semiannual  
**Persian Language**  
and  
**Iranian Dialects**

(Former Adab Pazhuhi)

**5<sup>st</sup> Year, Vol. 1, No.9 (Tome 9)**  
**Spring & Summer 2020**

**Concessionaire:** University of Guilan

**Managing Director:** Dr. Firooz Fazeli

**Editor –in-Chief:** Dr. Moharram Rezayati Kishekhaleh

**Editorial Board:**

Associate Professor, Behzad Barekat, University of Guilan

Professor, Mahmood Ja'fari Dehaghi, University of Tehran

Associate Professor, Abbas Khaefi, University of Guilan

Associate Professor, Maryam Danaye Tous, University of Guilan

Professor, Mohammad Rasekh Mahand, Bu-Ali Sina Univerisy

Professor, Moharram Rezayati kishekhaleh, University of Guilan

Professor, Hasan Rezayi Baghbidi, University of Tehran

Professor, Ali Ashraf Sadeghi, University of Tehran

Associate Professor, Firooz Fazeli, University of Guilan

Professor, Gholamhosein Karimi Doostan, University of Tehran

Associate Professor, Mojaba Monshizadeh, Allameh Tabataba'i University

The journal *Persian Language and Iranian Dialects* is published according to the authorization no 79387 dated 18/2/1396 (8.5.2018) issued by the Ministry of Culture and Islamic Guidance and also according to the letter no 3/18/28751 dated 17/2/1396 (7.5.2017) from the State Inspection Committee of Academic Journals, is rated as a scientific- research journal from the first issue.

**Internal Director:** Dr. Ma'soomeh Ghayoori

**Scientific Editor:** Dr. Ali Nosrati Siyahmazgi

**English Editor:** Dr. Shadi Davari

**Typesetting and Layout:** Hamideh Shajari

**Publisher:** University of Guilan

**Circulation:** 200

**Website:** <http://zaban.guilan.ac.ir>

**Email:** [zaban@guilan.ac.ir](mailto:zaban@guilan.ac.ir)

[zabanmag1395@gmail.com](mailto:zabanmag1395@gmail.com)

**Address:** Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, P.O.Box: 41635-3988

**Tel & Fax:** (+98) 031 33690590

**This Periodical will be indexed in the following informational centers:**

1. Isc.gov.ir

3. noormags.ir

5. ensani.ir

2. rcest.ac.ir

4. magiran.com

6. sid.ir



University  
of Guilan



# Persian Language Semiannual **and** Iranian Dialects

9

ISSN: 2476 - 6585

- The Structure of Gilaki Verb Phrase on the Basis of VP Internal Subject Hypothesis ..... 2-5  
E. Jahanpanah, M. Shabani
- Case-marking and Agreement System in Arani Language within the Theoretical Framework of Chomsky's Minimalist Program ..... 6-9  
A. Karimi Moghaddam Arani, F. Haghbin
- Pentasyllabic Feet in Arabic and Persian Prosody and Their Function in Persian Prosody ..... 10-13  
A. Ghahramani Moghbel
- A phonological study of Tajvid processes in the Holy Quran within the framework of laboratory phonology ..... 14-17  
V. Sadeghi, M. Bidi
- The Linguistic Differences between Literary Language and Standard Language for Teaching Persian to Non-Persian Speakers ..... 18-22  
F. Fotouhi Esfahani, A. Khatami, M. Mirdehghan
- A Comparative Analysis of Gender Stereotypes in Children's Literature in Persian and English within the Framework of Cultural Linguistics ..... 23-27  
S. Anet, M. Sorahi
- The Role of Time Reference in Explaining the Present Subjunctive Functions in Contemporary Farsi ..... 28-31  
M. Valipour, S. Naeimayi Aali
- Russian Loanwords in Gilaki Dialect ..... 32-35  
S. M. Seyyed Aghaie Rezaie
- Critical Correction and Translation of Four Ghazals of Awhadi Maraghai into Isfahan Dialect of 7<sup>th</sup> and 8<sup>th</sup>- Century A.H ..... 36-39  
A. Khani Habibabadi, S. M. Nourian, M. Barati Khansari
- Computational Dialectometry of Phonetic Variations of Taleshi in Guilan Province ..... 40-44  
B. Ghesmatpour, A. Rezagholi Famian, S. Mollaye Pashaye
- Word Choice: An Approach to the Personality Analysis of Qeysar Aminpour ..... 45-49  
S. F. Nikgozar, A. Bagheri Khalili
- A Historical Analysis of Past Stems in Balochi (Western Dialects) ..... 50-53  
S. Jaafari Dehaghi, S. Damani